٦٢


سیاس پنهان
چهره های عریان


از خروج قوای شوروی
تا سقوط حکومت ائتلافی


حکمتیار

شرح عکس روی‌جلد

در عکس، هلیکوپتر روسی را می‌نگرید که پس از اصابت مرمی، در شعله های آتش خود می‌سوزد و پیلوت آن در حالی می‌گریزد که شعله های آتش او را در خود پیچانده، پیراهنش را دور افگنده و بقیهٔ لباس تنش در حال سوختن.

این منظرهٔ مهیب و هیجان انگیز، چگونگی خروج قوای روسی را از کشور جنگ زده ما بخوبی به نمایش می گذارد:

• شعله های جنگ را باخود به سرزمین شان انتقال دادند.

• ماشین جنگی شان را در هالهٔ از دود و آتش، به کمونست ها و رفقای ائتلافی شان به میراث گذاشتند که تا هنوز شعله های آن زبانه می‌کشد.

• در حالی سرزمین مجاهدپرور ما را ترك گفتند که آتش مرمی‌های مجاهدین آنانرا دنبال می‌کرد و جرأت نگریستن به عقب را نداشتند.

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

عرض ناشر

اداره میثاق ایثار افتخار دارد که اینك اثر دیگر برادر حکمتیار تحت عنوان "دسایس پنهان، چهر های عریان" را به علاقمندان جریانات سیاسی و اجتماعی جامعه افغانی تقدیم می‌کند. این کتاب به بررسی دقیق حوادثی پرداخته که افغانها بعد از خروج قوای شوروی شاهد آن بوده اند، خوانندگان فکور و جویای حقایق، در تحلیل های دقیق این کتاب، جواب خیلی از پرسش های شانرا در مورد جریانات این مرحله انقلاب، خواهند یافت.

اگر می‌خواهید بدانید که چرا قوای شوروی کشور ما را ترك گفتند، چرا واشنگتن و مسکو بر خروج قوای شوروی از افغانستان و بقای حکومت دست نشانده کرملین برکابل توافق کردند، درحالیکه مسکو ضرورت انتقال قدرت به حکومت مؤقت قابل قبول برای تمامی جناح ها را احساس می‌کرد و با آن موافق بود؟ چرا امریکا بر بقای حکومت نجیب اصرار داشت؟ نقش امریکا در جنگ های بعد از خروج قوای شوروی‌چه بود؟ کشورهای همسایه چه نقشی در حوادث کشورما بازی کرده اند؟ گروههای افغانی چرا و توسط کدام نیروهایی به جنگ کشانده شدند؟ دست آورد افغانها از این جنگ ها چه بوده و حاصل نیروهائیکه بر این جنگ ها سرمایه گذاری دارند چه خواهد بود؟ چرا روس ها با وجود مشکلات شدید اقتصادی خود، بر ادامه جنگ در افغانستان سرمایه گذاری

دارند؟ چرا واشنگتن و مسکو همزمان از ائتلاف کمونست ها با گروههای مجاهدنما حمایت کردند؟ این ائتلاف در کجا نطفه بست و محرك و مشوق اصلی آن کدام نیروها بودند؟ جنبش طالبان چگونه ظهورکرد؟ کدام کشورها و چه نیروهایی در ایجاد این گروه مؤثر بودند؟ قصد شان از ایجاد این گروه چه بوده؟ چرا این گروه متصل ظهور خود، با حزب اسلامی وارد جنگ شد و چگونه اداره ائتلافی کابل ازآن حمایت می‌کرد و پول و سلاح در اختیارش می‌گذاشت؟ این همآهنگی را چگونه و کدام نیروها ایجاد کردند؟ پایان این جنگ ها چه زمانی و چه خواهد بود؟ و راه حل بحران ناشی از این جنگ تحمیلی‌کدام است؟ در این کتاب پاسخ دقیق به تمامی این پرسش ها و پرسش های زیادی از این نوع را خواهید یافت.

متأسفانه ملت ستمکشیده افغان که در شعله های آتش جنگ تحمیلی می‌سوزد، نه تنها از این ناحیه مورد ستم قرار گرفته که از تحقق آرمانهایش در پایان جنگ با روس ها مانع شدند و جنگ خانمانسوزی دیگری را بر کشورش تحمیل کردند و آنانکه باید مرهون قربانی‌های بیدریغ و بی‌نظیر این ملت سربلند و دلیر می‌بودند که سیلاب مهیب قوای مهاجم شوروی را عقب زد، منطقه و دنیا را از خطر کمونیزم نجات بخشید، کشورهای خلیج و ذخایر نفت شانرا از خطر پیشروی های این قوای مهاجم حفظ کرد، بجای همدردی با افغانها و سپاسگذاری از قربانی هایی که در راه دفع و طرد دشمن مشترك تقدیم کردند، بر عکس با دشمنان این ملت مظلوم همدست شده اند، نقش ننگین و نفرت انگیزی را در ادامه بحران در افغانستان بازی می‌کنند، چون تخته خیز دشمنان ملت ما عمل کرده اند، از زمین و فضای شان در امور داخلی کشورما مداخله صورت می‌گیرد، و سلاح و پول برای ادامه جنگ سرازیر می‌شود، بلکه از این ناحیه نیز مورد تعدی و ستم قرار می‌گیرد که نیروهای مداخله گر تصویر وارونه و دروغینی از جریانات کشورما را ارائه میدهند و دنیا و ملت های شانرا می‌فریبند و از پی‌بردن به کنه حوادث و انگیزه های آن و ایفای نقش مثبت در حل آن مانع

می‌شوند، نویسندگان مزدبگیری را توظیف می‌کنند تا سیاست های غلط آنانرا توجیه کنند، حوادث این کشور مظلوم را به نحوی ترسیم نمایند که جنگجوی مزدور در آن قهرمان جلوه کند، ستمدیده، ستمگر خوانده شود، به حق لباس باطل پوشانده شود، و باطل را در چهره حق بجانب به نمایش بگذارند.

ضرورت ارزیابی دقیق جریانات دهه اخیر کشورما و شرح حقیقی‌حوادثی که بعد از خروج قوای شوروی در افغانستان رونما شده، به شدت احساس می‌شود، کتاب دسایس پنهان به این نیازمندی پاسخ می‌گوید واین خلا را پر می‌کند.

این کتاب ترجمه دری "پټې توطئې، بربنډې څېرې" است که به همت هیئت نویسندگان میثاق ایثار به دری ترجمه شده است، در پایان کتاب" مقاله ای تحت عنوان "نقدجالبی بر مصاحبه مسعود باخبرنگار روزنامه الحیات" که اعترافات زیادی را در تائید از متن این کتاب درآن می‌یابید و "پروازی در خیل پرسوختگان" و "همسایهٔ بر رحم" از چکامه های ادبی برادر حکمتیار را مطالعه می‌کنیدکه اداره میثاق ایثار اضافه آنرا بر این کتاب مفید شمرد.

خدای رحمان را سپاسگزاریم که توفیق این خدمت را عنایت فرمود.

اداره میثاق ایثار

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

مرحله بعد از خروج قوای شوروی، مخصوصاً سال های بعد از سقوط حکومت نجیب، دشوار ترین مرحله جهاد و غامض ترین وجنجال برانگیز ترین مرحله بوده که با مراحل قبلي تفاوت هاي خاصي داشت. در مراحل قبلي هم جبهه دوست و دشمن هویدا بود و هم عوامل و انگیزه هاي جنگ و آرمان ها و شعار ها. در تفکیك دوست از دشمن کمتر کسي دچار مغالطه و مرتکب اشتباه می‌شد، ولی در این مرحله که قواي اجنبي از کشور ما بیرون رفته و حضور نامرئي ولي فعال دشمن در جنگ براي همه نمایان و قابل درك نبود، ادامه جنگ براي تعداد زیادي غیرقابل توجیه جلوه می‌کرد، نمی‌دانستندکه دشمن از در بیرون رفته ولي از دریچه مجدداً وارد شده، تغییر قیافه داده، نجیب کمونست با بروت های انبوهش کنار رفته، ولي وارث سیاست ها و وابستگی‌های او و در خدمت آقای او با پکول و عبا و قبا وارد صحنه شده، آنانکه از ماهیت حوادث و دست هاي بازیگر پشت پرده آن اطلاع دقیق نداشتند و تحت تأثیر بوق های تبلیغاتی دشمن قرار گرفته بودند، همهٔ اطراف را بدون تفکیك و استثناء متهم می‌کردند، از درك عوامل جنگ و عاملین داخلي و خارجي آن عاجز بودند، یا از تبلیغات رسانه

های‌خبری وابسته به نیروهای‌که این جنگ را بر ملت ما تحمیل کرده اند متأثر بودند و یا قضاوت ها و موضعگیري های شان از تعصبات قومي، نژادي و لساني مایه می‌گرفت، نمی‌دانستند که عاملین اصلي جنگ هاي متصل سقوط نجیب در واقع طرفداران ببرك کارمل بودند که پس از کودتای شهنواز تني و تصفیه خلقي ها زمام امور در ادارات ملکي و نظامی بطور کامل در اختیار آنان بود و قصد کودتای علیه نجیب و تعویض او به ببرك کارمل را داشتند، کارمل را به همین منظور از مسکو به کابل آوردند، موافقه KGB را در این رابطه حاصل کردند و واشنگتن و برخي از کشورهاي مؤثر در منطقه نیز به آنان اطمینان داده، حمایت شانرا از چنین اقدامي ابراز داشتند.

آنها گمان می‌کنند که معاهدهٔ جبل السراج، با همهٔ عواقب و پی‌آمدهاي خونینی که داشت، یك حادثه تصادفي بوده، که فقط از فرصت طلبي ها و جاه طلبي های عده یی از گروهها مایه می‌گیرد، نه اینکه طراحان اصلي این توطئه، شبکه های خطرناك جاسوسي چون CIA و KGB اند که به قصد جلوگیری از تأسیس حکومت اسلامي طرح ریزي کردند، KGB براي این منظور بار دیگري جناح ببرك کارمل را بکار گرفت، با این تفاوت که در این نوبت بجاي دعوت از قطعات شوروی، باید تحت پوشش جبهه ائتلافي با برخي از گروههاي جهادي و چهره هاي حریص قدرت اقدام کند.

برای این حلقه ها درك این مطلب دشوار است که چرا مسکو و واشنگتن همزمان از معاهده جبل السراج و جبهه ائتلافی‌که براساس این معاهده تشکیل شد دفاع می‌کردند؟ نمی‌دانند که براي واشنگتن مهمترین مسئله در این مرحله جلوگیری از تشکیل حکومت اسلامي بدست مجاهدین بود، پیروزی جهاد و تأسیس حکومت اسلامی را خطر جدي براي منافع استعماری‌اش در کشورهای اسلامی می‌شمرد و گمان می‌کرد که اگر تجربه جهاد اسلامي را ناکام نسازند و از تأسیس حکومت اسلامي مانع نشوند، این پدیده به مناطق دیگري سرایت خواهد کرد، ملت های دیگر مخصوصاً آنهایي که از حضور امریکا و تسلط سیاسي،

اقتصادی و فرهنگي غرب بر کشورهای‌شان به ستوه آمده، در پي نجات از سلطه اجانب و در جستجوی راههای رسیدن به آزادی و استقلال اند، از مجاهدین افغان تقلید خواهند کرد و مشکلاتی را که افغان های مجاهد برای اتحاد شوروی ایجاد کردند، نیروهای متأثر از جهاد افغان برای آنها در مستعمرات شان ایجاد خواهند کرد.

اینها نمی‌دانند که جنگ هاي این مرحله مثل سابق از بیرون بر افغانستان تحمیل شده، رقابت های منطقوی عامل ادامه آن بوده، واشنگتن و مسکو و کشورهای وابسته به آنها بر این جنگ سرمایه گذاری و جناح های درگیر را حمایت می‌کنند.

افغانستان مخصوصاً خلال قرن ۱۹ و ۲۰ حیثیت معبري را داشت که استعمارگران می‌خواستند از آن عبورکنند و به اهداف عظمت طلبانه شان در دو طرف کشور ما دست یابند، در گذشته اتحاد شوروی می‌خواست از افغانستان عبورکند، به آبهاي گرم و چاههاي نفت خلیج برسد، رهبران کرملین همواره چه در زمان تزار و چه در دوران کمونست ها می‌گفتند: "سربازان روسي پاهای‌شانرا در بحر هند خواهند شست"

مسکو جنگ را بر کشور ما تحمیل کرد، نخست ذریعه کمونست ها و از طریق کودتاها، که پس از شکست کمونست ها خود وارد جنگ شد، اهمیت جنگ برای اشغال افغانستان و جلوگیری از تأسیس حکومت اسلامی در این کشور زماني آشکار می‌شود که بدانیم مسکو يك ملیون سرباز را طي این ده سال جنگ، به افغانستان فرستاده است، مسکو بحدی بر این جنگ سرمایه گذاشت که کمرش را خم کرد و به زوال امپراطوري مخوف و بزرگش منتج شد و اکنون و پس از زوال اتحاد شوروی و با همهٔ مشکلات فراوان اقتصادی که روسیه با آن مواجه است غرض ادامه جنگ در افغانستان با دولت نامنهاد ربانی کمك های بیدریغ مالی و نظامي می‌کند.

غرب نمی‌توانست پیشروي هاي روسیه را بسوي بحر هند و چاههاي نفت

خلیج که عمدتاً در اختیار کمپني هاي امریکائي و شرکایش بوده تحمل کند، در گذشته توان مقابله با شوروي را در خود نمی‌دید، مقاومت دلیرانه افغان ها را چنان یافت که در صورت حمایت از آن می‌توانست از این پیشروي مانع شود و انتقام شکست هاي قبلی‌اش را بکشد و منافع خود را در خلیج و حول و حوش بحر هند از خطر حفظ کند. پس از زوال اتحاد شوروي، امریکا می‌خواهد از افغانستان بعنوان یك معبر استفاده کند، به ذخایر نفت آسیاي مرکزي دست یابد، کشور هاي آسیاي مرکزي را از اتکا و اعتماد بر مسکو بکشد و از طریق افغانستان بخود وصل کند، از تسلط مجدد مسکو براین کشور ها و منابع اقتصادي و ذخایر سرشار زیر زمیني شان مانع شود.

کشور هائي که در سرحدات جنوبي اتحاد شورویقرار داشتند، از لحاظ منابع غني اند، توجه کمپني هاي غربی را بخود جلب کرده، از لحاظ سیاسي و اجتماعي بفکر آزادي از سلطه مسکو اند، زمینه هاي نفوذ در آن وجود دارد، امریکا باید در کابل حکومت مزدور داشته باشد تا از این طریق به آسیاي مرکزي راه بازکند.

این حقیقت که جنگ افغانستان جنگ کمپني هاي نفت است، فقط از افراد کودن و بی‌خبر پنهان خواهد بود، افرادي که از اسرار پشت پرده، سازشها و توطئه ها اطلاعي ندارند، نمیدانند که مسکو در چه زماني عوض نجیب و ببرك، رباني و مسعود را انتخاب کرد؟ چرا انتخاب کرد، چه عواملي مسکو را به اینکار واداشت؟ چرا شوراي نظار از ۱۹۸۲ به بعد به روس ها پیوست و از همان زمان سلاح و پول از روس ها دریافت می‌کند، این پیوستن، نه از جانب مسعود و نه از جانب مسکو یك اقدام تصادفي نبود، بلکه مسکو همواره در همهٔ مستعمرات خود گروه کوچك و سازش پذیر را علیه گروه نیرومند و سازش ناپذیر انتخاب کرده، بر آن سرمایه گذاری نموده، براي سرکوبي مقاومت و ادامه سلطه خود بر مستعمراتش از آن استفاده کرده. این حقیقت از چه کسی میتواند پنهان باشد که منافع ستراتیژیك مسکو در این منطقه با ادامه جنگ در

افغانستان گره خورده، همین انگیزه باعث شده که مسکو محوري را انتخاب کند که فقط بتواند وسیله ادامه جنگ شود و از تأمین ثبات و استقرار در افغانستان مانع گردد .

متأسفانه برخي ها تا هنوز از حقايقي که امروز افسران KGB و صاحب منصبان قطعات ارتش روس مستقر در افغانستان افشا کرده اند و کتاب هاي که در باره انکشافات این مرحله نوشته اند و از اسرار زیادي پرده برداشته اند، بی‌خبراند، نمی‌دانند که روس ها در جهت خریدن فرماندهان بدضمیر و جهاد فروش، سرمایه گذاري برجنگ هاي داخلي میان گروههای مقاومت، استخدام چهره هاي چون مسعود براي این جنگ ها و عملیات مشترك علیه حزب اسلامي چه سرمایه گذاری هاي هنگفتي داشتند و چه تلاش هاي وسیعي نموده اند. از این بی‌خبر اند که حزب اسلامي بعنوان ستون فقرات مقاومت و بانی و مؤسس جهاد اسلامي هدف توطئه مشترك دشمنان اسلام قرار گرفت، ائتلاف کمونست ها و مجاهد نماها را به همین منظور ساختند و حمایت کردند و جنبش طالبان را به همین منظور ساختنند و کمك نمودند. هم آهنگي میان این دو جناح را در روز هاي اول جنگ طالبان با حزب اسلامی همین نیروها ایجاد کردند.

نمیدانند که اسلام آباد از يك سو تحت فشار امریکا قرار داشت و نمی‌توانست سیاست مستقل، بدون تأثیر پذیري از سیاستهاي امریکا را اتخاذ کند و از سوي دیگر تحت تأثیر این تبلیغات امریکا و حلقه هاي وابسته اش در پاکستان قرار داشت که اگر در کابل حکومتي تشکیل شود که در رأس آن رهبر پشتوني قرارداشته وحزب اسلامي در آن نقش مؤثر و تعیین کننده داشته باشد، قضیه پشتونستان را براي اسلام آباد ایجاد خواهد کرد و باعث تقویه جناح هاي اسلامی مخالف شان در پاکستان خواهد شد، به همین خاطر بود که جاوید ناصر رئیس ISI در روز فتح کابل بدست نیروهاي حزب اسلامي، در جلسه ای که با برخي از رهبران گروههای جهادی در گورنر هاوس پشاور داشت گفت: پاکستان حتي به قیمت استفاده از قواي نظامي اش نخواهد گذاشت حزب اسلامي بر کابل

حکومت کند.

به این متوجه نیستند که چرا پاکستان دوبار رباني را به حیث رئیس جمهور و مسعود را به حیث وزیر دفاع بر بقیه احزاب تحمیل کرد.

گمان می‌کنند که جنگ هاي بعد از سقوط حکومت نجیب، جنگ میان گروههاي جهادي براي کسب قدرت است، در حالیکه جنگ مذکور ادامه جنگ هاي قبلي است، قومنده این جنگ بدست همان صاحب منصبانیست که در گذشته با همهٔ مجاهدین مصروف جنگ بودند، ولی اکنون تنها با حزب میجنگیدند، لوي درستیز زمان نجیب، قومنداني گارنیزیون کابل، قومندانان فرقه هاي باقیمانده از رژیم کمونست، ملیشه هاي در خدمت روسها... نقش تعیین کننده را در جنگ داشتند و سوق و اداره جنگ بطور مطلق در دست آنها بود، از گروههاي چون شوري نظار فقط بعنوان یك روپوش استفاده شده است، این ها گمان می‌کنند که بعد از سقوط نجیب، جنگ پایان یافته، حکومت اسلامي تشکیل شده، قدرت به مجاهدین انتقال نموده، پس از آن بر سرتوزیع قدرت جنگي میان گروه هاي جهادي آغاز شده !! درحالیکه نه جنگ قبلي برای یك لحظه خاموش شده، نه قدرت به مجاهدین انتقال یافته و نه حکومت مجاهدین زمام امور را در دست گرفته، بلکه جنگ به روال قبلي اش تحت قومنده افسران کمونست ادامه یافته، زمام امور در کابل بطور کامل در اختیار کمونست ها بود، ارگ، وزارت دفاع، وزارت امنیت دولتي، رادیو، تلویزیون، میدان هوایي، امنیت شهر، کمربند امنیتي، نقاط حاکم در شهر و اطراف آن کاملاً در دست کمونست ها و ملیشه ها بود، مجاهدیني که به کابل رفته بودند حیثیت مهمانان آنانرا داشتندکه بخاطر تصفیه به کابل دعوت شده بودند.

در کتاب (دسایس پنهان، چهره های عریان) جریانات این مرحله، تا قبل از سقوط کابل بدست جنبش طالبان، بررسی گردیده، امیدواریم در آینده نه چندان دور مراحل قبل و بعدآنرا نیز طي کتاب هاي مستقل بررسی‌کنیم.

قصد ما از بررسي این جریانات فقط این است که ملت هوشیار و مؤمن ما

دستهای نامرئي دشمنان اسلام را که این حوادث دردناك و خونین را باعث شدند درك کنند، گروههای وابسته را که در خدمت اجانب قرار دارند و براي منافع آنان میجنگند شناسائیکنند، در شناخت عوامل جنگ و افزارها و انگیزه های آن اشتباه نکنند، شناخت دقیق از وضعیت کشور و منطقه و عوامل ذیدخل در جریانات داشته، در روشنائي آن بتوانند تصمیم شایسته ای براي نجات از این حالت دردناك اتخاذ کنند.

ما به آینده امیدواریم و مطمئنیم که این مرحله نیز حتماً پایان خواهد یافت، توطئه هاخنثي خواهد شد، دشمنان پیدا و پنهان در برابر عزم و ایمان ملت صبور و شکیباي ما شکست خواهند خورد و آرمان شهداي بخون خفته ما حتماً و بزودي تحقق خواهد یافت. و ماذلك علي الله بعزیز

حکمتیار

۱۳۷۸/ ۲/ ۴

خروج قوای شوروی

بریژنف دبیرکل حزب کمونست شوروی به این امید و تصور قطعات مجهز قوای شوروی را به افغانستان فرستاد که ارتش سرخ می‌تواند در مدت کمتر از سه ماه جریان قضایا را مهارنموده، بر اوضاع کاملا" مسلط شود و نیروهای مقاومت را سرکوب و رژیم "انقلابی!" را در برابر نیروهای "ارتجاعی! " بحدی تقویه کند که واهمه سقوط آن برای همیشه از میان برود. مگر این آرزو نه تنها به جایی نرسید و واهی از آب در آمد بلکه سرآغاز زوال امپراطوری بزرگ و مهیب روس گردید. فیصله اعزام قوا به افغانستان در شرایطی صادر گردید که:

۱ـ هیچ قدرت نظامی جهان جرأت مقابله و تصادم با مسکو را در خود نمی‌دید ، ابرقدرت دیگر جهان، امریکا ، در مقابله با روسها در جنگ ویتنام، به چنان شکست شرم آور و فضیحتباری مواجه شده بود که درگیری مجدد با قوای روسی را در هیچ نقطه دنیا خصوصا" آسیا و کشور های همجوار شوروی نمی‌توانست تصور نماید.

۲ـ در قضایای بین المللی، امریکا با سرعت روز افزون عقب نشینی می‌کرد ، واشنگتن پایگاه های نظامی، بازار های فروش اسلحه و رژیم های وابسته بخود را یکی پی‌دیگر از دست میداد. در اغلب کشور های آسیا، اروپا، افریقا و

امریکای لاتین علیه رژیم های ارتجاعی وابسته به امریکا، تحولات انقلابی، کودتاهای نظامی وقیام های مسلحانه صورت می‌گرفت و نیروهای متأثر از افکار کمونستی به قدرت رسیده و تعداد رژیم های طرفدار مسکو روبه افزایش بود. در هر گوشه جهان اگر خبری از دگرگونی‌ها، کودتا های عسکری، قیام های مسلحانه، شورشها، تظاهرات، سرنگونی يك رژیم و تسلط رژیم دیگری انتشار می یافت، در اسرع وقت به همگان معلوم میشد که در همهٔ حوادث مذکور دست اندرکاران اصلی صحنه ها کمونستهای طرفدار مسکو می‌باشند.

۳ـ کشور هائیکه زمام امور آنها دردست کمونستها می‌افتاد ویا توسط ارتش سرخ اشغال می‌گردید، هرگز قادر نبودند که استقلال و آزادی خویش را مجددا" بدست آورند، ذهنیت حاکم بر جهان این بود که‌آزادی مجدد این کشور ها دیگر ممکن نیست.

۴ـ در امریکا حزب دیموکرات قدرت را در دست داشت، مردم امریکا به این دلیل در مقابل جمهوری خواهان به دیموکراتها رأی داده بودند که حزب دیموکرات مخالف جنگ و تصادم با مسکو بوده، با تکرار حوادثی شبیه قضیه ویتنام مخالفت می‌ورزید. و توجه به وضع داخلی کشور را نسبت به مسائل خارجی ترجیح میداد. در این جا بمنظور درك بهتر وضعیت سیاسی آنوقت امریکا و توضیح کیفیت ذهنی زمامداران آن تذکر يك جریان خاصی را ضروری می پنداریم:

ما بخاطر وارد آوردن آخرین ضربه بر پیکر نیم جان رژیم کمونست امین، ترتیبات يك اقدام عسکری را گرفته بودیم، افسران وفادار بما پیام فرستادند که: "قطعات اردو از هرلحاظ آمادهٔ قیام هستند، اما طبق اطلاعات ما شوروی ها درقبال این تحول بی‌تفاوت نمانده حتما" به مداخله نظامی متوسل می‌شوند. شما از کشور های همسایه، مخصوصا" از امریکا توضیح بخواهید که در صورت مداخله نظامی روسها درافغانستان عکس العمل واشنگتن چه خواهدبود؟"، تا این زمان هیچگونه تماس مستقیم و یا غیر مستقیم با امریکائی ها نداشتیم. من

نمی‌خواستم با امریکائی‌ها آنهم در رابطه با همچو مسئله مهم و حساس داخل تماس شوم، اما بعدا" مناسب دانستیم تا رأی آنها را در مورد مداخله احتمالی روسها و چگونگی‌آن و عکس العمل آمریکا در برابر چنین تجاوزی را معلوم نمائیم. استاد امین الله مسئول بخش روابط بین الملل را توظیف نمودم تا در همین رابطه با کنسول امریکا در پشاور صحبت نماید که آیا آنها گزارش های حاکی از مداخلهٔ نظامی شوروی و اعزام قوا به افغانستان را مؤثق میدانند یانه؟ و احتمال وقوع این امر را در چه حدی می‌بینند؟ و اگر بالفرض روسها کشور ما را مورد تجاوز قرار دهند عکس العمل آنان چه خواهدبود؟

کنسول امریکا بوی گفت: "از دادن پاسخ به این سئوال عاجزم، در این رابطه ضمن تماس با واشنگتن جواب رسمی دولت را بزودترین فرصت به اطلاع شما خواهم رساند" در جریان هفته، کنسول به استاد امین الله جواب رسمی حکومت امریکا را به شرح آتی اطلاع داد "واشنگتن گمان نمی‌کند که روسها افغانستان را مورد تجاوز قرار داده و به این کشور نیروی نظامی بفرستند. اگر احیانا" مسکو به چنین کاری مبادرت ورزد، مقابلتا" واشنگتن نیز بدو کار اقدام خواهدکرد:

الف: جریان مذاکرات سالت ۲ را با روسها متوقف می‌سازد.

ب: سلسله ارسال گندم به شوروی را قطع می‌نماید".

مفهوم این جواب کاملا" روشن بود و در مقابل روس، سیاست پسیف و انفعالی امریکا را که از احساس ضعف وناتوانی واشنگتن در برابر مسکو مایه می‌گرفت کاملا"برملا می‌ساخت. چند روز بعد قوای شوروی از طریق هوا و زمین به کابل سرازیر شدند، امین را به قتل رسانیده و ببرك کارمل را بر کرسی اقتدار نصب کردند. آنگاه عکس العمل رسمی واشنگتن از زبان کارتر رئیس جمهور وقت امریکا چنین بود: "امریکا تجاوز نظامی اتحاد شوروی را برکشور مستقل افغانستان بشدت محکوم می‌کند، ... و صریحا" اعلام می‌نماید که پیشروی مزید آنها را به استقامت جنوب تحمل نخواهدکرد..." مفهوم این موضع رسمی امریکا کاملا" آشکار بود و به وضاحت نشان می‌داد که واشنگتن، افغانستان را

از مدتها قبل در دائره نفوذ اتحاد شوروی پذیرفته و در قبال تجاوز نظامی مسکو بر این کشور عکس العمل خاصی از خود نشان نخواهد داد، ولی اگر روسها به استقامت جنوب پیشروی مزید نمایند با عکس العمل امریکا مواجه خواهند شد.

بریژنف نبض واشنگتن را خوب تشخیص داده بود. به همین دلیل با کمال جرأت و اطمینان در کنفرانس مطبوعاتی اش در دهلی جدید گفت: حوادثی که در سرحدات افغانستان به وقوع پیوسته است، نهایتا" در ظرف سه ماه آینده بکلی به پایان رسیده و در این کشور امنیت کامل تأمین خواهد شد"

مگر بریژنف به سختی اشتباه میکرد، از درك وضعیت عاجز بود و پندار اشتباه آمیزی از اوضاع کشور ما داشت، قوای روسی از **۶** جدی **۱۳۵۸** تا **۲۵** دلو **۱۳۶۷** هجری شمسی (نه سال و دوماه) با استفاده از تمام نیرو و توان خود و پس از آنکه از ارتکاب هیچ جنایتی در جهت سرکوبی نیروهای مقاومت دریغ نورزیده، کلیه وسائل را آزمودند، مگر بیاری خدای خیرالناصرین و شجاعت مجاهدان پایدار نه تنها مؤفق به سرکوبی مقاومت نشدند، بلکه از نیرومندی روز افزون آن نیزنتوانستند جلوگیری نمایند و سرانجام به خروج از این کشور مجبور گردیدند.

عوامل اساسی ناکامی شوروی و مجبورشدن به اخراج قوایش از افغانستان قرار ذیل بود:

۱ـ با گذشت هر روز به تعداد کشته شدگان نظامیان شوروی در جریان جنگ افزوده میشد. این مسئله بصورت طبیعی منجر به ایجاد نفرت و انزجار از جنگ در میان نظامیان شوروی و اقارب و رفقای شان گردیده، باعث میشد تا جنگ در افغانستان را یك تلاش ناکام و بیحاصل بشمارند. این احساس به تدریج مورال جنگی آنان را روز بروز ضعیف تر میساخت.

۲ـ مصارف مالی جنگ به حدی رسیده بود که دیگر برای اقتصاد ورشکسته و مفلوج اتحاد شوروی قابل تحمل نبود.

۳ـروسها به حل اختلافات شدید داخلی جناحهای مختلف خلق و پرچم مؤفق

نگردیده و نتوانستند یك حزب قوی افغانی تشکیل و از متن آن یك اردوی مطمئن و قابل اعتماد افغانی را بسازند ، بار جنگ کلا" بردوش شورویها بود. در چنین جنگ نه پیروزی برای آنان ممکن بود ونه تحمل تلفات ناشی از جنگ.

۴ـ زمامداران تندرو وکهنه کارکرملن مخصوصا" آنهائیکه فیصله اعزام قوا به افغانستان را صادر نموده بودند یا با مرگ طبیعی درگذشتند ویا بدلائل دیگری از صحنه کنار رفتند و زمام امور بدست کسانی قرار گرفت که می‌خواستند اتحاد شوروی را در اسرع وقت از زیان های طاقت فرسای مالی و جانی این جنگ بی نتیجه و بی ثمر نجات دهند و در نتیجهٔ خاتمه جنگ، فرصت و کریدت حل معضلات اقتصادی ملت شانرا بدست آورند.

۵ـ شورویها در جریان تهاجم نظامی تقریبا" یك ملیون سرباز به افغانستان فرستادند ، طوریکه پس از مدتی قطعات قبلی را با قطعات تازه نفس تعویض می‌کردند ، قطعات شکست خورده قبلی حین بازگشت، کلیه تأثرات منفی جنگ را با خود به شوروی منتقل نموده و احساسات ضد جنگ را در مردم تشدید می‌کردند.

۶ـ فشار بین المللی بر شورویها ، به علت اقامت طولانی در افغانستان و عدم مؤفقیت عملی آنها در جنگ روز بروز افزایش می‌یافت.

۷ـ ناکامی عملی روسها درمیدان جنگ و عدم توانائی آنها در سرکوبی و حتی تضعیف مقاومت باعث سرافگندگی هرچه بیشترکرملن نزد رقبایش در جهان می‌گردید.

خروج آبرومندانه

با لآخره مسکو فیصله کرد قوایش را از افغانستان خارج سازد. اما می‌خواست:

الف: خروجش آبرومندانه باشد.

ب: بر قطعات روسی‌در جریان انسحاب و اخراج حملاتی صورت نگیرد.

ج: با این طعنه مواجه نشوند که روسها رفقا و دوستانشانرا در آستانه مرگ

تنها و بی پشتوانه رها کردند.

د: از اثرات منفی جنگ مصئون بماند.

هـ: اخراج و انسحاب بر اساس توافقی با امریکا صورت گیرد تا علی الاقل دنیا آنرا در نتیجهٔ انعقاد یك معاهده و بر اساس صلح دوستی مسکو تلقی کند نه نتیجهٔ یك شکست نظامی.

شوروی اصرار میورزید که باید بقای رژیم نجیب تضمین گردد، استدلال شان این بود که "هرگاه رژیم نجیب ابقاء نگردد و یا اینکه کمونست ها در حکومت شریك نباشند، نمیتوان حیات آنانرا تضمین کرد، همهٔ آنها به ترك کشور مجبور خواهند شد، در حالیکه مسکو توانائی آنرا ندارد تا به چند صد هزار کمونست و طرفدارن شان در کشور خود پناه دهد. شورویها چنین وانمود می‌کردند که اینك هم اسم حزب دیموکراتیك خلق تغییر یافته وهم خط مشی آن و حالا این حزب بنام حزب وطن یاد میشود! بجای کمونیزم به اسلام رو آورده است!! در قانون اساسی به الفاظ صریح نوشته است که دین رسمی کشور اسلام است!!! مصالحه ملی را اعلان کرده است!! زمام حکومت را به افراد بی‌طرفی چون حسن شرق سپرده است!! و آماده تشکیل حکومت ائتلافی با مجاهدین می‌باشد، فلهذا مجاهدین باید از مواقف جدی و انعطاف ناپذیر شان تنازل نموده تشکیل حکومت ائتلافی با حزب وطن را بپذیرند.

واشنگتن بنابر دلائل آتی با موضع مسکو توافق نظر داشت:

۱ـ مهمترین مسئله از نظر واشنگتن شکست روسها، انسحاب قوای شان از افغانستان و به این ترتیب گرفتن انتقام جنگ ویتنام بود.

۲ـ حزب جمهوری خواه امریکا می‌خواست که قوای شوروی در زمان اقتدار این حزب از افغانستان خارج شود و به این ترتیب این افتخار چون ریکارد فراموش نشدنی‌ای در دیوان سیاست خارجی امریکا به نفع این حزب ثبت شود و از امتیازات آن در انتخابات قریب الوقوع آینده بهره برداری نموده بار دیگری در انتخابات پیروز شود.

۳ـ امریکائی ها می‌خواستند به گورباچف که در تجزیه و فروپاشی اتحاد شوروی از وی استفاده خوبی شده می‌توانست، این امتیاز را بدهند که عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان آبرومندانه صورت گرفته و حکومت طرفدار مسکو در کابل به قوت خودش باقی مانده است.

۴ـ امریکا بنابر دلائل ذیل نمی‌خواست که همزمان با انسحاب قوای شوروی از افغانستان رژیم نجیب سرنگون گردیده و بجای آن حکومت اسلامی بدست مجاهدین تأسیس گردد:

الف: بدیل دیگری بجای نجیب نداشت تا حکومت مورد نظر واشنگتن را در کابل تشکیل دهد.

ب: از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین به دلائل آتی احساس خطر می‌کرد:

یك ـ از تکرار تجربه ایران هراس داشت، نمی‌خواست در کنار ایران رژیم انقلابی دیگری رویکار آمده منافع امریکا را در منطقه و مخصوصا" خلیج بیش از پیش مورد تهدید قرار دهد.

دو ـ قیام اسلامی افغانها، شعارهای جهادی شان و مقابله با یك ابر قدرت بزرگ استعماری و پیروزی معجزه آسای مجاهدین در پایان این جنگ نابرابر، باعث بیداری مزید امت، تحریك احساسات جهادی و احیای فریضه جهاد می‌گردید. قدرت های حاکم بر سرنوشت کشور های اسلامی و منابع اقتصادی آنها، همواره از چنین پیش آمدی در هراس بوده، برای جلوگیری ازآن تلاشهای وسیع و خستگی‌ناپذیر بعمل آورده و مصارف گزافی را متحمل شده اند. کشورهای اسلامی که به بازار فروش اسلحه، مارکیت مصنوعات و ذخایر مواد خام آنها مبدل شده اند و این قدرتها بصورت مستقیم و غیرمستقیم بر مقدرات آنها حکمرانی دارند، تداوم و پیروزی جهاد افغانستان را باعث عواقب خطرناك می‌شمردند، میدانستند که چنین حادثه ای میان نیروها ی اسلام گرا و آزادی خواه کشور های متذکره این احساس و امید را قوت می‌بخشد که می‌توانند

مانند افغانها از طریق توسل به جهاد، آزادی کشورهای شان را بدست آورند. شبکه های استخباراتی و مبصرین سیاسی امریکا، جنبش نوین جهادی در فلسطین اشغالی، جهاد مسلحانه کشمیر، تحولات الجزایر، حوادث مصر، تحرکات نیروهای اسلامی در سودان و یمن و نهضت های اسلامی و جهاد بر خاسته در سرتاسر جهان را نتیجۀ طبیعی جهاد افغانستان می‌پنداشتند و بصورت مستمر به قصر سفید وکمیسیونهای روابط خارجی مجلس سنا گذارشهائی را ارائه می‌نمودند که گویا ادامه جهاد افغانستان اثرات زیانباری را برای منافع امریکا در کشور های اسلامی در پی خواهد داشت. اگر این جهاد به هدف نهائی اش، که تشکیل حکومت اسلامی است نایل آید و بزودی این تجربه ناکام نگردد، جلوگیری از عواقب وخیم و خطرناك آن برای امریکا دشوار خواهد بود. شبکه های استخباراتی مذکور در گذارش های خود به این نکته نیز اشاره می‌کردند که با توجه به صدمات وارده برمنافع امریکا و درد سرهای ناشی از انقلاب ایران، (درحالیکه ایران از یك فرقه کوچك مذهبی امت اسلامی نمایندگی می‌کند) هرگاه حکومت اسلامی بدست مجاهدین افغان در کابل تأسیس شود و افغانستان به حیث محوری برای مسلمانان سنی مذهب جهان مبدل گردد، مقابله با این جریان و اثرات وسیع آن در آینده برای امریکا ناممکن خواهد بود.

شبکه های مزبور این خبردروغین را نیز درگزارش های خود درج می‌کردند که گویا از جمله گروههای جهادی، حزب اسلامی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران روابط عمیقی داشته و در سطح جهانی بخاطر فعالیت های تروریستی، مراکز تربیتی و عملیاتی مشترکی تأسیس نموده اند! آنان برای اثبات این ادعای واهی خویش به اقامت جناب آقای ابوشریف فرمانده کل اسبق سپاه پاسداران ایران و سفیر سابق آن کشور در اسلام آباد، در کنار حزب اسلامی استناد می‌کردند. حال آنکه آقای ابوشریف در پاکستان به صفت یك مهاجر زندگی می‌کرد و بنابر مشکلاتی که با حکومت ایران داشت، نمی‌توانست به آن کشور سفر نماید.

توافق مسکو و واشنگتن

واشنگتن و مسکو جهت کاهش اختلافات شان در رابطه با معضله افغانستان بر نکات ذیل به توافق رسیدند:

۱ـ قوای شوروی تا تاریخ **۲۵** دلو **۱۳۶۸** هـ ش مطابق **۱۵** اپریل **۱۹۸۹** م از افغانستان خارج میشود.

۲ـ حکومت نجیب به حال خود مانده، کمك های مالی ونظامی شوروی به این حکومت ادامه می‌یابد.

۳ـ کمك ها به مجاهدین متوقف شود و مجاهدین وادار گردند تا از راه تفاهم با حزب وطن مشکل را حل نمایند.

۴ـ بر تقسیم الاوقات خروج قوای شوروی و معاهدهٔ مربوطه در جریان مذاکرات ژنیو، درحالی امضاء شود که نمایندگان حکومت های پاکستان و افغانستان نیز در آن اشتراك داشته باشند و طرف های اصلی مذاکرات و امضاکننده معاهده باید نمایندگان حکومتهای پاکستان وافغانستان باشند، نه نمایندگان مسکو و واشنگتن !!

۵ـ امریکائی ها تلاش خواهند کرد که نمایندهٔ مجاهدین نیز در این مذاکرات به حیث ناظر شرکت نماید، تا به رعایت معاهدهٔ مذکور ملزم گردند، و برای جهانیان نیز چنین وانمود شود که امریکائی ها بر سر مجاهدین با مسکو معامله نکرده، بلکه در حضورداشت آنان معاهدهٔ مورد رضایت شانرا امضا نموده اند.

موقف پاکستان

دراین هنگام زمامداری حکومت پاکستان را شخص فوق العاده نرم و ضعیفی چون جونیجو بعهده داشت، او از یك طرف می‌خواست خروج قوای شوروی در دوران حکومت وی صورت گیرد و بدین ترتیب شخص او و حزب

مربوطه اش (مسلم لیك) در بین ملت اعتبار و حیثیت خاصی بدست آورد و از جانب دیگر با ارائه پاسخ مثبت به خواسته های امریکا، برای حکومت ضعیفش تائید و پشتوانه قوی خارجی پیداکند. روی همین ملحوظات نامبرده حامی‌جدی مذاکرات ژنیو و توافقات مسکو و واشنگتن بود و می‌گفت: باید به خروج قوای شوروی اکتفاکرد، حکومت نجیب برسمیت شناخته شود و کمك های نظامی به مجاهدین متوقف گردد. موصوف بنابر اصرار امریکا بطور جدی از مجاهدین می‌خواست که حتما" در مذاکرات ژنیو شرکت کرده و ازهر گونه مخالفت با مذاکرات و معاهدهٔ مذکور اجتناب ورزند !!

ولی ما با قاطعیت، صراحت و بطور مکرر با این مذاکرات و شرکت در آن مخالفت ورزیده و این مطلب را طی کنفرانس های متعدد مطبوعاتی اعلام داشتیم که:

الف: در مذاکرات ژنیو هیچ کسی نمیتواند از مجاهدین و ملت افغان نمایندگی و ترجمانی نماید.

ب: ما نسبت به نتائج این مذاکرات هیچگونه التزامی نداریم.

ج: تا زمانیکه قدرت از رژیم دست نشاندهٔ مسکو به یك حکومت مؤقت انتقال نیابد، بحران افغانستان حل نخواهد شد.

د: مفهوم امضاء معاهده میان نمایندگان پاکستان و نجیب در رابطه با مسئله افغانستان این است که اطراف اصلی قضیه این ها اند و گویا منازعه سرحدی ای بین پاکستان و افغانستان بوجود آمده بود که در نتیجه مذاکرات میان نمایندگان دوطرف در ژنیو و امضای معاهده مذکور حل و فصل گردید.

بمنظور رفع اختلاف شدید و معلن میان مواقف ما و وزارت امور خارجه پاکستان، ترتیبات اجلاس مشترك رهبران تنظیم های جهادی و وزیر امور خارجه وقت پاکستان گرفته شد. در این جلسه صاحبزاده یعقوب خان استدلال ناقص و خیلی ضعیفی در دفاع از مذاکرات ژنیو داشت و در اخیر گفت:

پاکستان بنابر مجبوریت هایی که دارد در این مذاکرات شرکت می‌کند و از

شما نیز توقع می‌رود تا مجبوریت های ما را درك کرده و با مذاکرات مذکور توافق نمائید. بنده در پاسخ گفتم:

"نباید عجله داشت، قوای شوروی حتما" از افغانستان خارج می‌شوند، چه معاهده ژنیو صورت بگیرد و چه نگیرد، زیرا مسکو مکرراً این مطلب را اعلام نموده که در هر صورت قوایش را از افغانستان خارج می‌سازد. "در مذاکراتی که نمایندهٔ نجیب شرکت داشته باشد نه اشتراك شما مناسب است و نه اشتراك هیئت مجاهدین. شما روی انتقال قدرت از نجیب به یك حکومت مؤقت بی‌طرف تأکید کنید، استدلال نمائید که در صورت ابقای نجیب در قدرت، جنگ خاتمه نمی‌یابد و امنیت تأمین نمی‌شود. ما هم مجبوریت های خاصی داریم که باساس آن ما را نیز از توافق با این مذاکرات معذور بشمارید."

در عکس العمل به پاسخ بنده، صاحب زاده یعقوب خان خیلی ها دور از آداب وعرف دیپلوماتیك و با لهجهٔ عصبانی گفت:

"پاکستان یك کشور آزاد است و هر پالیسی را که بخواهد می تواند اتخاذ نماید، ما نمی‌توانیم منافع کشور خود را به خطر انداخته، فدای اقتدارکسی بسازیم..."

من برایش گفتم:

"شکی نیست که پاکستان یك کشور آزاد است و میتواند سیاست دلخواه خود را داشته باشد، اما در مورد پاکستان نه در رابطه با افغانستان. مانیز این حق را داریم که در رابطه با کشور خود سیاست مورد نظر خویش را اتخاذ نموده و نگذاریم سرنوشت ما را دیگران رقم زنند و قربانی های ملت ما به هدر رود. رئیس آی اس آی ضمن مداخله، از تندی مزید مشاجره جلوگیری نموده، صاحبزاده یعقوب خان را به بهانه ای، چندلحظه از جلسه باخود بیرون برد. پس از بازگشت، وی و وزیرخارجه خواستند تا مشاجره تند قبلی جبران شده و جلسه در فضای آرام پایان یابد.

جنرال ضیاءالحق رئیس جمهور وقت پاکستان نیز در مورد موضعگیری

حکومت جونیجو به ارتباط قضیه افغانستان نگران بود، به جونیجو میگفت: "روسها حتماً از افغانستان خارج می‌شوند، باید بر موقف قبلی خود (انتقال قدرت به یك حکومت مؤقت) اصرار ورزیم. نباید به شرط مسکو در رابطه با ابقای حکومت نجیب تسلیم شویم."

شاید وی میدانست که بقای نجیب چه عواقب خطرناکی را برای افغانستان و پاکستان در پی خواهد داشت. اما جونیجو به مشوره های ضیاءالحق اعتنای خاصی نکرد. هیچکسی نمی‌توانست تصور نماید که جونیجو نه تنها به مشوره های منعم خودضیاءالحق اعتنائی نکند، بلکه بر خلاف مشوره هایش به صراحت گام بردارد، ولی چنین شد. جونیجو بمنظور حصول حمایت احزاب سیاسی به نفع موقف خویش در رابطه با معاهدء ژنیو، کنفرانس (میزگرد) مشتمل برتمامی احزاب را دائرکرد و غرض جلب حمایت ملی به شهرهای مهم پاکستان سفر کرده و طی جلسات عمومی به نفع این مذاکرات تبلیغات زیادی نمود. شاید عوامل متعدد دیگری نیز باعث انحلال حکومت جونیجو شده باشد، ولی بگمان من مهمترین عاملش اختلاف وی با ضیاءالحق برسر معاهدۀ ژنیو بود.

درجریان این مذاکرات ما جلسات متعدد طولانی با جنرال ضیاءالحق داشتیم، حتی یکی از این جلسات که شام آغاز گردیده بود، قبل از نماز فجر به پایان رسید. موضوع اصلی مورد بحث این جلسات عبارت بود از :

با مشکلات احتمالی ای که در نتیجۀ توافق مسکو و واشنگتن و معاهده ژنیو بروز خواهد کرد، چگونه مقابله کرده و از ایجاد سؤ تفاهم بین پاکستان و مجاهدین به چه شکل جلوگیری نمائیم ؟ در نتیجه همین جلسات مرحوم ضیاءالحق باخود فیصله کرد که به فشار های امریکا تسلیم نشود و نگذارد که پاکستان زیر چنین فشارها، در مورد معضله افغانستان گامی بردارد که در قبال قربانی های ملت افغان و آرمان مجاهدین با جفا مترادف باشد. اتخاذ چنین تصمیم، کارآسانی نبوده، بر عکس این تصمیم به قیمت جان مرحوم ضیاءالحق تمام شد. من به‌صراحت و اطمئنان کامل گفته می‌توانم که ترور مرحوم ضیاءالحق

و انفجار هواپیمای حامل وی نتیجه همین تصمیم بود.

حملات بر قوای در حال خروج

موافقت نامه که در رابطه با انسحاب مصئون قوای شوروی در ژنیو صورت گرفته بود، در مخالفت با آن اعلام داشتیم: تا لحظه ای که آخرین فرد قوای شوروی از مرز افغانستان عبور میکند، حملات مجاهدین بر قطعات در حال خروج روسی ادامه می‌یابد. هدف این بود که از یکطرف بجهانیان ثابت کنیم که قوای شوروی در نتیجۀ شکست از افغانستان خارج می‌شود، نه بنابر ترحم بر افغانها و نه به اساس موافقه ژنیو، و از جانب دیگر می‌خواستیم عملا" به مسکو تفهیم کنیم که مسئله افغانستان از طریق تفاهم با واشنگتن یا کشورهای همسایه نه، بلکه از طریق تفاهم با خود افغانها و با احترام به آزادی و استقلال افغانستان میتواند حل شود. این حملات درواقع نتیجۀ طبیعی اهانتی بود که در مذاکرات ژنیو در حق مجاهدین روا داشتند. ما مجبور بودیم به همه ثابت کنیم که افغانها وصایت و قیمومیت هیچکسی را نمی‌پذیرند و به احدی این حق را نمیدهند که بر سر آنها با دیگران معامله کند. به ارتباط خروج قوای روسی اظهار مطلب خاصی را مفید می‌شمارم: از طریق مامورین پاکستان برایم پیشنهاد شد که جهت مذاکره مفصل و رفع سؤ تفاهم بین حزب اسلامی و امریکا، با یك مامور عالیرتبه و با صلاحیت امریکائی مؤظف در امور افغانستان مقیم پاکستان ملاقات کنم، موافقه کردم، این ملاقات در زمانی صورت می‌گرفت که واشنگتن ازاین ناحیه شدیدا" مشوش بود که مبادا با خروج قوای شوروی از افغانستان، حکومت نجیب از کنترول اوضاع عاجز شود، مبادا مجاهدین با یك اقدام غیرمترقبه به قدرت برسند و درکنار ایران حکومت اسلامی دیگری در منطقه ظهورکند. بنابر همین واهمه سی‌آی ای تلاش های متعددی برای ترور بنده داشت. در جریان مذاکره با این مأمور امریکایی از او پرسیدم: می‌شنوم که مامورین سی‌آی ای در

چند ماه اخیر، از افغانها و پاکستانی‌ها می‌پرسند که غیابت حکمتیار چه تأثیری برآینده مقاومت خواهد داشت، هدف شما ازاین سروی چیست؟ از سروی شما و گزارشهای دیگری که در یافت داشته ام گمان می‌کنم که سی آی ای برنامه ترور بنده را زیر غور دارد، بمن بگوئید: چرا اینکار را می‌کنید؟ او سراسیمه شد با وارخطائی‌گفت: سوگند می‌خورم که چنین قصدی نداریم برعکس بشما احترام داریم و اعتراف می‌کنیم که شما و حزب تان در مقاومت علیه قوای اتحاد شوروی نقش محوری و تعیین کننده داشتید. در پایان ملاقات رو به من کرد و گفت: اجازه بدهید پیام خصوصی رئیس جمهور را بشما برسانم، او با موقف شما در مورد ادامه حملات بر قوای در حال خروج شوروی‌شخصا" موافق است خواست این مطلب را به شما برسانم.

این مأمور امریکائی گمان می‌کرد که شاید با این پیام خاص و مهم رئیس جمهور آمریکا، همۀ شکوك و شبهات من در باره واشنگتن مرفوع گردیده و به اطمینان و احساس امتنان مبدل خواهد شد، زیرا او حتما" شخصیت های بزرگی در کشورهای مختلف قاره آسیا را دیده که با یك هلوی تلفونی مامور پائین رتبه سفارت امریکا تا مدتها، احساس فخر می‌کند و از شادی در جامه نمی‌گنجد. ولی من در آن روز و پس از شنیدن پیام خصوصی رئیس جمهوری، از سیاست های دو رو و منافقانه زمامداران واشنگتن نفرت و انزجاری در خود احساس کردم که سابقه نداشت!! مقامات امریکایی در رابطه با انسحاب آبرومندانه قوای شوروی از افغانستان، موافقت نامه را در ژنیو با هیئت روسی امضا می‌کند ولی تا هنوز رنگ امضای شان در پای این معاهده خشك نشده که به مخالفان سرسخت این معاهده و طرفداران جدی ادامه حملات برقوای در حال خروج شوروی، از جانب رئیس جمهور خود پیام خصوصی‌می‌فرستند که با سیاست ادامه حملات آنان موافق اند!!

پیغام های مسکو

مقامات کرملن در این مرحله ذریعه هیئت های خود و از طرق دیگری بما پیغام های متعددی فرستادند، باری گرباچف رئیس جمهور شوروی مشاور خاص و مورد اعتماد خود را غرض گشایش باب مذاکره با مجاهدین و رساندن پیغام رسمی‌بما به پاکستان فرستاد. موصوف در دفتر حزب اسلامی در اسلام آباد با من ملاقات کرد، خلاصه گفتگوی میان ما قرار ذیل بود:

۱ـ گرباچف تصمیم جدی گرفته تا قوای شوروی را از افغانستان خارج سازد، از این ناحیه به شما اطمینان میدهیم در این مورد هیچ شك و شبهه ای نداشته باشید.

۲ـ اسرای جنگی روسی را بما بسپارید، زیرا این کار موقف گرباچف را در برابر حلقاتی‌که طرفدار ابقای قوای شوروی در افغانستان اند، تقویت می‌بخشد.

۳ـ بایست با حزب وطن که در ساختار فکری آن تغییرات بنیادی آمده و خط مشی‌کمونستی سابقه اش را ترك کرده، حکومت ائتلافی تشکیل بدهید، ما حاضریم در این رابطه میان شما وساطت کنیم.

۴ـ اگر حزب وطن در قدرت سهیم نباشد چگونه می‌توانیم حیات اعضای این حزب را تضمین نمائیم ؟

۵ـ شوروی توان پناه دادن به تمام اعضای حزب وطن و تعداد زیاد طرفداران رژیم نجیب را ندارد، ایشان باید با اطمینان از آینده خویش در کشور خود شان باقی بمانند.

۶ـ آیا مسکو پس از اخراج قوای شوروی روی دوام دوستی عنعنوی خود با افغانستان حساب کرده میتواند ؟

۷ـ آیا با خروج قوای شوروی، افغانستان به پایگاه ضد شوروی مبدل نخواهد شد؟

۸ ـ نامبرده خیلی علاقمند بود تا بداند که آیا تعلقات دوستانه کابل ـ مسکو

بالخصوص در ارتباط به فروش اسلحه کمافی السابق ادامه خواهد یافت؟

وقتیکه من به سخنانم آغاز کردم، وی به این بهانه خود را بمن نزدیك کرد که گویا پرده گوشش در کدام جنگ صدمه دیده واز فاصله دورتر حرف ها را بخوبی نمی‌شنود.

خلاصه جواب های من به وی چنین بود:

۱ـ خروج قوای شوروی بیش از همه به نفع خود شماست.

۲ـ برای ترتیب تقسیم الاوقات خروج قطعات شوروی و جستجوی راه حل بحران افغانستان شما باید با مجاهدین وارد مذاکره شوید، نه با طرف های که آنها از مجاهدین نمایندگی کرده نمی‌توانند.

۳ـ تشکیل حکومت ائتلافی با حزب وطن نه ممکن است و نه راه حل عملی قضیه. کسیکه به شما از امکان چنین ائتلافی اطمینان می‌دهد، انتباه او از شرایط و اوضاع عینی و ذهنی حاکم بر جامعه افغانستان واهی و بی بنیاد است.

۴ـ ما بخاطر اطمینان هواداران رژیم نجیب، فرمان عفو عمومی را اعلان نموده ایم، اعضای حزب وطن می‌توانند از همین فرمان استفاده نمایند، برای آنها همین امتیاز کافی است، حاضریم به این ارتباط تفاهم صورت گیرد.

۵ـ به شما صد در صد اطمینان میدهیم که افغانستان به پایگاه نظامی امریکا علیه شما تبدیل نخواهد شد.

۶ـ چگونگی روابط آینده شوروی در افغانستان به موقف و پالیسی مسکو منوط می‌شود. اگر مسکو درسیاست توسعه طلبانه سابق خود تجدید نظر کند، اشتباهات گذشته خود را جبران نماید، به عوض یك گروه خاص با کافۀ ملت افغان دوستی کند، در اینصورت مسکو می‌تواند بر دوستی خود با افغانستان حساب نماید.

۷ـ تجدید ساختار ماشین کهنه جنگی افغانستان و تجهیز اردو با اسلحه جدید آنهم در کوتاه مدت برای کشور جنگزده و فقیر ما ناممکن خواهد بود.

۸ـ در مورد رهایی اسیران جنگی شوروی تصمیم خود را پس از مشوره به

اطلاع شما میرسانیم.

۹ـ یگانه راه عملی حل بحران افغانستان اینست که قدرت بیك حکومت مؤقت غیرائتلافی انتقال یابد که اعضای کابینه آن حکومت از شخصیت های ثالث غیر متنازع فیها باشد و متعاقب آن انتخابات برگزار شود.

انسحاب

سرانجام خروج قوای روسی آغاز گردید، قطعات پراگنده شوروی به کابل و سائر مراکز در نقاط معینی تجمع کرده و پس ازآن در قافله های بزرگ و طویل به استقامت حیرتان در شمال سوق گردیدند. قوای در حال خروج روسی، مراکز مجاهدین مستقر در دو طرف شاهراه کابل ـ حیرتان را بطور مسلسل و بیرحمانه زیر آتش گرفته و شدیدا" بمبارد می‌نمودند، مگر با وجود آن مجاهدین قافله های مذکور را آرام نگذاشته و مورد حملات پیهم خویش قرار میدادند. این حالت به هر سرباز روسی که به کشور خود برمی‌گشت در باره چگونگی پایان نبرد، عوامل انسحاب قوای روسی و احساس ملت افغان نسبت به آنها تصویر جامعی ارائه می‌کرد و به آنها این حقیقت را حالی میکرد که آیا پیغام ملت افغان به اولیاء و زمامداران شان، با پاشیدن شیرینی و انداختن دسته های گل به سر و گردن افسران روسی و تانکهای شان در کابل تمثیل گردید و یا با آتش مرمی های مجاهدین که در دو طرف راه خروج قوافل آنها تعبیه گردیده بود و با انداخت های خود آنانرا بدرقه می‌کردند؟! شاید در نتیجه همین استقبال واقعی و پرحرارت! بود که آخرین سرباز روسی، پس از عبور از سرحد افغانستان (مورخ ۲۵ دلو ۱۳۲۷ مطابق ۱۵ فبروری ۱۹۸۸) دیگر رغبت دیدن به عقب را نداشت و فرمانده قطعات سرخ، جنرال (بوریس گروموف) در آن هنگام اعلان داشت که: شوروی بار دیگر اشتباه تاریخی اعزام قوا به افغانستان و یا کدام کشور دیگری را تکرار نخواهد کرد" اگر واقعا" خروج قوای شوروی صرف با گلباران و اهدای

دسته ها و حمایل گل به آنان در کابل صورت می‌گرفت و در مسیر راه بازگشت به کشور شان، مرمی های آتشزای مجاهدین از کنار گوش شان نمی‌گذشت و بدرقه راهشان نمی‌شد ، شاید به اظهار جمله فوق ضرورتی احساس نمی‌کردند.

روزیکه خبر اخراج قوای روسی از افغانستان از امواج رسانه های خبری جهان اعلان گردید و گفته شد که آخرین سرباز روسی از سرحد مشترك بسوی شوروی عبور کرد ، برای من حالت عجیبی دست داد ، سجده شکر اداکردم، چند رکعت نماز خواندم، در طول همان روز اشکهایم بی اختیار از چشمانم جاری بود ، این اشکریزی نه سرشك خوشحالی بود و نه هم سرشك یاد پدر و برادران و همسنگران شهیدم ونه هم سرشك این آرمان که کاش شهیدان ما زنده می‌بودند و به چشم سر این صحنه زیبای پیروزی را تماشا می‌کردند ، بلکه این سرشك، سرشك احساس شکر در برابر رحمت وسیع و بی‌پایان پروردگار رحمان بود ، من تحقق آن آرمان بزرگ را با حضور ذهنی کامل و با تمام مشاعر وجودم نظاره کردم که برای بسیاری از مردم ناممکن جلوه می‌کرد ، مگر قلب من همواره گواهی میداد که به این آرمان حتما"نائل خواهیم شد. این گواهی آگنده از اطمینان خود را همیشه در کنفرانس ها ، سخنرانی ها و نوشته ها به این عبارت بازگو می‌کردم که قوای روسی از کشورما حتما" به اخراج وادار می‌شوند. در آنروز(**۲۵**- دلو **۱۳۶۷**) همان گواهی های مکرر دل و دماغم مصداق عینی پیدا کرد.

طفل خرد سالی‌بودم که شنیدم دو امپراطوری بزرگ روم و فارس بدست پیامبر(ع) سرنگون گردیدند ، از همان روز این دعا را آغاز کردم وهمواره بعد از هر نمازی تکرار می‌کردم که خداوندا! زوال روس و امریکا را بمن بنما و توفیق عنایت کن تا نقش مؤثری در زوال آنها داشته باشم، امروز شاهد اجابت و تحقق یك بخش دعای دیرینه و همیشگی ام بودم، به این خاطر اشك شکر از دیده هایم جاری بود. انتظارم این است که خدای مجیب الدعوات بخش دوم دعایم را نیز تحقق بخشد.

تأخیر در سقوط حکومت نجیب

پس از اخراج قوای روسی، انتظار همه این بود که رژیم نجیب بزودی سرنگون میگردد، مگر خلاف این توقع حکومت نجیب برای مدتی دوام کرد. بیائید با دقت ببینیم که دلیل این مقاومت غیر منتظره همان بود که جنرال گروموف (قوماندان عمومی قوای روس در افغانستان) ادعاکرده یا چیز دیگر ؟ جنرال گروموف در کتابش (قشون سرخ در افغانستان) می‌نویسد: "وقتیکه دفاع از خوست و حراست از جلال آباد یکسال به درازا کشید، این حقیقت را کاملاً برملا کرد که قوای حکومتی‌یی که در کنار جزو تام های لشکر چهلم رزمیده اند، نیروی باورکردنی است" آیا براستی نیرومندی اردوی نجیب و کمك های وسیع شوروی، از سقوط عاجل رژیم نجیب جلوگیری کرد یا اینکه عوامل دیگری درمیان بود؟ عدم سقوط فوری رژیم نجیب پس از اخراج قوای روسی از افغانستان، عوامل خارجی و داخلی خاصی داشت که مهمترین آن ها عبارت اند از:

۱ـ در روز های حساسی که لازم بود مجاهدین با ضربات کوبنده شان کار رژیم را یکطرفه می‌کردند، متأسفانه تنظیم های جهادی را در بازی حکومت سازی سرگرم کردند و در شورای مشورتی راولپندی مصروف ساختند، شورایی که باید از هر تنظیم ۲۰ نفر قوماندانان و شخصیت های معروف گردهم آمده و

پس از بحث ها و مناقشه های طولانی وخسته کننده، در مورد ساختار و ترکیب حکومت مؤقت به توافق برسند.

۲ـ امریکائی ها اصرار داشتند که واشنگتن بایست از چگونگی حکومت مجاهدین مطمئن شود، باید نقش محوری را در هیئت کابینه این حکومت عناصر ملی‌گرا داشته باشند. پاکستانی ها بخاطر رفع تشویش واشنگتن از حاکمیت گروههای بنیادگرا، فیصله انعقاد چنان شورایی را از تنظیم های افغانی گرفت که تنظیم های خرد و بزرگ درآن سهم مساوی داشته و این شورای ۴۲۰ نفری در مورد تقسیم پست های مهم حکومت آینده باید به این ترتیب فیصله کند که هر عضو شوری حق دو رأی را داشته باشد.

تدویر این شوری دو پی‌آمد محتوم و خطرناك داشت:

الف: مجاهدین را بجای توجه به کار نظامی، در جنجال بیهوده سیاسی مصروف کردند.

ب ـ در نتیجه ائتلاف میان تنظیم های کوچك وغیرمؤثر، پست های حساس حکومت به گروههای خیلی ضعیف تعلق گرفت، این مسأله بر روحیه مجاهدین تنظیم های مؤثر و بزرگ اثر منفی بجا گذاشت و در اکثر نقاط منتج به کاهش و سردی جنگ گردید.

۳ـ رژیم کابل قبل از خروج قوای روسی، قوت های پراگنده خود را از اطراف به شهر های مهم و نقاط حساس انتقال داد تا عملیه دفاع برایش آسانتر گردد.

عملیات بر شهرهای بزرگ، نیازمندی های لازمی و ضروری آتی را داشت:

الف: وحدت و همآهنگی عمیق میان مجاهدین و عملیات مشترك وهمزمان علیه دشمن.

ب: اسلحه ثقیل کافی.

ج: داشتن نظام مؤثر مدافعه هوایی.

د: تجارب کافی برای راه اندازی چنین عملیات.

هـ: بجای تهاجم بر مراکز عمدهٔ نظامی دشمن، عملیات مسلسل و مؤفقانه بر

چند مرکز نسبتا" ضعیف.

از یك سو حکومت مؤقت ساخت راولپندی به پرستیژ مجاهدین لطمه زد و از سوی دیگری در جنگ ناکامی به قصد فتح جلال آباد مصروف شدند. مجاهدین تا آنوقت تجربه کافی تصرف شهرهای بزرگ را نداشتند، مزید برآن قوماندانان پروتوکولی همکار با روسها و رژیم کابل، نداء مخالفت با چنین جنگها را بلند کردند و رسانه های خبری غرب، صدای مخالفت آنها را به پیمانه وسیع انعکاس می دادند تا احساسات مردم را علیه جنگ برانگیزند.

۴ـ امریکا و هواخواهانش نمی خواستند که همزمان با خروج قوای روسی، حکومت نجیب سرنگون شود، زیرا در نتیجه سرنگونی رژیم، نیروهایی در کابل حاکم می شدند که امریکا آنها را بنیاد گراهای خطرناك تلقی می کرد. امریکائی ها بخاطر جلوگیری از سقوط فوری حکومت نجیب و عدم تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین به اقدامات آتی متوسل شدند:

الف: لهجه تبلیغاتی آژانس های خبری و مطبوعات غرب خصوصا" رادیو بی بی سی و صدای امریکا بطور ناگهانی تغییرکرد و بر علیه مجاهدین و به نفع رژیم نجیب به تبلیغات آغاز کردند.

ب: گروهها و قوماندانان وابسته به امریکا مکلف شدند که عملیات نظامی علیه رژیم نجیب را سد کنند و یا لا اقل از شرکت در این عملیات اجتناب نمایند، شاید در این مقطع حرف ها و مواقف مسعود و قوماندانان همطراز او را در مخالفت با عملیات نظامی همه بخاطر داشته باشند!

ج: باید ارسال هرنوع کمك به مجاهدین کاملا" متوقف شود و تبلیغات علیه جهاد آنقدر تشدید شود که حتی در جهان اسلام نیز همدردی های انفرادی با مجاهدین قطع شود.

د: دیپوهای بزرگ اسلحه در راولپندی و نوشهره را در فاصله کوتاه زمانی منفجر کردند، با این عمل خواستند از یکطرف راه وصول اسلحه و امکانات به مجاهدین را مسدود نمایند و از طرف دیگر احساسات مردم پاکستان را بر خلاف

جنگ برانگیزند.

هـ: چون با فشارها، اخطارها و تهدیدها، نتوانستند پاکستان را به تغییر موضع وادار سازند، خواستند با انفجار هواپیمای حامل مرحوم ضیاءالحق و همراهان معروفش در فضای بهاولپور، بحیات آن مرحوم خاتمه بخشند و ملت مجاهد افغان را از یك دوست صمیمی محروم سازند و به هدف خود برسند. کمال سادگی و بی خبری خواهد بود اگر کسی انفجار ذخایر اسلحه و هواپیمای مذکور را حوادث تصادفی تلقی کند.

این جریانات بخوبی نشان میدهد که امریکا دوست بی اعتبار، مغرض و بی مروت است و دشمن آشتی ناپذیر اسلام و مسلمانان. کسانیکه بر دوستی امریکا اعتماد می‌کنند، یا بسیارکودن اند و یا در قلب شان ذره ای از ایمان وجود ندارد، امریکا مزدور می‌پسندد نه دوست و رفیق، مزدوریکه برای تأمین منافع امریکا به قربانی کردن خود و کشورش آماده باشد.

۵. پس از ترور ضیاءالحق، غلام اسحاق خان بحیث رئیس جمهور پاکستان انتخاب شد. در زمان وی پالیسی پاکستان در رابطه با قضیه افغانستان بر روال سابق ادامه یافت، به این دلیل که جنرال اسلم بیگ به حیث لوی درستیز و جنرال حمیدگل، رئیس استخبارات نظامی (آی اس آی) باقیماندند و زمام امور مهم در اردو و سائر پست های حساس آنکشور در اختیار افرادی ماند که از لحاظ فکری و سلیقه ای به ضیاءالحق نزدیك بودند. امتیاز بارز جنرال ضیاءالحق این بود که در پست های مهم لشکری و کشوری پاکستان افسرانی را تعیین می‌کرد که به داشتن شخصیت اسلامی، پاك نفسی و وطن دوستی شهرت داشتند.

غلام اسحاق خان مطابق قانون اساسی پاکستان مجبور بود که در جریان سه ماه انتخابات عمومی را برگزار نماید. در نتیجه انتخابات، پیپلز پارتی (حزب مردم) به رهبری خانم بی نظیربوتو آنقدر رأی بدست آورد که توانست در ائتلاف با احزاب کوچك، حکومت تشکیل بدهد. به دلیل علایق دوستانه و نزدیك این حزب با امریکا، مقامات امریکائی انتظار داشتند که در موقف پاکستان در رابطه به

قضیه افغانستان، تحول دلخواهی بمیان آید، مگر بنابر حضور جنرال اسلم بیگ، جنرال حمیدگل و یکتعداد زیاد رجال مؤثر دیگر در صحنه سیاست پاکستان، این توقع امریکا برآورده نشد. به این دلیل بود که در رسانه های خبری غرب، در مورد لوی درستیز و رئیس (آی اس آی) پاکستان، شاهد این تبلیغات بودیم که گویا آنها بنیادگرا اند و در پست های حساس دولتی پاکستان افسرانی را توظیف کرده اند که تمایلات بنیاد گرائی دارند و از مجاهدین حمایت می‌کنند. امریکا برحکام پاکستان فشار می‌آورد که این افسران باید هرچه زودتر تعویض شوند. در این رابطه و ضاحت جریان خاصی را به این سبب ضروری میدانم که برخی از حقایق را برملا می‌کند:

موعد تقاعد جنرال اسلم بیك فرا میرسد، در روز های تعیین فرمانده جدید ارتش، با غلام اسحاق خان رئیس جمهور پاکستان ملاقات تفصیلی ای داشتم، ضمن صحبت های دیگر، در رابطه به تعیین فرمانده جدید ارتش به ایشان گفتم: بگمان من اوضاع پاکستان و منطقه ایجاب می‌کند که جنرال حمیدگل به این پست گمارده شود، ... کاش در پاکستان و افغانستان چون او تعداد زیادی افسران لایق و با احساس وجود میداشت. وی (رئیس جمهور) تبسم کرد و گفت: سخن شما بجاست، اما با این اقدام امریکائی ها بسیار حساس می‌شوند!! آنها میگویندکه جنرال حمیدگل بنیاد گرا است.

در جلسه بی نظیر بوتو و عرفات

موضع حزب مردم پاکستان را در قضیه افغانستان از فحوای گفتگوهایی می‌توانیم درك کنیم که با بی‌نظیربوتو و عرفات در ضیافتی داشتم که به افتخار یاسر عرفات از جانب بی نظیربوتو صدراعظم پاکستان ترتیب یافته بود، در این ضیافت به شمول بنده، یاسرعرفات و هیأت همراهش، بی نظیر بوتو، نصرت بوتو، سردار آصف علی وزیر خارجه، جنرال نصیرالله بابر وزیر داخله و مسئول

سازمان استخبارات نظامی اشتراك داشتند. بنابر تقاضای یاسرعرفات، اینجانب نیز به این ضیافت دعوت شدم. بی نظیربوتو میخواست که نظر مشترك ایشان، توسط یاسرعرفات با من مطرح شود. عرفات بسوی من رو کرد و گفت:" شما تا هنوز جوان هستید، آیندهٔ تابناکی پیش رو دارید.... برفرزندان خود(کمونستها) ترحم کن، آنها را مؤقتاً در آغوش خود بگیر و بر یك حکومت مشترك ائتلافی توافق کنید و به این ترتیب جنگ جاری را پایان ببخشید، سپس انتخابات برگزارشود، بدیهی است که در نتیجه انتخابات ملت به شما رأی میدهد."

من گفتم: "وضعیت کشور ما طوریست که امکان تشکیل حکومت ائتلافی میان رژیم نجیب و مجاهدین قطعاً وجود ندارد، باید روی طرحی فکر شود که عملی باشد و واقعا" به انگیزه ها و عوامل جنگ برای همیشه پایان بخشد.

او گفت: پس شما هر دو برای دورهٔ مؤقت ظاهرشاه را به حیث سمبول بپذیرید و قدرت اصلی در اختیار شما باشد.

گفتم: ظاهرشاه هیچ شانسی ندارد، نه مجاهدین او را می پذیرند و نه خود وی استعداد و توان اداره اوضاع بحرانی کشوری چون افغانستان را دارد. یگانه کسی که به زعامتش در کشورما هیچگاهی توافق صورت نمی‌گیرد، ظاهرشاه است. راه حل عملی و آسان این است که قدرت به حکومت مؤقتی انتقال یابد که برای همهٔ جوانب قابل پذیرش باشد و کابینه آن از شخصیت های افغانی صالح ترکیب شده باشد، مانیز در این شرایط، مانند پاکستان، به یك مصطفی جتوئی ضرورت داریم! همه خندیدند،"مصطفی جتوئی، بخاطر برگزاری انتخابات در پاکستان، بحیث صدر اعظم حکومت مؤقت انتخاب گردید" من به سخنان خود ادامه داده گفتم: پس از آن انتخابات برگزارشود، کسانیکه گمان می‌کنند انتخابات در افغانستان عملی نیست و یا سابقه ندارد، به اشتباه رفته اند، سلسله برگزاری انتخابات سالها قبل، در کشورما آغازشد و تا حال چندین مرتبه برگزار شده است. اگر جنگهای داخلی درازمدت، در نقاط دیگر جهان، مانند افریقای جنوبی و کمبودیا، که وضعیت شبیه به افغانستان داشتند، از راه

انتخابات حل شده می‌تواند و تشکیل حکومت های ائتلافی درآنجا غیر عملی پنداشته می‌شود ، چرا بحران کشورما از این طریق حل نشود ؟!

در پایان جلسه مذکور یاسرعرفات از بی نظیر بوتو تقاضاکرد که میان وی (عرفات) و امریکا میانجیگری نماید. چنان پیدا بود که در همان شب و روز، یاسر عرفات از نتائج خط مشی سابقه اش مأیوس شده بود و تحرکات وسیع جنبش انقلابی حماس و نفوذ روز افزونش را برای سازمان الفتح خطر جدی تلقی می‌کرد و میخواست که از طریق امریکا با اسرائیل به توافقی دست یابد.

بحیث وزیر خارجه حکومت مؤقت

من بحیث وزیر امور خارجه در حکومت مؤقت، کارم را بطور جدی آغاز کردم، در آن هنگام دو هدف عمده پیشرو داشتم: احراز کرسی خالی افغانستان در کنفرانس اسلامی و برسمیت شناختن حکومت مؤقت از جانب تعدادی از کشورهای اسلامی. برای دست یابی به این اهداف، شخصا"در رأس هیئت مشترك به کشور های ایران، سعودی، لیبیا ، عراق، مالیزیا ، سنگاپور، برونای، بنگله دیش، اندونیزیا، استرالیا و چین مسافرت نمودم و به بسیاری از کشورهای دیگر هیئت ها فرستادیم. میخواستم که از همه جلوتر، ایران حکومت مؤقت ما را برسمیت بشناسد ، بهمین دلیل نخست از همه به ایران سفر نموده و به مقامات ایرانی گفتم: بیائید این گام تاریخی را شما بردارید و افتخار اعتراف به حکومت مجاهدین را کسب کنید. اعتراف به حکومت مجاهدین، هم به اعتبار شما در دنیای اسلام می‌افزاید و هم دوستی و محبت ملت مسلمان افغان را نسبت به شما تقویت می بخشد. به مقامات ایرانی این مطلب را حالی کردم که رژیم نجیب بطور حتمی و در آینده نه چندان دور سرنگون می‌گردد و حکومت مجاهدین بزودی جای آنرا خواهد گرفت. بهتراست که قبل از استقرار حکومت اسلامی در کابل، آنرا برسمیت بشناسید. با اینکار مجاهدین برای همیشه مرهون

احسان شما خواهند بود. مگر ایران در این رابطه دو مشکل داشت:
الف: عدم شمولیت تنظیم های اهل تشیع در حکومت مؤقت.
ب: نگرانی آنها از تیره شدن روابط نزدیك تهران با مسکو.
من تلاش کردم که از یکطرف تنظیم های اهل تشیع را به نحوی راضی ساخته و به اشتراك درحکومت مؤقت آماده کنم و ازطرف دیگر مقامات تهران را قانع سازم تا موقف شانرا در رابطه با حکومت موقت مجاهدین به شمولیت گروههای اهل تشیع مشروط نسازند؛ مگر متأسفانه به این کار موفق نشدم.
در رابطه به تفویض کرسی‌خالی افغانستان در اجلاس کنفرانس اسلامی به حکومت مجاهدین و جلوگیری از مخالفت هیئت های کشورهای متمایل به مسکو، حصول موافقه لیبیا وعراق را ضروری شمردم و برای این منظور شخصا" به این کشورها سفرنمودم، با معمرالقذافی و صدام حسین گفتگو های تفصیلی داشتم و از هردو اطمینان قطعی دریافت کردم، تائید و استقبال آنها را از هیئت مجاهدین بالاتر از انتظار خود یافتم. یگانه هیئتی که از آن بیم مخالفت میرفت، هیئت سازمان آزادی بخش فلسطین بود، بهمین خاطر با یاسرعرفات رهبر سازمان مزبور تلفونی تماس گرفتم و از وی خواستم که به هیئت خود توصیه کند تا از موضع مجاهدین حمایت نماید، لا اقل از مخالفت با آنها خود داری ورزد.
در نتیجه این تلاش ها از یکسو چوکی خالی افغانستان درکنفرانس کشورهای اسلامی را (که اهمیت بسزایی داشت) بدست آوردیم و ازسوی دیگر چهارکشورحکومت مجاهدین را برسمیت شناختند، متأسفانه حکومت بینظیربوتو به این دلیل که واشنگتن ناراض نشود از برسمیت شناختن حکومت مؤقت خود داری کرد. علت عدم اعتراف بسیاری از کشورها برحکومت مجاهدین یا بی تفاوتی پاکستان بود یا هم مخالفت امریکا.
بینظیر بوتو در این خصوص می‌گفت: اگر مجاهدین چند شهر مهم افغانستان را فتح نمایند و یا حکومت آنها بداخل منتقل شود، در آنصورت پاکستان به آن اعتراف خواهدکرد، در حالیکه در همان وقت مجاهدین ولایات

مهمی چون کنر، خوست ، تخار و پکتیکا را در تصرف داشتند.

واکنش مجددی و ربانی در برابر پیروزی های دیپلماتیک

ربانی از روز اول تشکیل حکومت مؤقت مجاهدین، خاطره خوبی از آن نداشت، زیرا او وگیلانی، درشورای مشورتی، کمتر از همه رأی بدست آورده و پست های غیر مهم را در حکومت نصیب شدند، او هرلحظه در انتظار انحلال حکومت بود. همچنین برای مجددی فعالیت های جدی وزارت خارجه و موفقیت های مهم آن قابل تحمل نبود. هردوی‌آنها به سفارت های امریکا، سعودی و سازمان (آی ، اس، آی) شکایت کردند و حوصله مجددی بحدی تنگ آمد که مسأله را به اخبارها کشاند، مسعود در شمال با تعداد زیادی از جبهات حزب اسلامی درگیر شد، هر چند سلسلهٔ این جنگها از قبل و پس از امضای اوربند علنی و معاهده همکاری مخفی او با روسها در سال۱۹۸۲ آغاز شده بود که در این ضمن می‌توان از جنگهای اشکمش، اندراب، لرخواب، کشم، تالقان، فرخار، گلبهار، بولغین، کوهستان و سمنگان نام برد که طی‌آن قوماندانان بزرگ حزب اسلامی مانند انجنیر سلیم، انجنیر عبدالوهاب، قاضی جاوید، عبدالحی شیدا، ابراهیم بت شکن، سیدناصر، مولوی عبدالوهاب، محمدعبدالله، ملاحسن وغیره در حالی توسط شورای نظار به شهادت رسیده اند که یا به مذاکره دعوت شده، در مسیر راه مورد حمله قرار گرفته اند و یا پس از امضای معاهده طی‌کمین های ناجوانمردانه به شهادت رسیده اند. ضمن همین جنگها، در دوران حکومت مؤقت، در اثر درگیری با سیدجمال ولید، فرمانده حزب اسلامی در تالقان، چند نفر از قوماندانان جمعیتی مخالف مسعود بقتل رسیدند. به مجردیکه از اسیرشدن قوماندانان مذکور توسط سیدجمال ولید اطلاع یافتم، بطور عاجل به سید ولید و سائر قوماندانان هدایت دادیم که اسرای مذکور هرچه زودتر رها شوند، مگر بعد تر دریافتیم که ایشان به قتل رسیده اند. ما این حادثه را ضمن

صدور اعلامیه رسمی محکوم کردیم و تأثرهای عمیق خویش را نسبت بروز این واقعه به رسم غمشریکی به خانواده های شهداء و دفتر جمعیت اسلامی ابراز داشتیم . مگر ربانی و مجددی به بهانه این حادثه بر خلاف ما تبلیغات شدیدی را آغاز نمودند و چنان وانمود کردند که گویا این کار به هدایت من انجام شده است. از سوی دیگر، جمعیت تمام قوتهای خود را درشمال جمع نموده و عملیات وسیعی را علیه جبهه سیدجمال ولید و سائر قوماندانان حزب در تخار آغاز کرد ، در این ضمن سیدجمال با تعداد زیادی از اقارب وهمسنگرانش گرفتار و بعدا" همه اعدام شدند. جریان اعدام آنان از طریق رادیو بی بی سی و صدای امریکا به شکل احساسات بر انگیز انعکاس یافت به نحوی که کلیه اعضای حزب اسلامی را به گرفتن انتقام تحریض میکرد. درنتیجه تمام راههای اکمالاتی جمعیت که از ساحات حزب اسلامی عبور می‌کرد، مسدود گردید. سعی ما برآن بود که از تشدید تشنج جلوگیری شود و نگذاریم که دشمن از این حالت بهره برداری کند . این حوادث امکان کار مشترك در حکومت مؤقت را از میان برد و ما مجبور شدیم که عضویت خویش درکابینه حکومت مؤقت را بحال تعلیق درآریم. اساسا"حکومت مؤقت افادیت خود را از دست داده بود و مضار آن برای جهاد بیش از مفاد آن بود. در داخل حکومت، تنظیمها امور خود را بطور مستقل پیش می‌بردند. حکومت نه از مشکلات مجاهدین و مهاجرین کاست و نه توقعات شانرا برآورده ساخت. امریکائی ها از یکسو علیه حکومت شدیداً تبلیغات داشتند و سعی می‌کردند تا بر این ادعای خود گواه بگیرند که مجاهدین اهلیت حکومت کردن را ندارند و از سوی دیگر در داخل افغانستان به ساختن شوری های قوماندانان و متنفذین قومی و ... دست یازیدند که جلسه چترال یکی از نمونه های آن بود، می‌خواستند از این طریق قوماندانان دلخواه خود را بطور مستقل اکمال و توجیه کنند، آنها را علیه حکومت مؤقت تحریك و بزبان آنها علیه آن تبلیغات می‌کردند.

جنگ جلال آباد

جنگ ناکام جلال آباد برای رژیم کابل از چند لحاظ سودمند ثابت شد:

۱ـ روحیه پژمرده قطعات اردوی رژیم نجیب وهواخواهان آنرا زنده ساخت و تصور فوری سقوط رژیم را به یك اطمینان کاذب به بقا و مقاوت تبدیل کرد.

۲ـ مورال بلند مجاهدین را تضعیف نموده و آنها را در مورد غلبه عاجل بر دشمن مشکوك ساخت.

۳ـ مخالفت جدی مسعود و قوماندانان شبیه او با جنگ مذکور و اظهارات منفی آنها در این رابطه که از طریق امواج بی بی سی بطورمکرر و وسیع انعکاس می‌یافت، در باره مفاد و آینده جنگ نگرانی هایی را در اذهان مجاهدین دامن زد.

۴ـ در این هنگام مسعود بطور علنی در سالنگ و جاهای دیگر با عملیات مخالفت می‌کرد.

برای اینکه دلایل و انگیزه های مخالفت نامبرده واضح و به همه روشن شود که موضعگیری های او در این خصوص نتیجه پروتوکول های او با رژیم کابل وروسها بود، من در این جا بعضی قسمت های کتاب جنرال گروموف قومندان عمومی قطعات روسی در افغانستان را نقل می‌کنم:

گروموف در صفحه ۲۲۵ کتابش می‌نویسد: ".. بهمین منظور قوماندانی قطعات محدود، علاقه شدید داشت که همکاری مسعود را بخود جلب کند و به این ترتیب از جنگها در پنجشیر و ولایات شمال شرق افغانستان جلوگیری نماید. بالآخره مساعی مرکز استخباراتی فرقه چهلم نتیجه داد و در سال ۱۹۸۲ ما به هدف بزرگ خود نائل گردیدیم و با احمدشاه مسعود روابط محکمی بر قرار ساختیم، این رابطه تا هنگام خروج قوای شوروی از افغانستان استوار ماند. در طول سالهای حضور نظامی شوروی در افغانستان ، مناسبات ما با مسعود موفقانه انکشاف یافت. مگر با وجود آن قوماندانی قطعات محدود، فعالیت باند های مسلح او را زیر نظر داشت . در سال ۱۹۸۲ میان نمایندگان لشکر چهلم و

شخص مسعود یك معاهده به امضا رسید که مطابق آن مسعود وعده داد که به کسی اجازه نمی‌دهد که در سالنگ جنوبی، ساحه تحت سلطه او، بر قوافل شوروی حمله کند. احمدشاه مسعود به خاطر کمبود اسلحه و مهمات و اکمال گروپهایش مجبور شد که به این معاهده گردن نهد، محاصره دره پنجشیر و سلطه باندهای حزب اسلامی برکاپیسا که راه عبور و مرور کاروان های اسلحه به مسعود بود، تحرکات جدی این باندها در مخالفت با جمعیت اسلامی موجب شد که رسیدن اسلحه و مهمات به احمد شاه کاهش بیابد، از جانب دیگر نارضایتی مردم منطقه که بنابر فعالیت باند های احمدشاه خساره مند شده بودند، نامبرده را به این مصالحه وادار کرد. به تأسی از موافقتنامه امضاء شده، مسعود به باندهای مسلح خود هدایت داد که از جنگ علیه عساکر حکومتی دست بردارند و تمام قوت خود را بجنگ علیه گروه مخالف (باندهای حزب اسلامی) متوجه نمایند. در مقابل مسعود از ما درخواست نمود که عساکر شوروی از پنجشیر برون بروند و در این ولسوالی از جلب سربازان برای اردوی افغانستان اجتناب شود.

گروموف بعدا" در صفحه ۲۲۸ می‌نویسد: (صلحی‌که احمدشاه مسعود در دسامبر ۱۹۸۲ از بیم تباهی‌کامل باندهایش توسط نیروهای شوروی امضا کرده بود، تا اپریل ۱۹۸۴ دوام یافت، بعد می‌نویسد: سازش چند ماه دیگر تمدید شد، قابل یاد آوری میدانم که مسعود به استثنای بعضی موارد کوچك، وعده های خود را بطور کامل ایفا کرد"

گروموف در باره راپور هائیکه (کی جی بی) در مورد احمد شاه به مسکو میفرستاد، در صفحه ۲۲۲ چنین می‌نویسد:

"احمد شاه به تحکیم علایق رسمی با دولت جمهوری دیموکراتیك افغانستان جذب شود و در قدم اول به وی گفته شود تا در مورد رهایی هواخواهان زندانی اش با مقامات رهبری جمهوری دیموکراتیك افغانستان بطور مستقیم تماس بگیرد، در روابط با احمد شاه، باید تأکید بیشتر روی اعتراف مستقیم و یا غیر

مستقیم او بر حکومت کابل صورت گیرد.

گروموف بعدا" در صفحه ۲۷۳ می‌نگارد:

"احمدشاه موقعیت خود را بخوبی می‌شناخت و همین مسأله بر انعطاف پذیری و برقراری ارتباط او با نظامیان شوروی اثر داشت. او خوب میدانست که اجازه انجام چه کاری را دارد و بخاطر کدام کاری گوشمالی می‌بیند."

پردیس مسافر مترجم همین کتاب در مقدمه اش مصاحبه یك روزنامه خیلی معتبر مسکو، موسوم به (ماشکوفسکی کمسمولیچ) را از روزنامه نظامی روسی (ایگور باریسوویچ) منتشره مورخ ۱۳ اپریل سال ۱۹۹۴ چنین نقل می‌کند:

خبرنگار: ایگوربارسیوویچ ! از لابلای آنهمه حوادث چه چیزی را شما منحیث پیروزی ادارهٔ استخبارات نظامی نام برده می‌توانید؟

جواب: هر روز تلاش می‌کردیم که اندازه تلفات جانی را تاحد زیادی کاهش بدهیم، این کار نه تنها مشکل، بلکه آگنده از خطر جانی نیز بود، در چنین شرایطی، نیل به پیروزی های بزرگ کار آسان نبود. بهتر است که پیروزی و شکست در هر قضیه خاص بطور جداگانه بررسی شود.

خبرنگار: با وجود همه اینها؟

جواب: کارکنان اداره ما گهگاهی موفق می‌شدند که با احمد شاه مسعود تماس مستقیم بر قرار نمایند.

خبرنگار: کمی صبر کنید، کمی صبر کنید! آیا هدف شما اینست که گویا احمد شاه مسعود جاسوس اداره استخبارات نظامی شوروی بود؟

جواب: نه، ولی اگر سخن راست را بپرسی، او مدت زیادی وابسته بما و عامل نفوذی ما بود. تقریبا" یك سال مامورین ما با موصوف دید و وادید داشتند و موضوعات مختلفی را با او مورد بررسی قرار داده و فیصله های مشترکی را صادر می‌کردیم، او غالبا" کاری را که می‌گفتیم انجام می‌داد"

تعداد زیادی افسران نظامی، اعضای(کی جی بی) و نویسندگان روسی، این حقایق و اسراری از همین قبیل را پس از انسحاب قطعات روسی، نوشته اند و به

نشر سپرده اند ، در همهٔ این رساله ها و کتاب ها سازش های پنهانی مسعود با روسها افشا گردیده و انگیزه های جنگ او با حزب اسلامی و عوامل مخالفتش با عملیات مجاهدین علیه رژیم کابل بخوبی برملا شده است، حقیقت اینست که کمکهای پولی ونظامی‌ای‌که از جانب مسکو تا امروز با مسعود صورت می‌گیرد ، سلسله آن از همان معاهده آتش بس منعقده سال **۱۹۸۲** آغاز و تا حال ادامه دارد.

نجیب با صراحت این مطلب را اعلان کرد که ما وزارت دفاع را برای مسعود خالی نگهداشته ایم !! حسن شرق صدراعظم وقت رژیم نجیب در کتابش بنام (کرباس پوشان برهنه پا) در صفحه **۲۵۲**می‌نویسد: در هنگام ملاقات با گرپاچف، زمامدار مسکو به وی گفت: اگر با احمدشاه مسعود ، حکومت شما با یك خود مختاری ساحه وسیع تری در سمت شمال همکاری و موافقه نماید او جنگ را کنار می‌گذارد ، بعضی از اطرافیان او چنین آرزوی را دارند.

روسها و انتخاب مسعود

نزد عده زیادي این سئوال وجود دارد که چرا KGB مسعود را انتخاب کرد ، در حالیکه او از طرف فرانسوي ها مطرح و حمایه شد و CIA بر او سرمایه گذاري داشت و پاکستان را زیر فشار گرفت تا رباني را بحیث رئیس جمهور و او را بحیث وزیر دفاع برهمۀ احزاب تحمیل کند ؟! کسانیکه تحت تأثیر تبلیغات وسیع رسانه هاي خبري غرب مخصوصاً B BC و صداي امریکا رفته اند و مسعود را در آئینه مغشوش این تبلغات در زمره قهرمانان جهاد افغانستان گرفته اند درك این مطلب براي شان دشوار است که چگونه همزمان با حمایت هاي وسیع غرب، پیوند هاي تنگ و محکمي با KGB داشته است، حتي پس از آنکه تعداد زیاد افسران KGB و قومندانان قطعات شوروي مستقر در افغانستان، کتاب هاي زیادي از خاطرات شان را نوشته اند و اسرار روابط تنگ مسعود با روسها را افشاء کرده اند ، از درك این معما عاجز اند.

مانیز گزارش هاي را که در سالهاي ۱۹۸۲- ۱۹۸۰ دریافت مي داشتیم و درآن قومندانان جبهات مجاهدین در پنجشیر و مناطق همجوار آن چون اندراب، ورسج، فرخار، اشکمش، کوهستان ـ کاپیسا ، جبل السراج و غوربند می‌نوشتند که مسعود مقدار زیاد پول افغاني از همان شماره ها و همان بسته هاي که شوروي در اختیار حکومت نجیب می‌گذارد ، توزیع می‌کند و در اثناي عملیات بر جبهات

ما قطعات روسي با حملات هوايي و توپچي خود او را ياري مي‌كنند و عمليات مشترك و همزمان عليه جبهات حزب دارند، گمان مي‌كرديم كه اين گزارش ها حتما" از رقابت هاي محلي مايه گرفته، نبايد جدي تلقي شوند، ولي زمانيكه راپور هاي مؤثقي بدست ما رسيد و كاپي معاهده مسعود با روسها را در يافت كرديم و معاهده آتش بس او از طريق رسانه هاي خبري اعلان گرديد، حقيقت جريان را درك كرديم.

روسها تلاش هاي وسيع و مصارف هنگفتي در جهت خريدن افراد ضعيف النفس در صفوف مجاهدين داشتند، براي ايجاد اختلاف ميان مجاهدين، اشتعال درگیری های داخلي، جلوگیری از حملات مجاهدين بر پوسته ها و قطارهاي اكمالاتي شان، انتقال مصئون تيل از طريق پايپ لاين و جلوگيري از عمليات مجاهدين براي تخريب پايپ لاين، به استخدام گروههای‌نفوذي و پروتوكولي ضرورت داشتند، با تعداد زيادي از قومندانان به اين منظور تماس هاي بر قرار كرده اند و پيشكش هاي حرص برانگیزی برای آنان داشته اند، ولي كمتر جواب مثبت شنيده اند، اكثريت فرماندهان جواب رد داده و سازش با روسها را خيانت ملي پنداشته و از آن به شدت خود داري ورزيده اند. تنها كسيكه از قومندانان معروف، به اين كار تن داد مسعود بود. روس ها در امضاء پروتوكول با مسعود و استخدام او چند انگيزه اساسي داشتند:

۱ ـ استعمار گران همواره براي تضعيف مقاومت ها، گروه كوچك را عليه گروه بزرگ و اقليت را عليه اكثريت بكار گرفته اند و غرض سركوبي مقاومت و ايجاد درگيري ميان نيروهاي معارض برآن تركيز كرده اند.

۲ ـ سازش علني مسعود با روسها (باهمۀ تبليغات وسيعي كه رسانه هاي خبري غرب به نفع او داشتند) دست آورد بزرگي براي KGB بحساب مي رفت و علي الاقل استفاده وسيع تبليغاتی ازآن صورت می‌گرفت.

۳ ـ امنيت قطار هاي روسي در جنوب سالنگ تا جبل السراج تأمين می‌گرديد.

۴ ـ از او در جنگ علیه حزب اسلامی بخوبی و به پیمانه وسیع می‌توانست استفاده کند.

۵ ـ جبهه پنجشیر در محاصره جبهات حزب قرار داشت و مسعود براي خارج شدن از پنجشیر و نفوذ درسایر مناطق، باید با جبهات حزب درگیر می‌شد، روسها این نقطه ضعیف او را درك می‌کردند، امیدوار بودند که به پیشنهاد آنان مبني بر آتش بس، همکاری هاي نظامي و عملیات مشترك حتما" جواب مثبت می‌گوید.

۶ ـ حزب کمونست مؤثریت خود را مدت ها قبل از دست داده بود، روس ها به بدیل ضرورت داشتند، هیچ گروه کمونست نمي توانست بدیل خوب و موفق براي روسها باشد. از مسعود می‌توانستند بعنوان بدیل استفاده کنند، این مطلب را زماني میتوانیم بخوبي درك کنیم که در پاي گفته رئیس هیئت روسي بنشینیم که در کولاب با رباني و هیئت معیتي اش ملاقات داشت و او را مخاطب قرارداده گفت: جناب استاد! مسکو به اشتباه خود درگذشته اعتراف می‌کند که حزب کمونست را انتخاب و از نجیب حمایه کرد، شما بیش از نجیب براي مسکو مفید بودید!!

براي آنکه چگونگي روابط مسعود را با روس ها وانگیزه هاي KGB در سرمایه گذاري بر مسعود را بیشتر شناسائي‌کنیم اقتباسات چندي از کتاب (افغانستان سقوط دهنده تسلط دهشتناك شوروي) اثر نوسینده امریکایي، بروس ریچاردسن را از نظر علاقه مندان قضیه می‌گذرانیم که اخیراً در امریکا طبع و به دري ترجمه و نشر گردیده، که ما از ترجمه دری این کتاب اقتباس می‌کنیم، "متأسفانه ترجمه مذکور از سلاست و روانی کافی برخوردار نیست، امیدواریم ما را معذور دارید" نویسنده کتاب بر نوشته هاي تعداد زیاد افسران عالي رتبه KG B و صاحب منصبان قطعات ارتش اتحاد شوروي مستقر در افغانستان، استناد نموده و اسرار زیادي از سازش ها، آتش بس ها و پروتوکول هاي برخي از فرماندهان افغاني با قواي شوروي و عملیات مشترك آنان علیه

مجاهدین را افشا کرده است.

بروس ریچارد سن می‌نویسد:

من در نگارش این اثر از خاطرات بوریس گروموف، قوماندان اردوي نمبر ۴۰ و همچنان از خاطرات لیوند شیبارشین، مدیر شعبۀ اول کا جی بی مستقر در افغانستان، دربارۀ تفصیلات قرار داد منعقد بین احمد شاه مسعود و اولیای نظامی شوروی، استفاده کرده ام. در کتاب های این دو نفر معلوماتیکه دربارۀ جنگ های افغانستان بصورت تاریخ وار ثبت است، این معلومات از اوراق تا مخابرات و اسناد به هنگام نگارش این کتاب از اسرار برآمده و با احتوای دورۀ کامل جنگ شوروی ـ افغان منتشر شده اند. معهذا کار نگارش داستان نهائی جنگ شوروی ـ افغان هنوز هم شروع نشده است و چنانکه همه تاریخ نویسان باید بکنند، من هم ازآثار ذیل استفاده اعظمی‌نموده ام:

"داستان سپاهیان"، "سپاهیان دوران جنگ شوروی، جنگ افغان را بخاطر دارند" ـ اثر هایناما، لیپانن ویورچنکو.

قتل عام سیاسی در افغانستان" ـ اثر روزان کلاس و "نخبه های روسی در بین سپتناز و قوای افغان که من بسیار مفید یافته ام.

آثار محمد حسن کاکر، جی بروس آمستوتز، الکساندر بینگسن و ایلی کراکوسکی

خاطراتیکه توسط مأمورین کلیدی شوروی نوشته شده، از آنجمله آثار پروفیسر الکساندر فودوتوف، و پروفیسر اناتولی سودو پلاتوف، طبعاً در قطار مهمترین مأخذ اولیه به شمار میروند که گزارشی از جنگ فراهم ساخته اند. اما مشخصات مربوط به معلومات پالیسی سازی که توسط آثار مذکور ارائه شده بعد از نشرآثار جدید تا اندازۀ زیاد کهنه شده است. این‌آثار جدید چند کتابیست که توسط " مرکز حفظ اسناد معاصر" در ماسکو نشر گردیده و یادداشتهای آن برای موضوعات مد نظر، عکس العملهای شخصی به واقعات، ارزیابیهای دیگر اشخاص ذیدخل و همچنان تفصیلاتیکه از رویداد ملاقاتهای رسمی ناگفته

مانده بود، نهایت ارزنده میباشند.

او می نویسد:

برای روسها ایجاد مخالفت بین گروه های‌قومی، اجتماعی و مذهبی در اجتماعات دارای اقوام متعدد و در بین یکدیگرشان، و حمایت از ضعیف ترین آنها به مقابل قوی‌ترین شان، یك طرز العمل نو و تازه نبوده، از قدیم به آنها آشنائی و ممارست دارند. بدون شك، این تاکتیك را با موفقیت کامل در جنگهای قفقاز در قرن نزدهم، هنگامیکه اولیای دولت تزاری از (کباردی‌ها) و (کومیك ها) بمقابل (آوارها) و (چیچن ها) حمایت میکردند و از (اوستیان های) مسیحی (معروف به قبایل آهنین) در برابر (اوستیانهای) مسلمان (معروف به قبایل دیگور) و از (ارمنی‌های) مسیحی به مقابل (آذربائیجانی‌های) مسلمان و امثالهم حمایت می‌نمودند و یکی را به مقابل دیگر تحریك و تشویق به جنگ میکردند، دولت روسیه تزاری بکار می‌برده است و با استفاده و آموختن ازین تجارب، بلشویکها در سال ۱۹۱۸ گروه (بشکرها) را علیه رقیبان قویتر و جنگجو تر آنها (تاتارها) ترجیح داده از اول الذکر حمایت نمودند. در سال ۱۹۲۰ بلشویکها در شمال قفقاز از قبایل (داگین) به مقابل (آوارها) و از (انگوش ها) به مقابل (چیچن ها) حمایت و دفاع کردند. هنگام جنگهای داخلی قزاقستان، شورویها موفق گردیدند یك عده از قبایل کوچی را اغوا و طرفدار خود نموده، آنها را برضد قبایل دیگر استعمال کنند. (نگاه: بینگسن، صفحه۳)

در جنگ خوارزم، شورویها از دشمنی عنعنوی مردمان آرام (ازبك ها وقره کالپیتکها) به مقابل (ترکمن های) کوچی کار گرفتند. علاوتاً شورویها از بیطرفی شهرنشینان وادی فرغانه (ازبکها و تاجکها) موفقانه و رندانه طوری کار گرفتند که دهقانان وکوچیان منطقه (عمدتاً ازبکها و قرغزها) را که ستون فقرات جنبش باسمچی را تشکیل میدادند، از حمایت آنها محروم ساختند. اصطلاح باسمچی نامی است که در محاورهٔ روزمرهٔ روسی، موقف انقلابی پیدا کرده، مشتق از کلمهٔ قیام گوریلائی دهاتی بود که در وادی فرغانه بعد از سقوط و انهدام خوقند

بدست سپاهیان بلشویك تاجکستان شوروی، دفعتاً نضج گرفت. (نگاه بینگسن، صفحهٔ ۳)

برای کسانیکه در تاکتیك هائی از این نوع مهارت داشتند، چنانکه روسها یقیناً داشتند، کشور افغانستان محیط ایدیال و مساعدی را تشکیل میداد که در آن میتوان بازی مشابه به "تفرقه بینداز و حکومت کن" را بسهولت براه انداخت. از لحاظ شکلیات در آن زمان ملتی بنام افغان وجود نداشت، فقط دولتی متشکل از گروه های متعدد قومی بدون علایم و شواهد همبستگی ملی و تاریخی وجود داشت. در افغانستان ساختار قومی بالای سلسله مراتب مغلق اجتماعی استوار است که پشتونها در رأس آن قرار داشته و بالنوبه تاجکها، نورستانیها، مردمان مختلف ترك نژاد (ازقبیل ازبك، ترکمن، قرغز)، بلوچها و در پایان آن هزاره ها قرار گرفته اند. (نگاه: رسول امین، صفحه ۳۲۸ ـ ۲۳۰)

شورویها احساس میکردند که امکان ایجاد مخالفت میان گروه های قومی مختلف در افغانستان وجود دارد، بطور مثال تحریك قبایل پشتون در برابر یکدیگرشان، مقابل ساختن سنی‌ها با شیعه ها، مقابل ساختن اسماعیلی‌ها با شیعه ها و سنی‌ها هر دو، مقابل ساختن شهر نشینان با دهقانان دهات و قبایل، معهذا شورویها که در یك محیط ستراتیژیك سیال گیر آمده بودند و در سیاست قومی محلی نیز نابلد و نا آشنا بودند، نتوانستند یك ستراتیژی موفق برای جدا ساختن دایمی دشمنان سرسخت خود طرح و تطبیق کنند.

بروس می‌نویسد:

یکی از جالبترین مساعی استخباراتی واحد های استخباراتی شوروي در افغانستان حصول قراردادی است که با قوماندان درهٔ پنجشیر، احمد شاه مسعود، منعقد گردید. مسعود از جانب خود تقاضای پرداخت رشوتی به مبلغ ۳۵۰۰۰۰ (سه صد و پنجاه هزار) دالر را نمود و آنرا به مقابل امضای قرار داد مصالحه در ماه فروری ۱۹۸۳ دریافت نمود. (نگاه: فودوتوف)

این توافق در نوع خود دومین قرار داد عدم تعرض بود که مسعود با اولیای

امور نظامی شوروی امضاء کرده بود، توافق اولی در ماه جون ۱۹۸۲ صورت گرفته بود که علاوه بر دریافت پول، مسعود به سه تقاضای دیگر خود از اولیای نظامی شوروی نایل شده بود، از اینقرار:

۱ـ مذاکرات مستقیم و متداوم با اولیای نظامی شوروی (به عوض حکومت ببرك کارمل)

۲ـ دریافت کمك نظامی شوروی برای مقابله با دشمنان خودش.

۳ـ سلطهٔ آزادانه خودش بر درهٔ پنجشیر.

(نگاه: امستوتز، ص ۲۹۲)

هنگامیکه فرانز کلینسوویچ به قوماندان مافوق نظامی خود، دگروال واستروتین اطلاع داد که احمد شاه مسعود متمایل به برقراری روابط فعال و متداوم باقشون شوروی میباشد، به کلینسوویچ گفته شد که بنابر اهمیت ستراتیژیك این کودتای استخباراتی، برای او نشان قهرمانی شجاعت سفارش نموده است(نگاه: نخبه های روسی، ص ۱۱۳ـ۱۱۴)

کلینسوویچ دربارهٔ ملاقات خود با مسعود چنین راپور داده بود:

"تزاع های ذات البینی داخلی همیشه برای ما مفید بوده است، من نیز به آن علاقمند شدم، ما (مسعود و من) در یك منطقه بی‌طرف، در یك نقطهٔ مرتفع با هم دیدیم که هر دو از آنجا میتوانستیم اراضی را که او میخواست تحت کنترول داشته باشد تماشا کنیم، بعد ازآن او نزد من بوقت شب آمد و با هم قرار داد را امضاء کردیم، مسعود به موجب این قرار داد بالای سپاهیان شوروی یا حکومت کابل در اراضی تحت کنترول خود حمله نخواهد کرد، و هر پیلوت شوروی را که طیاره اش سقوط داده شود، کمك خواهد کرد، تا آنوقت که ما او را در پنجشیر تنها گذاشته، به امور او مداخله نکنیم و برای او مواد و تجهیزات طبی، پول و اسلحه کمك کنیم. این نوع معامله با "باندهای قرار دادی" نامنهاد، رسماً مجاز قرار داده شده، هدف آن جستجوی طریقه های سیاسی است به منظور جلوگیری از ضرورت استخدام عملیات بزرگتر نظامی. (نگاه: شوفیلد: نخبه های سیاسی

روسی، ص ۱۱۴)"

واستروتین علاوتاً متذکر شده بود که فرقه هوائی نمبر ۳۴۵ قشون شوروی برای مدتی همکاری بسیار نزدیك با احمد شاه مسعود برقرار ساخته و به معیت او گروه های مجاهدین را که برای تنظیم های دیگر کار میکردند و دشمنان درجه اول مسعود نیز بودند، نابود ساختند. (نگاه: شوفیلد، نخبه های شوروی، ص ۱۱۳-۱۱۴)

دگروال واستروتین این گروه جمع آوری استخبارات تحت نظر فرانز کلینسوویچ را "شاملون" نام گذاشته بود که بعد از گذشت ماه ها بحیث یك بازوی بسیار باکفایت جمع آوری استخبارات برای قوای ۳۴۵ تبارز نموده بود. این گروپ مشتمل بر فارغ التحصیلان پوهنتون یا انستیتوت های شوروی بوده، اکثرشان در سنین بالاتر از بیست سالگی قرار داشته، عمدتاً اوزبك یا تاجیك بودند، ولی السنه پشتو، دری و هندی را نیز میدانستند. آنها به فرهنگ و کلتور مردم افغان به مقایسه صاحب منصبان هوائی سلاویك، شناخت به مراتب بهتر داشتند.

انعقاد این نوع قرارداد های صلح با رهبران مقاومت به این دلیل واجد اهمیت بود که از طریق آنها حداقل میتوانستیم کاروانهای نظامی شوروی را در بعضی قسمت های شاهراه سالنگ که خط حیاتی مواصلات برای شهر کابل بود، بطور محفوظ عبور دهیم. برای کلینسوویچ که در افغانستان برای هر کس بنام "کپطان فرانز" معرفی شده بود، (زیرا مردمان محلی در تلفظ اسم فامیلی او مشکلات داشتند) قایم ساختن تماس با احمدشاه مسعود به مراتب مشکلتر از ترتیب ملاقات با فرماندهان دیگر مقاومت بود. کلینسوویچ باری نوشته بود: " برای من بسیار مشکل بود کسی را پیدا کنم که متمایل به بردن پیامی به او باشد، عدۀ زیادی از عکس العمل او در تشویش بودند و هویدا بود که او نیز دربارۀ عکس العمل گروه های دیگر تشویش داشت." (نگاه: شوفیلد، ص ۱۱۲)

مسعود درین معامله در موقعیتی قرار داشت که اگر او حاضر به معامله گری

و انعقاد قرارداد با قوای شوروی شود، انجام عین عمل برای سایر گروه های مقاومت به مراتب سهلتر خواهد بود. واستروتین همچنین استدلال میکرد که انعقاد قرارداد با مسعود یك کودتای برازندهٔ ستراتیژیك و سیاسی خواهد بود. لهذا به سپتسپروپ صلاحیت کافی اعطاء گردیده بود تا زمینه های وسیع تعهدات را به منظور تأمین تماس و روابط فعال و مستدام با احمد شاه مسعود تدارك نماید.(نگاه: سودو پلاتوف)

کلینسوویچ تفصیل پیامی را که به احمد شاه مسعود ارسال شده بود چنین در قید قلم آورده است:

"میخواهم بدانید که من حاضرم به هرجا و هر وقت که میسر گردد، بدون سلاح بدیدار او بروم.

بشخصیکه پیام ما را به احمدشاه مسعود میرساند شش لاری کاماز پر از بوره، گندم، برنج و کالا دادیم. ما باشور وشوق در انتظار جواب او بودیم... که بطور مثبت بما رسید. او با ملاقات ما موافقت کرد، توأم با عقد یك معامله و قرار داد." (نگاه: شوفیلد: نخبه های روسی، ص ۱۱۳)

شاملون در تأمین خطوط مواصلاتی و اعزام کاروانهای تجهیزات به طرف کابل بی‌نهایت موفق بوده، ازموجودیت قرار دادهای عدم تجاوز با "گروه های قرار دادی" و در رأس آن قرار داد مهم با مسعود، بسیار راضی و خشنود بود. در تحلیل نهائی، یك پیشرفت قابل ملاحظهٔ ستراتیژیك به سهولت میسر گردید که عاملین و کارکنان شوروی با موفقیت کامل، اطمینان، صداقت و اعتماد "گروه های قرار دادی" را بدست آوردند. (نگاه: شیبارتین، ص ۱۸۰)

او علاوه می‌کند:

شهادت شفاهی ایوان شومیلوف (سپاهی روسی که برای جنگ به افغانستان اعزام شده بود) نمایانگر این واقعیت است که چگونه برخی از عناصر مقاومت ملی افغان در خدمت روسها قرار گرفتند و برای تطبیق پلان های شوروی زمینه سازی کردند و به این ترتیب شوروی‌ها توانستند خطوط مواصلاتی بین شمالی

ترین مناطق کوهستانی و پایتخت کابل را مصئون گردانند. اینست گفتار شومیلوف:

نام من ایوان شومیلوف است، من در سال ۱۹۸۷ به افغانستان رفتم و با آخرین قطعهٔ ایکه در سال ۱۹۸۹ مرخص شد ترخیص شدم. من بعد از دریافت تربیهٔ لازمهٔ نظامی به افغانستان رفتم، زمان تربیهٔ ما کوتاه شد، فقط دو ماه را در برگرفت، من بحیث فیرکنندهٔ ماشیندار تربیه شده بودم، بعد از دو ماه، دولت شوروی به اعزام قطعه ما به افغانستان شروع کرد، گروپ اول، سپس گروپ دوم، و بعداً سوم. حدود شصت نفر باقیمانده بود، بما گفته شد که یك قطعهٔ نمونه از کسانیکه باقی مانده اند ساخته میشود و هدف آن اینست تا به جنرالهای سپاه نمایش داده شود که به سربازان چه نوع تعلیم و تربیه نظامی داده شده است. معهذا بزودی هویدا گردید که یك گروپ دیگر نیز باید به افغانستان اعزام گردد. لهذا از جملهٔ سی نفر متباقی، ده نفر آنرا انتخاب کردند و من هم در جملهٔ همین ده نفر بودم. ما از طریق ترمذ ذریعه لاری های نوع کاماز به افغانستان سفر کردیم. اول بما گفته شد که به غزنی برده میشویم، ولی در دفتر گمرك بما معلوم شد که رهسپار قندز میباشیم، در نهایت به تاشقرغان رسیدیم.

در اولین محلیکه من بخدمت گماشته شدم تاشقرغان بود. بعد از آن در چند محل مختلف دیگر کار کردم، چونکه قبل از عقب نشینی سپاه ما، تغییرات زیادی رخ داده بود، در تاشقرغان، من جزء یك قطعهٔ ماشیندار بودم، بعد از آن در قطعهٔ استخبارات کارکردم و بالاخره به غند استخبارات قندز تبدیل گردیدم.

قبل از عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان، قطعهٔ ما در ناحیهٔ تحت تسلط فرقهٔ ۲۰۱ مصروف عملیات بود که در مجاورت سمنگان و بغلان قرار داشت. احمد شاه مسعود گوریلاهائی در این منطقه داشت. روابط ما با این گوریلاها شکل جالبی اختیار کرده بود، بطور مثال، در منطقهٔ سمنگان صلح و آرامش بین ما حکمفرما بود، ما بالای عراده جات زره پوش دور هم می‌نشستیم و گوریلاهای مسعود می‌آمدند و همراه ما تنباکو (سگرت) میکشیدند. واقعیت

بدینمنوال بود که گوریلاهای مسعود بما کاری نداشته و ما را آرام میگذاشتند ، اما عساکر حکومت کابل را آزار می‌دادند.(نگاه: حسینی)

در این منطقه، در امتداد جاده، دو پایپ لاین وجود داشت که از اتحاد شوروی به جانب کابل میرفت، یکی آن تیل دیزل و دیگرش تیل خاك دربر داشت. ما همرای گوریلاهای مسعود قرار داد داشتیم که در ساحات هموار و شهری امنیت پایپ لاین را ما تأمین کنیم و در مناطق کوهستانی آنها تأمین کنند. ما به مقابل این خدمت ماهانه چند تن آرد و یك تانکر تیل به آنها میدادیم. چنانکه به خاطر دارم از جانب ما قوماندان فرقهٔ ما و از جانب گوریلاها ، مسعود قوماندان آنها این قرار داد را امضاء کرده بودند. مناسبات ما با گوریلاهای مسعود آنقدر دوستانه و گرم بود که آمران گوریلاها جوقه جوقه به مرکز قطعهٔ ما می‌آمدند ، دعوت مجللی هم برایشان ترتیب می‌دادیم، مسعود قوماندان گوریلاها و قوماندان ما بین هم قرار داد بسته بودند که به یکدیگر ضرر نرسانند. بعد ازین قرار داد ، زندگی ما بسیار مسالمت‌آمیز شده بود.

(نگاه: هایناما ، لیپانین و یورچنکو ، ص ۱۳۳ـ ۱۱۵)

در ارتباط به عملیهٔ خاموش سازی دهات، تاکتیك بسیار معروف خنثی سازی شوروی از این قرار بود که به یك عملیات گسترده نظامی در یك منطقه یا یك دره متشبث شده تمام گروه های مقاومت مقیم منطقه و همچنین کوتل ها و معبرهای مرتفع مورد استفادهٔ مجاهدین، بشمول قریه های حامی و همکار مجاهدین را محاصره و از بین می‌بردند. این نوع اعمال تروریستی به منظور منصرف ساختن و خاتمه دادن هر نوع حمایت و کمك مردم دهات به مقاومت ملی و مجاهدین صورت می‌گرفت.

نوع دیگر، رشوت دهی به منظور جنگاندن گروه های مجاهدین علیه یکدیگرشان، چنانچه قبلا" در بالا گزارش یافت، چند گروه مجاهدین به جناح حکومت کمونیستی دیموکراتیك خلق پیوستند تا جبهۀ نامنهاد "پدر وطن" را تأسیس کنند. حکومت دیموکراتیك خلق همچنان یکتعداد از خونریزترین

جنگهایی را که بعضاً بین تنظیم های رقیب، در مناطق مشخص صورت می‌گرفت به دروغ بخود نسبت میداد. جنگ افسانوی بین احمد شاه مسعود و تنظیم های دیگر منتج به عقد قرار داد مسعود با اولیای نظامی شوروی گردید که به موجب آن مسعود به شوروی متعهد گردید که به تنظیم های دیگر جهادی اجازه نخواهد داد تا بالای سپاه شوروی یا حکومت کمونیستی کابل حمله کنند. (نگاه: شبارشین، ص ۲۱۴ ـ ۱۷۷)

در این وقت بود که احمد شاه مسعود به پیشنهاد قوماندان قوای شوروی در افغانستان حاضر به انعقاد قرار داد صلح شد که تا ۲۱ اپریل ۱۹۸۴ دوام داشت. باساس این قرار داد مسعود متعهد گردید که تبلیغات دشمنانه علیه شوروی را متوقف ساخته از فعالیت های نظامی علیه سپاه شوروی و حکومت افغان دست بردارد و از عملیات و فعالیت های گوریلائی سایرگروه های مجاهدین مانع گردیده و به کاروانهای حامل سلاح و مهمات مجاهدین در (زون) منطقهٔ تحت تصرف خود اجازه عبور ندهد. همچنین مسعود باساس این قرار داد متعهد گردید که از مراجعت اهالی درهٔ پنجشیر بخانه ها و قریه ها و وطن شان و اسکان مجدد اهالی پنجشیر در شهر کابل و سایر ولایات ممانعت ننماید. علاوه بر قبول و تطبیق کامل تمام شرایط فوق الذکر، احمد شاه مسعود موافقه کرد که در منطقهٔ پنجشیر بالای قطعات عسکری افغان و شوروی حمله و فیر صورت نگیرد. اما احمد شاه مسعود در جریان مدت اعتبار این قرار داد از تماس با حکومت کارمل دوری جسته بلکه طور مستقیم با صاحب منصبان استخبارات اردوی ۴۰ شوروی در تماس و معامله بود. از خلال چنین سلوك و تعهدات، تمایلی را میتوان درك نمود که پیروی یك سیاست مستقل و مستقیم از سوی رهبری گروه جمعیت اسلامی در پشاور را با اولیای نظامی شوروی نشان میدهد.

(نگاه: شیبارشین ص ۲۱۴ ـ ۱۷۷)

زعامت جمعیت اسلامی افغانستان به سیاست کناره جویی از جنگ وعدم مقابله نظامی با لشکر شوری دوام داده، خواست از دادن تلفات تا حد ممکن

جلوگیری نموده و قدرت خود را برای جنگ های بعد از عقب نشینی قوای شوروی حفظ و ذخیره کند. همچنان عملیات نظامی از طرف قوای شوروی به مقابل قطعات احمد شاه مسعود متوقف گردید. بطور عمومی عملیات نظامی شوروی‌فقط محدود به بمباردمان هوائی ماند که در مناطق کوهستانی اثرات کم یا هیچ داشت. هدف ازین نوع عملیات واضحاً این بود که به مسعود و قوای تحت فرمان او هشدار داده می‌شد که شوروی هیچ نوع تخطی یا انحراف از روحیهٔ توافقات سابق را تحمل کرده نمی‌تواند.

قرارداد احمد شاه مسعود با فرقه نمبر ۴۰ شوروی

به اساس تقاضا مصرانهٔ رئیس جمهور، نمایندگان اتحاد شوروی مساعی جدی بخرچ دادند تا با احمد شاه مسعود تماس قایم ساخته همکاری او را با حکومت شوروی جلب نمایند. مقام فرماندهی نظامی شوروی از طریق میانه روها و با موافقت نجیب الله با احمدشاه مسعود تماس قایم نموده، موضوعاتی را برای مذاکره پیشنهاد نمودند که با مهر سفارت شوروی در کابل تصدیق و نشانی شده است. سند مذکور به این شرح است:

سـند: نکات قابل مذاکره با احمد شاه

۱ـ تأسیس محلات تاجك نشین، با خود مختاری داخلی قوم تاجك، در چوکات افغانستان متحد، شامل ولایات بدخشان، تخار، کندز، بغلان، و بخش هائی از پروان و کاپیسا و قیام حکومت های خود مختار در این ساحه.

۲ـ نمایندگی از قوم تاجك و اشغال مقامات مشخص دولتی بداخل ارگان ریاست جمهوری، پارلمان ملی و کابینه افغانستان.

۳ـ شناخت رسمی جمعیت اسلامی افغانستان متعلق به ربانی، بحیث یك حزب مستقل و دارای حقوق مساوی.

۴ـ تأسیس یك قوای نظامی منظم تاجك به اساس تشکیلات جمعیت اسلامی

افغانستان و شمول آن در اردوی دولتی افغانستان. تعریف و توضیح اهداف این قوای نظامی به ارتباط منافع ملی و به ارتباط اهداف عمومی‌حکومتی، بشمول حفاظت از شاهراه حیرتان ـ کابل.

۵ ـ تأمین صلح در ساحات خود مختار قوم تاجك و زمینه سازی برای بازگشت زندگی عادی در این ساحات.

۶ـ موضوعات انکشاف اقتصادی در منطقۀ شمال شرق، همکاری از جانب دولت افغانستان در این رابطه، همچنان کمك های چند جانبه، بشمول کمك های‌نظامی، اقتصادی، طبی و انواع دیگر کمکها، به شمول انکشاف تجارت سرحدی.

موضوعاتی را که من درین سند گنجانیده ام سفیر کبیر شوروی، ورونتسوف و جنرال وی ای وارنیکوف با آن موافقه نموده و این موضوعات را از ملاحظه و منظوری زعامت جمهوری افغانستان گذشتانده اند.

احمد شاه مسعود پیام فرستاد که حاضر به مذاکره این موضوعات میباشد و هکذا خودش پیشنهادات دیگری هم دارد. نمایندگان شوروی با رفتن به محل ملاقات بدون محافظ و بدون اسلحه موافقت کردند. هیأت شوروی مشتمل بر سفیر کبیر شوروی، یوری ام ورونتسوف و قوماندان گروپ عملیات نظامی وزارت دفاع شوروی جنرال وی آی وارنیکوف بود. در این ملاقات به مسعود گفته شد تا قرار دادی با حکومت کابل منعقد ساخته و به همکاری واحدهای اردوی افغان به حفافظت شاهراه کابل ـ حیرتان بپردازد. یا اینکه به تنهائی با قوای خودش این شاهراه را محافظت نموده و تضمین تحریری بدهد که به کاروانها و قطعات اردو در این منطقه مزاحمتی ایجاد نخواهد شد. (نگاه: شیبارشین، ص ۱۷۷ ـ ۲۱۴)

مسوده پروتوکول

میان قومندانی قوای شوروی مقیم افغانستان و قوای مسلح پنجشیـــر

به منظور ایجاد و تمایل برای استقرار صلح در افغانستان، طرفین متعاقدین، پروتوکول هذا را امضاء نموده اند و به اساس آن مکلفیت های ذیل را بعهده گرفته اند:

۱ـ قطع و توقف کامل عملیات نظامی در سالنگ جنوبی و دیگر نواحی مجاور شاهراه کابل ـ حیرتان، شامل قطع هر نوع فیر و حمله توسط هر نوع سلاح بالای مواضعی‌که در تصرف قطعات گروه های جمعیت اسلامی میباشد و توقف هر نوع عملیات بر قریه جات، قطعات اردو، پوسته ها و مواضعیکه در تصرف اردوی شوروی و قوای حکومت افغان، محافظین سرحدی و حارندوی میباشد.

۲ـ قطعات مسلح پنجشیر مسئولیت محافظت ساحۀ میان تاجکان و چوگنی را بمنظور قطع فیر، حمله، دزدی و غارتگری و انواع دیگر عملیات خصمانه علیه سپاه شوروی و حکومت افغان متعهد و تضمین مینمایند.

۳ـ جانب شوروی متعهد می‌شود تا به اساس توافق جانبین، مقدار لازم وسائل، تجهیزات و مواد مورد نیاز را بداخل مدت و زمان موافقۀ جانبین، برای رفع نیازمندی‌های مادی پنجشیر و نواحی دیگر مربوط به قسمت های مشخص شاهراه سالنگ تهیه و تدارك نماید.

۴ ـ به قطعات و گروه های تنظیم های دیگر اجازه داده نمی‌شود که به منظور فیر و حمله بالای سپاه شوروی و حکومت کابل داخل ساحه مشخص شده در این معاهده گردیده و به عملیات تروریستی یاسبوتاژ پایپ لاین (لوله های نفت) بپردازند. اگر تلاشهائی توسط اعضای مسلح تنظیمهای دیگر غرض فیر وحمله صورت بگیرد، جانب شوروی اظهار آمادگی می‌نماید تا به قطعات مسلح پنجشیر باثر تقاضای آنها توسط قوای توپخانه و هوائی کمك نماید.

۵ ـ تبادلۀ معلومات و مساعی مشترك به منظور پیدا کردن اتباع شوروی و

افغان که در منطقه شامل این قرار داد مفقود الاثر شده اند.

۶ـ در حالت تزئید اضطرابات و تشویش، انعقاد میتنگ ها و جلسات به منظور مشورۀ دو جانبه پیرامون قطع و جلوگیری از عملیات جدید نظامی به نفع تأمین صلح در منطقه و زون مشخص.

۷ـ ساحۀ پروتوکول هذا در سرتاسر قلمرو سی کیلومتری بهر دو طرف خطوط مواصلات بین تاجکان و چوگنی اعتبار خواهد داشت. در ماورای این ساحه، سپاه شوروی وقوای مسلح پنجشیرحق دارند تا عملیات نظامی به منظور امحای گروه های مسلح مربوط به تنظیم های دیگر را که به مقابل سپاه شوروی و قوای پنجشیر عملیات نظامی خود را منقطع نساخته اند، انجام بدهند.

۸ـ پروتوکول هذا بعد از امضاء و انعقاد آن فوراً مورد تطبیق قرار می‌گیرد.

منبع اطلاعات: گروپ عملیات نظامی شوروی در افغانستان، دسامبر ۱۹۸۸

این سند به امضاء و ملاحظه شد جنرال بی وی گروموف، وزیر دفاع اتحاد شوروی، شهنواز تنی و احمد شاه مسعود رسیده است.

(شیبارشین، ص ۱۷۷ ـ ۲۱۴)

در آخرین تحلیل، مرکز استخبارات اردوی نمبر ۴۰ شوروی (شاملون) در باره نتائجی‌که از این توافقات بدست آورده اظهار میدارد: در سال ۱۹۸۲ ما به هدف نهائی خود نایل شدیم، ما توانستیم تماسهای قوی با احمد شاه مسعود قایم سازیم که تا زمان عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان حفظ شده بود. خصوصاً در سال ۱۹۸۲ نمایندگان اردوی نمبر۴۰ شوروی و شخص خود احمد شاه قرار دادهائی را امضاء کردند که مسعود را متعهد ساخت تا بالای قطعات اردوی شوروی در قسمت جنوب درۀ سالنگ که او بالای آن ناحیه تسلط مستقیم و مستقل داشت، فیر و حمله را اجازه ندهد. (گروموف، قطعات محدود، ص ۱۸۸ـ۱۹۷)

او می‌نویسد:

با اینهم، موفقیت های قابل ملاحظه نصیب شورویها گردیده است که مهمترین موافقهٔ آتش بس، در طول جنگ ده ساله تهاجم شوروی بر افغانستان، بدون شك معاهدهٔ می‌باشدکه در ماه فروری ۱۹۸۲ با احمد شاه مسعود منعقد گردیده. باساس شرایط این مقاوله، مجاهدین درهٔ پنجشیر تحت قوماندهٔ مسعود، قبول کردند بالای کاروانهای شوروی و حکومت کابل حمله و فیر نکنند، همچنین از حملهٔ سایر گروه های مقاومت جلوگیری نمایند. همین قرار داد مسعود با روسها بود که هستهٔ مخالفت شدید بین مسعود و حزب اسلامی حکمتیار را بوجود آورد که تا امروز دوام دارد. مسعود با حمایت و وسائل فرقهٔ نمبر ۴۰ شوروی بطور متواتر بالای سپاهیان حزب اسلامی حکمتیار حمله و کشتار نموده است.(نگاه: حسینی).

این قرار داد البته برای هر دو طرف (مسعود و شوروی) مفید و مثمر بود. برای قوای شوروی مصئونیت شاهراه حیاتی سالنگ که خیلی آسیب پذیر بود، توسط این قرار داد تأمین گردید. در عین زمان برای مسعود فرصت داد تا قوای خود را تجدید تنظیم نموده، قدرت نظامی اش را با استفاده از وسایل حربی، غذا و پول نقدی‌که از شوروی ها بقسم رشوت دریافت می‌نمود استحکام بخشد، علاوتاً یك پنجم قیمت اموال تجارتی ساخت شوروی که از راه سالنگ به طرف کابل میرفت، در صورتیکه عبور آنها بدون کدام واقعه ازطریق سالنگ صورت میگرفت، ازجانب روسها بقسم حق العبور به احمد شاه مسعود داده میشد. (نگاه: روبین، ص ۱۵۹)

برای شورویها معامله با افغانها اگر چه آبستن برخی مشکلات بود، اما برای صاحب منصبان ادارهٔ استخبارات شوروی، مشاهدهٔ آن، چندان غریب و نا آشنا نبود. ولی قضیهٔ مسعود در نظر آنها بسیار شباهت داشت به داستان معروف تولستوی بعنوان "جهان حاجی مراد" که چگونگی تلاش روسی ها برای تسلط بر قفقاز (در قرن نزدهم) را بیان میدارد. این داستان تصمیمات تاکتیکی سپاهیان محلی قفقاز راکه با سپاه تزار روس به مقابل دشمن ابدی شان همکاری میکردند

به نمایش می‌گذارد.
(نگاه: شوفیله، ص ۱۱۳ ـ ۱۱۴)

مساعی دولت ها به منظور رشوت دادن به قوماندان های مجاهدین و قبایل سرحدی همیشه موفقیت آمیز نمی‌باشد. چنانچه در سال ۱۹۸۰ وزیر امور سرحدات حکومت کابل (فیض محمد) شخصا" رشوتی به مبلغ بیست و هشت هزار دالر را غرض تأدیه به قبیله زدران در بدل همکاری بادولت (که قبلا" بین دو طرف موافقه شده بود) باخود به منطقه برد، ولي قبیلهٔ سرحدی مذکور وزیر رژیم و دو نفر همراهانش را به قتل رسانده، پول را نیز تصرف کردند.

یك قوماندان جهادی دیگر در ولایت وردك مربوط به تنظیم سیاف با قبول رشوت به رژیم کابل پیوست، اما اکثریت افراد تحت قومنده اش از او بریدند و به گروپ دیگر مقاومت پیوستند. یك عده از قبایل سرحدی پاکستان وقتاً فوقتاً با رژیم کابل همکاری داشتند و در بدل آن مقادیر زیاد پول دریافت می‌نمودند، از جملهٔ اینها قبیلهٔ شینوار ولایت ننگرهار و قبایل اسماعیل خیل و مندوزی ولایت پکتیا میباشند.

در ماه فبروری سال ۱۹۸۸پروفیسر روبین امریکائی، از زبان یك نفر قوماندان در ولایت ننگرهار حکایت میکند که میگفت: کارکنان (خاد) مقدار زیاد پول باو پیشکش کردند تا با روسها همکاری کند او گفت: " من بروی آنها تف انداختم، آنها فکر میکنند جهاد یك تجارت است." (نگاه: روبین، ص ۳۳۲)

صاحب منصبان استخبارات شوروی با مهارت های که در فعالیت های استخباراتی داشتند و با امکانات وافری که در اختیار شان بود، به سرعت و سهولت توانستند دهقانان مسکون در قریه جات مجاور پایگاه های مشترك روسی و کمونیستهای افغان را و همچنین کسانی را که در مجاورت پایگاه های نظامی شوروی زندگی میکردند، از طریق اعطای پول و تعجیزگری به صلح و همکاری‌حاضرسازند. مردان شکار شده و اجیر را تشویق می‌کردند تا حلقه ای از افراد قریه را به معاش بلند برای خدمات امنیتی در قریه و محافظت منافع

شوروی تشکیل بدهند. نمونه های موفقیت آمیز این پالیسی در دو نقطه استراتیژیك در ولایات بغلان و پروان، دیده می‌شد که شاهراه حیاتی شمال ـ جنوب، میان کابل و اتحاد شوروی از آن می‌گذشت، در واقع، مخلوطی از عملیات اغواگری ـ تعجیزگری در ولایت پروان برای روسها آنقدر مثمر و موفقیت آمیز بود که چند نفر ژورنالست غربی در سال ۱۹۸۳ گزارش دادند که فعالیت مقاومت ملی در آن ولایت کاملاً فلج شده است. (نگاه: گروموف، ص ۱۱۸ـ۱۹۷)

به یك نفر خبر نگار کمونیست ایتالوی، هنگام دیدار او از کابل (در ماه جنوری ۱۹۸۴) از سوی مقامات صلاحیتدار گفته شد که: " قرار داد های زیاد، شاید یك درجن میان حکومت دیموکراتیك خلق افغانستان و عده ای از عناصر مقاومت ملی صورت گرفته که باثر آن بعضی گروپهای مجاهدین به مقابل دیگر اعضای مقاومت ملی قدعلم کردند." (نگاه: زالوکا، ص ۲۴۵)

اما هیچکدام از پالیسی ها و ستراتیژیهای فوق الذکر، اهداف نهایی روسها را در دورهٔ اشغال افغانستان برآورده نتوانست. اگرچه شورویها میتوانند به برخی از موفقیت ها اشاره کنند، بطور مثال قرار داد با احمد شاه مسعود، اما موفقیت های شان در مقایسه با توقعات امپریالیستی و جاه طلبانه شان ناچیزبود. معهذا قرار داد روسها با مسعود برجریانات افغانستان در آینده نیز اثراتی خواهد داشت. چنانکه پروفیسور الکزاندر فیدوتوف درین اواخر در رادیو (پیام افغان) گفت:

"روسها به بهره برداری از عوامل مخفی در افغانستان ادامه میدهند تا ظواهر مداخلهٔ مستقیم را مغشوش ساخته و هدف خود را که بازگشت به امپراطوری میباشد تحقق بخشند." او علاوه مي کند:

پشتونها تخمین ۴۰ تا ۵۰ فیصد یا بیشتر نفوس قبل از جنگ در افغانستان را تشکیل میدادند، پشتونها مردمان جنگجو ومستقل هستند که از لحاظ تاریخی سلطه و حکومت اجانب را هرگز نپذیرفته اند، اینها بر افغانستان

مسلط بوده و باین کشور خصلت و کرکتر خاص خود را از عصر سکندرکبیر تا ایندم حك کرده اند. (نگاه: کارو، ص ۱۳۴ـ۱۳۵)

پشتونها با منطقهٔ شمال دریای آمو تعلقات قومی نداشته وبطور مؤثر غیر قابل هضم مانده اند. علاوتاً تخلیه مناطق پشتون نشین و اجبار پشتون ها به هجرت بسوی پاکستان از این رهگذر نیز برای روس ها اهمیت داشت که اینکار به عدم استقرار اوضاع در پاکستان می‌انجامد، چون اقلیت بزرگ پشتون ها در پاکستان از سالها باینطرف از سوی روس ها به تجزیه طلبی تشویق می‌گردیدند و این تجزیه طلبی از جانب کابل نیز حمایت می‌شد. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰ـ ۱۳۱)

گرچه همه مناطق تا اندازه ای مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند، ولی طرز معامله روسها با اهالی مناطق پشتون نشین و غیر پشتون نشین بطور قابل ملاحظه متفاوت بود. در حالیکه عملیات نظامی و دهشت افگنی غرض تخلیه مناطق در ساحات دیگر نیز اجرا می‌شد و چند منطقه غیر پشتون نیزغیر مسکون ساخته شد. ولی ستراتیژی عمومی شوروی متوجه خالی ساختن مناطق پشتون نشین و تغییر دادن ساختار قومی افغانستان بود. این دگرگونی در ساختار قومی افغانستان به این دلیل برای شوروی اهمیت داشت که می‌خواست این سرزمین دارای اهمیت ستراتیژیك را در طویل المدت در جمهوریتهای آسیای مرکزی مدغم کند. چون تاجکان افغان، اوزبکان افغان و ترکمنان افغان با آنها تعلقات قومی دارند، این نوع دگرگونی بدون شك تحت زعامت احمد شاه مسعود که یك نفر قرار دادی روسها و تاجك بود، بسهولت بیشتر انجام یافته میتوانست.(نگاه: فیدوتوف)

باساس ارقام مهاجرین راجستر شده (که توسط حکومات پاکستان و ایران ارائه شده) شش ملیون افغانی دهاتی، که اکثریت شانرا پشتون تشکیل میدهد، بمهاجرت سوق داده شدند. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰ـ۱۳۳)

برای مهاجر ساختن اینها از تکتیك های مختلف کار گرفته شد. با بمباردمان های هوائی، قریه های آنها را بخاك مبدل می‌ساختند، اهالي در حال فرار را با

هلیکوپتر ها تعقیب و کشتار میکردند، قریه های خاصی را انتخاب میکردند و برای آواره ساختن باشندگان آن از شیوه های بیرحمانهٔ گوناگون کار می‌گرفتند. مزارع را هنگام درو آتش می زدند، باغها وتاکستانها را تخریب می‌نمودند، رمه های گاو و گوسفند را نابود می‌ساختند، چون قرار برآن بود که آواره ها و مهاجرین دوباره عودت نکنند، سیستم آبیاری منطقه را که زراعت برآن اتکاء دارد، تخریب می‌کردند، تامزارع به دشت های سوزان مبدل گردد. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰ـ۱۳۳)

تا اواسط سال ۱۹۸۰، آوارگان افغان نصف نفوس مهاجرین جهان را تشکیل می‌دادند، افغانستان تقریباً از نصف نفوس خود محروم شده بود، ولی حملات شورویها همانطور دوام داشت تا مسکونین بقیه دهات را نیز مجبور به ترك وطن سازند. تمام مناطق پشتون نشین در جنوب کشور تخریب، تخلیه و متروك شده بود.

علاوه بر ارقام مهاجرین راجستر شده، ارقام ثابت دیگری نیز وجود دارند، احصائیه گیری در افغانستان هرگز دقیق نبوده، نفوس شماری سرتاسری در افغانستان که اکثریت نفوس آن دهاتی بوده و در ساحه برابر با مساحت فرانسه بطور وسیعاً مجزا و پاشان در نقاط دوردست کوهستانی زندگی دارند، بشمول قبایل کوچی، هرگز بشکل دقیق صورت نگرفته است. برحالیکه بی‌سوادی در کشور مسلط است، زاد و ولد و وفیات و دیگر ارقام مطالعهٔ نفوس به ندرت ثبت شده است. نفوس شماری تخمینی قبل از جنگ افغانستان، توسط ملل متحد، که نفوس کشور را بین پانزده تا هفده ملیون تخمین میکرد، بطور عموم قبول شده بود، ارقام کشته شدگان بین سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ را بصورت موثوق ارائه کردن نا ممکن میباشد. ولی هر کدام از ارقام قبل از جنگ و تلفات دوران جنگ را که بکار بریم، به وضاحت معلوم میشود که حداقل ۱۰ الی ۱۷ فیصد کشته شدند و تا ۵۰ فیصد دیگر نیز مجبور به آوارگی در داخل و مهاجرت به خارج شدند، در مجموع ارقام مذکور بالغ میشود بر تلفات نصف نفوس

افغانستان. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰-۱۳۳)

معهذا، در مورد پشتونها که بخاطر ملاحظات" پاکسازی قومی" هدف حمله قرار گرفتند و در هر دو کتگوری (قتل و جلای وطن) تعداد بیشتر تلفات را متحمل شدند، این ارقام وانمود میسازد که بین **۲۵** تا **۳۱** فیصد نفوس پشتون مجروح و یا به قتل رسیده است. چونکه دو سوم تا سه چهارم حصهٔ تلفات در تمام کتگوریها (بنوعیکه ارقام مقتولین و مجروحین با تعداد جلای وطن یکجا ساخته شوند) از پشتونها بوده، این ارقام تلفاتی در حدود ۸۰ فیصد نفوس پشتون را نشان میدهد. اگر موضوع مراجعت به وطن مهاجرین بعد از سال **۱۹۹۲** به میان نمی‌آمد، این وضع موجودیت پشتون در کشور را بطور مؤثر نفی میکرد و کرکتر و هویت هزار سالهٔ منطقه را دگرگون میساخت. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۱)

بطور مثال، قندهار که دومین شهر بزرگ افغانستان و اکثریت کلی آن پشتون است، نفوس آن از ۰۰۰، **۲۵۰** به حدود ۰۰۰، **۳۵** تقلیل یافت. بسیاری مناطق متروك گردید. سیاحان غربی که قریه جات زنده و فعال دره هاي لوگر را در سال **۱۹۸۵** دیده بودند، همان قریه ها را در اواخر سال **۱۹۸۲**) به تعقیب شدید ترین بمباردمان های هوائی شوروی، کاملاً متروك و خالی یافتند،

بر اساس نمونه هائیکه از سرگذشت کشورهای آسیای مرکزی بدست آمده، ستراتیژی جنگ شوروی در افغانستان بر تخریب مناطق پشتون نشین و تضعیف و سرکوبی هرچه بیشتر این قوم و انعدام مردم پشتون و استخدام گروپ اقلیت (تاجك) استوار بود، گروپیکه ازطریق رشوت بسهولت جذب شد و توسط وعده های اعطای یك نوع حکومت تحت کنترول محدود، به آسانی استخدام شد، این ستراتیژی در متن قرار دادي درج شده بود که بین احمد شاه مسعود و مقامات نظامی شوروی منعقد گردید. همچنان در جریان کشمکش های جاری در پروپاگندهای مشترك ومتداوم دولت روسیه و شورای نظار شنیده و ملاحظه میشودکه طی آن حکومت دو صد و چند ساله پشتونها را ظالمانه تاپه میزنند.

روسیه امروزی، مانند گذشته، احمد شاه مسعود، یك مشتری و همکار دوران جنگ سرد خود را تمویل و کمك میکند، روسیه می‌خواهد با استفاده از او میان افغان ها تفرقه ایجاد کند و درگیری‌های قومي را باعث شود و بدینترتیب از اعاده صلح و ثبات در افغانستان و تشکیل حکومت مرکزی مانع گردیده، سلطه اش را بر کشور های آسیای مرکزی و ذخایر سرشار نفت و گاز شان استحکام بخشد و نگذارد این کشور ها از طریق افغانستان با بقیه دنیا وصل شوند و از گشایش راه تجارتی‌که کویته را از طریق کندهار، لشکرگاه، هرات و تورغندی با ترکمنستان وصل می‌کند، مانع شود و بازارهای آسیای مرکزی مثل سابق در تصرف مسکو باقی بماند.علاوتاً، عدم استقرار در افغانستان باعث می‌شود تا افغانها نتوانند خساره جنگ تحمیلی را از مسکو مطالبه کنند.

تماسهای نجیب

طی این مدت از طرق مختلفی با ما تماس هایی برقرار شد که با نجیب در مورد حکومت ائتلافی موافقه نمائیم.

در جریان گفتگوها با هیئت های پاکستان، عربستان سعودی، ایران، عراق، لیبیا و سازمان الفتح در یافتیم که مسکو و کابل هردو برای حل بحران افغانستان، خواهان مذاکره و تشکیل حکومت ائتلافی اند، همچنان از چینل های گوناگون، پیام های شخصی نجیب بما رسید، ولی خان رهبر حزب عوامی ملی پاکستان درهمین راستا غرض ملاقات بخانه ام آمد، بر این تأکید داشت که بوساطت او، مذاکرات با نجیب را آغاز کنیم. پیغام های ارسالی بدست بعضی از میانجیگران حاکی ازآن بود که گویا نجیب به این راضی شده که بخاطر تشکیل حکومت مؤقت از قدرت دست بردارد، مگر اینکار را زمانی می‌کند که بالمواجه با من ببیند.

باری در پیغامی چنین گفته بود: حکمتیار را بحیث برادر بزرگ می‌پذیریم و ده وزارتخانه مهم کابینه را خودش انتخاب نماید. و این پیام را پنج روز قبل از استعفایش فرستاد که اگر شما با حکومت ائتلافی موافقه نکردید، آنگاه خواهید دید که ما قدرت را به چه کسی می‌سپاریم؟ این مطلب را هم گفته بود که

در نتیجه مخالفت با حکومت ائتلافی اگر ظاهرشاه روی صحنه آمد، مسئولیت آن بدوش حکمتیار خواهد بود. باهیئت های نجیب در لیبی و عراق نیز دیدارهاي صورت گرفت. از جانب ما کریاب و غیرت بهیر و از جانب آنها در مذاکرات بغداد یعقوبی، سلیمان لایق، وطن جار وکاویانی و در مذاکرات طرابلس سلیمان لایق وکاویانی، نمایندگی می‌کردند.

اصرار آنان در تمام این دیدار ها و رفت وآمد ها فقط يك مسأله بود: تشکیل حکومت ائتلافی میان آنها و حزب اسلامی، بدیهی است که از جانب ما نیز همواره يك جواب ارائه می‌شد وآن اینکه قدرت به يك حکومت مؤقت غیر ائتلافی انتقال یابد، سپس انتخابات برگزار شود و اعضای حزب وطن صرف به امتیاز عفو عمومی اکتفا نمایند.

در حالیکه نجیب با گروههای دیگر نیز تماس داشت، مگر بما مسلسل می گفت که: مشکل فقط از راه تفاهم میان حزب اسلامی و حزب وطن حل می‌شود. اگر حزب اسلامی موافقه نماید، مخالفت احزاب کوچك جایی را نمی‌گیرد.

مگر ما از یکسو با توجه به اصول اسلامی نمی‌توانستیم با حکومت ائتلافی با آنها توافق کنیم و از سوی دیگر به این هم واقف بودیم که حکومت ائتلافی نتائج ذیل را تحویل خواهد داد:

۱- برای تصفیه گروههای دیگر، به جنگ کشانده می‌شویم، معنی این توافق ائتلاف با کمونستها و جنگ با مجاهدین بود.

۲- در حالیکه حکومت های ائتلافی مرکب از احزاب سیاسی غیرمسلح، ولی دارای عقاید مختلف، ناکام و شکننده اند، حکومت ائتلافی دو طرف مسلح که سالها در مقابل یکدیگر جنگیده اند، چگونه مؤفق خواهد شد و دوام خواهدکرد ؟ در حالیکه يك طرف به اسلام عقیده دارد وطرف دیگر کمونست است، یکطرف آزادی کامل کشورش را میخواهد و طرف دیگر صددرصد مزدور اجنبی است.

۳- شرکت در حکومت ائتلافی‌یی‌که درآن اردو، خاد، کمربندهای امنیتی شهر های بزرگ، و امنیت شاهراهها در دست کمونست ها باشد، به مفهوم تسلیم

شدن به آنها است و طبیعی است که چنین ائتلافی صد در صد برمحور منافع دشمن میچرخد.

۴. اگر خلقی‌ها و پرچمی‌ها که دارای عقاید و افکار یکسان اند، حامی و مربی آنها یکیست و هردو از مسکو توجیه و تنمیه می‌شوند، نمی‌توانند بر سر تقسیم قدرت کنار بیایند، هردو گروه بر سر قدرت باهم جنگیدند، از کشتن و بستن و تبعید همدیگر خودداری نکردند، روسها تا آخر نتوانستند در میان آنها اتحاد واقعی بیاورند، پس ائتلاف آنها با مجاهدین چگونه عملی خواهد بود ؟ به این نکته نیز توجه داشتیم که یگانه راه آسان و مطمئن نجات از شر کمونست ها، اینست که قدرت بیك حکومت مؤقت غیر ائتلافی انتقال یابد، سپس انتخابات برگزار شود، با اینکار:

الف: حزب وطن متلاشی می‌شود.

ب: از داخل شدن افراد مسلح بکابل و جنگهای ذات البینی مجاهدین جلوگیری می‌گردد.

ج: سلسله رسیدن بقدرت از راه سازش ها و کودتاها و با استمداد از اجانب، برای همیشه پایان می‌یابد و انتخابات بعنوان یگانه وسیله مشروعیت نظام و یگانه راه انتقال قدرت از دستی به دست دیگری پذیرفته می‌شود.

د: از تاراج شدن دارایی های عامه و تجهیزات اردوی ملی جلوگیری می‌گردد.

مذاکرات مزبور به این دلیل بی نتیجه ماندکه ما حکومت ائتلافی را نپذیرفتیم و آنها به حکومت مؤقت غیر ائتلافی موافقه نکردند.

حالت رکود و تلاش کودتا

ناکامی عملیات جلال آباد، ادامه حکومت نجیب، سازش ها، آتش بسهای بعضی گروهها با رژیم کابل، کنار آمدن بعضی قوماندانان نفوذی ونامنهاد با دستگاه خاد، گشایش شاهراه کابل ـ گردیز توسط رژیم، توسعه کمربندهای امنیتیحکومت تا میدانشهر و لوگر، رفت وآمد مصئون کاروانهای اکمالاتی رژیم در شاهراه سالنگ، انحلال حکومت مؤقت مجاهدین، گسترش جنگهای مسعود علیه حزب اسلامی از پنجشیر به سائر نقاط شمال، تبلیغات شدید رسانه های خبری علیه مجاهدین و به نفع رژیم کابل و خودداری پاکستان از برسمیت شناختن حکومت مؤقت از موجبات مهم و اساسی سایه افگندن رکود خطرناك بر فعالیت نیروی مقاومت بود که در هم شکستن آن به یك ابتکار جدی نیاز داشت. این ابتکار کمافی السابق بایست بدست حزب اسلامی صورت می‌گرفت، درگروههایکوچك چنین توان و استعدادی سراغ نمی‌شد.

بخاطر وارد کردن ضربه کاری و شدید به رژیم از داخل، و توسط افسران ناراض، تصمیم گرفتیم تا کار در اردو را تسریع بخشیم و از طریق اردو کار مؤثری بنمائیم، با این اقدام یا رژیم سرنگون می‌گردید و یا لااقل رکود موجود پایان می‌یافت.

جنرال آصف شور در حربی سونحی هم صنفی ام بود، موصوف در زمان اقتدار کمونست ها مدتی درننگرهار و مدتی‌درگردیز قوماندان قطعات دولت بود. هرچند که در آخر وقت استاد کورس (آ) بود، با نامبرده تماس برقرارکردیم، او به صفت یك صاحب منصب ورزیده و باوجاهت، شانس خوب کارکردن در اردو را داشت. جنرال شور آماده شد تا با استفاده از اعتبار خود، افسرانی را دعوت و تنظیم کند که از ادامه روند اوضاع ناراض و درتکاپوی بیرون آوردن کشور از بحران جاری بودند.

باید متذکر شد که من از صنف ۲ تا ۹ در لیسه حربی درس خواندم. درصنوف ۲،۷،۸ اول نمره صنف خود بودم، آصف گاهی دوم وگاهی سوم نمره می‌شد. مگر درصنف ۹ وی اول نمره و من دوم نمره شدم، دلیل این تحول ناگهانی نزد من آمدن کاکای آصف شور به لیسه حربی بود، نفوذ او بر استادان لیسه باعث شد که در حصه من حق تلفی شود. بهمین خاطر تصمیم گرفتم که لیسه حربی را ترك کنم. نتیجه سه سال درس خواندنم در لیسه حربی این شد که حالا تعداد زیادی از همدوره های من در اردو به رتبه جنرالی رسیده اند، و بمن این امکان را فراهم ساخت که در میان ایشان کارکنم. جنرال آصف شور پس از مدت کوتاهی بوسیله نامه مفصلی اطلاع داد که تا حد زیادی در کار خود کامیاب هستم، با تعداد زیادی افسران تفاهم نموده ایم، اکثرشان باما موافقند و بالای دیگران کار جریان دارد. پس از مدتی، کار او به مرحله ای رسید که از من تقاضای ارسال کست بیانیه رادیویی و تلویزیونی را کرد. من متن کتبی آنرا فرستادم. نکات اساسی بیانیه قرار آتی بود:

۱ـ سرنگونی رژیم منحوس سابقه را به ملت تبریك می‌گوئیم.

۲ـ بخاطر نجات کشور از شر اهریمن جنگ، غیر از اقدام عسکری بوسیله افسران، چاره دیگری نبود، ما این اقدام را نه بخاطر کسب قدرت، بلکه بخاطر پایان دادن به تراژدی جنگ نموده ایم.

۳ـ ما افسرانی هستیم که به اعاده هویت اسلامی واستقلال کشور خود

علاقمندیم و میخواهیم که قدرت سیاسی به حکومت منتخب اسلامی انتقال یابد.

۴- از تمام رهبران جهادی دعوت می‌کنیم که با حکومت مؤقت بی‌طرف و انتخابات، تحت نظارت همین حکومت موافقه نمایند.

عده ای از افسران به این نظر بودند که لازم است توافق تمام تنظیم ها و یا بعضی گروههای مؤثر، قبل از اقدام گرفته شود. ما بخوبی درك می‌کردیم که گروههای دیگر با این کار موافقه نمی‌کنند زیرا:

الف: برخی از احزاب با حکومت مؤقت وانتخابات به این دلیل مخالفت می‌کردند که از اینطریق نه تنها چانس رسیدن به قدرت را نداشتند، بلکه با این کار از صحنه کنار میرفتند.

ب: برخی دیگر به قدرت های خارجی خصوصا" غرب چنان وابسته اند که هرگز با برنامه ای موافقه نخواهند کرد که مورد تائید این قدرت ها نباشد. باوجود آن، در یکی از جلسات رهبران احزاب، این مسأله را بطور مجمل چنین مطرح کردم: عده ای از افسران اردو پیام فرستاده اند که اگر تمام رهبران به یك حکومت مؤقت و انتخابات موافقه نمایند، آنها آماده اند رژیم نجیب را سرنگون کنند. عکس العمل سران احزاب همان چیزی بود که ما حدس می‌زدیم، از جمله این رهبران، دوتن آنها به رژیم کابل اطلاع دادند که متوجه باشید، حزب اسلامی نقشه کودتا را در کابل ریخته و حکمتیار در یکی از جلسات به ما چنین و چنان گفت!!. بهر صورت ما فیصله کردیم که این کار حتما" انجام یابد. در این هنگام اختلاف میان نجیب و وزیر دفاعش، شهنواز تنی، به اندازه ای حاد گردیده بود که سفیر روسیه و هیئت های عالیرتبه اش قادر به مصالحه میان آنها نشدند، شواردنادزه وزیر خارجه شوروی و ورانتسوف سفیر باصلاحیت روسیه در کابل، از نجیب پشتیبانی می‌کردند، مسکو در این منازعه از نجیب حمایت می‌کرد و بر خلقی‌ها وهواخواهان امین بدگمان بودند که گویا آنها با منافع روسها علاقه خاصی نداشته و روحیه ملیت خواهی برآنان مسلط است، این حقیقت بهمه روشن

بود که قدرت جنگی اصلی رژیم در دست خلقی ها بود ، اعضای حزب خلق اکثرا" ازخانواده های بی بضاعت و غریب پشتون و اعضای حزب پرچم غالبا" از خانواده های ثروتمند تاجك ترکیب یافته بود. در میدان جنگ، بیشتر خلقی ها حضور داشتند ، مگر سهم آنها در قدرت به اندازه مشارکت شان در نبرد نبود.

جنرال آصف شور توانست که از این نزاکت ها بحد اعظمی بهره برداری کند ؛ خستگی قطعات اردو از جنگ درازمدت، بی اعتمادی در باره آینده جنگ و برخورد اهانت آمیز و مغرورانه مشاورین روسی با افسران افغان، عواملی بودند که افسران غیرکمونست و بیزار از مارکسیزم را ترغیب می‌کرد که به آغوش ملت برگردند و با جریان هوادار اقدام نظامی علیه رژیم یکجا شوند.

جنرال آصف شور در نامه های اخیر خود بمن اطلاع داد که: در قرارگاه وزرات دفاع و حول وحوش وزیر دفاع کار پیشرفت زیاد کرده، قرارگاه و دفتر وزارت، کلا" در کنترول ماست، مگر شخص وزیر را در جریان نگذاشته ایم، در وقت صدور قومنده اقدام، سوق و اداره نیروها در دست ماخواهد بود. آنها در نظر داشتند که اقدام شانرا در زمانی آغاز نمایند که تشنج میان نجیب و تنی به درگیری مستقیم تبدیل شود ، مگر این تصمیم موجب شد که اقدام به تعویق بیفتد و برای نجیب در مقابله با این خطر فرصت آمادگی فراهم گردد.

نجیب را در مقابله علیه وزارت دفاع، قوت های مسلح خاد و در مقابله با قوای هوایی، قوای هوایی مزارهمراهی می‌کرد. نجیب قبل از تحرکات وزارت دفاع دست به اقدام زده و توسط تانکهای ریاست پنجم خاد ، قرارگاه وزارت دفاع را محاصره کرد ، تصادم عملی آغاز شد و جنرال آصف شور قوماندە سوق و ادارۀ نیروها را در دست گرفت، جنرال شهنواز تنی بجای اینکه در قرارگاه خود بماند ، ذریعه موتر جیپ خود را به میدان هوایی بگرام رساند. میدان بگرام از هواخواهان نجیب تصفیه و عملا" در اختیار نیروهای مخالف بود. بمباری مسلسل بر ارگ را آغاز کردند ، در این جریان میدان بگرام از مزارشریف هدف موشك های اسکاد قرارگرفت، و تحت بمبارد شدید گرفته شد ، در این بمباری‌ها

جنرال مصطفی سهم تعیین کننده داشت، میدان هوایی بگرام فلج و ارتباطات جنرال تنی با قرارگاهش قطع گردید. او میخواست همراه جنرال قادر اکا، قوماندان قوای هوائی و بعضی دیگر از همراهانش به یکی از جبهات مجاهدین پناه ببرد. مگر بعداً" ذریعه یك هلیکوپتر و یك AN ۱۲ راهی پاکستان گردید که هلیکوپتر در منطقه جمرود پشاور و AN ۱۲ در میدان هوایی پاره چنار فرود آمد.

جنرال آصف شور، جنرال کبیرکاویانی و جنرال جعفر سرتیر که اقدام مذکور را رهبری می‌کردند. در جریان جنگ کشته شدند و بدین ترتیب نجیب به همکاری خاد بر کودتاچیان فائق آمد.

ما حمایت خود را از اقدام مزبور از بدو درگیری اعلان داشتیم و به تمام مجاهدین گفتیم: بخاطرسرکوبی رژیم نجیب از این فرصت بهره برداری کنند و با قوت هایی همکاری نمایند که برضد نجیب قیام نموده اند. یکی از رهبران تنظیم ها ضمن مصاحبه با رادیوی بی بی سی نه تنها با این اقدام مخالفت کرد، بلکه جلوتر رفت و اظهار داشت: ان شاء الله قوت های نجیب در حال غلبه اند!! هرچند درظاهر امر، نجیب از این حادثه جان سالم برد و بر رقبای خود پیروزشد، ولی در حقیقت عامل بزرگ زوال او در همین حرکت نهفته بود. تعداد زیاد افسران اردو از وظایف شان فرار، صدها تن آنها زندانی و بسیارشان کشته شدند، در صفوف اردو وحزب وطن غبار بی‌اعتمادی سایه افگند و اعتبار رژیم در داخل و خارج شدیداً" لطمه دید، حالت رکود درهم شکست، روحیه ضعیف مجاهدین عالی و حالت پژمرده آنها شگوفاگردید. مگر اداره استخبارات نظامی پاکستان نخواست این اقدام کامیاب شود. مخالفت (آی اس آی) با اقدام نامبرده دو دلیل عمده را در ذهن تداعی می‌کند:

۱ـ در باره این اقدام از قبل گزارش دقیق نداشتند وبطور غیر مترقبه با یك حادثه بزرگ مواجه شدند. این کار بی کفایتی مسئولین وقت ادارهٔ (آی اس آی) را نزد مقامات عالیرتبه دولت پاکستان به نمایش می‌گذاشت، بناء" بخاطر انتقام از

ما تلاش کردند این اقدام را ناکام کنند.

۲ـ آنها و امریکائی ها مشترکا" به این موافقه رسیده بودند که سقوط حکومت نجیب در نتیجه چنین اقدامی به نفع آنان نیست.

باید متذکر شد که ما در هنگام این اقدام، یك دستگاه رادیوی **۵۰** کیلو واته (M.W) را از خارج خریداری کردیم و قرار بود آنرا از طریق پاکستان بداخل انتقال دهیم، (آی اس آی) از تسلیمی آن اجتناب کرد و تقریبا" یك سال دستگاه مزبور را با خود نگهداشت، ماه ها بعد از شکست این اقدام آنرا بما سپرد.

همچنان(آی اس آی) بخاطر جلوگیری از پیروزی اقدام مذکور، شهنواز تنی و همراهانش را در همان فرصت حساس، که جنگ در کابل جریان داشت، به محل نامعلومی در اسلام آباد انتقال داد و تحت نظارت گرفت و رابطه وی را با ما قطع کرد، وقتیکه اقدام کاملا" خنثی و جنگ خاموش گردید و نجیب کنترول اوضاع را در دست گرفت به تنی اجازه دادند که با ما ملاقات کند!!.

مخالفت برخی از اعضای حزب

به ارتباط کار در اردو، وقتا" فوقتا" به شورای اجرائیه معلومات لازم داده می‌شد و بهمین مناسبت بحث ها و جلسات تفصیلی زیادی بعمل آمده بود. در جریان اقدام، جلسات مسلسل شورای اجرائیه نیز جاری بود. کلیه اعضای شوری بدون استثنا خشنود و با اقدام نظرموافق داشتند و به اتفاق آراء بر این نکته اصرار می‌نمودند که حزب باید با استفاده از تمام امکانات خود در جهت به پیروزی رساندن این حرکت تلاش نماید. هیچ یکی قبل از اقدام و یا در جریان آن مخالفت و یا ملاحظه ای را عنوان نکرده است. مگر بعدها خصوصا" پس از سرکوبی قیام، برخی در ابتداء مخفیانه و در مجالس خصوصی و بعدا" کمی صریح تر در این باره اینجا و آنجا به تبلیغات آغاز کردند. ما گمان می‌کردیم که این یك جریان طبیعی و برخاسته از ذهنیتی است که پس از ناکامی هر اقدامی

بوجود می‌آید و افادیت آنرا زیر سوال می‌برد. مگر بعد ها متوجه شدیم که حلقات خاصی، بطور جدی مصروف هستند و تلاش می‌کنند، با استفاده ازاین فرصت، در حزب اختلافات را دامن بزنند. که الحمدلله به استثنای تعداد انگشت شماری، هیچکسی تحت تأثیر تبلیغات و تلاش های این حلقات نیامدند.

در حزب اسلامی دو بار حالاتی پیش آمده که اختلاف رأی در رابطه با مواضع سیاسی، بجای اینکه از راه احترام گذاشتن به رأی اکثریت حل شود، صبغه اختلاف غیراصولی را بخود گرفته، یکبار در ارتباط بهمین اقدام و بار دیگر در مورد تقبیح تجاوز نیروهای غربی برعراق در جنگ خلیج واظهار همدردی نسبت به مردم عراق.

در این مسأله نیز حلقات خاص خارجی در دامن زدن اختلاف نقش داشتند و این ماموریت را بهمان مؤسساتی داده بودند که با شخصیت های افغانی به نامهای مختلف کمك مالی می‌کردند. مگر در هر باری شورای مرکزی دائر شده و با اکثریت قاطع از موضع اصولی حزب حمایت نموده و تصامیم مناسب جدیدی در زمینه اتخاذ نموده است.

نجیب چه کرد؟

در نتیجه ناکامی اقدام عسکری مزبور، اغلب اعضای پشتون غیرپرچمی از حزب وطن و دولت کمونست مخصوصا" از اردو تجرید شدند و جای آنها به پرچمی ها و یا عناصر وفادار به پرچمی ها تخلیه گردید. نجیب مجبورشد که برمبنای علایق زبانی و قومی، کار وسیعی را در میان مردم آغاز و بر بنیاد آن قطعات مسلح را سر و سامان بدهد . در این فیصله عوامل زیر دخیل بود:

۱ـ اردو عملا" متلاشی شده بود، تشکیل اردو بر اساس دوره مکلفیت نه ممکن بود و نه مؤثر، و نسبت به آن، ساختن قطعات اردو مبتنی بر انگیزه های قومی و در بدل امتیازات، مفید و مؤثر بود.

۲ـ آنها در این مرحله برای دعوت مردم کدام سوژه مؤثر در چنته نداشتند ، کمونیزم در مهدش (مسکو) در حال زوال بود. در افغانستان که کمونست ها برائت خود را از قبل اعلان کرده بودند ، و نجیب میگفت: تنها ریش نگذاشته وگرنه در مسلمانی نسبت از ملاها و پیرها و رهبران احزاب جهادی نیز جلوتر است، وزارت شئون اسلامی را تأسیس کرده و برای بیست وسه هزار امامان مساجد معاش میدهد!!

۳ـ آنها از طریق تشکیل قطعات قومی، جنگ افروزی میان اقوام مختلف و در پی دوام سلطه و بقا در قدرت و یا لااقل در سایه حمایت قوم به امید زنده ماندن بودند. هرچند قطعات قومی نامبرده میان پشتون ها ، ازبك ها ، هزاره ها وتاجکها ساخته شد ، ولی در میان همه آنها آنکه بیشتر از دیگران درجنگها سهم فعال داشت، قطعات ازبك، موسوم به گلم جم هایجوزجانی بودند ، تعداد قطعات متشکله پشتون ها خیلی کم و نقش شان در جنگ ها ناچیز بود. که دلیل آن یا قلت امکانات و یا بی اعتمادی رژیم بر آنها و یا هم سهم فعال پشتونها در جهاد بود.

تآکید بر مصالحه ملی، اعلان آتش بس های یکطرفه، پخش شایعه مشارکت فعال بیطرف ها در قدرت ، جلب توجه مردم به نقش جدی و صمیمانه نجیب در اخراج قوای روسی، تبلیغات در جهت وفاداری حزب وطن به اسلام، تقسیم مجاهدین به احزاب آشتی‌ناپذیر ومیانه رو و تماس های مستمر با جناحهای آشتی پذیر و تمسك مسلسل روی توافقات حاصله از نکات اساسی سخنرانی‌های تکراری نجیب در این مرحله بود.

وزارت شئون اسلامی

بگواهی‌تاریخ جنگ دشمنان دین و مذهب، علیه دین و مذهب و علمبرداران نهضت های مذهبی در نهایت امر زیر نام دین ومذهب انجام یافته است و بخاطر

مقابله با هر قیام انقلابی مذهبی، پیران مکار و ملاهای دین فروش به مخالفت علیه علمای حق و مجاهدین راه خدا استخدام شده اند. چنانچه فرعون در چهره حامی دین و ناجی جامعه از تباهی جلوه می‌کند و موسی(ع) را باغی از دین مردم وعامل فساد قلمداد می‌نماید. فرعون برای مقابله با موسی، ساحران را جمع آوری نموده گفت:

وقال فرعون ذرونی اقتل موسی ولیدع ربه انی اخاف ان یبدل دینکم او ان یظهر فی الارض الفساد. غافر: ۲۲

و فرعون گفت: مرا بگذارید که موسی را بکشم و او باید پروردگارش را بکمك بخواهد، بیم دارم که دین شما را عوض کند و یا در زمین فساد رونما شود.

استخدام صدها ملای چون مولوی عبدالولی و مولوی عبدالعزیز در وزارت شئون اسلامی و تاءدیه معاش به (۲۳۰۰۰) ملا، بمثابه کاری بود که فرعون در مقابل موسی(ع) کرد و نجیب برخلاف علمای مجاهد و مجاهدین راستین.

ملاهای دین فروش وتنظیم شده در شئون اسلامی، همان های اند که در عهد حکمروایی مطلقه ظاهرشاه می‌گفتند: خدایا ! سلطنت و پادشاهی او را قائم و دائم بدار! در زمان داود، جمهوریت کذایی او را صد درصد نظام اسلامی میخواندند! در بارهٔ ترکی می‌گفتندکه وی عدالت عمری آورده است ! به سرسلامتی نجیب دعا می‌کردند! ربانی را رئیس دولت اسلامی‌ای می‌پنداشتند که گویا ازطرف شورای حل و عقد برگزیده شده است! و حالا ملامحمدعمر رهبر طالبان را امیرالمؤمنین خطاب می‌کنند! و علیه مجاهدین فتوای جنگ میدهند!! مگر جریان توفندهٔ انقلاب اسلامی به حدی نیرومند و انگیزه های آن در متن ملت به اندازه ای عمیق ونهادینه گردیده و مردم آنقدر به تقوی و ایمان شخصیت ها و حقانیت شعار ها و آرمان های آنان آگاه شده بودند که با تبلیغات میان تهی چندملای بی شخصیت و دین فروش درخدمت وزارت شئون اسلامی نجیب، جلوگیری از پیروزی انقلاب و جداکردن ملت از آن ممکن نبود.

فتح خوست

خوست بتاریخ ۱۱/ ۱/ ۱۳۷۰ بدست مجاهدین فتح شد، آزادی خوست ضربهٔ کوبنده برفرق رژیم بود، این ولایت از چند لحاظ برای رژیم نجیب اهمیت فوق العاده داشت:

الف: شهر مهم سرحدی بود که باسقوط آن در دست مجاهدین، ساحه وسیعی در جنوب از کنترول دولت خارج شد.

ب: جنگ خوست از لحاظ روانی، به جنگی تبدیل شده بود که رژیم کابل و هواخواهانش سرنوشت خویش را به آن مربوط می‌شمردند.

ج: تعداد زیاد افسران رژیم کمونست و اعضای برجسته حزب دیموکراتیک خلق از همین ساحه بودند، شخص نجیب، وزرای سابق و برحال دفاع و .. ساکنین همین ولایت بودند.

با سقوط خوست، ستون فقرات رژیم شکست، اگر مجاهدین همزمان با اخراج روسها درعوض جلال آباد، به فتح خوست متوجه می‌شدند و آنرا آزاد می‌ساختند، رژیم کابل هرگز تا سه سال تاب مقاومت نمی‌آورد.

عودت مجدد کارمل به کابل

در ماه سرطان ۱۳۷۰ خبر عودت ببرك کارمل از مسکو به افغانستان، بطور ناگهانی شایع شد. بعضی ها گمان می‌کردند که شاید روسها مؤفق شده اند که به اختلاف میان نجیب و کارمل خاتمه بخشیده و هواداران دو جناح حزب کمونست را بخاطر مقابله با مجاهدین در یك صف متحد سازند. بعضی دیگر گمان می‌کردند که وی در اثر مریضی سرطان از ادامهٔ حیات مأیوس گردیده و بهمین سبب به کشور برگشته است، مگر در واقع انگیزه های اصلی بازگشت او به کابل این بود که:

۱ـ مخالفت علیه نجیب در حزب وطن به اوج خود رسیده بود.

۲ـ روسها که در سال ۱۹۸۲ میلادی کارمل را بدون کدام کودتا و یا انقلابی، فقط به هدایت و دستور قوماندان عمومی قوای روس در کابل، در یك موتر دارای شیشه سیاه، از ارگ بیرون کشیدند و(تا مدت زیادی هیچکسی، حتی اعضای کمیته مرکزی حزب اطلاع نداشتند که ببرك کجاست) و به عوض وی نجیب را بر اریکه قدرت نصب نموده، پس از ورود او به ارگ، به اعضای کمیته مرکزی حزب وطن خبر دادند که منبعد نجیب رئیس جمهور ومنشی عمومی‌حزب می باشد. گمان می‌کردند که ببرك کارمل به این دلیل در ماموریتش ناکام و از مقابله در برابر مجاهدین عاجز است که اعضای پشتون حزب و اردو با وی همکاری نمی‌کنند و ساختار اجتماعی افغانستان اجازه نمیدهدکه عنصری چون کارمل رئیس جمهور افغانستان باشد، لازم دیدند که نجیب را عوض کارمل روی صحنه بیاورند و از این طریق اکثریت جامعه افغانی را بواسطه او قانع سازند، ولی زمانی که دیدند آنعده اعضای‌حزب و افسران اردو که بخاطر آنها کارمل به نجیب تعویض گردیده بود، یا زندانی و یا تبعید شده اند، اعاده مجدد ببرك را مفید شمردند.

۳ـ تمام پست های حساس اردو، حزب و دولت در مرکز و ولایات بدست

طرفداران ببرك بود. آنها خواستندکه در وقت مناسبی نجیب را از صحنه کنار بزنند و رهبر اصلیحزب را روی صحنه بیاورند. نقشه آنها چنین بود که قبل از اقدام عملی باید با بعضی از گروهها و قومندانان طوری تفاهم نمایند که گویا اقدام آنها به نفع ایشان است و حکومت آینده را به مشوره آنها تشکیل میدهند تا در هنگام اقدام نه تنها این گروهها مخالفت نکنند بلکه به نتائج آن نیز امیدوار باشند. مگر وضعیت سیاسی ونظامی کشور و رویدادهای بعدی، باعث شد، فرصت اقدام مؤثری را تا هنگام استعفای نجیب، بدست نیاورند، چنانچه جنرال نبی عظیمی در کتابش (اردو و سیاست صفحه **۵۲۵**) می‌نویسد: عبدالوکیل وزیر خارجه، پس از تماس های قبلی بتاریخ **۲۷** حمل **۱۳۷۱** با اجازه و تفاهم با دوکتور نجیب الله که هنوز رئیس جمهور بود به پروان رفت و با مسعود ملاقات نمود، مسعود او را با گرمی استقبال کرد، طرح وکیل و اعضای بیوروی اجرائیه حزب تا آن موقع یکسان بود و به اتفاق آرأ چنین بود:

تشکیل یك دولت ائتلافی با مجاهدین، ترجیحا" با احمد شاه مسعود، در صورتیکه دیگران حاضر به ائتلاف نباشند، بوجود آوردن یك جبهۀ مشترك علیه گلبدین حکمتیار، راندن او از اطراف شهر کابل و تقسیم نمودن مساویانه قدرت.

و در صفحه **۵۲۲** می‌نویسد:

عبدالوکیل از طریق تلویزیون ضمن مصاحبه ای گفت که تمام تنظیم ها حاضراست با دولت کابل ائتلاف نموده و دولت ائتلافی با پایه های وسیع را بوجود آورند بناء" به تطبیق پلان ملل متحد به زعم وی ضرورتی احساس نمی‌شد او گفت صرف گلبدین حکمتیار تا هنوز در ائتلاف با دولت مخالفت می‌نماید.

و در همین صفحه علاوه می‌کند: مزدك، کاویانی و وکیل با خوش بینی زیادی به آینده می‌نگریستند و مسعود را قهرمان دوران معرفی می‌کردند من پرسیدم، چقدر بالای مسعود میتوان اعتماد کرد؟ کاویانی و مزدك جواب دادند که مسعود بخاطر شکست دادن حریف خود حکمتیار، حاضر به هر نوع سازش و مصالحه است و در این زمینه تشویشی وجود ندارد.

و در صفحه ۲۳۰ می‌نویسد: در آنموقع فقط لوی درستیز که آصف دلاور بود، جنگ را سوق و اداره می‌کرد دیگران به شمول ربانی و مسعود به کاریزمیر و خیرخانه رفته بودند، گفته می‌شد ربانی شبها و روزهای زیادی را در یکی از تاکوی ها در قریهٔ "دکو" گذرانیده بود، شورای نظار بی روحیه بود فقط افراد جنرال دوستم و نظامیان سابق با روحیه بودند و مقاومت می‌کردند. دلاور می‌گوید برای یك جنگ فیصله کن با حکمتیار عملیات آغاز گردد، حکمتیار مقاومت می‌کرد و پیشرفت قوتهای ما، اندك بود اما بالآخره مقاومت او درهم شکست و ما توانستیم به پیروزی نزدیك شویم افراد او خطوط اول و مواضع خویشرا ترك گفته بودند، حکمتیار شکست نظامی را احساس کرد و بار دیگر پیشنهاد آتش بس نمود، دلاور گفت مجبور شدم با ربانی ملاقات نمایم و به او بگویم که عملیات باید ادامه پیدا کند تا حکمتیار کاملا" آشتی نماید اما ربانی گفت لوی درستیز صاحب، من اختیار ندارم تحت فشار دوستان خارجی خویش هستیم و بدینترتیب بار دیگر حکمتیار بصورت سالم نجات یافت. دلاور افزود اگر عملیات یکروز دیگر ادامه می‌یافت قوتها، چهارآسیاب را بدست میآوردند و جنگ برای همیشه از کابل ختم می‌گردید.

تلاشهای بینن سیوان

بینن سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد، سعی‌کرد تا میان مجاهدین و رژیم کابل از طریق مذاکرات غیر مستقیم به توافقی نایل شود، او در ابتدا بر تشکیل حکومت ائتلافی تأکید داشت، بعد از آنکه درك کرد ما با حکومت ائتلافی هرگز توافق نمی‌کنیم، سعی‌کرد به نجیب تفهیم کندکه مجاهدین حکومت ائتلافی را نمی‌پذیرند، باید با حکومت مؤقت غیرائتلافی توافق صورت بگیرد. طرح ما به بینن سیوان از این قرار بود:

۱ـ نجیب بدون مذاکرات مستقیم استعفای خود را اعلان کند.

۲ـ حکومت مؤقت از شخصیت های غیر متنازع فیه تشکیل گردد.

۳ـ غیر از اردو و پولیس، تمام قطعات مسلح منحل گردند.

۴ـ در دوران حکومت مؤقت، ذریعه کمسیون مستقل انتخاباتی در جریان ششماه انتخابات برگزار شود.

ما ازین طرح اهداف آتی را مدنظر داشتیم:

الف: همزمان با استعفای نجیب، حزب وطن و نظام کمونستی متلاشی شده و کمونستها نمی‌توانند منحیث یك قوت منظم در صحنه باقی بمانند.

ب: قوت جنگی اصلی رژیم کمونست، قطعات خاد و ملیشه بودند، اردو عملا" به تحلیل رفته بود، در نتیجه انحلال قطعات خاد و ملیشه آخرین نیروی منظم جنگی کمونست ها از هم می‌پاشید.

ج: با انتقال قدرت به حکومت عبوری، احتمال جنگ میان مجاهدین از میان می‌رفت و جلوسازش ها گرفته می‌شد.

د: در نتیجه انتخابات، حکومت مرکزی قوی ساخته می‌شد و نزاع تقسیم قدرت بر اقوام، فرقه های مذهبی و احزاب سیاسی به پایان میرسید.

نیروهای غربی و حلقات وابسته به آنها، در ظاهر با این طرح توافق نشان میدادند، مگر در خفا از طریق تفاهم با روس ها در تلاش تشکیل حکومت ائتلافی بودند، حکومت ائتلافی ای‌که طرفداران کارمل باگروههای مورد نظر آنها تشکیل می‌دادند و روسیه، امریکا، ایران، پاکستان، سعودی و هند از آن حمایت می‌کردند، نیروهای به زعم آنان بنیادگرا را کنار می‌گذاشتند و هر گروهی که با این حکومت به مخالفت برخیزد، باید تحت فشار شدید گرفته شود. در داخل و خارج کشور برای ساختن این جبهه ائتلافی و اقناع کشورهای همسایه و احزاب سیاسی تماس های حاد و جدی در جریان بود، بعضی‌گروهها بنابر فشار کشورهای خارجی آگاهانه و بعضی دیگر بطور غیر آگاهانه به این جریان پیوستند و به یاری و همکاری با جبهه ائتلافی مورد نظر مسکو و واشنگتن کشانده شدند.

ربانی در ماه حوت ۱۳۷۰ بصورت غیر مترقبه بنام مسافرت به سعودی، به خارج رفت و در جریان همین سفر با روسها ملاقات نموده و تعهدات گذشته مسعود را توثیق کرد و قرار گزارش های مؤکد، با کارمل نیز دیداری داشت، پس از بازگشت به پاکستان درجریان جلسهٔ مشترکی، یکی ازمقامات مسئول پاکستانی از او پرسید: جناب استاد! لطف نموده بما بگوئید که کجا تشریف برده بودید؟ او وارخطا شد و لبانش به اهتزاز درآمد و صرف آنقدر گفت: برما شك نکنید!

توافقات ربانی و مسعود با روسها روی این مطالب بود:

الف: تمام اعضای حزب وطن در سمت های رسمی فعلی خویش باقی بمانند.

ب: تربیه نظامی افسران اردوی افغانستان کما فی السابق در روسیه انجام شده و اسلحه اردوی افغانستان روسی خواهد بود.

ج: بانکنوت های افغانی مطابق معاهده قبلی برای همیشه در مسکو طبع خواهد شد.

د: سرحدات اتحاد جماهیر شوروی محترم انگاشته می‌شود.

هـ: با دوستان مسکو در منطقه دوستی و با دشمنانش مقاطعه اعمال می‌شود (دوستی باهند و دشمنی با پاکستان).

چنان پیدا بود که بینن سیوان بیچاره نمیدانست که حرف اصلی چیست؟ و وی چگونه نا خودآگاه برای اغفال مجاهدین استعمال می‌شود.

اکثر گروههای افغانی برسرحکومت مؤقت موافقه کردند و لست اعضای حکومت را تهیه و به بینن سیوان سپردند، دو تنظیم که از اصل توطئه یا بی‌خبر بودند و یا مؤظف با این طرح مخالفت اعلان کردند. مگر به مخالفت آنها اهمیت خاصی داده نشد. ربانی که از راز این جریان واقف بود، ظاهرا" با این طرح و لست اعضای کابینه حکومت مؤقت موافقه کرد، به اعضای کابینه دعوت داده شد تا خود را به اسلام آباد رسانده و یکجا با بینن سیوان بکابل بروند، نجیب با عده ای از رفقایش با این طرح موافق بودند و به بینن سیوان از ناحیه انتقال قدرت به این حکومت مؤقت اطمینان داده بودند، مگر در آخرین اجلاس کمیته مرکزی حزب وطن که در حضور بینن سیوان دائرشد، در این مورد میان اعضای شورای مرکزی حزب وطن مشاجره شدید صورت گرفت. محمود بریالی، نبی عظیمی، وکیل، آصف دلاور، کاویانی، مزدك و هواخواهان دیگر ببرك، با طرح بینن سیوان مخالفت کردند، جنرال نبی عظیمی با لهجه خیلی تند نجبیب را تهدید نموده گفت: انتقال قدرت به حکومت غیر ائتلافی، خیانت به حزب وطن است، زندگی و آینده ما را چه کسی تضمین خواهد کرد. اگر ما در قدرت سهیم نباشیم،

هیچکسی حتی ملل متحد حیات اعضای حزب وطن را تضمین کرده نمی‌تواند. تجربه مزارشریف نشان داد که ائتلاف هم ممکن است و هم به نفع ما.

فضای مجلس کمیته مرکزی بحدی متشنج گردید که بینن سیوان از نجیب تقاضا کرد که یکجا با وی مجلس را ترك نماید. نجیب از مجلس خارج شد و به این نکته ملتفت گردید که باقیماندن در کابل خطرناك می‌باشد. او تصمیم گرفت که همراه با بینن سیوان و توسط طیاره ملل متحد از کشور خارج گردد، مگر از میدان هوایی کابل برگردانده شد، شانس با وی یاری کرد که توانست به دفتر ملل متحد پناه ببرد. طرفدران ببرك عملا" قدرت را تصاحب کردند، یعقوبی وزیر خاد با چند نفر دیگر از هوا خواهان نجیب بقتل رسیدند. برای اداره کابل هیئت چهارنفری اعلان گردید که اعضای آن مرکب از جنرال نبی عظیمی، جنرال آصف دلاور، جنرال یارمحمد معاون خاد وجنرال زرمتی معین وزرات داخله بودند.

در همین هنگام اجلاس سران و نمایندگان تنظیم ها در اسلام آباد دایر شده بود، من قبل از آن بسوی کابل حرکت کرده بودم و به عوض من قطب الدین هلال در این جلسه شرکت کرد، در جریان جلسه، ذریعه نامه ای به ربانی اطلاع داده شد که در کابل تحولی آمده است، ازجلسه برون شد و پس از چند لحظه دوباره برگشت و خطاب به حاضرین گفت:

دیگر به ادامه جلسه ضرورت نیست، در کابل قدرت به مجاهدین تعلق گرفته ونجیب زندانی است. با اظهار همین مطلب، جلسه را ترك و از محل اجتماع به سرعت خارج گردید. مگر پس از یك ساعت در حالی دوباره به مجلس برگشت که از دور آثار پریشانی و نگرانی در سیمایش نمودار بود، زیرا به وی گفته شده بود که نخست قدرت را رفقای ائتلافی اش بدست می‌گیرد و متعاقبا" بطور مستقیم و بلادرنگ آنرا به وی می‌سپارد، ولی تعیین هیئت چهار نفره برای اداره کابل او را نگران ساخته بود.

حوادث شمال

اختلاف میان نجیب و مخالفین حزبی اش در شمال، روز بروز رو به افزایش بود، نجیب خواست که جمعه احك را در برابر دوستم تقویه کند. طرفداران ببرك کوشش می‌کردند که جمعه احك و دیگرطرفداران نجیب را از شمال برون رانده و اختیارات تمام شمال بدست آنان بیفتد. اهمیت ستراتیژیك مزار شریف چنان بود که بخاطر تسلط بر تمام افغانستان، باید این منطقه حساس را در اختیار می‌داشتند. تهدیدات دوستم، ارتباطات وی با مجاهدین و پا فشاری هواخواهان ببرك درکابل، نجیب را مجبور ساخت که جمعه احك و باندش را از مزارشریف به کابل فراخواند و مزار را به جنرال دوستم بگذارد. جنرال دوستم با دریافت این امتیاز قانع شد و مناسباتش با مجاهدین به سردی گرائید. دوستم در هنگام مخالفت با نجیب، از همه جلوتر با عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت تماس گرفت، بعد هیئت هایی بما فرستاد و پس از آن با مسعود مذاکراتی به وساطت پرچمی های چون جنرال مؤمن، کاویانی و مزدك داشت. به پاسخ پیغام های او جواب شفاهی ما این بود:

نجیب بر ادامه جنگ اصرار دارد و برای او مهم نیست که بخاطر حکمرانی

او سالهای متمادی دیگری خونریزی دوام کند. تا زمانیکه نجیب از قدرت کنار نرود وجای او به یك حکومت مؤقت تخلیه نگردد، جنگ ادامه می‌یابد. نیروهایی‌که نمی‌خواهند برای بقای نجیب در قدرت، بیش از این خون ملت بی‌گناه خود را بریزند، باید از دولت جدا شده، از جنگ دست بردارند، درکنار ملت خود بایستند و با مجاهدین همراهی نمایند. اگر کسی بخواهد یا نخواهد رژیم فعلی حتما" و بزودی سقوط می‌کند، تمام امکانات بقای رژیم از میان رفته است.

نجیب پس از کنارزدن جمعه احك و رفقایش از مزار به اشتباهش پی‌برد و مجددا" پس ازمدت کوتاهی آنها را با صلاحیت و امکانات بیشتری دوباره به مزار فرستاد. برای جنرال دوستم چاره دیگری جز اقدام مسلحانه علیه نجیب و هواخواهانش در مزار نمانده بود، برای حمله بر مزارشریف احضارات گرفت. در این عملیات علاوه ازقوت های دوستم، منصور نادری، نیروهای حزب وحدت وتعداد اندکی از افراد جمعیت سهم گرفتند. در نتیجه عملیات، مزار شریف بدست آنها افتاد و جمعه احك با رفقایش اسیرگردیدند. حزب وحدت و جمعیت هریکی جدا جدا، از طریق امواج رادیو بی بی سی مدعی فتح مزارشریف و پیوستن دوستم به خود شدند، مگر در حقیقت هردو گروه نامبرده به دوستم پیوسته بودند و مزارشریف عملا" در دست دوستم و طرفداران ببرك قرارداشت. جنرال نبی عظیمی در رأس هیئتی از کابل به مزار شریف مواصلت کرد و مراسم افراشتن جنده مزارسخی در محضر هیئت صورت گرفت و گزارش آن از طریق امواج رادیو کابل پخش گردید و به این ترتیب ماهیت فتح مزارشریف به همهٔ مردم، خصوصا" به فاتحینی برملاگردید که مدعی تسخیر مزار بودند.

معاهدهٔ جبل السراج

تجربه مزارشریف از نظر جنرال نبی عظیمی و رفقایش یك تجربه کامیاب

بود، تجربه ائتلاف، ائتلافی‌که همه چیز را به کمونست ها سپرده، اختیارات، وسائل، اعتبار در ملت و ... و رفقای جهادی در ائتلاف فقط افتخار فتح یك شهر بزرگ را کمائی کردند، افتخاریکه روز پنجم هرکس به حقیقت آن پی‌برد، این تجربه کامیاب باید در کابل نیز تکرار می‌شد. جنرال نبی عظیمی حق داشت درکمیته مرکزی با این نظر نجیب که قدرت به حکومت مؤقت انتقال یابد، مخالفت نماید و با کمال اطمینان بگوید: مطابق تجربه مزار شریف تشکیل حکومت ائتلافی راه حل بحران است. انگیزه عمده در عقب معاهده جبل السراج همین مسأله بود. برای نیل به این هدف، جلسه ای در جبل السراج منعقد شد، در این جلسه دوستم، مسعود، سیدمنصور نادری، هیئت حزب وحدت و هیئت ببرك کارمل اشتراك داشتند و روی نکات آتی توافق بعمل آمد:

۱- پایان دادن به زمامداری نجیب.

۲- تشکیل شورای بیست نفری ای‌که رئیس آن مسعود، معاون آن نادری و طرف های شامل در ائتلاف بر اساس تساوی درآن عضویت داشته باشند.

۳- صدر اعظم حکومت آینده عبدالعلی مزاری، وزیر دفاع جنرال دوستم و وزیر خارجه وکیل بوده، تمام قطعات اردو بحال خود باقی می‌مانند.

۴- نخست در شمال، اداره های مشترك تشکیل گردد، سپس در کابل اقدام نهائی صورت گیرد.

۵- تعدادی از گروپ های مسلح شورای‌نظار و حزب وحدت باید در کنار قطعات دوستم و در جامه آنها در کابل جابجا شوند. در پایان شرکای جلسه مجددا" دست یکدیگر را فشردند وبه استواری خویش به وعده ها تأکید ورزیده، بیکدیگر اطمینان دادند.

برای پی‌بردن به حقایق پشت پرده حوادث این مرحله، شاید جریان گفتگو میان من و مسعودکه در موتر بنده و در جریان سفر به سروبی (مورخ ۳۱ سنبله ۱۳۷۵) صورت گرفت شما را کمك کند و روی مسایل زیادی روشنی بیندازد:

من به مسعود گفتم: در یکزمان، جنگ در دو جبهه، برای ما نه مفید است و

نه ممکن، باید با یکطرف حتما" کنار بیائیم.

مسعود: دوستم آدم خود غرض و بی اعتبار است.

گفتم: با ما تاحال به وعده هایش عمل کرده است.

مسعود: در باره یك جریان خاص معلومات می‌دهم تا ثابت شود که دوستم تا چه حد انسان غیر قابل اعتماد است.

قبل از اقدام مشترك در شمال، وی با ما توافق کرد که افراد شورای نظار را در مراکز ولایات شمال جابجا و ادارات مشترك می‌سازیم. پس از اقدام، من به قوماندانان بدخشان گفتم که با قوماندان جنرال دوستم که نامش را فراموش کرده ام، تماس بگیرید، برایش گفتم: جنرال همایون فوزی؟ مسعود: بلی همایون فوزی، مگر وقتیکه قوماندان ما با وی تماس گرفت، پاسخ داد که تا اکنون در این مورد هدایت خاصی بما داده نشده است. با دوستم ذریعه مخابره صحبت نمودم، او بمن اطمینان داد که همین حالا به فوزی هدایت میدهم. لیکن شبکه کشف مخابره، بمن اطلاع داد که دوستم به فوزی هدایت داد که قوماندان شورای نظار را مصروف نگهدارید، استحکامات خود را بگیرید و به هیچکس اجازه ندهید که به شهر فیض آباد داخل شود. همچنان، دوستم، در هنگام شدت گرفتن اختلافش با جمعه احك با ما تعهد کرد که مشترکا" دست بکار شویم، مگر وقتیکه نجیب، جمعه احك را از مزار شریف فراخواند، رابطه اش با ما قطع گردید. پس از گرفتن مزار، باردیگر با رژیم کابل مصالحه کرد و تحت ریاست جنرال نبی عظیمی هیئتی از کابل به مزار شریف آمد و علم مبارك سخی بدست همین هیئت بالا شد".

در جریان صحبت های همین سفر در یك قسمت دیگر او خواست که در حادثه سقوط کابل نقش خود را چنین توضیح و توجیه نماید: وی گفت: پیش از سقوط نجیب، رجوع افسران اردو بما بحدی بالا رفت که من غیر از جنرالان با افسران پائین رتبه نمی‌دیدم. من از وی پرسیدم، مثل کی؟ او بر حافظه خود فشار آورد و پس از اندکی مکث نام جنرال عیسی‌خان قوماندان فرقه ۱۰ و سه قوماندان دیگر

را بر شمرد. من برایش گفتم: باور کن که این جنرالان مدت ها قبل و پیش از آنکه با شما تماس بگیرند، با ما درتماس شدند و تا زمان سقوط نجیب با ما ارتباط داشتند، مگر ما بخوبی میدانستیم که آنها هواخواهان ببرك اند و به نفع او میخواهند کاری بکنند. ببرك بهمین خاطر بطور غیر منتظره از مسکو به کابل برگشت. مسعود نا آگاهانه به مسألهٔ اعتراف کرد که گمان نمی‌کنم به کسی دیگری آنرا افشا کرده باشد. گفت: در اخیر من هم به این موضوع متوجه شده بودم، بهمین خاطر زمانیکه جنرال دوستم و یکتعداد جنرالان دیگر و بعضی قوماندانان جهادی بدون اطلاع قبلی به قرارگاه من به پروان آمدند، در دیداری که با آنها داشتم گفتم: در این جلسه باید جمعا" این فیصله را بکنیم که ببرك یك خائن ملی است، همه سرهای شان را پائین انداخته و هیچکسی چیزی به زبان نیاورد، در اخیر یك قوماندان شما انجنیر مهدی گفت: آمرصاحب! اکنون وقت این حرف ها نیست، خیلی‌مسائل مهم قومی را پیش رو داریم، حالا وقت تعیین حقوق ملیت هاست، این مسأله را باید پیش از هرچیز دیگری مدنظر بگیریم !!"

استعفای نجیب

در آخرین روزهای اقتدار نجیب، وضعیت کشور از این قرار بود:

جریان کمکهای روسیه متوقف شده بود. پایتخت در محاصرهٔ مجاهدین قرار داشت، نرخ مواد ارتزاقی و تسخینی به حد اعلای خود رسیده بود. رژیم حتی قادر به تأدیه معاش پرسونل نظامی خود نبود و برای وسائط نظامی مواد سوخت در اختیار نداشت. اردو عملاً متلاشی و جای آنرا ملیشه هائی گرفته بود که چون تفنگداران اجیر عمل میکردند و از غارت ها در جریان جنگ و مناطق مفتوحه تغذیه می‌شدند. مورال جنگي پرسونل نظامی بشدت سرکوب شده و اختلافات شدیدی در حزب حاکم وطن و قوای نظامی آن بروز کرده بود. در حزب کمونست حاکم، يك جناح می‌خواست قدرت به حکومت مؤقتی منتقل شود که باید در نتیجهٔ تفاهم بالواسطه با مجاهدین، از طریق سازمان ملل متحد، تشکیل گردد. جناح دیگر خواهان تشکیل حکومت ائتلافی با برخی از گروههای مجاهدین بود.

بعد از آنکه تلاشهای تشکیل حکومت ائتلافی بی‌نتیجه ماند، نجیب از مفکورهٔ انتقال قدرت به حکومت قابل قبول برای همهٔ احزاب جانبداري میکرد، او این مطلب را بتاریخ (چهارشنبه ۱۳۷۰/۱۲/۲۸ ـ ۱۸/ ۱۹۹۲/۳) اعلان کرد.

ولی طرفداران ببرک کارمل چون عبدالوکیل، محمود بریالی، نبي عظیمی، آصف دلاور و دیگران بر تشکیل حکومت ائتلافی با جمعیت و گروههای میانه رو اصرار داشتند. قدرت نظامی عملاً در اختیار گروه دومی بود. نیروهای ملیشه نیز در آن زمان با این گروه همکاری داشتند.

نجیب در برنامه ترور جنرال عبدالرشید دوستم و کنار زدن مخالفین خود از صحنه ناکام گردید و سرانجام بروز سه شنبه **۱۳۷۱/۱/۲۵** مجبور به استعفاء شد.

کودتای طرفداران کارمل

با استعفای نجیب در **۲۵ حمل**، قدرت عملاً بدست طرفداران کارمل افتاد. آنان برای تسلط بر اوضاع و جلوگیری ازمتلاشی شدن کامل نظام، نیروهای احزابی را که با آنان تفاهم داشته و جبهۀ ائتلافی تشکیل داده بودند، به کابل منتقل کردند. کار انتقال این گروهها به کابل و استقرار آن در کمربند امنیتي از یکشنبه **۲۵ /۱۲ /۱۳۷۰** آغاز شده بود.

به مسئولین ملکی و نظامی در ولایات هدایت داده شد تا با گروههای مذکور یکجا گردیده، پس از تشکیل ادارات ائتلافی، کنترول شهرها را مشترکاً بعهده بگیرند و به ایشان تأکید شده بود که به استثناء حزب اسلامی افغانستان، هرگروه دیگری را در صورت لزوم وعدم توانائی گروههای شامل ائتلاف در حفظ و نگهداری مناطق، به همکاری و تعاون دعوت کنند.

در جبهۀ ائتلافی مذکور نقش عمده را گروههای شورای نظار، حزب وحدت اسلامی، طرفداران کارمل، نیروهای دوستم و سید منصور نادری رهبر فرقۀ اسماعیلی بازي میکردند. درین ائتلاف از لحاظ نیروی رزمی، ضعیف ترین

گروه را شورای نظار تشکیل میداد.

قرار برآن بود که قدرت نظامی و ادارهٔ شهرها و شاهراه ها بدست قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست باشد. گروههای سیاسی فقط در امور اداری سهیم ساخته شوند و برخي از پست های اداری دولت به آنان اختصاص یابد.

یکی ازکشورهای همسایهٔ افغانستان، مشوق و مؤید جدي این ائتلاف بود و در زمینهٔ تألیف و تقرب این گروهها با همدیگر، نقش عمده ای ایفا کرد.

طرح حزب اسلامی

حزب اسلامی افغانستان می‌خواست بر یك حکومت مؤقت قابل قبول برای همهٔ نیروهای جهادی و انتقال مسالمت آمیز قدرت به آن و برگزاري انتخابات عمومی در ظرف شش ماه، توافق بعمل آمده و احزاب جهادی را متقاعد سازد که برای رسیدن به قدرت به کودتا ها، سازش ها و ائتلاف با کمونستها متوسل نگردیده و تلاش نورزند تا در کابینه حکومت مؤقت عضویت داشته باشند، بلکه بگذارند حکومت مؤقت از چهره های قابل قبول برای همه تشکیل گردد، و این اصل را بپذیرند که رهبران احزاب جهادی تنها از طریق انتخابات عمومی وارد حکومت شوند. حزب اسلامی‌معتقد بود که ازین طریق میتوان جلو درگیریها را گرفت و از تکرار کودتاها و رسیدن به قدرت از راه سازش با جنرالان کمونست و تشکیل حکومتهای ائتلافی متکي به اجانب مانع شد.

همهٔ اطراف داخلي و خارجي که از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین بیم داشتند، تلاش های‌شان برآن متمرکز بود تا نخست بر تشکیل یك حکومت ائتلافی با کمونستها توافق صورت گیرد و اگر این کار امکان نیابد، بر حکومتی مشتمل بر بیطرفان ملی‌گرا و چهره های دلخواه غرب، موافقه شود. حزب اسلامی این دو طرح را رد کرده، طرح بدیلی بشرح ذیل ارائه کرد:

الف ـ نجیب مستعفی گردد.

ب ـ احزاب جهادی بر تشکیل یك حکومت مؤقت مشتمل بر شخصیتهای غیرمتنازع فیها و قابل قبول برای همۀ احزاب توافق کنند. این شخصیتها میتوانند منسوب به احزاب و یا خارج از احزاب جهادی باشند. مشروط باینکه هیچ حزبی نسبت به سوابق، تعهد به اسلام وعدم همکاری شان با کمونستها، ملاحظه ای در باره آنان نداشته باشد.

ج ـ نیروهای ملیشه که قوت اصلی رژیم را تشکیل میداد، منحل گردیده و اسلحۀ شان به اردو منتقل شود.

د ـ امنیت شهر کابل توسط پولیس تأمین شود.

ه ـ قدرت بشکل مسالمت آمیز به ادارۀ مؤقت انتقال یابد.

و ـ در ظرف شش ماه انتخابات عمومی برگذار شود.

همۀ رهبران، باستثناء سیاف و خالص با این طرح توافق کردند، لست اسماء شخصیتهای غیر متنازع فیها ترتیب گردید و نسخه ای ازآن به بینن سیوان نمایندۀ خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان سپرده شد، قرار براین بود که حکومت مؤقتی ازآنان تشکیل گردیده و قدرت بشکل مسالمت آمیز از رژیم کمونست به این حکومت منتقل گردد.

رهبران جمعیت اسلامی بعد از توافق و امضاء لست (بروز پنجشنبه ۱۳۷۱/۱/۲۷) و پس از اطمینانی که از جنرالان مسلط بر اوضاع دریافت داشتند، (بروز دوشنبه ۱۳۷۱/۱/۳۱ (۱۹۹۲/۴/۲۰) ازموضع قبلی خود عقب نشینی کرده اصرار ورزیدند تا حکومت مؤقت، مشتمل بر رهبران باشد.

هدف ربانی از عدول از موضع قبلی و اصرار بر موقف جدید واضح بود. او می‌خواست نسبت به پستهایی که جبهۀ ائتلافی به جمعیت میداد، از گروههای جهادی تائیدی بگیرد، تا به این ترتیب از مخالفت آنان در آینده جلوگیری‌کرده باشد، و چنان وانمود کند که گویا این پست ها را گروههای جهادی به جمعیت داده، نه جبهۀ ائتلافی!

نجیب بعد از آنکه درك کرد کودتایی علیه او در شرف وقوع است با حزب

اسلامي تماس گرفت و پیشنهاد کرد که حزب اسلامی را بحیث حزب بزرگتر با سهم بیشتر در حکومت و آقای حکمتیار را بحیث برادر بزرگ میپذیریم، مشکل افغانستان درنتیجهٔ توافق میان حزب وطن و حزب اسلامی حل میگردد، ضرورتی به توافق سائر احزاب نیست. باید همین دو گروه حکومت ائتلافی تشکیل دهند. حزب اسلامی پیشنهاد نجیب را نپذیرفت و در جواب او گفت: امکان تشکیل حکومت ائتلافی با کمونست ها برای همیش از میان رفته است، شما باید بصورت بلا قید و شرط قدرت را به حکومت قابل قبول مجاهدین بسپارید و از عفو عمومی مجاهدین استفاده کنید.

پنج روز قبل از استعفاء خود، نجیب بار دیگر به حزب اسلامی افغانستان پیغام فرستاد که "حزب وطن بزرگترین حزب کشور است، پنجصد هزار عضو دارد، قدرت عملاً در اختیارش است، نباید از ما توبهٔ دسته جمعی خواسته شود، ما مسلمانیم و میخواهیم مشکل کشور از طریق حکومت ائتلافی میان دو جناح اصلی بحران (حزب اسلامی و حزب وطن) حل گردد. نجیب در آخر تهدید کرده بود که اگر با طرح ما توافق نکنید ما بکاری متوسل خواهیم شد که باعث ندامت شما خواهد شد، ما قدرت را به ظاهرخان یا به کسی منتقل خواهیم کرد که برای شما تعجب آور و مایه بروز مشکلات زیادی خواهد شد که در آنصورت مسئولیت بدوش آقای حکمتیار خواهد بود. نجیب تکرارا" پیغام فرستاد که بهتراست قبل از آن که فرصت را از دست داده باشیم با آقای حکمتیار ملاقات بالمواجه صورت گیرد که طی آن همهٔ مشکلات حل و اختلافات رأی مرفوع خواهدشد.

جواب حزب اسلامی همان جواب ثابت قبلی بود: رد حکومت ائتلافی و اصرار براینکه قدرت باید بصورت بلا قید و شرط به حکومت مؤقت مجاهدین منتقل گردد و طرفداران رژیم فقط یك امتیاز خواهند داشت، یعنی استفاده از عفو عمومی.

زمانیکه مساعی حزب اسلامی برای اقناع نیروهای جهادی، در نتیجهٔ

مداخلات اجانب و به دلیل کنار آمدن رهبران جمعیت با جنرالان کمونست بی نتیجه ماند و اطلاع یافتیم که جنرالان کمونست عملاً به انتقال نیروهای ائتلاف به کابل و استقرار آنان در پوسته های کمر بندهای امنیتی شهر و سائر ولایات آغاز کرده اند، برای خنثي کردن این توطئه خطرناك که عواقب وخیمي براي کشور داشت چارۀ جز این نیافتم که بداخل بروم.

تهدید حمله بر کابل

پس از آگاهی از اسرار این توطئه خطرناك علیه اسلام وجهاد، جلسات پاکستان برایم عبث و فریبنده جلوه می‌کرد، لذا بروز جمعه ۱۳۷۱/۱/۲۸ پشاور را ترك نموده از راه سپینه شگه به استقامت لوگر براه افتادم و در این ضمن دوکار را کردیم:

الف: به تمام جبهات هدایت دادیم که بخاطر فتح مراکز ولایات باقیمانده، باید پس از تفاهم با مجاهدین صالح سائر گروهها، اقدام مشترك نمایند وهمهٔ مجاهدین را از عواقب خطرناك و عزائم شوم ائتلاف واقف سازند.

ب: به کمونست ها اعلان کردیم که یا قبل از هفت ثور، بدون قید وشرط از قدرت دست برداشته، امنیت کابل را به شورای قوماندانان نواحی اطراف کابل که اسمای شان اعلان گردیده است، بسپارید ویا اینکه انتظار حمله بزرگ را داشته باشید. قبل از آنکه ولایات بدست جبهه ائتلافی بیفتد، درنتیجه عملیات در جنوب وشرق کشور، مراکز زیادی بدست مجاهدین فتح گردید. مگر متأسفانه درشمال وغرب کشور، بنابر غفلت مجاهدین، برخی از ولایات در دامن ائتلاف سقوط کرد که هرات، غزنی، کندهار، میدانشهر از آن جمله بودند. جلال آباد،

لغمان، لوگر، پکتیا، هلمند، فراه، نیمروز، غور، بادغیس، کاپیسا، بغلان، کندز، زابل و ارزگان بدست مجاهدین فتح گردیدند، پکتیکا، خوست، کنر وتخار پیش از این در تصرف مجاهدین بودند. شاید وقوف از متن هدایت مخابروی ببرك کارمل عنوانی والی ننگرهار (افضل لودین) به جلال آباد، در راه فهم درست حقایق به شما کمك کند. متن کتبی هدایت کارمل ازاین قرار بود:

"در برابر مخالفین حتما" مقاومت کنید و مگذارید که جلال آباد بدست مجاهدین سقوط کند، تا سه روز دیگر دو هزار سرباز جوزجانی به کمك شما خواهندرسید" متن این هدایت مخابروی پس از فتح جلال آباد بدست مجاهدین افتاد.

قوتهای‌ما بسوی‌کابل حرکت کردند، کمربند های امنیتی اول و دوم را بدون مواجه شدن با کدام مقاومت جدی در هم شکستند و تا قلعچه پیش رفتند، من در این هنگام در سرخاب ولایت لوگر بودم. یك هیئت پاکستانی به سرخاب آمد، از من تقاضا کرد که یکمرتبه برای چند ساعت تا پشاور بروم و در جلسه نهایی سران احزاب شرکت نمایم، جلسات در گورنر هاوس پشاور دائر می‌گردید، رئیس استخبارات عربستان سعودی ترکی الفیصل و صدر اعظم پاکستان نواز شریف نیز در این جلسات شرکت می‌کردند. نواز شریف وترکی الفیصل به کرات بوسیله مخابره از من تقاضا نمودند که به پشاور بیایم. بمن گفتند: تمام مشکلات در رابطه به موقعیت شما و تنظیم شما در حکومت حل و فصل می‌گردد. به ایشان گفتم: من در ارتباط به موقعیت حزب در حکومت، کدام خواسته واعتراض خاصی ندارم، ما خواهان حل اصولی و معقول قضیه هستیم، در کابل از جانب کمونست ها توطئه خطرناکی در جریان است، برای خنثی کردن این توطئه موجودیت من در اطراف کابل ضروری می‌باشد. در رابطه به بحث روی چگونگی ساختار حکومت، نماینده با صلاحیت ما آنجا تشریف دارد و در صحبت ها شرکت می‌کند.

در همین حال از جانب سعودی گروه بزرگی از علما و مشایخ، وارد پشاور

شدند تا توافق تمام تنظیم ها را در رابطه با تشکیل چنان حکومتی بگیرند که:

الف: تا دو ماه ریاست دولت را صبغت الله مجددی بعهده داشته باشد.

ب: پس از دو ماه ربانی برای چهار ماه ریاست دولت را بعهده بگیرد.

ج: مسعود وزیر دفاع آن باشد.

د: صدارت عظمی به حزب اسلامی سپرده شود.

رئیس آی اس آی، روی این نکته پافشاری داشت که اگر مسعود وزیر دفاع و ربانی و مجددی رؤسای جمهور دولت آینده مجاهدین نباشند، بحران جاری حل نمی‌گردد و نیروهای حاکم برکابل، قدرت را به کسی دیگری حواله نمی‌کنند، مگر بعد ها این حقیقت کاملا"برملا شد که در اصل مسکو و واشنگتن چنین فیصله کرده بودند، ادامه اشتراك کمونست ها در قدرت، فقط درصورتی تضمین می‌شدکه پست های ریاست جمهوری و وزارت دفاع به کسانی سپرده شوند که با کمونست ها ائتلاف کرده و در ابقای آنها در سمت های قبلی شان موافق باشند. لازم به یاد آوری است که بعضی از حلقات خاص و مسئول آی اس آی وقت پاکستان (جنرال جاوید ناصر) پی در پی به حکومت پاکستان چنین مشوره می‌دادندکه: مصالح ملی پاکستان ایجاب می‌کند که به جای یك رهبر نیرومند پشتون، یك رهبر غیر پشتون قدرت را در کابل در دست بگیرد تا بدین ترتیب احتمال احیای مجدد قضیه پشتونستان از طرف افغانستان برای همیشه پایان یابد.

از جانب کابل، سلیمان لایق با ما تماس مخابروی گرفت و به تعقیب آن هیئت هایی تحت ریاست جنرال رفیع وزیر سابق دفاع به سرخاب آمدند، یك سخن سلیمان لایق بطور خاص قابل یاد آوری است که ازمن پرسید؛ اعتراض شما بر ائتلاف چیست؟ در حالیکه دیگران با آن موافق اند و بحران تنها از همین راه حل می‌شود.

جنرال رفیع روی این نکته تأکید داشت که حزب اسلامی از حمله بر کابل منصرف شود و از طریق مذاکره بریك ادارهٔ مشترك به توافق برسیم. برایش گفتم:

اگر میخواهید که بر کابل حمله ای صورت نگیرد ، پس شما بدون قید وشرط از قدرت دست بکشید ، او گفت؛ قدرت به کی انتقال یابد؟ تا حال که مجاهدین بکدام اداره ای توافق نکرده اند. برایش گفتم: شما سه مطلب را اعلان کنید:

الف: ما از قدرت دست می‌کشیم و با انتقال آن به مجاهدین موافقیم.

ب: اگر مجاهدین درمیان خویش روی ساختار حکومتی توافق کنند ، قدرت را بهمان حکومت انتقال می‌دهیم.

ج: و اگر چنین نشد ما اختیار ادارهٔ کابل را به همان شورایی می‌سپاریم که از قوماندانان مؤثر اطراف و نواحی کابل تشکیل شده باشد.

در ینصورت ما به شما اطمینان میدهیم که برکابل حمله ای صورت نمی‌گیرد.

نامبرده به کابل برگشت، مگر زمامداران کابل بجای اینکه با این طرح توافق نمایند ، از یکطرف قوت های جبهه ائتلافی را از شمال به کابل سوق دادند و از طرف دیگر وزیر خارجه نجیب اعلان نمود که اگر حزب اسلامی بر کابل حمله نماید ، پاسخ دندان شکن به آن خواهیم داد. جنرال رفیع بار دیگر آمد و برای من دو پیشنهاد ، یکی‌رسمی و یکی شخصی داشت، پیشنهاد رسمی‌اش این بودکه شورای عالی دولت با طرح شما موافقه ندارد ، شوری اصرار میورزد که باید اداره مشترك ساخته شود و از حمله بر کابل خود داری شود و میان شما و ما مذاکرات ادامه یابد. و پیشنهاد شخصی اش این بود که بعضی ها با طرح شما موافق اند ، مگر دیگران خصوصا" هواخواهان ببرك غیر از حکومت مشترك وائتلافی به طرح دیگری راضی نمی‌شوند. رفیع علاوه کرد: من اعتراض شما را نیز در مجلس مطرح کردم که چرا نیروهای ائتلاف شمال را به کابل انتقال داده اید؟ آیا معنای این کار این نیست که شما با توسل به زور قصد باقیماندن در قدرت را دارید؟ برخی از اعضای مجلس از این مسأله آگاهی نداشتند و برخی دیگری گفتند که اینکار بر اساس کدام فیصله خاصی نشده است و تعداد آنها نیز آنقدر نیست که مایه تشویش باشد. بالآخره بتاریخ ۵ ثور از استقامت های مختلف، تعداد زیادی مجاهدین وارد کابل شدند ، ارگ، صدارت، وزارت داخله، وزارت خارجه وتعداد

زیاد مراکز مهم دیگر بدست مجاهدین حزب اسلامی افتادند. در فتح این مراکز کدام مقاومت و جنگ قابل ملاحظه ای صورت نگرفت. اگر میدان هوایی خواجه رواش در همان روز تسخیر و رابطه هوایی فیمابین کابل و مزار شریف قطع می‌گردید، توطئه ائتلاف شوم کاملا" خنثی و بحران کابل برای همیشه پایان می‌یافت.

جنرال نبی عظیمی در کتاب اردو و سیاست می‌نویسد:

وضع کابل: عده یی از قوماندانان تنظیم های مختلف دراطراف شهر کابل، مانند مولوی صدیق الله، حاجی شیرعلم، انوردنگر، آمر انور، کریم و پسران اسدالله قرباغ وغیره به گارنیزیون کابل آمده و با خورسندی در بارهٔ ائتلاف صحبت کردند. من نمیدانستم که به آنها که سالها با من جنگیده بودند، چگونه برخورد نمایم. چاره یی نبود، در بارهٔ صلح، آشتی و وفاق ملی صحبت می‌کردیم. آنها مفهوم ائتلاف را نمیدانستند، فکر می‌کردند که باید تمامی قوای مسلح مستقر در کابل بین آنها تقسیم شود با حالت انتظار از من تقاضای تحفه و طارتق داشتند. مقدار کمی پول نقد و چند دستار بعنوان حسن نیت دولت به آنان داده شد، راضی و خشنود برگشتند اما کدام دولت؟

جنرال خالق قوماندان فرقهٔ زرهدار گارد ملی‌که فرقهٔ مذکور اکنون در وضع الجیش قوای ۴ و پانزده زرهدار واقع در پلچرخی جابجا بود، تلفن کرد و گفت مولوی صدیق الله به نزد او هیأت روان کرده و میخواهند با ما ائتلاف کنند. آنها آرزو دارند تا دیپوهای البسه و اعاشهٔ وزارت دفاع را به آنها تسلیم کنیم، و الی معلوم شدن وضع همراه ما در قوماندانی فرقه باقی بمانند. آنها حاضر هستند که فرقه‌را از تعرض احتمالی حکمتیار حفظ کنند.

برای او گفتم که تو جنرال هستی، یا سپاهی؟ تو چرا بیزهای وزارت دفاع را به کس دیگری تسلیم می‌نمائی؟ تو فقط اجازه داری با آنها در مورد آتش بس مذاکره کنی، تو تسلیم می‌شوی، آیا تسلیمی به معنی ائتلاف است؟ بار دیگر با تأکید وظیفه سپردم تا به تمام قطعات این موضوع ابلاغ شود و قطعات تا آخرین

مرمی از خود دفاع نمایند.

جنرال عیسی تلفن کرد و گفت "ملاعزت" مربوط تنظیم جمعیت و حاجی شیرعلم مربوط تنظیم اتحاد میخواهند با فرقهٔ ما ائتلاف کنند، من نمیدانم با کدام آنها ائتلاف کنم. من تقریبا" دیوانه شده بودم، هیچکس نمی‌فهمید که راه دادن مخالفین در داخل قطعه وجزو تام، به معنی تسلیم شدن به آنها است برای او گفتم یك نفر را اجازه ندهید که به قطعهٔ شما نزدیك شود، هرکس میخواست ائتلاف کند، نمایندهٔ خویش را بفرستد، تسلیمی پوسته ها تحت نام ائتلاف به معنی خیانت تلقی می‌شود، بناء" مانند گذشته از خود دفاع کنید.

در تپه های شینه، افراد فرقه ۸۰ تحت قومانده ء جنرال خدایداد، برای تقویه کردن جزوتام های دافع هوا جابجا ساخته شده بودند، بعد از حملات مختصر و کوتاه حزب اسلامی، آنها تپه های شینه را رها کردند و حزب اسلامی نه تنها در آنجا بلکه در هودخیل نیز استقرار یافت.

هودخیل و ناحیه نهم شهر کابل بدست قوتهای حکمتیار افتاد، جنگ و گریز حارندوی در آنجا کاملا" مشهود بود.

عصر راپور داده شد که در منطقهٔ چهلستون حزب اسلامی نفوذ کرده است، الی ساعت ده همان شب حزب اسلامی فابریکهٔ جنگلك را متصرف و الی پل گذرگاه پیش آمد.

جنرال اسد الله منطقهٔ مسئولیت خویش را در دشت سقابه رها کرده و همراه با پرسونل و تانکهای گارد به یك نفس خود را به بالاحصار رسانید. در مقابل پرسش من گفت که مقاومت بیهوده بود زیرا که قوت های حکمتیار آنها را محاصره می‌کردند.

چار آسیاب بدست حزب اسلامی افتاد، قرارگاه و بقایای قوتهای جنرال دوستم از چهارآسیاب به بالاحصار کابل قرارگاه گرفتند. مناطق سهاك، شیوه کی، ده یعقوب و بیبنی‌حصار بدست حزب اسلامی افتاد، مردم قریهٔ شیوه کی نماینده شان دگروال حنیف"رفیق" راجهت گرفتن سلاح به نزد من فرستادند.

قسمتی از قوت های جنرال بابه جان برای حفظ ونگهداری دیپو های ریشخور در تپه های خیرآباد جابجا شد، آنها وظیفه گرفتند که از گارنیزیون ریشخور و بیزهای مهمات اردو دفاع نمایند.

یك کندك دیگر افراد بابه جان (شورای نظار) توظیف گردید تا خط دفاع حربی پوهنتون را در مناطق محبس پلچرخی تقویت نموده، مشترکا" به تصفیۀ هود خیل و تپه های شینه اقدام نمایند.

حکمتیار توانست نیروهای بابه جان (شورای‌نظار) را در تپه های خیرآباد شکست بدهد و بیزهای اردو و گارنیزیون ریشخور را بدست آورده، بطرف دارالامان پیشروی کند و قوتهای خود را الی دوغ آباد ریشخور برساند و قصر دارالامان را تحت ضربات تانك و توپچی قرار دهد.

اکنون خط اول بیشترین قوتهای گلبدین حکمتیار را بگرامی، هود خیل، تپه های شینه، بیینی حصار، تپه های خیرآباد، گارنیزیون ریشخور، جنگلك، و دوغ آباد تشکیل میداد. و در شهر کابل تمام حوزه های امنیتی حارندوی، وزرات داخله، مکروریان کهنه، هود خیل غند ۲۰۴ محافظ مکروریان ها که در جوار گارنیزیون کابل موقعیت داشت و در مجموع هرپوسته ایکه وزارت داخله در شهر کابل داشت (بدون جزوتام های تحت امر دگرجنرال عبدالعظیم زرمتی و دریا زرمتی) با حکمتیار بودند و انتظار قوماندۀ او را می‌کشیدند. حکمتیار الی تاریخ ۵ ثور التیماتوم داده بود که اگر دولت قبلی تسلیم نگردد و قدرت را به مجاهدین نسپارد، او داخل کابل خواهد شد و قدرت را به زور تصرف خواهد کرد، او می‌گفت هنوز قدرت به نزد کمونستها است. حکمتیار در این مورد می‌گوید:

"در کابل جنگ تحت قیادت آنهائی شروع گردید که قبلا" هم سوق و ادارۀ جنگها بدست آنها بود، همان جنرال آصف دلاور که در هنگام اقتدار نجیب لوی درستیز اردو بود و سوق و ادارۀ جنگ بدست وی بود، او اکنون هم لوی درستیز به اصطلاح دولت اسلامی است و سوق و اداره بدست وی است، همان جنرال نبی

عظیمی قوماندان گارنیزیون است کسی‌که پیش از این در سوق و ادارهٔ جنگها رول اساسی و محوری داشت". او ادامه میدهد:

"... در این حال که آنها چانس بقای خود را دیگر از دست داده بودند و سقوط آنها حتمی بود، اکنون از اثر ائتلاف با مجاهدین و در نتیجهٔ شامل شدن با آنها در یك جبهه ائتلافی آنها موجودیت سیاسی‌خویش را حفظ کردند."

پس حکمتیار در آن موقع بصورت دقیق محاسبه کرده بود و میدانست که سقوط دولت حتمی است زیرا که پلان وی بسیار دقیق و همه جانبه بود. می‌دانست که گارنیزیون کابل نیرو ندارد. می‌فهمید که در گرفتن مرکز شهر او را کمك می‌کنند، دروازه های ارگ، دلگشا، قصر ریاست جهموری، کمیته مرکزی، شورای وزیران، بر روی او باز می‌گردند. بانکها و مخابرات به تصرف او می‌افتد و فقط گارنیزیون تجزیه شده و تنها کابل هیچکاری را انجام داده نمیتواند.

حکمتیار میدانست که گارنیزیون کابل فقط از طریق هوا ممکن است خود را تقویه نماید از کجا؟ از مزارشریف و از پروان، بدین جهت هود خیل را بدست آورده بود، تپه های شینه را اشغال کرده بود و میدان هوائی کابل را تحت فشار خاصی قرار داده بود.

پلان او طوری بود که اولا" ارگ توسط دگروال نادر خواهرزادهٔ رفیع برای افراد حکمتیار که به نام افراد جبار قهرمان داخل شهر شده بودند باز گردد، سپس توسط همان گروپ ها، کمیته مرکزی، قصر ریاست جمهوری و شورای وزیران اشغال شده، واز مکروریان کهنه از غند ۲۰۴ حارندوی، از محل تجمع مرکزی واقع در چهار راهی صحت عامه، از ناحیهٔ نهم، یعنی از چهار طرف بالای گارنیزیون کابل، رادیو و تلویزیون، تعرض صورت گیرد و مراکز قدرت دولت قبلی اشغال شود.

گروپ بندی مقابل حکمتیار به تاریخ ۴ ثور را قوت های ذیل تشکیل میداد:

گارنیزیون کابل (غند ۷۱۷) و جزو تامهای کوچك مستقل آن، قوت های جنرال دوستم که مجموع آن در حدود دو هزار نفر بود و قطعات دیسانت شدهٔ

شورای نظار جمعا" ۱۰۰۰ نفر. متباقی قطعات که هنوز دولت را تمثیل می‌کردند قرار ذیل بود:

فرقه ۱۰ امنیت دولتی در باغ داؤد.
لوای ۲ گارد در میدان هوائی.
لوای ۳ گارد درتپه های تاج بیگ.
حربی پوهنتون و اکادمی تخنیك در خطوط دفاعی شان.
فرقه ۸ در کاریزمیر و قرغه.
لوای ۲۲ امنیت شاهراه در شمال کابل(مناطق پای منار و دانشمند)
قرارگاه قوای هوائی در خواجه رواش.
لوای ۹۹ راکت در قرغه.
قرارگاه وزارت دفاع در دارالامان.

قطعات فوق الذکر نمیتوانستند به گارنیزیون کمك کنند، زیرا که خود معروض حملات بودند و از خود دفاع می‌کردند، از تمام این قرارگاه ها و قطعات امکان حتی پنجصد نفر نیز وجود نداشت.

تمام احتیاط ها مصرف شده بود و گارنیزیون را فقط در حدود کمتر از صد نفر افسر و سرباز دفاع می‌نمودند. با وصف آن نظر به وضعیت جدید تدابیر ذیل در شب پنجم ثور اتخاذ شد:

برای بدست داشتن مکروریان سوم، پل مکروریان و فرستنده یکه توت، ۳۰ نفر پرسونل و ۲ عراده تانك و ۳ عراده ماشین محاربوی از غند ۷۱۷ و یك کندك از شورای نظار توظیف شدند.

قوتهای‌حربی پوهنتون از محبس پلچرخی عقب کشیده شد و توظیف گردید تا همراه کندك بابه جان به طرف هود خیل حرکت کرده، راه را باز و ناحیه نه را بدست آورد.

میدان هوائی توسط یك کندك از قوتهای جنرال دوستم، تحت قوماندہ جنرال عبدالرحمن تقویه گردید.

رادیو و تلویزیون توسط کندك دیگر جنرال دوستم تقویه شد.
مخابرات و بانکها توسط پرسونل غند ۷۱۷ تقویه شدند.
در اینصورت مناطقی که از آن گارنیزیون سرسختانه دفاع می‌کرد، عبارت از میدان هوائی کابل، مکروریان های دوم وسوم، بی بی مهرو، چهار راهی صحت عامه، چهار راهی پشتونستان، ارگ، ریاست جمهوری، کمیته مرکزی، پل محمود خان، بالاحصار، شاه شهید، تپه های مرنجان، چمن حضوری، شمال شهر و مناطقی در کوته سنگی، دهمزنگ، دارالامان و غیره.

جریان حادثه

ساعت ۹ صبح ۵ ثور: دوکتور سهیلا صدیق از شفاخانه ۴۰۰ بستر اردو تلفون کرد و گفت که کندك محافظ شفاخانه افراد حزب اسلامی را بداخل شفاخانه نفوذ داده و افراد حزب از طریق بی بی مهرو داخل شفاخانه شده و آنرا اشغال کرده اند قومندانان مسلخ و اعمال لاتخانه نیز راپور دادند که حزب اسلامی داخل مناطق آنها شده اند. قوماندان محل تجمع مرکزی نیز راپور داد که محل تجمع که در جوار شفاخانهٔ ۴۰۰ بستر اردو و مشرف بر چهار راهی صحت عامه بود، بدست نیروهای حزب اسلامی افتاده است، جنرال مجید روزی پیداشد و وظیفه گرفت تا هرچه زودتر محل تجمع مرکزی و ۴۰۰ بستر اردو را از وجود حزب اسلامی پاك کند. روز قبل دوکتور عبدالرحمن معاون شورای نظار با ۵۰۰ نفر افراد خویش و بعضی از قوماندانان شورای نظار، مانند قوماندان گدا و قوماندان پناه و ملا فهیم وارد کابل شده بودند.
به عبدالرحمن وظیفه سپردم تا یك کندك افراد خویش را به استقامت پل هارتن فرستاده تپهٔ توپ را اشغال نموده بعدا" بطرف جنگلك حرکت نموده، پیشروی حزب اسلامی را در داخل شهرمانع گردد.
ساعت یازده روز جنرال عزیز حساس راپور داد که قوماندان لوای ۵ گارد

دگروال نادر به امر جنرال رفیع دروازه مشرقی ارگ را باز نموده و افراد حزب اسلامی ارگ و دلکشا را بدست آورده اند.

ساعت یازده و بیست دقیقه عبدالحق علومی از کمیته مرکزی تلفن کرد و گفت حزب اسلامی بر علاوه ارگ قصر ریاست جمهوری را نیز اشغال کرده و بطرف کمیته مرکزی درحرکت اند، برای ما کمك کنید.

در روزنامهٔ " زفترا " چاپ مسکو (شماره ۴۲۰) روزنامه ء مذکور از قول نورمحمد که معلوم می‌شود اسم مستعار یکی از هواخواهان محمود بریالی است، درینمورد مقاله یی منتشر شده و جریان رسیدن قوتهای حکمتیار به کمیته مرکزی و خیانت جنرال رفیع را افشاء نموده، چنین می‌نویسد:

صبح ۲۲ اپریل ما همه در مقر کمیته مرکزی حزب جمع شدیم، در شهر دیگر قتل و غارت آغاز شده بود، ما از نیروهای دوستم کمك خواستیم، در این وقت یکی از قوماندانان حکمتیار بنام ادریس داخل کمیته مرکزی حزب شد و پیشنهاد کرد که تسلیم شوید ما امتناع ورزیدیم، او در آنوقت در حضور ما شمارهٔ معلوم تلفون به خودش را گرفت و رفیع یکی از رهبران بلند پایهٔ افغانستان را عقب تلفن خواست و در برابر همهٔ ما وی را گوشمالی داده و ملامت کرد که ما وشما توافق کرده بودیم ولی اینها تسلیم نمی‌شوند، بعد ادریس گوشی تلفن را به مسئول محافظت مقر کمیته مرکزی داد و رفیع دستور داد که فورا" افراد خود را از مقر کمیته مرکزی خارج ساخته و حزب اسلامی را به عمارت راه بدهند تقریبا" همزمان با آن تبادله شدید آتش در شهر آغاز شد.

گروه های مربوط حکمتیار و احمد شاه مسعود باهم برخورد کردند.

ما را فقط یك چیز نجات داد آن اینکه هنوز در گارنیزیون کابل قطعات کافی وفادار وجود داشتند، این نیروها به حمایت از خانوادهٔ فعالین اعضای حزب و افسران امنیت پرداختند مخصوصا" قطعات جنرال دوستم کار زیاد در این جهت انجام دادند.

واقعا" در شهر تبادله شدید آتش صورت می‌گرفت، قطعات گارنیزیون کابل،

قطعات جنرال دوستم و نیروهای احمد شاه مسعود با نیروهای حکمتیاربرخورد داشتند. جبار قهرمان و حزب اسلامی فشار زیاد وارد کردند تا پل مکروریان را بدست آورده به اینطرف دریا خود را برسانند، حزب وحدت از مصروفیتهای گارنیزیون سؤ استفاده کرده، مناطق کوته سنگی، دهمزنگ ، کارته ۳ و باغ وحش را متصرف گردید. انوردنگر دیپوهای شهرآرا و قلعه بلند را تصرف کرد. آمر انور اتحاد اسلامی قرارگاه غند ۷۱۷ را در نتیجه ائتلاف بدست آورد و قرارگاه ریاست لوژستیك را متصرف شد.

لوای ۹۹ راکت در برابر حملات حزب وحدت مقاومت نکرده، غنی قوماندان آن لوا با حزب وحدت ائتلاف نمود. جنرال عیسی، فرقه ده را به ملا عزت تسلیم کرد. فرقه ۸ تحت قومانده جلندر شاه آمر سیاسی آن فرقه در کاریز میر به شورای نظار پیوست و گل حبیب قوماندان فرقه در قرغه محاصره شد.

حکمتیار در آستانهٔ پیروزی بود، از هر طرف باران مرمی راکت انداز و اسلحه ثقیل می‌بارید و بالای گارنیزیون کابل از چهار طرف فیر می‌شد. قوتهای حکمتیار از طریق بگرامی به عمل قاطعانهٔ تعرض جبهوی دست زدند، آنها سید نورمحمد شاه مینه، تپه های مرنجان، شاه شهید، غازی ستدیوم، چمن حضوری، صدر بازار، و کورس عالی افسران را بدست آوردند، ولی هنوز بالاحصار، شهر کهنه و جاده میوند در دست قوتهای طرفدار ما بود.

جنرال مجید روزی چهار راهی آریانا را با رشادت زیاد دفاع کرد و اجازه نداد که حزب اسلامی بطرف رادیو تلویزیون، کلوپ عسکری و گارنیزیون کابل حمله کند. مقاومت قطعات بابه جان و غند ۷۱۷ در منطقهٔ پل مکروریان نیز فوق العاده بود. محل تجمع و شفاخانه ۴۰۰ بستر تصفیه شدند و الی ساعت ۲ شام روز ۵ ثور ما یك خط مدافعه از میدان هوائی کابل الی چهار راهی آریانا را در دست داشتیم که شامل گارنیزیون کابل، ششدرك و مکروریان های دوم وسوم، بی بی مهرو، وزیر اکبرخان، شهرنو و خیرخانه بود، دیگر تمام شهر را از دست داده بودیم که یا به تصرف حزب اسلامی یا به تصرف اتحاد سیاف و یا تحت

قبضه حزب وحدت درآمده بودند.

ما در چنین شرایطی در محاصره قوت های حزب اسلامی و وزارت داخله خودمان، قرار گرفته بودیم، توطئه، خیانت پیوستن به دشمن، ائتلاف با گروههای‌مختلف مجاهدین مطابق ذوق و سلیقه شخصی، از رهبری عالی کشور گرفته تا پائین، باعث چنین وضعی گردیده بود. ما نمیدانستیم چه کنیم؟ هنوز صدها هزار نفر همشهریان کابل پایمال نشده بودند امیدوار بودند که با دولت اسلامی صلح و ثبات باز خواهدگشت.

ورود مجاهدین به کابل

بروز شنبه مؤرخه **۱۳۷۱/۲/۵** (**۱۹۹۲/۴/۲۵**) مجاهدین حزب اسلامی بدون جنگ و خونریزی وارد کابل شدند، مردم کابل ورود مجاهدین را با شور و شوق استقبال کردند. بر فراز همهٔ منازل و دفاتر دولتی، بیرقهای سبز رنگ بر افراشته شد، مردم برای تجلیل از ورود مجاهدین و سقوط رژیم کمونست به جاده ها ریختند و با نعره های کوبندهٔ "الله اکبر" به مارشهای پرشکوه پرداختند.

در همان روز آژانسهای خبری بین المللی مخصوصا" بي بي سي و صداي امریکا با همهٔ کراهتي که از انعکاس چنین خبري داشتند، مجبور شدند گزارش دهند: امروز شعار های "الله اکبر، زنده باد مجاهدین، مرگ بر کمونیزم" در شهر کابل طنین انداز بود. مردم در حالیکه بیرقهای سبز رنگ اسلامی در دست داشتند، در جاده های شهر به راهپیمایی پرداختند. بلی کابل بدست افراد حزب اسلامی افتاد، بامداد آن روز وقتی خبرنگاران نزديك ارگ ریاست جمهوری رسیدند، دیدند که افراد قوای مسلح رژیم توسط مجاهدین از ارگ بیرون رانده می‌شوند و اکثر افراد مسلح رژیم با مجاهدین همکاری میکنند.

بعد از ظهر آن روز تاریخی، طی مصاحبه مخابروی از داخل به خبرنگارانیکه

در دفتر حزب در پشاور جمع شده بودند، نکات آتی را اعلان کردم:

الف ـ با سقوط رژیم کمونست در کابل، جنگ در افغانستان به پایان رسید.

ب ـ باید همهٔ نیروهای جهادی دست بدست هم داده در راه تأمین صلح پایدار و استقرار حکومت مشترك مساعی مخلصانه بخرج دهند.

ج ـ از حکومتی که سائر احزاب جهادی در غیاب ما تشکیل داده اند، دعوت می‌کنیم تا بکابل آمده و زمام امور را بدست بگیرد.

د ـ از شورای قیادی دعوت می‌کنیم که طبق موافقتنامهٔ پشاور عملاً بکار خود آغاز کند.

هـ چون رژیم عملاً سقوط کرده، ضرورتی به وجود کمیسیون انتقال قدرت احساس نمی‌شود.

و ـ ما خواهان تسلط برکشور و تحمیل حکومت دلخواه خود با اعمال قوه نبوده، اگر انتخابات عمومی در ظرف شش ماه آینده تضمین گردد، بر هیچ امتیاز دیگری اصرار نخواهیم کرد.

دشمنان جهاد در اذهان بعضی‌ها چنین توهمی ایجاد کرده بودند که شاید حزب اسلامی بر تسلط نظامی نیروهای خویش بر کابل اصرار ورزیده، حکومت دلخواه خود را اعلان نموده، با دیگران از طریق اعمال قوه برخورد کند، کم نبود تعداد کسانی که گمان نمیکردند حزب اسلامی بعد از تسلط بر کابل از حکومتی دعوت کند که در غیاب حزب اسلامی، توسط گروههای دیگر، تشکیل شده و پستهای حساس چون ریاست جمهوري و وزارت دفاع در آن به جمعیت که شامل در يك ائتلاف نا مقدس است اختصاص یافته، ولی حزب اسلامی برخلاف چنین انتظار و تصوری، با انتقال قدرت به این حکومت توافق کرد.

نوید فتح

من در همین روز، ۵ ثور ۱۳۷۱ در حوالی عصر، از راه مخابره با جمعی از

خبرنگارانی که در دفتر افغان نیوز ایجنسی(انا) واقع پشاور گرد آمده بودند ، مصاحبه نمودم . در این کنفرانس مطبوعاتی نکات مهم سخنان من قرار ذیل بود :

پیروزی انقلاب اسلامی را به ملت افغان و کافه امت اسلامی تبریك می‌گوئیم، این پیروزی دستاورد قربانی های فراموش ناشدنی فرد فرد ملت افغان و تمامی نیروهای جهادی می‌باشد ، فرد فرد مردم افغانستان در افتخار پیروزی این جهاد بزرگ شریك اند. مردمیکه در راه خدا در برابر تمامی مصائب و مشکلات شجاعانه صبر کردند و یك و نیم ملیون شهید دادند ، کافۀ ملت مان به ویژه مردم مؤمن کابل دراین فتح سهم بزرگی داشتند. در دوران جهاد اگر قربانی شهریان کابل نسبت به بقیه ولایات بیشتر نباشد ، به هیچ صورتی‌کمتر از آن نیست.

جنگ پایان یافته است و ضرروت جنگ را پس از این منتفی می‌شماریم، بهمه دعوت میدهیم که بیائید ، دست برادری بهمدیگر بدهیم و برای تأمین صلح پایدار مساعی مشترك بخرج بدهیم. به شهریان کابل اطمینان میدهیم که مجاهدین در خدمت آنها اند ، به هیچکسی از ناحیه آنان زیانی نخواهد رسید ، عفو عمومی در مورد همگان رعایت می‌شود. حکومت های آینده در کشورما برضایت مردم و از راه انتخابات و مراجعه به آراء عامه تشکیل خواهندشد. پس از این تمامی امکانات تسلط حکومت های تحمیلی و کودتایی پایان یافته است، عجالتا" اقتدار به اتفاق تنظیم های جهادی به حکومت مؤقت سپرده می‌شود و در جریان شش ماه انتخابات برگزار می‌گردد. توافقاتی که در این رابطه میان رهبران احزاب و نماینده حزب اسلامی صورت گرفته، مورد تائید ما بوده نسبت به آن التزام می‌وزریم. صرف ضرورت کمیسیونی را منتفی می‌شماریم که غرض انتقال قدرت از زمامداران سابقه کابل به مجاهدین تشکیل گردیده است، زیرا قدرت عملا" از دست آنها خارج شده و بدست مجاهدین افتاده است. ما هرگز حاکمیت مطلقه یك حزب را از راه اعمال قوه و زور نمی‌خواهیم و نه آنرا مطابق اصول اعتقادی خود می‌شماریم. ما همه را دعوت می‌کنیم که بیایند ،

صادقانه تعهد کنیم که پس از این در کشور ما در عملیه انتقال قدرت از یکدست بدست دیگری نه به ریختن یك قطره خونی اجازه دهیم و نه به تکرار تجارب تلخ و خونین گذشته. باید این حقیقت را بپذیریم که اسلام حق حکومت سازی را به مردم داده است. تنها کسی در نظام اسلامی حق حکومت کردن را دارد که اکثریت ملت بر او اعتماد کند. از مجاهدین مؤمن، از شهریان شریف کابل و آنعده کارمندان حارندوی و اردو که در سرنگونی رژیم نقش فعال ایفا کردند، تقدیر می‌نمائیم و از آنها میخواهیم که بهمدیگر دست همکاری داده، امنیت شهر کابل را تأمین و اجازه ندهند که عناصر ماجراجو ومفسد سبب بد نظمی واذیت و آزار مردم شوند. از کشورهای دوست و همسایه پاکستان و ایران، عربستان سعودی وتمام کشورهائیکه به نحوی از انحا و در دوران جهاد با مقاومت اسلامی‌ملت ما همدردی داشتند، تشکر می‌کنیم..."

خبر ورود مجاهدین به شهرکابل و سرنگونی رژیم نجیب، هنگامی به جنرال جاوید ناصر رسید که سران احزاب جهادی به شمول نواز شریف و ترکی‌الفیصل در گورنر هاوس پشاور جلسه داشتند. دوست عربی که رفیق یکی از رهبران افغانی بود (افشای نامش را ضروری نمیدانم) درباره این جلسه حکایت می‌کند که بنده هم در جمله افراد معیتی رهبر مزبور داخل اطاق مجلس شدم. رهبر مذکور همراه با جنرال جاوید ناصر و یکنفر دیگر از تنظیمش از تالار جلسه برون شده به اطاق دیگری داخل گردیدند، من هم با استفاده از فرصت وارد آن اطاق شدم، این رهبر افغانی رو به طرف جنرال جاوید ناصر نموده با الحاح گفت: عواقب اقدام حکمتیار بسیار وخیم است. بهر قیمتی که می‌شود باید جلو آن گرفته شود. جنرال برایش گفت: به شما اطمینان میدهم که بهر صورتی این اقدام راخنثی می‌کنیم، حتی اگر به قیمت استعمال قوه باشد. رهبر افغانی گفت: جنرال‌صاحب پلیز(لطفا" اینکار را بکنید)، برادر عربی نامبرده گفت: پس از همان روز من رابطه خود را برای همیشه با رهبر مذکور قطع کردم.

متأسفانه مجاهدین قادر نشدند که میدان هوایی خواجه رواش را فلج و پل

هوایی کابل، مزار را قطع کنند ، ائتلاف جبل السراج با استفاده ازهمین میدان هوایی توانست بتاریخ ۲ ثور ۱۳۷۱ تعداد زیاد ملیشه های مسلح را از مزار به کابل انتقال و جنگ شدیدی را در کابل آغاز نماید. جنگ تحت قوماندہ لوی درستیز رژیم کمونست جنرال آصف دلاور، جنرال نبی عظیمی قوماندان گارنیزیون کابل، جنرال بابه جان قوماندان فرقه ۰۵۵ ، جنرال مجید روزی معاون جنرال دوستم و... علیه مجاهدین حزب اسلامی آغاز گردید. در این جنگ سهم عمده را قطعات باقیمانده رژیم کمونست بعهده داشت وسهم شورای نظار خیلی ضعیف بود ، تعداد محدودی افراد شورای نظار، آنهم اکثرا" از طریق هوا بکابل منتقل شده بودند که یك تعداد آنها در محاذ جنوب تعداد دیگرشان با دریشی های ابلق به این دلیل در دروازه های سفارتخانه ها جابجا شده بودند تا خبرنگاران و نمایندگان کشور های خارجی آنها را ببینند و احساس کنند که برخی از مجاهدین درکنار قطعات دولت قرار گرفته وگزارش های شان از جنگ های بعدی در کابل مشعر برجنگ میان مجاهدین باشد ، نه جنگ کمونست ها با مجاهدین.

مسعود در جبل السراج بود تمام مسیر راه میان او و کابل در تصرف مجاهدین حزب اسلامی قرار داشت. او از یکطرف از داخل شدن بکابل بیم داشت و از جانب دیگر اطمینان نداشت که جنرالان کمونست بتوانند مقاومت کنند. اگر چه داکتر عبدالرحمن در باره اخلاص جنرالان و امکان مقاومت ایشان به مسعود اطمینان میداد ، مگر او جرئت نمی‌کرد. دو هفته بعد ، زمانیکه جنرالان کمونست بر اوضاع کابل مسلط شدند و نیروهای حزب اسلامی از شهر بیرون رفتند و صبغت الله مجددی به کابل رسید ، آنگاه مسعود سوار بر تانکهای جنرال مؤمن و زیرچتر حمایت او جرئت داخل شدن بکابل را کرد ، وی نسبت بهمه به جنرال مؤمن اعتماد بیشتر داشت.

در این جنگ سهم حزب وحدت نسبت به شورای نظار بیشتر و مؤثرتر بود ، هم تعداد افراد این حزب که از شمال یکجا با قطعات جنرال دوستم وارد کابل

شدند ، بیش از شورای نظار بود و هم شمار هزاره های مقیم شهر کابل نسبت به پنجشیری ها می‌چربیدکه این کار نقش حزب وحدت را نسبت به شورای نظار مؤثرتر می‌ساخت.

برای ما جنگ کوچه به کوچه و خانه به خانه مشکل بود ، آنرا سبب ویرانی کابل و غارت ملکیت های شخصی و عامه می‌شمردیم، بناء" به مجاهدین هدایت دادیم که از شهر خارج شوند و در اطراف کابل مستقر شوند. با نگرش سطحی و ظاهری شاید این داخل شدن و بدنبال آن بزودی خارج شدن، شکست نیروهای ما تلقی شود، مگر در حقیقت با این اقدام، توطئه خطرناك کمونست ها خنثی‌گردید. توطئه کمونست ها چنان بود که می‌خواستند رهبران جهادی و شخصیت های مهم در حالی وارد کابل شوند که کابل و شهر های بزرگ و شاهراهها تحت کنترول کامل خاد و قطعات مسلح باقیمانده از رژیم سابق باشند. در شرایطی که هر معامله ای با این مهمانان بیچاره و دست و پا بسته آسان باشد ، متصل تجمع آنان در کابل، همه همزمان و طی یك اقدام ناگهانی و سنجیده شده ، از میان می‌رفتند و قدرت برای همیشه در اختیار جبهه ائتلافی باقی می‌ماند. در این رابطه امید است وضاحت چند رویداد به خوانندگان کمك کند که حقایق را بدرستی درك نمایند:

۱ـ قبل ازاستعفای نجیب و پس از امضای معاهده جبل السراج از طرف یك کشور (که افشای نام آنرا ضروری نمی‌شمارم) بطور مسلسل و غیرمترقبه برایم دعوت داده شد که به آنجا مسافرت نمایم. از سفارت کشور مزبور در اسلام آباد طلب وضاحت کردم که هدف از این دعوت چیست؟ جواب سفارت آنکشور به نماینده ما این بود که حکومت ما حاضر است حکمتیار را بحیث یك رهبر ملی استقبال کند و جناب شان مهمان خاص رئیس جمهور ما می‌باشند و در میدان هوایی معاون رئیس جمهور از وی استقبال می‌کند. درحالیکه پیش از این در مطبوعات کشور یاد شده بطور مسلسل و به پیمانه وسیع علیه حزب اسلامی تبلیغات شدید صورت می‌گرفت. برای نخستین مرتبه چنین دعوتی، با چنان

وعده های عجیب و این تغییر شگفت انگیز و ناگهانی در موضع کشور مذکور، برای ما سوال برانگیز و نگران کننده بود. طبیعی بود که باور نکنیم و سفر صورت نگیرد. بعد ها معلومات دریافت کردیم که اداره استخباراتی آنکشور نقشه خاصی برای قتل ما درست کرده بود تا بدین ترتیب یگانه مانع کامیابی جبهه ائتلافی از میان برداشته شود.

۲ـ سیاف که یاور ربانی در حکومت ائتلافی بود، به منظور تائید از این حکومت به کابل رفت و داخل شهر شد و با قاطعیت از آن حمایت می‌کرد، ولی به هیئت ها سوگند یاد می‌کرد که در جریان دو سال گذشته، فقط دو شب را در کابل گذرانده ام، زیرا امنیت شهر کابل در دست کمونستها بود و از بودن در آنجا بیم داشتم. سیاف در مورد امنیت خود در حالی اظهارنگرانی می‌کرد که در جریان دوسال حتی حرفی علیه کمونست ها و ائتلاف به زبان نیاورد و در این باره کاملا" محتاط بود. چنانچه در همین زمان، خبرنگاران رادیو تلویزیون پیام آزادی، غرض گفتگو با او به مرکزش رفتند، وی به خبرنگاران گفت: به این شرط با شما مصاحبه می‌کنم که در باره کمونست ها و ملیشه ها از من چیزی نپرسید!

۳ـ در یکی از مراحل که تلاش ها برای مصالحه و سازش به شدت ادامه داشت، مولوی محمدنبی، مولوی خالص و سیاف به بتخاك آمده و در مرکز میا محمد آغا جلسه ای باهم داشتیم، در جریان گفتگو، مولوی محمد نبی به من گفت: با مجددی مناقشه داشتم و به او گفتم: "حزب اسلامی‌که قدرت را از کمونستها بدست آورد، شما چرا و روی کدام مجوز شرعی با کمونست ها همدست شدید و علیه مجاهدین حزب جنگ را آغاز کردید. مجددی برایم گفت: حزب اسلامی بالای کابل راکت شلیك کرد!! بجواب گفتم: خدا می‌داند که اگر حزب اسلامی نبود، کمونستها در کابل با ما چه معامله ای می‌کردند؟! سپس بطرف سیاف روکرد و گفت: ترا بخدایت قسم اگر باحکمتیار همراهی نکنی." من به مولوی صاحب گفتم: مولوی صاحب! این مطلب را باید علناً و به تمام مردم بگویی، نه اینکه تنها به رهبران آنهم در مجالس خصوصی! مولوی صاحب بمن

گفت: "حکمتیارصاحب! خودت میدانی که این برای من مقدور نیست که مسأله را علناً بگویم!!

حقیقت امر اینست که اگر در برابر این توطئه خطرناك، هوشیاری و مقاومت حزب اسلامی نمی‌بود، در همان روزهای نخستین، نقشه کمونست ها عملی می‌گردید و با مجاهدین همان معامله می‌شد که کمونست های تاجکستان در دوشنبه با نهضت اسلامی کردند، نخست به اشتراك مسلمانان و دیموکرات ها حکومت ائتلافی تشکیل دادند، سپس با یك کودتای عسکری حکوت ائتلافی را منحل و شهر دوشنبه را اشغال کردند واعضای نهضت اسلامی را به هجرت وادار ساختند.

عکس العمل امریکا

آژانش های غربی بر علیه حزب اسلامی و به نفع جبهه ائتلافی چنان تبلیغات گسترده وکاذبانه داشت که ضرورت تبلیغات رادیو کابل را منتفی کرده بود و حتی رادیوی کابل، مواد تبلیغاتی خود را از آنها بدست می‌آورد. در این تبلیغات روی نکات آتی ترکیز می‌گردید:

۱ـ چنان وانمود می‌کردند که جنگ درکابل میان گروههای مجاهدین جریان دارد و کمونستها در این درگیری‌ها هیچ سهمی ندارند.

۲ـ مسعود و نیروهای او را در حالی فاتحین و مدافعین کابل معرفی می‌کردندکه:

الف: آنها در این درگیری ها فقط حیثیت پوشش را برای کمونست ها و عملیات جنگی‌شان داشتند، مسعود خودش بفاصله ۸۰ کیلومتر دورتر از کابل در جبل السراج منتظر بود و راه ورود بکابل را بروی خود مسدود می‌یافت و برخود خوف داشت، مگر بی بی سی می‌گفت که مسعود در دروازه های کابل، برای داخل شدن به شهر آمادگی می‌گیرد.

ب:همه می‌دیدند که آنها از کابل دفاع نمی‌کنند بلکه جنگ را در کابل آغاز

کرده اند ، تمام جنگها از سوی آنان و برای اشغال مناطقی صورت گرفته که در کنترول مخالفین شان بود. اگر جنگ در خیرخانه، وزیر اکبرخان و کارته پروان جریان میداشت و این مناطق ویران می‌گردید ، در آنصورت حقیقتا" آنها مدافع و ما متعرض می‌بودیم، ولی اگر جنگ در جنوب و غرب کابل و در مناطقی که هزاره ها و پشتون ها سکونت داشتند ، مانند خوشحال خان مینه، پکتیاکوت، قلعچه، چهل ستون، کارته ۳ ، کارته ۴ و کارته سخی و صرف این مناطق در اثر حملات شورای نظار و رفقای ائتلافی اش، در جنگ های‌که در قدم اول با حزب اسلامی و در قدم دوم با حزب وحدت داشتند ویران و سکنه آن به هجرت مجبور گردیده اند ، در این صورت هویدا است که متعرض کی و مدافع کیست ؟!

آژانس ها ، رادیو ها و مطبوعات کشورهای غربی خصوصا" وزارت خارجه و سناتوران امریکا نقطه نظرها و تبصره هایی به نشر می‌سپردند مبنی بر اینکه امریکا نخواهد گذاشت (ونباید بگذارد) که کابل بدست حزب اسلامی سقوط کند. جنرال حمیدگل رئیس سابق آی اس آی پاکستان که بنا به دعوت ربانی بکابل آمده بود ، در چهارآسیاب ضمن ملاقاتی به من گفت: "سفری به امریکا داشتم، با مسئولین وزارت خارجه و پنتاگون صحبت های تفصیلی نمودم، در تمام دیدارها مسئولین امریکائی بمن گفتند: مانگذاشتیم که حکمتیار بکابل داخل گردد و هیچگاهی به وی اجازه نخواهیم داد که بر کابل حکومت کند. همچنان مرحوم جنرال فضل حق گورنر صوبه سرحد پاکستان برایم گفت: زمانیکه بوش، معاون ریگان رئیس جمهور سابق امریکا بود ، در دوران سفرش به پاکستان، ضمن مجلس خصوصی در گورنر هاوس پشاور در باره شما (حکمتیار) چنین گفت: "Eliminate this fanetic : این متعصب و لجوج (حکمتیار) را از میان بردارید" باید متوجه امنیت جان خود باشید. !

امریکا روی این دلایل حکومت حزب اسلامی را تحمل نمی‌کرد:

۱ـ تأکید حزب بر اصول اسلامی.

۲ـ نظم و قوت و نفوذ حزب اسلامی و ریشه های عمیقش میان مردم.

۳ـ محبوبیت گسترده حزب اسلامی در جهان اسلام.
۴ـ مخالفت با مداخله امریکا در امور داخلی افغانستان.
۵ـ تقبیح تهاجم امریکا بر عراق.
۶ـ اجتناب بنده از ملاقات با ریگان رئیس جمهور وقت امریکا.
۷ـ مخالفت حزب اسلامی با ائتلافی که به ایماء و اشاره واشنگتن ومسکو درست شده بود.
۸ـ مقابله با توطئه های امریکا برای اعاده رژیم سلطنتی و روی صحنه آوردن ظاهرشاه.

باید این نکته را خاطرنشان کنم که امریکا و هواخواهانش همواره تلاش داشتند که برای اعاده مجدد ظاهرشاه، زمینه سازی نمایند، آنها با ظاهرشاه، حلقه خاصی را می‌خواستند بر افغانستان مسلط کنندکه:

۱ـ نسبت به دین التزام ندارند، وابسته به غرب اند، افکار و اخلاق غربی دارند.

۲ـ در دوران جهاد در اروپا و امریکا به سربرده اند، قبله شان واشنگتن است وهمان کاری را در افغانستان و منطقه انجام می‌دهند که امریکا خواهان آنست. امریکا با این توطئه قصد دارد به دنیا نشان بدهد که بحران افغانستان نه با نسخه کمونیزم حل شد و نه با نسخه اسلام، بلکه با اعاده نظام سلطنتی حل گردید، با این کار می‌خواستند لااقل تجربه جهاد را ناکام نمایند.

همچنان با این ترفندشان خواهان زمینه سازی برای تحول مشابه در ایران بودند، به زعم آنها اگر در افغانستان پس از این همه قربانی‌ها، شهادتها، بجای نظام اسلامی، نظام فرتوت شاهی استقرار می‌یابد، چرا این تجربه در ایران نیز تکرارنشود، مگر نمی‌بینید که بنابر تقاضا و پافشاری امریکا، حکومت بی نظیربوتو، در سال ۱۳۷۴ به سردار ولی، داماد ظاهرشاه دعوت داد که به پاکستان مسافرت کند و زمینه ملاقات او را با خوانین افغانی و اربابان قبائل مساعد کرد وکوششهای ناکامی برای فرستادن او به قندهار، مزار وجلال آباد

داشت. در عین روز و در ساعتیکه سردار ولی با مقامات اسلام آباد مصروف دیدار بود، بل کلنتن رئیس جمهور امریکا، بصورت غیر مترقبه، با رضاپهلوی فرزند شاه سابق ایران دیدار داشت. این جریان ثابت می‌کند که امریکا برای افغانستان و ایران برنامه یکسان دارد. عناصر غربگرا و لیبرال این دوکشور در کدام حزب منظم و نیرمند سیاسی متشکل نشده اند، امریکایی‌ها غیر از خاندان شاهی کدام محور دیگری غرض تجمع این عناصر و بکار گیری شان به صفت یك نیروی داخلی‌سراغ ندارد. امریکا همکاری با گروههای افغان را به این شرط مشروط می‌سازد که با طرح واشنگتن مبنی بر روی صحنه آمدن ظاهرشاه توافق نمایند. شورای نظار، شعله جاوید، افغان ملت، جنبش ملی و یك جناح طالبان با طرح آمریکایی اعاده ظاهرشاه موافق اند و به امریکائی ها اطمینان داده اند. بعضی‌ها گمان می‌کنند که مخالفت من با این طرح برای آن است که در دوره سلطنت او زندانی شده ام . در حالیکه به نظر من به اندازه ای‌که برای کشور ما کارمل خطرناك بود، به همان پیمانه ظاهرشاه نیز خطرناك است. اگر کارمل آله دست روس بود، ظاهرشاه آله دست امریکاست. مطمئنم که جز عناصر ملحد و وطنفروش، کسی دیگری با این پلان موافقه نمی‌کند.

مواقف کشورهای همسایه

در پاکستان در رابطه به افغانستان چند ذهنیت و موضعگیری وجود دارد:

الف: بعضی ها تشکیل حکومت نیرومند مجاهدین را در کابل هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی مفید می‌شمارند، دست یابی به بازار های جدید آسیای مرکزی و اطمینان از عقب در تنش با هند را منوط به ایجاد حکومت نیرومند مرکزی در کابل می‌پندارند.

ب: حلقه دیگری در پاکستان به این باور است که بایست قدرت دولتی در کابل بیك رهبرضعیف غیرپشتون تفویض گردد، زیرا روی صحنه آمدن رهبر نیرومند پشتون باعث می‌شود که قضیه پشتونستان احیاء شود و درد سری برای پاکستان ایجاد کند.

ج: بعضی دیگر نظر مستقل ملی ندارند، در تمام قضایای ملی و بین المللی، نظر امریکا را محترم و واجب التعمیل می‌دانند و مخالفت با تصامیم امریکا در مخیله شان خطور نمی‌کند، همین حلقه ها با همین دیدگاه ها، یا به این دلیل برحکومت ائتلافی تأکید می‌ورزیدند که امریکا آنرا می‌خواست و یا به این خاطر که گمان می‌کردند به این شیوه می‌توانند توجه کمونست هایی را جلب نمایند که پس از زوال امپراطوری شوروی در تکاپوی پناهگاه دیگر اند.

در ایران یك حلقه به این نظر بود که یك حکومت قوی اسلامی در کابل به این خاطر به نفع ایران است که با تشکیل آن پشتوانه نیرومندی برای انقلاب ایران ایجاد خواهدشد، از تبدیل شدن افغانستان به پایگاه امریکا جلوگیری خواهد شد، از استقامت شرق هیچگاه تهدیدی متوجه ایران نخواهدشد، آنها به قضیه افغانستان نه از دیدگاه تعصب ملی و مذهبی بلکه از زاویه اسلامی آن می‌نگریستند. مگر حلقه دیگری در ایران چنان می‌اندیشیدندکه تشکیل یك حکومت مرکزی نیرومند در کابل آنهم تحت قیادت پشتون های سنی مذهب، با منافع ملی ایران نمی‌سازد، ترجیح میدادند که اهل تشیع، تاجك ها و ملیت های دیگر در برابر پشتون ها متحد شوند، تا بدینوسیله زمینه دستیابی به سهم دلخواه در حکومت افغانستان برای آنان فراهم و لااقل از تشکیل یك حکومت نیرومند جلوگیری شود. این جناح بنابر تعصب مذهبی و ملی حتی از گروههایی در افغانستان حمایت می‌کردند که کاملا" به غرب وابسته بودند و بخاطر خرسندی امریکا دشمنی با ایران را عنوان می‌کردند.

همچنان موقف حزب در رابطه باجنگ خلیج "که هم استقرار قوای امریکا را در منطقه محکوم می‌کرد و هم حمله بر عراق را تقبیح می‌نمود" از یکطرف ایران و از طرف دیگر سعودی را آزرده ساخت.

به دهلی راپور های داده شده بود که گویا اکثر مجاهدین کشمیری در مراکز حزب اسلامی آموزش دیده اند، زمامداران هند از بقدرت رسیدن حزب اسلامی در کابل و یا سهم فعال و مؤثر حزب در حکومت این نگرانی را داشتند که معادله قوا در منطقه به ضرر هند تغییر خواهد کرد. علاوه براین نقش فعال کمونست ها در ائتلاف و اقامت تعداد زیاد کمونست ها در دهلی، باعث می‌شد که زمامداران آن کشور با اداره ائتلافی همدردی داشته باشند.

بعضی ها شاید گمان کنند که این وضعیت نتیجه سیاست های خارجی ناکام حزب اسلامی بود که قادر به جلب حمایت هیچیك از کشورهای همسایه و منطقه نشد! مگر آنها شاید متوجه این نکته نشده اند که مواجه شدن با چنین وضعیتی

سرنوشت مشترك تمامی نهضت هایی است که راه آزادی را برگزیده اند، به استقلال کشور و آزادی ملت خویش باور دارند و نمی‌خواهند که حزب و ملت شان بخاطر مصالح دیگران قربانی شوند. از صاحبان چنین ذهنیتی باید پرسید که از جمله سه راهیکه در جلو ما قرار داشت، گزینش کدامیك آن مفید ومطابق اصول اسلام بود ؟:

۱. سازش باکمپ امریکا که بجز از مسلط کردن مجدد ظاهرشاه به چیز دیگری راضی نمی‌شد.

۲. سازش با کمپ روسی که خواهان تشکیل حکومت ائتلافی با کمونست ها بود.

۳. آزاد ومستقل زیستن و تحمل مصائب آزادمنشی و تن دادن به دشواریهای عدم وابستگی.

شاید عناصر بادی‌الرأی چنین گمان کنند که دو راه اول برای رسیدن به قدرت طرق آسان و کوتاه می‌باشند، در حالیکه جریان رویداد های افغانستان ثابت کرد که تصور مذکور تصورخاطئ و اشتباه آمیز بوده، و هرکسیکه راههای مزبور را انتخاب کرده، قربانی منافع دیگران شده است و در نهایت غیر از رسوایی و ندامت، چیزی دیگری بدست شان نیامده است. من از ته دل به این سخن باور دارم که پیروزی نهایی نصیب کسی می‌شود که راه سوم را برگزیده است، نتائجش هرچه باشد ما عزم راسخ داریم که راه سوم را نصب العین خویش قرار داده و با گامهای استوار در این راه جلو برویم. ما آماده ایم که بخاطر حاکمیت اسلام و سربلندی امت اسلامی صد بار قربانی‌شویم، در این راه به پذیرش و تحمل همهٔ ناگواری ها و دشواری ها آماده ایم، جز خدا به آقا و بادار دیگری سرخم نخواهیم کرد، با هرکسی در چوکات اصول اعتقادی و فکری خود حاضریم عزتمندانه همراهی کنیم، ولی غلامی هیچ قدرتی را هرگز نخواهیم پذیرفت.

پس از بیرون شدن از کابل

هرچند نیروهای ما به این توقع از کابل بیرون شدند که بدین ترتیب جنگ متوقف خواهدشد، مگرچنین نشد، حملات مسلسل جبهه ائتلاف بر مراکز ما دوام کرد، این حملات را قطعات باقیمانده از رژیم کمونست، زیر نام دفاع از دولت اسلامی سازماندهی می‌کرد، ما مجاهدین را به صبر و گذشت توصیه می‌کردیم. در این مرحله اتخاذ سیاست صبر و انتظار برای ما از هر لحاظ مفید بود، جنگ به نفع کمونست ها بود. با توقف جنگ حقایق به نحو شایسته ای آشکار می‌شد و برای مردم ما فرصت خوبی برای درك درست اوضاع مساعد می‌گردید. مخصوصا" برای آن عده مجاهدینی که وارد کابل می‌شدند و به چشم سر می‌دیدند که اداره کابل بطور کامل در اختیار کمونست هاست و مجاهد نماهای شامل در ائتلاف در واقع مهمان چند روزه کمونست ها اند، امنیت آنها بدست قطعات رژیم سابقه است، حتی رهبران شان بدون کارت جنرالان کمونست نمی‌توانستند در شهر گشت و گذارکنند، رادیو وتلویزیون، دروازه های ارگ، میدان هوایی، تأسیسات و جاده های مهم داخل شهر و پوسته های امنیتی کلا" در اختیار کمونست هاست. احتراز و اجتناب ما از جنگ کافی نبود، و صلح را تضمین نمی‌کرد زیرا به جنرال های کمونست وظیفه داده شده بود که حتما" و به

هر قیمتی‌آتش جنگ را مشتعل حفظ کنند و از خاموش شدن آن مانع شوند. از یکطرف حزب وحدت و اتحاد را به جنگ بکشانند و از طرف دیگر زیر نام دفاع از دولت اسلامی نیروهای دولتی را به شمول وحدت و اتحاد بر علیه حزب بجنگانند.

در این مرحله شعارهای جبهه ائتلافی که گاهی به زبان جنرال مجید روزی و گاهی هم به زبان مسعود و دیگر رفقایش زمزمه می‌گردید چنین بود: حزب اسلامی را تا سپینه شگه می‌دوانیم، پشتون ها دو صد و پنجاه سال بر افغانستان حکومت کرده اند، نمی‌گذاریم بیش از این حکومت کنند.

شعار ما این بود: ما با جمعیت هیچ جنگی‌نداریم، اگر جمعیت از کمونست ها جدا شده، قطعات باقیمانده رژیم کمونست را منحل کند و عناصر کمونست را از سمت های بلند دولتی دور نماید ما حکومت مرحله مؤقت را بطور کامل به آنها می‌سپاریم. ما به مجاهدین هدایت دادیم که به تهاجمات جنگ افروزانه کمونست ها واکنش نشان نداده، صبر نمایند، بجای جنگ جبهه ای، باید جنرالان کمونستی هدف حملات شان باشند که این جنگها را براه انداخته اند و سوق و اداره آن صد در صد در دست آنهاست. علیه این جنرالان جنگ افروزکارهای زیادی صورت گرفت، برخی به قتل رسیدند، برخی در انفجارها زخمی شدند و برخی را فشار حملات سنگین وادارکرد که از بیم کشته شدن کشور را ترک بگویند، جنرال آصف دلاور از جمله جنرالهایی بود که مورد حملات مسلسل قرارگرفت.

هجوم جبهه ائتلافی

جبهۀ ائتلافی که توطئه اش را خنثی شده یافت، به تحریك ایادی اجنبی، فردای آن روز، یعنی بروز یکشنبه شش ثور (۲۲ اپریل) جنگ خونینی را در کابل آغاز کرد. نیروهای جبهۀ ائتلافی از طریق هوا وارد پایگاه هوائي خواجه رواش کابل شده و از آنجا مجهز با توپ و تانك بسوی شهر کابل سوق گردیدند.

حزب اسلامی که از جنگ در کابل بشدت اجتناب می‌ورزید و طرح تشکیل حکومت مؤقت قابل قبول برای همۀ نیروها و انتقال مسالمت آمیز قدرت به این حکومت را بمنظور جلوگیری از جنگ در شهر کابل ارائه کرده بود، بعد از شروع جنگ، بمنظور جلوگیری از ویرانی شهر و کشتار بیرحمانۀ شهروندان کابل توسط قوای ائتلاف، به نیروهای خود هدایت داد تا شهر را ترك کرده و در اطراف آن مستقر گردند. در این جنگ که توسط قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و تحت قوماندۀ جنرالان کمونست چون جنرال نبی عظیمی و جنرال آصف دلاور بر علیه مجاهدین حزب اسلامی براه افتاد، از افراد شورای نظار بحیث یك پوشش استفاده شد. متأسفانه قیادت جمعیت این جنگ را بخود منسوب کرد، در حالیکه مسعود تا آنزمان هنوز در جبل السراج، تقریباً صد کیلومتر دور از

کابل بسر میبرد و فقط عده ای از افرادش توسط هلیکوپترهای رژیم به کابل منتقل گردیده بودند و خودش دو هفته بعد (چهارشنبه ۱۳۷۱/۲/۱۹ ـ ۱۹۹۲/۴/۲۹) ذریعهٔ تانکهای جنرال مؤمن کمونست، قوماندان لوای هفتاد ملیشه، توانست وارد کابل شود. و در جنگی بکار گرفته شد که نقطهٔ آغاز جنگهای خونین بعدی در کابل گردید.

روزیکه رژیم کمونست توسط مجاهدین حزب اسلامیسقوط میکند، جنرال ناصر جاوید، مسئول اداره استخبارات نظامي پاکستان، در جلسه ای که با برخي از رهبران داشت به یکي از آنان گفت:"ما هرگز نخواهیم گذاشت که حزب اسلامی بر کابل حکومت کند. حتی اگر ضرورتی به اعزام قوه احساس شود، از اعزام آن دریغ نخواهیم کرد" رهبر مذکور نیز برسم تائید سر میجنباند و میگوید: پلیز "لطفاً" جنرال صاحب!

تبصره های رسانه های خبری غربي طي گزارشاتی که از این جنگ پخش میکرد، ترس و بیم برخي از کشورها را از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین حزب اسلامی بخوبی به نمایش میگذاشت و نشان میداد که آنان تا چه حدی طرفدار پیروزی نیروهای ائتلاف بر مجاهدین حزب اسلامی میباشند.

در همهٔ جنگهاییکه یك طرف را ائتلاف و طرف دیگر را مجاهدین حزب اسلامی تشکیل میداد، رسانه های خبری غرب، بشکل خیلی وقیحانه، طرف قرار گرفته، از ائتلاف دفاع کرده و علیه حزب اسلامی تبلیغات خصمانه و دروغین داشته، حتی از افتراء و دروغ صریح نیز دریغ نورزیده، چنان وانمود کرده اند که گویا مجاهدین حزب شهر کابل را راکتباران کرده، باعث قتل شهروندان بیدفاع شده اند. از بمباردمانهای وحشیانه و انداخت مسلسل انواع راکت ها، توپ و تانك نیروهای ائتلاف بر مناطق مسکونی تحت تسلط مجاهدین حزب اسلامی در شهر کابل، حرفی نداشتند. در حالیکه انداخت اسلحهٔ ثقیلهٔ نیروهای ائتلاف را که در داخل شهر و در مناطق مسکونی جابجا گردیده و از آنجا بسوی مواضع مخالفین رژیم انداخت میکردند همهٔ مردم از نزدیك مشاهده

میکردند. شهروندان کابل میدیدند که طیاره های بم افگن رژیم، در فضای شهر بشکل مسلسل و به پیمانه ای وسیع نمایان گردیده، گاهي يك گوشه و گاهي گوشه دیگر شهر را وحشیانه تر از دوران روسها بمباردمان میکردند، ولی تبصره های رادیو بی‌بی‌سی و صدای امریکا چنان نشان میدادند که گویا نیروهای دولت اصلاً راکتی فیر نکرده و بدون استفاده از اسلحهٔ آتشین پیشروی کرده و مواضع مخالفین را یکی پی دیگری تصرف نموده اند و گویا بجای بم و گلوله بر سر شهروندان کابل گل ریخته اند.

پخش اعلامیهٔ حزب اسلامی مبنی بر خاتمهٔ جنگ، دعوت از حکومت مؤقت از يك سو و عدم ادامهٔ جنگ تا اشغال میدان هوائی خواجه رواش از سوي دیگر، بطرف مقابل موقع داد تا نیروهای زیادی را از طریق هوا وارد کابل ساخته و جنگی را در کابل براه بیندازد. اگر میدان هوائی فلج یا اشغال می‌گردید، دیگر قضیه پایان یافته بود و نیروهای ائتلاف نمیتوانستند نیروهای تازه نفس وارد کابل ساخته به جنگ ادامه دهند، چون راههای منتهی بکابل همه در کنترول مجاهدین حزب بود و قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست با يك اقدام غافلگیرانهٔ غیر مترقبه روبرو شده، حواسشان پریشان و توان مقابله را در خود نمیدیدند.

استقرار مجاهدین حزب در اطراف شهر کابل پیامدهایی برای همهٔ مجاهدین از یکطرف و برای حزب اسلامی از سوی دیگر داشت:

الف: با ورود نیروهای نا منظم ائتلاف، سلسلهٔ چور و چپاول در کابل آغاز گردید، سرمایه های ملی، بانکها و وسائط دولتی را بغارت بردند، حالت ترس و رعب فضای کابل را فرا گرفت، احدی در شهر از تعرض بر مال، عرض، جان، آبرو و عزت خود مصئون نبود، هر روز ده ها قتل پراگنده صورت می‌گرفت. دهها باب منزل به غارت میرفت، افراد مسلح ائتلاف که در گوشه و کنار هر کوچه و در چهار راههای هر جاده ای جابجا شده بودند، شبانگاه از دیوار منازل مردم بالا رفته، ضمن تاراج مال و دارائی بر عزت و آبروی مردم تعرض میکردند، مردم

میدیدند که ائتلاف نامقدس مذکور چه تحفه ای را برای ملت به ارمغان آورده است؟! بخوبی مشاهده میکردند که این ائتلأف از ادارهٔ کشور عاجز بوده، قادر به تأمین امنیت در شهر کابل نیست. گروههای مؤتلفه نتوانستند کابل را از محاصره بکشند و راههای اکمالاتی و تدارکاتی منتهی بکابل را باز کنند، حتي نتوانستند درگیریهای داخلی میان نیروهای شامل در ائتلاف را که بطور روز افزون تشدید میگردید، بپایان برسانند. این اوضاع نابسامان نه تنها قدرت و توانمندی ائتلاف را در اداره کشور و حتي مقابله با مخالفین زیر سؤال برد، بلکه امکانات بقای ائتلاف را نیز بتدریج از میان می‌برد. بیرون رفتن مجاهدین حزب از کابل و استقرار آنها در اطراف شهر باعث شد تا از یك طرف حقیقت ائتلاف برای همه برملا گردد و از طرف دیگر حزب از بدنامی مصئون مانده، بحیث یگانه نیروی قابل اعتماد، قادر به ادارهٔ کشور و نجات مردم از وضع دردناکی که نیروهای ائتلاف عامل آن بودند، بحیث مرجع امید مردم تبارز کند.

ب: اگر حزب اسلامی به آرایش نظامی در اطراف شهرکابل خاتمه می‌بخشید و مجاهدینش را عقب می‌کشید، بدون شك کمونستها در کمترین فرصتی بر اوضاع مسلط گردیده، کسانی را که سوار برشانه های آنان وارد کابل شده بودند و کسانی را که حرص چوکی و رسیدن به قدرت آنانرا به تائید جبهۂ نامقدس ائتلاف کشانیده بود، همه را از کابل بیرون می‌کشیدند.جز حزب اسلامی احدی توان مقابله با آنان را نداشت. حضور مجاهدین حزب در اطراف کابل تهدید جدی برای قطعات مسلح باقیماندهٔ رژیم کمونست بود که مانع اقدام آنان علیه رفقاي جهادي شان در ائتلاف می‌گردید. اعترافات کمونستها در کتاب های‌که اخیرا" به نشر سپرده اند به خوبي واضح میکند که توطئه اصلي آنان دعوت از رهبران جهادي به کابل و تصفیه دسته جمعي آنان بود.

در همان ایام، افواهي در کابل پخش شد که گویا جنرال عظیمی در جلسه ای با رفقاي خود در باره رهبران جهادي گفته: اینها باید دعای سر حکمتیار را بکنند! حکمتیار در بیرون از کابل است که اینها اینجا زنده مانده! ورنه ما برای

هرکدام شان قفسي در باغ وحش در نظر گرفته بوديم که باورود شان به کابل همه را دستگیرکرده و در قفسهای باغ وحش می‌انداختیم ! افسوس که تنها آمدند و حکمتیار بیرون از شهر سنگر گرفت.

حزب اسلامی درین مدت بر اخراج نیروهای ملیشه از کابل، انحلال تمامی قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست، طرد کمونستها از پستهای حساس دولتی، انتقال قدرت به حکومت مجاهدین و برگزاری انتخابات عمومی در ظرف شش ماه اصرار داشت. فشار حزب، طرف مقابل را واداشت تا با حزب به مذاکره بنشیند و شرائط حزب اسلامی را طی موافقتنامه ای که میان حزب و جمعیت در منطقهٔ شینه در کابل بروز دوشنبه ۱۳۷۱/۳/۴ (**۱۹۹۲/۵/۲۵**) امضاءگردید، بپذیرد و با اخراج ملیشه ها، طرد کمونستها و اجراء انتخابات عمومی در ظرف شش ماه توافق کند. آتش -بس دائمیجزئی از این موافقتنامه بود.

حزب اسلامي نسبت به مفاد این موافقتنامه با اخلاص و صداقت التزام ورزید. آتش بس فوري را هدایت داد که مجاهدینش آنرا کاملا" مراعات کردند، نمایندگان خود را به کمیسیون انتخابات معرفي کرد، در جلسات شورای قیادي شرکت ورزید و اعضایش را غرض اشتراك در جلسات شورای جهادي اعزام کرد. ولي طرف مقابل بهیچ بند این موافقتنامه التزام نورزید.

متصل اعلان این موافقتنامه، جنرال عبدالمجید روزی مسؤل ملیشه ها در کابل به تاریخ ۱ / ۱۳۷۱/۳ (۲۷/ **۱۹۹۲/۵**) اعلام کرد که "ما نسبت به این معاهده التزامی نداریم." مجددی رئیس کمیسیون انتقال قدرت (بروز شنبه **۱۳۷۱/۳/۹ـ ۱۹۹۲/۵/۳۰**)اعلان کرد که "این معاهده میان حزب و جمعیت است و ما آنرا نمی‌پذیریم" نیروهاي ائتلاف اجازه ندادند صدراعظم حکومت که عضو حزب اسلامی بود وارد کابل شود، بدستگیری افراد حزب در کابل ادامه دادند و انداخت اسلحهٔ ثقیله بر مواضع حزب اسلامی در اطراف کابل و مناطق مسکونی تحت تسلط حزب بلاوقفه ادامه یافت. ریاست دوماهۀ مجددی به این منوال سپری گردید.

در این جریان موقف برخی از احزاب مخصوصاً آنانکه خود را مخلص جا می‌زدند و عناصر بیخبر از حقائق، آنها را از مخالفین سرسخت تشکیل حکومت ائتلافی با کمونستها و ملحدین میشمردند، برای همه مایهٔ تعجب بود. آنها در ادارهٔ ائتلافی شرکت کردند، پستهای وزارت و ریاست را پذیرفتند، حرفی در تقبیح ائتلاف و توظیف کمونستها در پستهای حساسی چون لوی در ستیزوالی، قوماندانی گارنیزیون کابل، قوماندانی فرقه ها، سرپرستی از وزارت امنیت دولتی، عضویت درکابینه و ... بزبان نیاوردند. نه تنها سکوت کردند بلکه از وضع حاکم تائید و حمایت نموده، وجود قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست را در نقاط حاکم کابل بشمول میدان هوائی بین المللی تحمل نموده، اعتراضی برآن نکردند، در جلسات مختلط با کمونستها حضور یافتند، تجاوز بر مال، جان، عرض و آبروی شهروندان کابل توسط نیروهای مسلح "دولت" را تحمل کردند. وزراءشان توسط ملیشه ها و افراد شورای نظار توهین گردیدند، موترهای حامل وزراءشان مورد حملهٔ مسلحانه قرارگرفته، حتی مرترهای وزیر داخله توسط ملیشه ها بزور گرفته شد، بادیگاردهای وزراء بقتل رسیدند، همهٔ این اهانت و استحقار را بر افراد گروه خود و بر شهروندان بیدفاع کابل، بخاطر بدست آوردن پستهای ذلت آوری تحمل کردند. موقف دوپهلوی این عناصر، بیش از دیگران مایهٔ حیرت عام وخاص گردید. از یك سو با مجددی موافقه کردند که ریاست حکومت را در موافقتنامهٔ پشاور به او می‌سپارند مشروط بر اینکه مجددی در عوض، زمینه را برای صدراعظم شدن و اعطاي وزارت خانه هاي مهم به آنان مساعد سازد!! غرض ارضاء برادران عرب و جلب کمکهای کشورهای عربی اظهار میداشتند که سلفی بوده، شیعه را کافر می‌شمارد و معتقد اند که تا همهٔ شیعیان سرکوب نشده اند، حکومت اسلامی در افغانستان مستقر نخواهد شد. بهمین خاطر پنج جنگ خونین را درکابل برعلیه آنان براه انداختند. از سوی دیگر در کابینه ای شرکت می‌کردند که هشت وزارت آن به اهل تشیع اختصاص یافته بود و در حوزهٔ پنج امنیتی شهر کابل ادارهٔ مشترکی باحزب وحدت تشکیل

دادند. زمانی در پشاور با طمطراق میگفتند: "در حکومتی که حتی یك عضو آن کمونست باشد، اشتراك ما حرام است، زیرا چنین حکومتی، حکومت غیر اسلامی میباشد." ولی در کابل وزراء شان در کابینه ای شرکت میکردند که چندین وزیر آن از وزراء دوران نجیب و مشاورین او بودند. جنرال آصف دلاور لوی‌درستیز قوای مسلح، جنرال نبي عظیمی قوماندان گارنیزیون، جنرال خان آقا سرپرست وزارت امنیت دولتی (واد) بودند. همهٔ وزارت دفاع با قطعات و جزوتامهای آن و وزارت امنیت (واد) با پرسونل وسیع آن در تصرف کمونستها قرار داشت.

اگرحزب اسلامی به عده ای از همکاران رژیم سابق پناه داد، درحالیکه نیروهای مسلح افراد مذکور را تجزیه و یا خلع سلاح کرده و آنانرا به پشاور یا مناطق مربوطهٔ شان اعزام داشت، بدون آنکه هیچ پست و امتیازی به آنان داده باشد. این عناصر دو رو تسلیم شدن این افراد را شدیداً مورد اعتراض قرار داده آنرا عمل صد درصد غیراسلامی شمردند، ولی ده ها هزار کمونست مسلح، حضور قطعات مجهز از بقایای رژیم کمونست در شهر کابل و در نقاط ستراتیژیك و حاکم آنرا، نادیده گرفته آنرا جائز می‌شمردند.

عبدالجبار ملیشه که رقیب سرسخت جنرال دوستم در دولت نجیب بود، به حزب اسلامي پیوست، پیوستن او مورد اعتراض شدید این عناصر قرارگرفت، در حالیکه او بمجرد پناه بردن به حزب اسلامي نتوانست موجودیت خود را به عنوان قوت مستقل حفظ کند و وضع را تحمل نماید، کابل را ترك کرده به ولایت هلمند رفت و بالآخره نخست به جمعیت و سپس به محاذ ملی پیوست. ولی همین عناصر، پیوستن کمونستها را به دولت ائتلافی بحیث ملیشه هاي مسلح قومی و مسلط بر چندین ولایت تحت تسلط خود، قابل اعتراض نمی‌شمردند.

همهٔ این نیروها در یك صف و تحت قوماندهٔ جنرالان کمونست با حزب می‌جنگیدند. ولی عناصر دو رو با وجود ادعاي مخالفت با کمونست ها، نه تنها در جریان چنین جنگها کمکی به حزب نکردند، بلکه حتي اعتراض لفظی‌ای هم بر

این جنگها نداشتند. نه تنها وقوف جمعیت را در پهلوی کمونستها تقبیح نکردند بلکه بنابر پروتوکولی که با "وزارت دفاع" داشتند در غرب کابل خط دفاعي علیه حزب اسلامي احداث کردند تا از ورود حزب به کابل ممانعت بعمل آرند. صرفاً برای اینکه پستهای ذلت آوری در ادارهٔ ائتلافی به آنان سپرده شده و برای افراد خود از وزارت دفاع امکانات مالي و لوژستیکي بدست میآوردند.

مساعی برای جلب جنرال دوستم

صبغت الله مجدی از یکسو و ربانی از سوی دیگر تلاش کردند که حمایت جنرال دوستم را جلب نمایند، هردو یکی به تعقیب دیگری بخاطر ملاقات با دوستم به مزارشریف سفرکردند، مجددی به نامبرده رتبه سترجنرالی را منظور کرد و در سخنانش از او ستایش زیاد نمود، مولوی منصور اورا به حضرت خالد بن ولید تشبیه کرد. ربانی به دوستم گفت: شما را بیش از پسرم دوست دارم، چندین مرتبه برای زیارت او به مزار و شبرغان قدم رنجه کرد، بجای اینکه جنرال دوستم بخاطر بجا آوردن احترام به رؤسای جمهور نامنهاد به کابل بیاید، جنابان رؤسا برای شرفیابی بحضور جنرال خود، یکی‌پی دیگر به مزار و شبرغان سفر می‌کنند!! این رویداد ها بهرکسی ثابت کرد که حیثیت این آقایون در کابل تاچه اندازه است؟ و احساس ضعف، نیاز وحقارت آنها در برابر جنرالان کمونست تا چه حد؟!

میان مجددی و ربانی برای جلب پشتیبانی جنرال دوستم، رقابت ها بطور روز افزون بالا میگرفت، در روز های اخیر ریاست دوماهه مجددی این رقابت به اوج خود رسید. انتباه ربانی از وضعیت چنان بود که گمان می‌کرد مجددی قصد

ماندن در ارگ را دارد و کمونست ها حمایتش می‌کنند. او خیلی پریشان و سراسیمه بود، به عربستان سعودی مسافرت کرد، تا ریاض در پروسه انتقال قدرت از مجددی به او همکاری نماید، مگر از نتیجه سفرش زیاد مطمئن نبود و گمان می‌کرد که روی صحنه آوردن مؤقت مجددی اصلا" برای این منظور بوده که وی بکمك کمونست ها برای همیشه در قدرت باقي بماند. مجددی از مسعود نیز این امید را داشت که در این کار او را یاری نماید، زیرا در دوران جهاد، بخشی ازکمك های فوق العاده امریکا از طریق وی به مسعود رسیده بود. مگر این امید مجددی نه تنها برآورده نشد، بلکه مسعود او را تهدید کرد که اگر از قدرت دست نکشد، به زور وی را از ارگ بیرون خواهد کرد.

ربانی و مسعود هیئتهای به مسکو و دهلی فرستادند تا از این راه کمونستها را متقاعد نمایند که با انتقال قدرت از مجددی به ربانی توافق کنند. هیئت روسی میان مزار و کابل مسافرت نمود و به جنرال دوستم قناعت داده شد که در این قضیه بیطرفی خود را اعلان نماید. هردوطرف بما رو آوردند و خواستند که ما در مقابل یکی با دیگری همکاری نمائیم. ربانی به معیت استاد سیاف به ریشخور آمد و هردو به این پافشاری داشتند که مطابق مفاد معاهده پشاور، قدرت باید به ربانی منتقل گردد، من به ایشان گفتم: اگر شما این مطلب را بپذیرید که ملیشه ها از کابل اخراج می‌شوند، کمونست ها از پست های حساس کنار می‌روند و در پایان چهار ماه انتخابات برگزار می‌شود، در این صورت من با انتقال قدرت از مجددی به ربانی موافقم و حاضرم همکاری کنم، ولی اگر اینکار را نمی‌کنید، شما و مجددی نزد ما حیثیت مساوی دارید، شما میدانید و مجددی. همچنان مجددی درحالی درصدد جلب همکاری ما مبنی بر ابقایش در قدرت بود، که جنگ کمونستها علیه ما را تائید می‌کرد، با عضویت افراد حزب در شورای جهادی و حکومت به شدت مخالفت میورزید و به امریکایی‌ها و کمونستها چنان وانمود میکرد که یگانه راه سرکوبی بنیاد گراها، باقی ماندن او بر کرسی ریاست جمهوری می‌باشد، حمله راکتی به هوا پیمای

حاملش را به همین منظور نخست به حزب نسبت داد. مگر حال از مخالفتهایش با حزب نادم بود و ادعای حمله حزب به هواپیمایش را پس گرفت و آنرا کار مسعود دانست، با نمایندگان ما با علاقمندی و حلاوت خاص گفتگو می‌کرد و بطور مکرر به آنان می‌گفت: به حکمتیار صاحب احترامات مرا برسانید و به او بگوئید: من در رفاقتم خیلی محکم هستم، به حکمتیار صاحب ثابت خواهم کرد، به اندازه ای که با او مخالفت نموده ام بیشتر ازآن از وی حمایت و تائید خواهم کرد!! ما برایش گفتیم: اگر قصد داری که به قدرت باقی بمانی، ما به آن اعتراض نداریم، و اگر آنرا به ربانی می‌سپاری مخالفت نمی‌کنیم، برای ما مسأله مهم انحلال قطعات باقیمانده رژیم کمونست و برگزاری انتخابات می‌باشد. او بما پیغام فرستاد که در این مورد با حکمتیارصاحب بالمواجه صحبت می‌کنم. به این منظور به چهار آسیاب آمد.

بیطرفی دوستم و تهدیدهای مسعود، مجددی را وادار کرد که ازقدرت دست بردارد. مگر در آخرین لحظه اعلان کرد که من قدرت را به ربانی نه، بلکه به شورای قیادی می‌سپارم، میخواست که با این حرکت چنان وانمود کند که سپردن قدرت به ربانی گناه بزرگی است که ناگذیرباید از ارتکاب آن خود داری‌کرد، بالآخره مجددی از ارگ خارج گردیده، جایش را به ربانی تخلیه کرد و خودش عازم پشاور گردید، چندروز بعدتر، خانه او را افراد شورای نظار محاصره کرده، کلیه اثاثیه آنرا به غارت بردند.

پایان دورۀ دوماهه مجددی

در پایان دورۀ دو ماهۀ مجددی، اختلافاتی میان ربانی و مجددی بروز کرد. ربانی تشویش داشت که مجددی قدرت را بوی نخواهد سپرد. جهت واداشتن مجددی سفرهائی به عربستان سعودی و پاکستان کرد تا از طریق کشورهای مذکور او را وادار به انتقال قدرت کند، از سوی دیگری با حزب اسلامی تماس

گرفت و از حزب خواست که در صورت مخالفت مجددی با انتقال قدرت بصورت مسالمت آمیز، باید با فشار نظامی وادار به تنازل گردد. همچنان مجددی را از طریق وزارت دفاع تهدید کرد که در صورت اصرار بر ادامهٔ ریاستش باعکس العمل شدیدی روبرو خواهد شد. درین جریان بروز جمعه هشت جوزا (۲۹ می) طیارهٔ حامل مجددی لحظاتی قبل از فرود آمدن در میدان هوائی کابل از پوسته های اطراف آن مورد اصابت راکت قرار گرفت، سعی ربانی و شرکایش بر آن بود تا اتهام آنرا بر حزب وارد کنند. در ابتداء مجددی نیز این اقدام را از جانب افراد حزب شمرد، ولی بعداً طی کنفرانس مطبوعاتی اش بروز (پنجشنبه ۱۳۷۱/۷/۳) (۹۲/۱۰/۱۵) اعلان کرد که اطلاعات دقیق او مشعر بر آن است که این کار از جانب افراد حزب اسلامی نه بلکه توسط افراد شورای نظار صورت گرفته است.

در جریان این کشمکش، سیاف چندین بار نزد ما آمد و با الحاح از ما خواست که با انتقال قدرت به ربانی مطابق موافقتنامهٔ پشاور نه تنها توافق کنیم بلکه در صورت لزوم " تعاون مقتضی" را اطمینان دهیم !! در جواب گفتیم: "ما حاضریم ربانی را بحیث رئیس جمهور پذیرفته و در زمینهٔ انتقال قدرت به ایشان کمك کنیم، ولی مشروط بر اینکه در مورد انحلال قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و طرد کمونست ها از دولت تعهداتی بسپارند. در مورد همهٔ حکومت در دوران چهار ماههٔ او و چگونگی تشکیل دولت بعد از چهار ماه، به توافق برسیم. اگر چنین نباشد ما در کشمکش میان ربانی و مجددی نمیخواهیم طرف واقع شویم. میگذاریم ایشان میان خود فیصله کنند. ما موقف خود را بعداً روشن و تصمیم خود را در مورد تعامل با هریکی اتخاذ خواهیم کرد.

"از سیاف پرسیدیم راستی چطور شد که بعد از دو ماه به فکر التزام نسبت به موافقتنامهٔ پشاور افتادید؟ چرا در این مدت باری نه گفتید که اظهارات گیلانی در روز سه شنبه (۱۳۷۱.۲.۸) (۲۸. ۴. ۱۹۹۲) مبنی بر اینکه با اعطاء پست صدارت به حزب اسلامی‌موافق نیست" مغایر موافقتنامهٔ پشاور است؟ موضع رئیس دولت در رابطه با عدم توافق با شروع کار صدراعظم و عدم اجازه به

اشتراك نمایندگان حزب اسلامی در شورای جهادی و توزیع وزارت خانه ها توسط مجددی بدون موافقهٔ شورای قیادی و بدون آنکه یك وزارت را به حزب اسلامی اختصاص دهد، معارض موافقتنامهٔ پشاور است؟ دستگیری افراد حزب اسلامی، توظیف کمونستها در پستهای حساس دولتی همه و همه تخلف ازموافقتنامه پشاور است؟!!

چرا افراد شما در چنین کابینه ای شرکت کردند؟ و چرا براینکه به شورای قیادی و قرارهایش وقعی گذاشته نشد، اعتراضی‌نکردید؟ آیا میخواهید تنها در مورد انتقال قدرت به ربانی باید موافقتنامهٔ پشاور را عنوان کرد و نسبت به آن التزام ورزید؟ اگر چنین باشد ما بخاطر ربانی و هیچ کس دیگری با دیگران نخواهیم جنگید.

نیروهای شمال بطرفداری از مجددی برنخاستند و در کشمکش میان این دو (مجددی و ربانی) اعلام بیطرفی کردند. پاکستان و عربستان سعودی نیز خواهان انتقال قدرت به ربانی شدند. مجددی بر خلاف انتظار و تصور ربانی استعفاء کرد و قدرت را بروز یکشنبه ۱۳۷۱/۴/۷ (۲۸ جون) به شورای قیادی منتقل کرد. باین ترتیب ربانی به ریاست جمهوری رسید.

ریاست ۴ ماهه ربانی

ربانی گمان میکردکه بکمك نیروهای شامل در ائتلاف میتواند بر اوضاع کاملاً مسلط گردیده و به تدریج حکومت جمعیت را بر کشور تحمیل کند.ازینرو با احزاب دیگر مخصوصاً حزب اسلامی از موضع غرور و تکبر برخورد کرد. دلایل آتی را میتوان برای این تکبر و غرور بی‌جای او ارائه کرد:

الف: گمان میکرد که طرفداران کارمل، حزب وحدت اسلامی و نیروهای شمال، متحدان طبیعی او اند. از آنجائیکه رشته زبان و سمت آنانرا با هم پیوند داده، بکمك آنان می‌تواند احزاب رقیب را کوبیده و از صحنه کنار بزند، یا حداقل اینکه آنها را وادارد تا بشرائطش گردن نهند. چنانچه در جنگ شش ثور و جنگهای ماه های اسد و سنبله توانست این نیروها را علیه حزب اسلامی بجنگاند.

ب: از طریق طرفداران کارمل تائید همیشگی روسیه را با خود خواهد داشت. چنانچه در مدت اقتدار او مسکو هزاران ملیارد افغانی بانك نوتهای بی پشتوانه را در اختیار "دولت" اوقرار داد که بدون شك در ادامه حکومت ربانی نقش اساسی و تعیین کننده ای را داشت، بدون این بانك نوتها ربانی نمیتوانست معاش افسران اردو، حتی گارد خاص خود را تأدیه کند.

ج: ایران نیزبه دلیل شمولیت حزب وحدت در ائتلاف مذکور و بدلیل اعطاء هشت وزارت به اهل تشیع از حکومت ربانی بطور جدی تائید خواهد کرد. او با ایران در طول سالیان جهاد روابط حسنه ای داشته و ایران درین مدت کمکهای قابل ملاحظهٔ مالی و نظامی در اختیار جمعیت قرار داده بود.

د: ایالات متحدهٔ امریکا و کشورهای همپیمانش به دلیل اینکه در جریان جهاد با بعضی از قوماندانان جمعیت چون مسعود، اسماعیل... کمکهای وافر مالی، بشکل منظم و ماهوار کرده و قطعات منظمی برای مسعود تشکیل داده و مصارف آنرا تأدیه میکردند، با وجود سرمایه گذاریهای مذکور در جمعیت، ازتائید حکومت ربانی خودداری نخواهند ورزید. او میتواند مثل سابق با عنوان کردن مخالفت جدی‌اش با حزب اسلامی افغانستان همدردی بیشتر و مستمر کشورهای مذکور را جلب کند.

این ائتلاف از دیدگاه عناصر ملی‌گرا اتحاد طبیعی تلقی گردیده و به استمرار آن دل بسته بودند، اما چون از نیروهای دارای تضادهای فکری و دیدگاههای مختلف اعتقادی تشکیل گردیده بود، دیری نپائید که اختلافات جدي در آن تبارز کرد و به تدریج تشدید گردیده و پس از چند ماه محدودي، به درگیری های خونینی کشانده شدند.

عامل اصلي توحید این گروهها در چنین ائتلافی در واقع دشمنی، کینه، حسادت و رقابت منفی با حزب اسلامی و ترس ازتسلط آن بر اوضاع بود. بهر پیمانه ای که این بیم و ترس تخفیف می‌یافت، کشمکشهای داخلی آنها تشدید می‌گردید. توافق حزب اسلامی افغانستان با اوربند و عدم درگیری با گروههای شامل ائتلاف در چند ماه گذشته باعث شد که این ائتلاف سست، ناپایدار و غیر اعتقادی، متلاشی گردیده و عناصر شامل در آن بجان همدیگر بیفتند. کار بجائی کشید که هر یکی بطور جداگانه با حزب اسلامی تماس گرفته و آماده تفاهم و همکاری گردیدند.

غرور بیجاي رباني و حرص او در جهت تسلط کامل افراد منسوب به جمعیت

و شورای نظار بر همهٔ نظام دولتي، باعث شد تا احزاب سياسي يكي پي ديگري از تائيد او دست بكشند. وجود مسعود بحيث "وزير دفاع" بيش از هر عامل ديگر در تجريد رباني كمك كرد. تا آنجا كه همهٔ احزاب بجز سياف كه اكراها" با بقاي مسعود بحيث وزير دفاع توافق كرد، از رباني خواستند مسعود را كنار بزند. حتي دوستم نيز همكاري اش را با رباني بحيث معاون وزيردفاع مشروط به اين ساخت كه مسعود وزيردفاع نباشد.

در زمان اقتدار رباني، سلسلهٔ جنگ، خونريزي، بي امنيتي، غارت سرمايه هاي ملي و تجاوز بمال، جان، عرض و آبروي مردم در كابل شدت يافت. شهروندان بيدفاع كابل شاهد چندين جنگ خونين بودند. در اين جمله پنج بار نيروهاي سياف باحزب وحدت درگير شدند كه قسمت عمدهٔ غرب شهر كابل و مناطق شيعه نشين ويران گرديده و هزاران نفر به قتل رسيدند.

دو بار ميان نيروهاي جمعيت و حزب وحدت درگيريهاي خونيني به وقوع پيوست كه طي آن مناطق مسكوني و بالخصوص منطقهٔ عمدتا" شيعه نشين چنداول با خشونت و وحشت بي سابقه ای توسط طياره، توپ، تانك و بي ام بيست ويك زير آتش و بمباردمان قرار گرفته و با خاك يكسان گرديد كه در نتيجه هزاران نفر به خاك وخون غلطيدند.

دو جنگ خونين و بزرگي را عليه مجاهدين حزب اسلامي در اطراف كابل براه انداختند و در آن بشمول توپخانهٔ ثقيل از بمباردمان وحشيانه و بی‌سابقهٔ هوائي نيز استمداد جستند، بمباردماني كه در زمان حضور متجاوزين روس نيز در كشور ما سابقه نداشت. تا آغاز اولين جنگ بروز يكشنبه هجدهم ماه اسد (۹) اگست هر روز مواضع، سنگرها و مناطق مسكوني تحت تسلط حزب اسلامي بشكل مسلسل و بدون وقفه و با شدت و حدت زير آتش توپخانهٔ نيروهاي ائتلاف قرار ميگرفتندكه باعث ويراني منازل مسكوني و كشتار بيرحمانه اهالي اين مناطق گرديد، هدف از اين انداخت ها كه تقريبا" چهار ماه را در برگرفت، كاملاً روشن بود:

ائتلافیون میخواستند با ایجاد ترس و رعب در مناطق تحت تسلط حزب، مجاهدین را به عقب نشینی تدریجي وادار ساخته یا به جنگي نا خواسته بکشانند. در این مدت طولاني، مجاهدین حزب خویشتنداري و صبر بخرج داده، تنها سه بار خود را ناگزیر از جواب محدود و مخصتري به این انداختها یافتند.

نیروهای مؤتلفه نه تنها با این انداختهاي مسلسل، موافقتنامه آتش بس را هر روز نقض میکردند، بلکه با استفاده از آتش بس در کابل، جنگ را به اطراف و مناطقي کشانیدند که در تصرف مجاهدین حزب اسلامي بود، بعد از امضاء معاهدهٔ آتش بس، میدان هوائي شیندند بمدت دوماه بطور مسلسل مورد بمباردمان قرار گرفت و بالآخره در اثر یك هجوم بزرگ که افراد همهٔ گروههای مؤتلفه در آن شرکت داشتند، سقوط کرد.

جنگ ماه اسد که بر حزب اسلامي تحمیل گردید و بیست ویك روز ادامه یافت، پس از توافق رباني با شرائط حزب اسلامي بروز ۹ سنبله ۱۳۷۱به پایان رسید. نکات عمدهٔ موافقتنامه از این قرار بود:

الف:آتش بس.

ب: اخراج همهٔ قطعات مسلح باقیماندهٔ رژیم کمونست از کابل و انحلال آنها.

ج: طرد کمونستها از پستهاي دولتي و صفوف مجاهدین.

د: استقرار نیروهاي مشترك مجاهدین در قرارگاه های تخلیه شده.

هـ: تأمین امنیت شهر کابل توسط نیروي مشترك در چوکات وزارت داخله.

ولي ادارهٔ ائتلافي به هیچ یکي از این تعهدات خود التزامي نورزید، به جنگ در اطراف ادامه داد، بجاي اخراج ملیشه ها، مجاهدین را بعنوان افراد مسلح غیر مسئول از کابل بیرون کشید و دردآورتر اینکه کار تصفیهٔ آنانرا نیز توسط جنرالان کمونست و قطعات ملیشه عملیکرد، نیروهاي تازه نفس ملیشه را بکابل منتقل کرد، بعوض انحلال قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست، قطعات مذکور را از سطح لوا به فرقه ارتقاء داده و قطعات جدیدي را در چوکات گارد و تحت سرپرستي جنرالان کمونست و مشتمل بر تفنگداران رژیم سابق

تشکیل داد. چنانچه لواهاي (۷۰ ، ۳۰ ، و ۵۵ ۰) به فرقه ها ارتقاء یافت و گارد متلاشي شدۀ نجیب مجدداً از همان پرسونل سابقه اش احیاء گردید.

این جنگ که بدلیل عدم مؤفقیت مؤتلفین در حصول اهداف از قبل معین شده، به شکست ادارۀ ائتلافی منتج شد، نتایج آتی را ببار آورد:

الف: ضعف ائتلاف در مقابله با حزب اسلامی برای همه آشکار گردیده و توانمندی حزب اسلامی در دفاع از خود بعنوان واقعیتی ملموس، مشهود و غیر قابل انکار به نمایش گذاشته شد.

ب: قدرتهای اجنبی که گمان نمیکردند حزب اسلامی تا این پیمانه نیرومند باشد با مشاهدۀ این وضعیت در تحلیلها و معادلات شان تجدید نظرکرده، حزب اسلامی را خطر جدی تر از سابق شمردند.

ج: در سطوح مختلف اقشار ملت امیدواریها نسبت به حزب افزایش یافته و پروسۀ انضمام سائر مجاهدین به حزب اسلامی تسریع گردید.

د: چنانچه شکست ها همواره باعث بروز اختلافات در صفوف عناصر شکست خورده میشود، ائتلافیون نیز از این قاعده مستثنی نمانده در نتیجۀ این شکست با اختلافات شدید داخلی مواجه گردیدند. یك گروه مؤتلفه، دیگری را عامل شکست شمرده و متهم میکرد که سهمگیری اش در جنگ محدود و قربانی اش کمتر بوده و دیگری را به خط مقدم سوق داده و باعث تلفات نیروهایش شده است. چنانچه در جریان جنگ ماه اسد، دوستم از طریق مخابره به مسعود دشنام میگفت که: کجاستی، ای نامرد، ترسو ...؟ ما کشته میشویم و شما آرام نشسته اید؟ پس از شکست در همین جنگ، مناسبات دوستم و مسعود بشدت تیره شد و کار بجائی رسید که دیگر دوستم حاضر نبود مسعود را بحیث وزیر دفاع بپذیرد.

چهارماه و چندین جنگ

حوادث مهمی که در جریان ریاست چهار ماهۀ ربانی رخ داد ، ازین قرار بود:

الف : وقوع سه جنگ خونین میان نیروهاي اتحاد سیاف و حزب وحدت اسلامي در غرب کابل که طي آن بخش هاي وسیع غرب کابل به خاك یکسان شد و هزاران نفر به قتل رسید.

ب: جنگ مشترك جمعیت و اتحاد علیه حزب وحدت اسلامي که طي آن مقر حزب وحدت در غرب کابل اشغال گردید و حزب وحدت مجبور گردید مقرش را از علوم اجتماعي به کارته سه انتقال دهد.

ج: جنگ خونین میان نیروهاي جنبش و شورای نظار که طی آن درگیری‌ای در جوار میدان هوائی خواجه رواش با یك گروپ ملیشه ها رخ داد که فردای آنروز ، دولت این درگیری را یك سوء تفاهم خواند. در نتیجه همین سوء تفاهم، افراد دولت، ارگ و ساختمانهای وزارت دفاع و گارنیزیون را تخلیه کردند و جمعیت، مرکز خود را چند کیلومتر دورتر از کابل بسوی شمال غرب به دشت چمتله منتقل کرد ، وزارت دفاع از گارد جمهوری خواست که مقرش را در شهر ترك کرده و به دشت چمتله منتقل شود. پوسته های شورای نظار از بالاحصار الی میدان هوائی توسط نیروهای دوستم اشغال گردیدند که بالاخره در نتیجۀ مداخله برخی از سفراء، این سوء تفاهم خونین رفع گردید و آتش جنگ خاموش شد.

د: ربانی در جریان جنگ با حزب اسلامی، از شهر کابل خارج شده و در دکو بسر میبرد و از آنجا از طریق مزار. هند ، غرض اشتراك در کنفرانس سران کشورهای اسلامی عازم جاکارتا (اندونیزیا) گردید.

از جاکارتا طی مصاحبه ای با بی‌بی‌سی اظهار داشت که جنگ بر علیه حزب اسلامی تا سرکوبی کامل آن ادامه خواهد داشت. حکمتیار جنایتکار است باید محاکمه شود و اظهار داشت که هرگز با او به مذاکره نخواهد نشست.

خبرنگار از او پرسید: چرا کارمل و نجیب را محاکمه نمی‌کنید؟ و چرا با

دوستم کنار آمده و قطعات او را علی الرغم سوابق درگیریهای چهارده ساله با مجاهدین، جزو اردوی اسلامی می‌شمارید؟ که ربانی جوابی براي آنان نداشت.

بمحض عودت از اندونیزیا، آنهم از طریق هند، گفته هاي جاکارتا را فراموش کرد، با اوربند و شرایط حزب اسلامی توافق نمود و چند روز بعدتر براي ملاقات من به پغمان آمد و با طرح حزب اسلامی مبنی بر رهائی اسراء، تشکیل شوراهای محلی بسطح ولسوالیها، معرفی نمایندگان از طریق شوراهای مذکور به شورای ولایتی و شورای مرکزی، تأسیس ادارات محلی بسطح واحدهای اداری، ولسوالیها و ولایات از طریق شوراهای محلی و تشکیل حکومت مؤقت از طریق شورای مذکور، توافق کرد. اما متأسفانه بهیچ یکی از وعده هایش وفا نکرد، نه اسراء را رها کرد ونه اجازه داد تا ادارات محلی و حکومت مؤقت از طریق چنین شوراهائی تشکیل گردند.

هـ جنگهای هرات، فراه، شیندند، پروان، کاپیسا و بغلان جزئی از حوادث خونین دوران حکومت ربانی بود که بکمك شرکاء ائتلافی اش بر علیه حزب اسلامی براه انداخت. همچنان ملیشه های کمونست ولایت هلمند را که در جریان تسلط مجاهدین حزب اسلامی بر آن ولایت از قدرت کنار رفته بودند، در برابر پول هنگفت تشویق کرد تا بر علیه مجاهدین حزب اسلامی بجنگند، به آنان وعده داد که در ازاء جنگ برضدحزب اسلامی، امور ولایت را به آنان سپرده، بودجۀ منظم و ماهوار ولایت را به ایشان تأدیه خواهد کرد. در نتیجه جنگ خونینی براه افتاد و مجاهدین حزب مجبور شدند به مراکز جهادی‌شان عقب نشینی کنند.

و ـ ربانی از حکومت پاکستان خواست تا فعالیت دفاتر احزاب جهادی بالخصوص حزب اسلامی را در آن کشور متوقف ساخته و حزب اسلامی را وادارد تا ادارۀ ائتلافی را بپذیرد، تا به این ترتیب وی بتواند بدون درد سر و تشویش درکابل حکومت کند. پس از آنکه پاکستان از تعمیل فوری این خواسته اظهار عجز کرد، ربانی به مشورۀ طرفداران کارمل تصمیم گرفت تا روابط حسنه ای با رقیب دیرین پاکستان یعنی هند برقرار کند. بهمین دلیل او در سفر به

اندونزیا خط مزار، هند و جاکارتا را انتخاب کرد و در اثنای عودت نیز از عین خط برگشت، ربانی در اظهاراتش در جریان سفر و پس از عودت به کشور نشان میداد که پاکستان در امور افغانستان مداخله می‌کند.

ز ـ ربانی در مدت اقتدارش کاملاً متکی بر قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و نیروهای دوستم بود. او درین مدت سه بار به شهر مزار شریف رفت تا دوستم را از ناحیهٔ اخلاصش مطمئن ساخته و همکاری بیشتر او را جلب کند. در حالیکه دوستم یکبار نیز نزد ربانی(حتی‌برای‌تبریکی‌هم) به کابل نیامد.

ح ـ ربانی که گمان میکرد رژیم کمونست حاکم بر ازبکستان نفوذ زیادی بر رشید دوستم دارد، بخاطر جلب همکاری آن کشور، به ازبکستان سفر کرد. این سفر در شرائطی صورت گرفت که رژیم کمونست ازبکستان نه تنها بسرکوبی وحشیانهٔ مسلمین در آن جمهوریت پرداخته بود بلکه بمنظور سهمگیری در سرکوبی مسلمین تاجك نیروهایش را به تاجکستان نیز اعزام داشته بود.

ط ـ اندازهٔ اتکاء جمعیتی‌ها بر قطعات مسلح باقیماندهٔ رژیم کمونست را از این قضیه می‌توان درك کرد که در جریان انعقاد جلسات شورای نامنهاد حل و عقد، هیئتهای متعددی را به مزار شریف اعزام کردند تا توافق رشید دوستم را بدست آورند، رشید دوستم شرایط عمده آتی را مطرح کرد که هیئت جمعیت با همهٔ آنها توافق نمود:

۱ـ برسمیت شناختن جنبش بحیث یك حزب سیاسی.

۲ـ عضویت رهبر جنبش در شورای قیادی.

۳ـ اعطاء پست معین وزارت دفاع به جنبش مشروط بر اینکه مسعود وزیر دفاع نبوده بلکه شخص ربانی از وزارت دفاع سرپرستی کند.

۴ـ فرمان تقرر دوستم بحیث آمرعمومی قطعات نظامی شمال صادر شود.

۵ـ نمایندگان ولایات شمال توسط جنبش به شورای اهل حل و عقد معرفی گردند.

متصل انعکاس این توافق از طریق رادیو، از پوسته های امنیتی جمعیت در

کابل، حدود نیم ساعت انداختهای مسلسل شادیانه صورت گرفت. شهروندان کابل که شاهد این صحنۀ عجیب بودند از همدیگر دربارۀ علت آن میپرسیدند. بعداً روشن گردید که علت آن پخش خبر توافق میان جمعیت و جنبش بود.

در جریان همین انداختها، یکی از مسؤلین اتحاد اسلامی از طریق بی سیم از کسی پرسید که این انداختها برای چیست؟ در جواب گفته شد: احتمالاً هیئتی که به شمال رفته بود و از آنجا همراه با هیئت با صلاحیت دوستم به کابل برگشت، موفق به حصول توافق رشید دوستم شده است. پرسنده که نمایندۀ اتحاد در کمیسون تشکیل شورای اهل حل و عقد بود، گفت:" خدا کند که این توافق حاصل شده باشد!"

همچنان شام روز دوشنبه ۲۸ جدی رادیو بی‌بی‌سی در نشرات شبانگاهی‌اش اعلان کرد که دوستم پست معاونیت وزارت دفاع را پذیرفته است، تفنگداران جمعیت به محض استماع این خبرخوش! بار دیگری آسمان کابل را با مرمی‌های آتشین خود سرخ ساختند و اهالی کابل را بار دیگری در وحشت و خوف فرو بردند. همین فیرها جنگ خونین دیگری را فردای آن در پی داشت.

ی ـ ربانی خیلی‌ها تلاش ورزید تا جنگ را به جنوب و غرب کشور منتقل کند. غرض شروع جنگ به پکتیا، لغمان و لوگر توجه خاصی مبذول داشته و مصارف زیادی متقبل شد. در این ولایات جمعیت دارای نفوذی نبود که بتوان جنگ را آغاز و حزب اسلامی را در آن مصروف ساخت، ولی خواست بکمك یکی‌از قوماندانان حرکت انقلاب و با استفاده از شخصیتهای چون منصور به این جنگ دامن بزند. منصور حد اعظمی تلاش خود را درین جهت بخرج داد، برای انتقال جنگ به این مناطق صدها ملیون افغانی از دولت گرفت و دست به شرارتها زد. از ضرب و شتم، دستگیری و بستن و کشتن افراد حزب نیز دریغ نورزید. میخواست راه های اکمالاتی حزب را ببندد، ولی حزب حوصله بخرج داده و عکس العمل بالمثل نشان نداد، تا دامنۀ این جنگها مطابق خواست ربانی، بسائر ولایات منتقل نگردد.

اگر چه ربانی از راه ائتلاف با کمونستها و ضمن یك سازش بین المللی بقدرت رسید ، مگر در ظاهر به استناد معاهده پشاور، خواهان انتقال قدرت از مجددی شد ، در حالیکه مطابق معاهده پشاور بایست کارهای آتی صورت می‌گرفت:

الف : ربانی باید صرف برای چهارماه رئیس دولت باشد و این موعد برای یك روز هم تمدید نمی‌شد.

ب: در این مدت باید شورای متفق علیه و مورد تائید همه جناح ها تشکیل می‌شد.

د: حزب اسلامی برای پست صدارت عظمی، نخست وزیری را معرفی می‌کرد.

د: کمونست ها از پست های حساس دولتی کنار زده می‌شدند.

بیایید ببینیم که درمورد رعایت مواد این معاهده ربانی چگونه التزام نمود؟

بجای چهارماه، چهارسال و چهارماه حکومت کرد ، چنانکه در جریان این **۵۲** ماه، هیچ ماهی چنان سپری نشده که طی آن در مرکز و ولایات کشور جنگهای خونینی راه نیفتاده باشد ، جنگهای مدهشی‌که از توپ و تانك و طیاره های بم افگن در آن کار گرفته می‌شد و روزانه خون دهها نفر بزمین می‌ریخت و حتی در سطح ولسوالی‌ها و جبهات هر روز همین وضعیت بلا استثنا جریان داشت. ربانی گمان می‌کرد که با این حملات، نیروهای حزب اسلامی را از اطراف کابل رانده و بر اوضاع مسلط می‌گردد و به این ترتیب ضرورت تشکیل شوری و درخواست انتقال قدرت به شخص دیگری برای همیشه منتفی می‌شود ، مگر با این جنگها چیزی دستش نیامد ، چهار ماه تکمیل گردید ، شورای متفق علیه تشکیل نشد ، بحکم معاهده پشاور باید این موعد برای یکروز دیگر تمدید نمی‌شد ، تمام تنظیم ها ، حتی آن هائیکه ربانی هرماه بنام تنظیم بوجی بوجی پول به ایشان میداد ، از وی مطالبه کردند که قدرت باید به شورای رهبران سپرده شود ، مگر او به این خواسته اعتنا ننموده، معاهده را نقض کرد ، بنابر الحاح ربانی دیگران

مجبورشدند که موعد ریاست او را به این شرط تا ۴۵ روز دیگر تمدید کنند که طی آن شورایی با این خصوصیات ساخته شود:

نخست باید در هر ولسوالی در نتیجه تفاهم میان متنفذین و شخصیت های با وجاهت و قوماندانان مؤثر منطقه، طی‌جلسه مشترکی، شورای ولسوالی ساخته شود، سپس همین شوری دو نفرنمایندگان خود را به شورای مرکزی معرفی‌نماید، تنظیم ها نیز هریکی ده نفر نماینده خود را به این شوری می‌فرستد و بدینوسیله حکومت آینده توسط این شوری‌تشکیل می‌گردد، این فورمول برای پایان دادن به جنگ و ایجاد نظام شورایی در کشور طرح خوبی بود، هرچند ۴۵ روز برای تکمیل این پروژه کافی‌نبود، ولی اگر ربانی وهمدستانش با اخلاص و صداقت، مطابق فیصله، برای تشکیل شوری های مزبور همکاری می‌کردند، معضله حل می‌گردید. مگر آنها به بهانه های مختلف کار را به تعویق انداختند، به مرور زمان عزائم نا صواب ربانی به همه تنظیم ها هویدا گردید و دریافتند که او از این فیصله، قصد استفاده سؤ دارد، کار را عمدا" به تعویق می‌اندازد، در پایان کار افراد مورد نظر خود را جمع می‌کند و ریاست خود را یکبار دیگر بوسیله آنها تمدید می‌کند، روی همین ملحوظ از جمله ۹ تنظیم ۷ تنظیم ضمن کنفرانس مطبوعاتی و صدور اعلامیه مشترك، مقاطعه خویش را با شورای مذکور اعلان کردند و ربانی وسیاف منزوی شدند، برای ربانی مخالفت تنظیم های که از او حقوق ماهوار دریافت می‌کرد مهم جلوه نمی‌کرد، زیرا او مهارت خوبی در نیرنگ خریدن افراد تنظیم ها داشت، ذریعه هلیکوپتر افراد دلخواه خود را از اطراف و اکناف کشور جمع آوری نمود، ۲۰ نفر از جنرال دوستم به این شوری دعوت شد. سیاف گفت: من از دوستم چه کمی دارم، باید از اتحاد نیز ۲۰ نفر در شوری پذیرفته شوند. مولوی محمدی رهبرحرکت انقلاب در جلسات شوری اشتراك نکرد و بر مقاطعه خود استوار ماند، مگر معاونین وی شرکت کردند و ریاست شوری حل و عقد بعهده مولوی محمدشاه فضلی معاون حرکت انقلاب بود. شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی نیز از شرکت در شورای

ربانی خود داری کرد، ولی چندنفر بنام حرکت در آن شرکت نمودند. مجددی و گیلانی شورای مزبور را تقلبی خواندند. عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت با قاطعیت شوری را محکوم کرد. مولوی خالص نیز مخالفتش را با شوری اعلان نمود. مگر سیاف و ربانی پس از شروع جلسه تا آخر به اعضای شوری می‌گفتند: رهبران تنظیم ها در راه اند، تا یك ساعت دیگر می‌رسند، در جلسه بعد ازظهر شرکت می‌کنند، اگر امروز خسته بودند، فردا که شرکت شان در جلسه حتمی است! کساني را که سیاف از حوزه های جنوب و جنوب غرب معرفی‌کرده بود، از شرکت درجلسه اجتناب نموده و در جریان جلسه از سیاف تقاضا کردند که اعضای اتحاد باید در جلسه شرکت نکنند، ولی سیاف تمام آنها را در مسجد ترك نموده گفت: برای نیم ساعت بیرون میروم و به زودی بر میگردم! بالآخره جلسه به اشتراك ربانی و سیاف دایرگردید، دو ثلث افراد دعوت شده در حالی‌جلسه را ترك گفتند که افراد مسلح در دروازه ها از خروج شاملین مجلس جلوگیری میکردند. اکثریت اعضای با قیمانده مجلس اصرار داشتند که بهتر است جلسه معطل و با رهبران احزاب تفاهم شود، لا اقل چند نفر از رهبران باید در این مجلس حضور یابند و لااقل در کنار ربانی برای احراز مقام ریاست دولت، کاندید دیگر ی نیز باشد!! ولی به آنها گفته شد: این آخرین روز است، اگر مجلس به تعویق بیفتد، احتمال حمله راکتی میرود، لذا باید حتما" امروز و درهمین جلسه نهایی رأی گیری صورت بگیرد. باوجود آن ازگوشه و کنارجلسه صدای مخالفت بلند گردید، مگر اعتراض کنندگان به زوربرچه سرجای شان نشانده شدند، کاغذها توزیع و دوباره جمع شد و بلادرنگ اعلان گردید که استاد ربانی به اکثریت آراء برای دوسال بحیث رئیس دولت انتخاب شد!! بعضی از اشتراك کنندگان در این جلسه برایم حکایت کردند:

اگر درکنار ربانی هرکس دیگری کاندید می‌شد، اکثریت آراء را بدست می‌آورد. هرچند صرف ثلث افراد دعوت شده در این جلسه حضور داشتند، زیرا برخورد اهانتبار شورای‌نظار با اعضای جلسه، وعده های دروغین اشتراك

رهبران، حالت شرم آور جلسه و اشتراك كمونستها موجبات نارضایتی همه اعضای‌جلسه حتی جمعیتی های متعصب را فراهم آورده بود. در اثنای رأی‌گیری نخست در کنار صندوق ربانی صندوق بی‌نامی را گذاشتند ولی چون دیدند که اکثر رأی‌دهندگان آرای شانرا به این صندوق می‌ریزند، آنرا برداشتند و بر یکی اکتفا کردند!!

ما در جریان جلسات هیچ واکنشی نشان ندادیم، خواستیم که ماهیت اینها به تمام مردم روشن گردد و بدانند که چه کسی با استفاده از نیرنگ، فریب، رشوت، دروغ و وسایل ناجایز دیگر قصد ماندن در قدرت را دارد؟ چه کسی‌عامل جنگ و خونریزی است؟ پس از این جلسه، در همه کشور در مرکز و ولایات، در رابطه با این شوری که ربانی و همدستانش آنرا شورای‌حل و عقد نامیده بودند، فرد فرد ملت می‌گفت: شورای حل وعقد نه، (شورای پول نقد). و در باره ربانی این شعار بر زبان فرد فرد زمزمه می‌شد: (یا ارگ یا مرگ!)

مردم عامه بیشتر از استاد سیاف گلایه داشتند و بسیاری از اعضای شورای اجرائیه و شورای‌مرکزی اتحاد پس از همین جلسه، هم از کابل برآمدند و هم از تنظیم اتحاد.

یا ارگ یا مرگ

دورهٔ چهارماههٔ رباني بدون آنکه شورای متفق علیه را تشکیل دهد، به پایان رسید. بر اساس موافقتنامهٔ پشاور باید در پایان این دوره حتما" حکومت دیگري از طریق شوري تشکیل گردیده و قدرت به آن منتقل می‌گردید. تمدید دورهٔ مذکور حتي براي یکروز هم متناقض موافقتنامهٔ پشاور بود. ولي رباني بهیچ قیمتي حاضر نبود از قدرت دست بکشد. نه التزام نسبت به تعهدات سابقه براي او ارزشي داشت و نه اینکه پافشاري او بر تمدید دورهٔ ریاستش منتج به درگیري خواهدشد، براي او اهمیتي داشت. او تلاش ورزید تاعده ای را با رشوه قانع

کند ، عدهٔ دیگري را با اعطاء وزارتخانه ها متقاعد سازد و عده ای را هم تهدید کند که اگر رباني استعفاء کند ، شورای نظار مخالفت کرده و حالت اضطراري در کابل اعلام خواهد شد که منجر به ایجاد بي امنیتي و تشنج خواهد گردید.

او به سید احمد گیلاني وعده داد که پست صدارت را بوي می‌سپارد ، سه بار به منزلش رفت تا او را متقاعد سازد که از وي حمایت کند. به پسر مجددي وعده داد که در صورت توافق مجددي با حکومت رباني، پست صدارت به ایشان سپرده خواهد شد ، در عین حال هیئتهاي متعددي نزد من با این پیغام فرستاد که حاضر است در مورد حکومت، توزیع وزارتخانه ها، انحلال قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و برگزاري انتخابات عمومي با ایشان تفاهم کرده و توافقي بعمل آید. در آخرین روزهای دورهٔ چهارماهه رباني، تلاشهاي او براي استمرار ریاست جمهوري اش بخوبي مشهود بود. درحالیکه موافقتنامهٔ پشاور با همهٔ صراحت حکم میکرد که دورهٔ مذکور براي یکروز نیز تمدید نخواهد شد ، او و سیاف نخست به تلاشهاي سیاسي و بعد به مانور هاي نظامي دست یازیدند تا همهٔ اطراف را متقاعد سازند که با تمدید دورهٔ رباني توافق کنند و یا آمادهٔ آغاز درگیري هاي شدید در کابل باشند. احزاب ضعیف را تهدید میکردند که اگر رباني وادار به استعفاء گردد ، در شهرکابل بي امنیتي ایجاد شده و شوري نظار دست به اسلحه خواهد برد و کسي دیگر را نخواهد پذیرفت، به گیلاني وعده دادند که در صورت توافق با ادامهٔ ریاست رباني، پست صدارت را به او تقدیم خواهند کرد. معاونین حرکت انقلاب را با پول هنگفت و وعدهٔ برخي از پستها درکابینه و ولایات ارضاء کردند.

هیئتهاي متعددي را بشمول سیاف نزد من فرستادند تا با ادامهٔ ریاست رباني توافق کنم.

سیاف در تماسهاي خود با سائر رهبران وانمود میکرد که گویا ترجیح میدهد شخصي دیگري چون محمدیونس خالص یا مولوي محمدي بحیث رئیس شورای قیادي و رئیس دولت انتخاب گردد. ولي در واقع براي ادامهٔ ریاست

رباني تلاش میورزید.

طي جلساتي که در این مدت با مولوي خالص، مولوي محمدي و سیاف در بگرامي و پلچرخي داشتم، توافقات ذیل صورت گرفت.

الف: از رباني خواسته شود تا در ظرف چهار روز آینده کمونستها را از پستهاي دولتي طرد کرده و قطعات باقیماندۀ رژیم کمونست را منحل اعلان کند.

ب: کار تشکیل شورای متفق علیه عملا" آغاز گردد.

ج: رباني در پایان دورۀ چهار ماهه اش قدرت را به شورای قیادي انتقال دهد.

د: در صورت عدم توافق رباني با این طرح ما چهار نفر، یکي را از میان خود بحیث رئیس دولت انتخاب کرده و حکومت مؤقت را تشکیل میدهیم.

هـ: رئیس مذکور متصل انتخابش، انحلال قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست را اعلام کرده و از همۀ مجاهدین میخواهد که نیروهای شانرا بخاطر تحقق این هدف بطرف کابل سوق دهند. محمدي و سیاف مؤظف گردیدند تا فیصله مذکور را به اطلاع رباني برسانند.

صدارت استاد فرید

برای احراز پست صدارت عظمی، استاد فرید را معرفی کردیم، شورای اجرائیه حزب اسلامی، فیصله خویش را در این مورد قبل از رفتن مجددی به کابل ابلاغ نمود. استاد فرید از قوم تاجك، مسکونه ولایت کاپیسا و امیر جهاد حزب اسلامی در آن ولایت بود. مسعود پس از معاهده آتش بس با روسها چندین مرتبه بر ساحات تحت اداره او، واقع در همسایگی پنجشیر، هجوم برد، مگر در هر باری با شکست مواجه گردید. مسعود هم از لحاظ فکری و هم از لحاظ جهاد عملی در برابر استاد فرید احساس حقارت می‌کرد و حاضر نبود او را به حیث صدراعظم بپذیرد، با آمدن او به کابل مخالف بود، حزب اسلامي به این دلیل استاد فرید را به صفت صدر اعظم معرفی کرد که با این کار توطئه خطرناك کمونیست ها مبنی بر دامن زدن به تعصبات قومی و زبانی، در میان پشتون و غیر پشتون و بدنبال آن اشتعال جنگهای داخلی را خنثی سازد. پس از مأیوسی از نتایج جنگهای بیحاصل، طرف مقابل با داخل شدن استاد فرید به کابل موافقه کرد. مگر استقبال شاندار مردمان پروان و کابل حین ورود وی به پایتخت،

ائتلافی ها را سراسیمه کرد، عقده های شان تحریك و حسادت هاي شان برانگیخته شد. بهر صورت استاد فرید در قصر صدارت مستقر گردید.

دادن چندین ضیافت از جانب ربانی به استاد فرید و صحبت خصوصی او در يك نشست خاص با وی، شاید بتواند کنه نظریات و عزائم ربانی را بازگو نماید:

استاد فرید می‌گوید: ربانی یکمرتبه بمن خصوصی دعوت داد، مگر مرا جریر و چند برادر دیگر همراهی میکردند، او نخواست که حرف خود را در حضور این برادران بگوید. مهمانی با صحبت های معمولی و عام پایان یافت. بار دوم احوال فرستاد که مهمان خاص من هستی، من جریر را نیز با خود بردم. پس از صرف طعام، برایم گفت که با خودت چند حرف خصوصی دارم، من و جریر در اتاق خاص استاد رفتیم، در اینجا باز هم با ما کدام صحبت خاصی نکرد و به چند سخن کوتاه، روی مسایل عام اکتفا کرد. بار سوم احوال فرستاد، پس از صرف طعام، به تنهایی به اطاق خاص او رفتم، بمن گفت: برای ما يك فرصت خاص و تاریخی مساعد گردیده، من رئیس جمهور هستم، شما صدر اعظم و مسعود وزیر دفاع، ازین فرصت تاریخی باید بحد اعظمی استفاده نمائیم، زیرا به ملیت های محروم چنین شرائطي کمتر میسرمی‌شود.

استاد فرید گفت: من گمان نمی‌کردم که یکنفر مسلمان، آنهم يك استاد شرعیات چنین اندیشۀ غیر اسلامی داشته باشد. من از ربانی انتظار شنیدن حرفهای در رابطه با اتخاذ موقف مشترك علیه کمونیست ها و تأمین وحدت ملی و ایجاد هماهنگی میان احزاب جهادی را داشتم. برایش گفتم: استاد! این راه حل معضله نیست که شما گفتید و نه اسلام چنین اندیشۀ را راه حل میداند و نه ساختار اجتماعی کشور ما طوریست که از این گفته کدام منفعت خاصی بما برسد.

حمله مشترك و جنازه ائتلاف

ائتلافیون برای یك حمله بزرگ احضارات گرفتند، میخواستند که مراکز حزب اسلامي در شرق و جنوب کابل را اشغال نمایند. چهار شاهراه منتهی بکابل در کنترول حزب اسلامی بود، ائتلافیون می‌خواستند از محاصره بیرون شوند. برای تهاجم، افراد مسلح جنرال دوستم، جنرال مؤمن و حزب وحدت به کابل آورده شدند.

حمله اصلی در دو استقامت: از بالا حصار بسوی چهار آسیاب و از چهلستون بسوی ریشخور صورت می‌گرفت و قرار بود از بمبارد هوایی به پیمانه وسیع استفاده شود. حزب اسلامی یکروز پیش از تهاجم، مراکز تجمع آنها را زیر آتش گرفت، گرچه پروگرام حمله وسیع آنها مختل شد، ولی بنابر بمباری‌های شدید و کارگرفتن از بم های خوشه ای به پیمانه وسیع، قادر به پیشروی از بالاحصار به استقامت سیاه سنگ شدند، آنها یکتعداد سنگرهای‌حزب را گرفتند، در یکمرحله روحیه مجاهدین حزب اسلامی بحدی پژمرده شد و بمباری های مسلسل مجاهدین را چنان خسته ساخته بود که از ادامه مقاومت مأیوس شده بودند.

بخاطر تحلیل اوضاع شبی جلسهٔ را دائر نمودم که حاجی کشمیرخان، انجنیر فیض محمد، خورمن، ابوبکر، ارغندیوال و حاجی شیریندل در آن شرکت داشتند. نظر همه این بود که بهتر است قدری عقب آمده و در دشت سقاوه خط دفاعی درست کنیم، آنچه از نشانه های خستگی و پریشانی را در آن شب در چهره هاي برادران دیدم، هیچگاهی فراموشم نمی‌شود. تقریباً سه هفته مسلسل، شب و روز جنگ ادامه کرد، تعداد زیاد مجاهدین زخمی شدند،کار انتقال شهدا و زخمی‌ها موجب شد که از تعداد افراد جنگی در سنگرهای حزب بکاهد. ما در ولایات قطعات منظم عسکری نداشتیم که فوراً بخط اول سوق می‌دادیم و مجاهدین خسته و کوفته، نفسی‌براحت می‌کشیدند، جمع آوری مجاهدین داوطلب از ولایات وقت میخواست، ما بصورت غیر مترقبه با چنین جنگی روبرو شدیم، به برادران اطمینان دادم، جلسه پایان یافت و به برادران گفتم که ان شاءالله فردا بادرنظرداشت شرایط، تصمیم مناسب می‌گیریم. فردا صبح باز هم جنگ با شدت بیشتر شروع شد، توازن جنگ طوری به نفع مجاهدین تغییر می‌یافت که هیچکس تصور آنرا نمی‌کرد. تا ساعت ده قبل از ظهر حزب تمام سنگرهای از دست رفته را باز پس گرفت، قوتهای مجاهدین به بالاحصار رسیدند، دشمن تلفات سنگیني را متحمل گردید، افراد آنها در حال فرار سنگرها را یکی پی دیگری ترك می‌کردند. این جنگ در اثر میانجیگری یك هیئت شورای جهادی ولایت ننگرهار پایان یافت، هیئت برای توقف جنگ فیصله خود را صادر کرد و هر دو طرف به آن موافقه کردند. بندهای مهم موافقتنامه عبارت بود از:

آتش بس، تبادله اسراء، اخراج قطعات ملیشه از کابل و گشایش راهها.

حزب اسلامی مطابق معاهده، جنگ را متوقف کرد، اسراء را آزاد نمود و راههای عمده را کما فی السابق باز گذاشت. لیکن طرف مقابل چند کار کرد:

۱ـ بجای اخراج ملیشه ها، قوت های تازه نفس آنها را بکابل آورد.

۲ـ بر میدان هوائی شیندند که در اختیار مجاهدین حزب اسلامی بود، بمباری‌های‌شدید را آغازکرد، این بمباری تا دو ماه ادامه داشت.

هیئت صلح شورای جهادی ننگرهار که در فیصله خویش با الفاظ واضح نوشته بود:"طرفیکه با این معاهده مخالفت کند، قوت های ولایت ننگرهار در کنار طرف دیگر، علیه طرف متخلف وارد جنگ می‌شود" مگر در عمل در مورد تخلفات طرف مقابل، صرف به اصدار يك اعلامیه رادیوئی اکتفاء کرده و جانب رباني را بحيث جهت متخلف از معاهده محکوم کرد.

نتایج این تهاجم

شکست ائتلافیون درین جنگ چندین نتیجه روشن را در پي داشت:

الف: غرورآنها شکست و به مفهوم شعار خود مبنی بر دواندن مجاهدین تا سپینه شگه و انتقام کشیدن از پکتیاوال ها بخاطر اعمال شان در زمان نادر شاه علیه مردم پروان پی بردند؟ پس از این شکست، آتشباری مسلسل اسلحه ثقیل آنها بر سنگرهای حزب متوقف گردید.

ب: در پایان این جنگ، اختلافات ذات البینی آنها تشدید گردید. اگرچه جنرال دوستم و حزب وحدت قبل ازین هم ناراض بودند که چرا مطابق معاهده جبل السراج، امتیازات پذیرفته شده به آنها سپرده نمی‌شود، مگر عدم سهمگیری فعال جمعیتی‌ها در این جنگ بزرگ، آنانرا به این نکته متوجه ساخت که چرا باید تلفات جنگ را قطعات دوستم تحمل نماید ولي وزير دفاع مسعود باشد؟

ج: در افراد حزب وحدت و جنرال دوستم این ذهنیت قوت گرفت که آنها چرا بخاطر اقتدار دیگران، در برابر حزب اسلامی بجنگند، کشته و زخمی بدهند؟ حاصل این جنگ ها چیست؟

این ذهنیت بر رهبری هر دو طرف فشار آورد که در موضع خود تجدید نظر نمایند، در حقیقت سلسله انحلال این ائتلاف پس از همین شکست آغاز گردید و با تشکیل شورای هماهنگی جنازه آن تشییع و بساط آن برچیده شد و به این

ترتیب کشور، از یك توطئه خطرناك نجات یافت.

عملیات خنجان

یك قطار زمینی ائتلافیون ازمزار شریف به استقامت کابل بحرکت افتاد تا موقعیت متزلزل آنها را در کابل تحکیم نمایند.این قطار بزرگ در دره خنجان مورد حمله ناگهانی مجاهدین قوماندان قهرمان صوفی پاینده محمد قرار گرفت، به قطار مذکور تلفات مالی و جانی شدیدی وارد گردید، تعداد زیاد وسایل آن یا حریق و یا از سرك منحرف و در درهٔ عمیق سالنگ شمالي سرنگون شد، کشته و زخمی زیادی دادند، این حمله مؤثر و سهمناك به روحیهٔ ائتلافی‌ها ضربه شدیدی بود، ضربه شدید و بموقع هم به شعارهای شان و هم به عزائم جنگی شان، صوفی پاینده محمد از قوم تاجك و مسکونه خنجان بود، این عملیات توسط مجاهدین او به همه ثابت ساخت که جنگ جاری در کابل، میان قوم ها و سمت ها نه، بلکه میان مجاهدین وکمونیست هاست.

حزب اسلامی از پروان نیز انتظار همچو یك اقدامی را داشت، حزب اسلامي در پروان، کاپیسا و شمال کابل تقریباً بیست و پنج هزار مجاهد مسلح داشت که حملات آنها بر قطارهای قشون روسی بی‌نظیر بود، آنها در جهاد سهم قابل ملاحظه ای داشتند، روسها بیشتر از همه از مجاهدینی شکایت داشتند که از قلعه مراد بیگ تا پل متك در دو طرف جاده عمومی، سنگرهای مستحکم و شکست ناپذیر و خندقهای زیر زميني و روزميني دقیقاً نظامی‌داشتند و بر قطارهای روسی متواتراً حمله می‌کردند و تمامی تلاشهای‌روسها برای گرفتن این سنگرها و خندقها ناکام مانده بود. نقش بارز و بی‌نظیر این مجاهدین در جنگ با روسها فراموش نا شدني است، اکثریت مطلق این مجاهدین مربوط به حزب اسلامي بودند. مگر متأسفانه بنابر دلائل خاصی این انتظار به سر نرسید، دلیل عمده آن یا این بود که ائتلاف توانست یکتعداد افراد ضعیف النفس را در

بدل پول بخرد، بعضی دیگر آنها را به ارتباط حوادث کابل و نسبت بجنگ بی‌اعتنا نماید، و یا هم به این دلیل کاری نکردند که راه های اکمالاتی آنها مسدود شد و ارتباط شان با مرکز حزب قطع گردید و حزب قادر به اکمال آنان نبود و یا به این دلیل که نمی‌خواستند جنگ به منطقه شان انتقال گردد، یقین دارم که اگر این اشتباهات بعضی قوماندانان شمالی نمی‌بود و از روز اول موضع جدی و قاطع اتخاذ می‌کردند، نه تنها از منطقه خویش اخراج نمی‌شدند و مورد تحقیرائتلافیون قرار نمی‌گرفتند، بلکه در مقابله با جبهه ائتلاف، تنها نیروی آنها کافی بود. هم کابل ازشر جنگ ها نجات می‌یافت و هم خودشان و مردم پروان به این سرنوشت دردناک مواجه نمی‌شدند.

ائتلاف و تلاشهای صلح

کمونیستها نه تنها کشور ما را در بعد مالی و اقتصادی ویران کردند، بلکه در بعد اخلاقی نیز به جامعه ما صدمه شدیدی وارد کردند، همان افغانهای غیور و با همتي که سخن شان سخن بود، فریب، دروغ، بی‌وفایی، دشمنی در لباس دوستی، عهد شکنی و اغفال طرف مقابل تحت نام معاهده، در قاموس شان سراغ نمی‌شد و این صفات رذیله را منافی مروت و عزت النفس خویش می‌شمردند، تسلط کمونیست ها این فضایل و شایستگی‌هاي معنوی را در آنها سرکوب کرد. بجای اخلاق بلند اسلامی، اخلاق پست کمونیستی را به آنها ارمغان آورد، طوریکه دروغ و فریب را کمال می‌شمردند، دشمني در جامه دوستی، اغوا و اغفال طرف مقابل، پایمال کردن تعهدات و تخلف از معاهدات را علامت زرنگی و سیاستمداری می‌پنداشتند.

ائتلاف که از کمونیست ها و عناصر التقاطی متأثر از کمونیست ها تشکیل شده بود، در هنگام ضعف و شکست هر دري را می‌کوفتند و از هرکسي استمداد می‌جستند تا پادر میاني کند و زمینه صلح و آشتي با جانب مقابل را فراهم کند، تا با این حیله و نیرنگ از سقوط حتمي خود مانع شوند و فرصتي بدست آورند و

از طریق عنوان کردن صلح، به اهداف جنگ طلبانه شان نایل شوند. ولی پس از بیرون شدن از حالت اضطراری نه تنها فیصله های هیئتهای صلح را زیرپا و وعده های خویش را فراموش می‌کردند بلکه در جریان مساعی صلح، به شرارت ها دست میزدند و به ماجراجوئی‌های‌خائنانه متوسل می‌شدند، مسلمان را که بگذار، عملکرد آنها از شأن یك افغان با مروت عادی هم خیلی بدور بود. بطور مثال: از قوماندانان ننگرهار تقاضا کردند که میانجیگری نمایند، ضمن تفاهم با آنها اخراج ملیشه ها از کابل را پذیرفتند و فیصله هیئت در این مورد را قبول کردند، مگر وقتی هیئت برای امضای همین معاهده از کابل به استقامت چهار آسیاب براه افتاد، نقشه بمبارد همان محلی را ریختند که من در آنجا با هیئت صلح جلسه می‌گذاشتم، یکنفر مخابره چی را همراه با هیئت بطور مخفی به چهار آسیاب فرستادند تا در مورد محل جلسه به‌آنها معلومات بدهد. با هیئت‌صلح در محلي بنام ذخیره تیل و در قرارگاه لشکر ایثار در یك زیر زمینی سرگرم گفتگو بودیم که ناگهان جنگنده های جت ائتلافیون رسیدند، یکی‌پی دیگری بمب های‌شان را ریختند، دو بمب نزدیك زیر زمینی به استقامت شمال و جنوب به فاصله های ۳۰ و ۴۰ متری اصابت نمود. محل جلسه را چنان گرد و غبار فراگرفت که یکدیگر را دیده نمی‌توانستیم، ولی الحمدلله در این بمباری ها به کسی آسیبی نرسید، صرف شیشه های چند موتر شکست. اعضای هیئت از ربانی پرسیدند که چرا با ما چنین معامله ای کردید؟ از یك سو ما را براي گفتگوي صلح به چهار آسیاب فرستادید و از سوي ديگري محل مذاکره را با این بي مروتي زیر آتش گرفتید !! ربانی نه این حرف را گفته می‌توانست که این کار را جنرال دوستم کرده و من آنرا محکوم می‌کنم و نه اینرا می‌گفت که خبر ندارم چه کسی این کار را کرده، صرف اینقدر گفت که من سخت متأسفم و از شما خواهشمندم که بکارتان ادامه بدهید!!

بار دیگر شیخ آصف محسنی را با تنی چند از اعضای حرکت به چهار آسیاب فرستادند، یك قوماندان حرکت‌را وظیفه دادند که ذریعه مخابره ازمحل برگزاری

جلسه به ایشان گزارش بدهد و زمانیکه جلسه پایان یافت و هیئت از محل جلسه خارج و بسوي کابل به حرکت افتاد آنان را در جریان بگذارند تا محل مزبور را به این نیت بمبارد کنندکه من حتما" پس از رفتن هیئت، حد اقل برای چند لحظه آنجا می‌ماندم.

با جناب محسنی بالای تپه ای، در خانه ایکه در اطراف آن هیچ ساختمان دیگري نبود، جلسه گذاشتم، در پایان جلسه به مجردیکه آنها رخصت شدند، جنگنده های جت در هوا پدیدار شد و منزل مسکونی ام را که خانواده ام در آن بسر می‌برد و در کناره دیگر تپه قرار داشت، زیر بمبارد گرفتند. بمب ها در چهار اطراف خانه اصابت نمود، شیشه های خانه شکست، مگر به کسی صدمه ای نرسید. پسانتر ثابت شد که میان گزارش دهنده و گزارش گیرنده در مورد محل جلسه غلط فهمی شده بود.

همچنان يك هیئت بزرگ از علمای پاکستانی که تعداد زیاد علمای مشهور در ترکیب آن شامل بودند، به شمول مولوی محمد یونس خالص، بخاطر مصالحه از پاکستان به کابل آمدند. ربانی به آنها اطمینان داده بود که خواهان حل مسالمت آمیز قضیه بوده، با آنها درین پروسه همکاری صادقانه خواهد کرد. هیئت مزبور به چهار آسیاب آمد، خواهان دادن صلاحیت کامل از جانب حزب اسلامی شدند، به ایشان گفته شد که حزب تنها يك شرط دارد و آن اینکه تأسیس نظام واقعی اسلامی در افغانستان تضمین شود، رئیس دولت مطابق اصول اسلامی به رأی ملت تعیین گردد و کمونست ها از پست های حساس دولت کنار روند، برای خود هیچ چیزی نمی‌خواهیم و به شما در پرتو همین شرط اختیار کامل میدهیم. هیئت از جانب ما با خرسندی مرخص شد. وقتیکه از ساحه نفوذ حزب بیرون رفتند و به پلچرخی نزدیك شدند، کاروان موترهای حامل آنها از تپه های حربی پوهنتون زیر آتشباری مسلسل و سنگین قرار گرفت. بر سر کاروان روز بدی آمد، همه از موترها پائین آمده به این طرف و آن طرف خزیدند، آتشباری براي چندین دقیقه جاری بود، این کار در شرایطی صورت گرفت که از کابل به

آنها اطمینان داده شده بود که در پلچرخی بخاطر استقبال ایشان ترتیبات کافی گرفته شده است.

مشابه بهمین کار، معاملهٔ با هیئت صلح مولوی حقانی صورت گرفت، آنها از راه دهمزنگ بسوی پغمان براه افتادند که در ساحه کارته ۳ زیر آتش اسلحه خودکار قرار گرفتند و مرمی‌های زیادي به موترهای شامل کاروان اصابت کرد، عده ای از همراهان حقانی کشته و زخمي شدند و بقیه با زحمت زیاد و بحالت خیلی پریشان از ساحه خود را بیرون کشیدند. چنانچه پس از همان حمله، مولوی حقاني ماندن در کابل را ترك گفت و مساعی صلح آمیزش را متوقف ساخت.

با هیئت ولایت ننگرهار حین بازگشت از کابل در ساحه بین پلچرخی و شهر کابل معامله مشابه صورت گرفت که در اثر آن چندین نفر کشته و زخمی گردیدند.

ما ، ائتلاف و اسلام آباد

در حالیکه ائتلاف در مجموع و ربانی و مسعود بطورخاص، مرهون الطاف پاکستان بودند ، در نتیجه فشار (I.S.I) ربانی بحیث رئیس جمهور و مسعود وزیر دفاع تعیین گردیدند. شخص نواز شریف صدر اعظم پاکستان به معیت ترکی‌الفیصل وزیر اطلاعات عربستان سعودی به تاریخ ۹ ثور۱۳۷۱ به کابل سفر نمودند و چك حاوی ده ملیون دالری را به مجددی تقدیم کردند ، دفترهای ما را در پاکستان بستند ، مجبور شدیم سامان و اثاثیه دفاتر را بداخل انتقال بدهیم، حتی در شرایط سخت جنگ ناچار شدم خانواده ام‌را به داخل انتقال دهم. حکومت پاکستان از ربانی و کمونیستها توقع داشت که بخاطر حمایت اسلام آباد از ائتلاف، سیاست دوستی و یا کم از کم عدم دشمنی با پاکستان را بگزینند ، مگر نمی‌دانست که این یك توقع خیلی بیجاي بود ، و مقامات پاکستان در تشخیص وضعیت سخت اشتباه کرده بودند ، گمان می‌کردند که پس از زوال امپراطوری شوروی، کمونیست ها آخرین پناهگاه خود را از دست داده و از احسان پاکستان در نتیجه حمایت از ائتلاف آنقدر ممنون خواهند شدکه حتماً راه دوستی با اسلام آباد را در پیش بگیرند. با آنکه پاکستان حیات و مشارکت آنها

را در قدرت تضمین کرد ، مگر ائتلافیون از همان روزهای نخستین به دشمني شدید و تبلیغات وسیع علیه پاکستان متوسل شدند.

از طریق رادیو و تلویزیون و در روزنامه هاي دولتي در ضمن تبلیغات خصمانه دیگري اعلان کردندکه مواد خوراکی وارده از پاکستان مسموم گردیده است. پاکستانی ها را در کابل دستگیر و پس از شکنجه و تعذیب شدید زندانی نمودند و درباره آنها گفتند که جواسیس پاکستانی را در کابل دستگیر کرده اند.

این کار ها در ابتدا تنها از سوي کمونست ها صورت میگرفت، مگر پس از شکست در جنگ، شخص ربانی نیز بالهجه تند بر پاکستان تاخت و تاز نموده از یك سو اسلام آباد را به مداخله در امور داخلی افغانستان متهم کرد ، خواستند به این وسیله شکست خود را توجیه کنند و از سوي دیگر مسکو و دهلی را خورسند سازند و کمکهای بیدریغ شانرا جلب کنند. ربانی بخاطر شرکت در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در اندونیزیا راه دهلی را انتخاب نمود و در مصاحبه هایش بر پاکستان شدیداً انتقاد کرد. با هند دوستی و با پاکستان مخالفت، بخشی از معاهده ای بود که با روسها امضاء کرده بود. بهمین خاطر روابط دهلی و کابل کما فی السابق دوستانه باقی ماند. روابط عمیق و گسترده میان اداره استخباراتی هند (R.A.W) و خاد نه تنها بحال خود باقی ماند ، بلکه بیش از پیش استحکام یافت. پرورش کارمندان خاد از جانب کارشناسان (را)، تبادله معلومات و تجارب بهمدیگر و فعالیتهای تخریبی مشترك علیه پاکستان از اهداف عمده این روابط بود ، دهلی به ارتباط ادویه، مهمات و پرزه جات، به رژیم کابل کمك های وسیع و مسلسل می‌نمود ، مقامات دهلی اعلان کردند درجریان سه سال تنها با شفاخانه اندرا گاندی معادل پانزده ملیون دالر کمك نموده است، تداوی قوماندانان زخمی و شخصیت های مهم بیمار ادارهٔ ائتلافی به هزینه (R.A.W) در دهلی صورت می‌گرفت. دوستی ادارهٔ کابل با دهلی و دشمنی‌اش با اسلام آباد به تدریج بمرحله ای رسید که عوامل (خاد) و (را) در پشاور پاکستان، اطفال خورد سال یك مکتب ابتدائی را در موتر حامل شان، گروگان گرفتند ، سپس بخاطر

تبلیغات وسیع، موتر را به اسلام آباد انتقال دادند و آنرا در سفارت افغانستان نگهداشتند. گروگان گیران تقاضای چند میلیون دالر و یك فروند هلیکوپتر برای رفتن به افغانستان کردندکه بالاخره با حمله کماندوهای پاکستانی و کشته شدن گروگانگیران این درامه پایان یافت.

همچنان بر سفارت پاکستان در کابل، هنگامی حمله صورت گرفت که به سردار آصف علی وزیر خارجه پاکستان غرض مذاکره به کابل دعوت داده شده و وی مهمان اداره ائتلافی بود، در نتیجه این یورش، یکنفر از کارکنان سفارت کشته می‌شود و شخص سفیر به اندازهٔ به ضرب چاقو مجروح می‌شود که یورش بران گمان کردند او کشته شده و بمقامات عالیرتبه از قتل وی خبر میدهند. اعضای دیگر سفارت هم به ضرب چاقو و قنداق مجروح گردیده و در نهایت، ساختمان سفارت را به آتش میکشند.

بدون شك که این تخریبکاری ها در نتیجه فعالیت ها و نقشه های مشترك عوامل (خاد) و (را) انجام یافت و هدف این بود که روابط افغانستان و پاکستان را بحدی تیره و خصمانه نمایند که دیگر امکان هیچگونه آشتی و سازش باقی نماند. خیلی سادگی خواهد بود که کسی گمان نماید که این کارها را تنها کمونیست ها کرده اند، یا اینکه اینکارها تصادفی رخ داده باشد. همه شاهد بودند که گردانندگان ادارهٔ ائتلافی حاضر نشدند که از ملت پاکستان نسبت به این اقدام دور از اخلاق و مروت عذر خواهی نمایند.

در رابطه با قضیه افغانستان، یگانه تنظیمی که بر سیاست های اشتباه آمیز حکومتهای پاکستان حق اعتراض را دارد، حزب اسلامی است. زیرا:

الف: در حالیکه نهضت اسلامی و جهاد مسلحانه در افغانستان، به اهتمام و ابتکار مجاهدین حزب اسلامی و توسط آنان آغاز گردید و به مقامات پاکستان ثابت بود که ۷۸ فیصد مهاجرین متعهد بحزب اسلامی بودند، ۹۰% فشار جنگ بردوش مجاهدین حزب اسلامي سنگینی می‌کرد. به این حقیقت هم واقف بودند که حزب استعداد آنرا دارد که مقاومت را به تنهائی به پیش ببرد، مگر با

آنهم پاکستان زیر فشار امریکا، گروههاي زيادي را یکی‌پی‌دیگری‌در پشاور برخلاف حزب اسلامی تشکیل کرد، بهمه معلوم است که غیر از حزب اسلامی تمام احزاب دیگر در خارج افغانستان و در پاکستان و ایران ساخته شده اند.

هدف امریکایی ها این بود که مقاومت اسلامی علیه روسها، تنها توسط حزب اسلامی تنظیم و اداره نشود، پاکستان را وادار کرد که با تشکیل گروههای متعدد و متوازن موافقه نماید. اگر چه پاکستان در اول وهله با این طرح موافق نبود که در نتیجه مداخلات اجانب، احزاب متعدد ساخته شود، بالآخره در مقابل فشار هاي مضاعف امریکا تسلیم گردید و با پدیده نامیمون تعدد احزاب ساخته و بافته حلقه هاي بيروني موافقه کرد و به این ترتیب پشاور بحیث مسقط الرأس و مولد گروههای افغانی در خارج قرار گرفت. پاکستان این تصمیم را در حالی گرفت که با ما تعهد کرده بود که نه به مداخلات خارجی در امور مجاهدین اجازه میدهد و نه با تولد گروههای جدید در پاکستان توافق می‌کند.

ب: تنظیم های افغانی را به این وادار کرد که ربانی را به صفت رئیس جمهور و مسعود را بحیث وزیر دفاع بپذیرند.

ج: از اداره ائتلافی‌ای حمایت کرد که با ما اعلان جنگ داده و مشتمل برکمونستها و مجاهد نماهاي داراي نقش ضعیف و ناچیز در مقاومت بودند و بخاطر خورسندی گردانندگان ائتلاف، حزب را به بستن دفاترش مجبورکرد، ولی علی الرغم اینها حزب اسلامی به دلائل آتی از موضعگيري خصمانه علیه پاکستان خودداری نمود:

۱ـ از درگیری ما با پاکستان صرف دشمنان اسلام بهره می‌بردند.

۲ـ پاکستان سه ملیون مهاجر افغان را در خاکش پناه داد و از مقاومت اسلامی پشتیبانی کرد.

۳ـ این توقع خیلی بی‌مورد بود که دیگران هرچند منافع شان ایجاب نکند، مشکلات ما را حل نمایند و یا بنابر مجبوریت های شان کاری نکنند که به مصالح ما صدمه برسد. باید مشکلات مان را خودمان حل می‌کردیم، افغانها باید آلت

دست دیگران نشوند و منافع ملی خود را فدای منافع دیگران ننمایند، اگر افغانها، به غلامی دیگران گردن می‌نهند و در بدل چند پولی خود را، ایمان خود را و دنیا و عقبی خود را میفروشند، بجای شکایت از دیگری باید خودمان را ملامت کنیم و سعی نمائیم که آنها را اصلاح و خود را ازین حالت نجات بدهیم.

اگر حزب اسلامی از تبلیغات علیه پاکستان و کشورهای دیگریکه از یکطرف از جهاد ملت ما حمایت کرده ولی از سوی دیگر با اعمال بعضی سیاست های شان بما صدمه رسانده اند، خودداری نموده، دلیل اصلی‌اش همان بوده است.

تعهدات ائتلافیون

ائتلافیون در بدو امردر پاسخ به شرایط ما می‌گفتند:

۱ـ اگر ملیشه ها را از کابل بیرون کنیم، چه کسی تضمین می‌کند که حزب اسلامی بر کابل حمله نمی‌کند؟

۲ـ در صورت حمله، چه کسی ضمانت دفع آنرا می‌نماید؟

۳ـ اگر ملیشه ها از کابل اخراج شوند، در شمال حکومت مستقل می‌سازند و کشور به خطر تجزیه مواجه میگردد.

۴ـ کمونیستها را به این دلیل از پست های شان برطرف نمی‌کنیم که برای آنها عفو عمومی اعلان گردیده است، در اسقاط حکومت نجیب با مجاهدین همکاری کرده اند و مجددی آنها را در پست های شان ابقا نموده است.

۵ـ درباره انتخابات گاهی می‌گفتند که: در اسلام انتخابات نیست! و گاهی می‌گفتند که برگزاری انتخابات در افغانستان ممکن نیست.

پاسخ حزب اسلامی چنین بود:

۱ـ شما ملیشه ها را اخراج و کمونیست ها را از پست های حساس برطرف کنید، ما نه تنها به دادن ضمانت عدم حمله بکابل آماده ایم، بلکه پست های خود

را در حکومت مؤقت نیز به شما می‌سپاریم و تا هنگام اعلان نتیجه انتخابات، زمامداری شما را می‌پذیریم.

۲ـ ما آماده ایم نیرو های خود را از کابل به هر فاصله ای که شما خواسته باشید دور ببریم.

۳ـ ملیشه ها قادر به تشکیل حکومت مستقل در شمال نیستند، احیاناً اگر این کار را کردند، مجاهدین ما تحت قومانده شما علیه آنها خواهند جنگید.

۴ـ درست است که برای کمونیست ها عفو عمومی اعلان گردیده، مگر اعلان عفو به مفهوم تسلیمی ما به آنها نیست.در حالیکه پست های مهم و حساس دولتی مانند ریاست خاد، مقام لوی در ستیز اردو، قوماندانی فرقه ها، ادارهٔ رادیو تلویزیون، قوماندانی گارنیزیون کابل، امنیت شهر، امنیت راه ها و محافظت میدان هوایی در اختیار آنها قرار دارد، چگونه ادعا می‌کنیدکه شما آنانرا عفو کرده اید، در واقع شما به آنان تسلیم شده اید و سلطه آنانرا برکابل پذیرفته اید.

۵ ـ مگر جهاد ما تنها علیه نجیب و یعقوبی بود که پس از کنار رفتن آنها، هدف ما برآورده شده، هرچند حکومت نجیب صد در صد بحال خود باقی بماند؟!

۶ ـ آنها مدت ها قبل قصد کودتاي را علیه نجیب داشتند تا ببرك را درعوض او بیاورند و زماني علیه نجیب دست به اقدام زدند که وی به اراده خود استعفایش را اعلان کرد. آنها اصلاً در مخالفت با استعفای نجیب و بخاطر تشکیل حکومت ائتلافی با مجاهدین چنین اقدامی را به راه انداختند.

۷ ـ مطابق معاهده گورنر هاوس پشاور، مجددی رئیس جمهور تعیین نشده بود، او در رأس کمیسونی بکابل فرستاده شده بود که قدرت را از کمونیست ها به مجاهدین انتقال بدهد، نه برای اینکه کمونیست ها را در سمت های قبلی شان ابقا نماید. علاوه بر این معاهده پشاور صریحاً حکم می‌کند که کمونیست ها از پست های حساس دولتي کنار میروند.

۸ ـ شما بکدام اسلام و کدام اصل اسلامی استناد می‌کنید که بنابرآن

انتخابات را ناجائز می‌شمارید، مگر تشکیل اداره ائتلافی با کمونیستها، تسلیم شدن به کمونیستها، و جنگیدن با مجاهدین تحت قومانده جنرالان کمونیست جائز است؟!

ائتلافیون، انتخابات را مغایر اسلام می‌شمردند، در حالیکه برای اولین بار در تاریخ بشریت، انتخاب زمامدار جامعه، مطابق رأی مردم، در اسلام صورت گرفته است. اسلام در تعیین رهبر، تمام روایات ظالمانه گذشته را رد نموده و برای گزینش پیشوای مسلمانان صرف یك طریق را جایز شمرده که عبارت از انتخاب امیر به رضای مردم، منهای فشار و تهدید و در نتیجهٔ بیعت معلن میباشد. قبل از آن ریاست جامعه یا در دودمان حاکم به شکل میراثی از پدر به فرزند انتقال میکرد، یا از راه زور و اعمال قوه بدست آورده می‌شد و یا از راه سازش میان قدرتمندان جامعه از یکی به دیگری انتقال مي یافت و عامه مردم درین امر حق مداخله را نداشتند. اسلام در تعیین امیر، طرق و اسالیب دوران جاهلیت را ملغی قرار داد و حق انتخاب امیر را به عامه مسلمانان تفویض نمود، به نحویکه همگان در تعیین رهبر سهم داشته باشند و با طیب خاطر به وی بیعت نمایند و ریاست اجباری، خلاف رأی مردم و بدون بیعت آزاد را تحریم نمود. انتخاب حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر فاروق و خاصةً انتخاب حضرت عثمان و حضرت علی رضي الله تعالي عنهم شاهد این مدعی است، زیرا همه از طریق بیعت در مسجد، رأی‌گیری و یا استفتاء از عامه مردم به منصب امارت مؤمنان منتخب شده اند، با اطمینان میتوان گفت: در انتخاب امیر، در طول تاریخ بشریت، برای اولین بار، در جامعه اسلامی مدینه، به رأی مردم رجوع شده است. ولی ائتلافیون با استناد به اسلام با انتخابات مخالفت میکردند!! آنها توان طرد کمونستها از اداره کابل را نداشته و قادر به انحلال قطعات نظامی و اخراج آنها از پایتخت نبودند، آنها میدانستند که در کابل مهمان کمونستها اند و نمی‌توانند با آنها مخالفت داشته باشند، آنها راه مشارکت در قدرت را انتخاب کرده بودند و با روسها نیز چنین تعهدي داشتند. آنها با انتخابات مخالفت

میکردند برای اینکه شانس رسیدن به قدرت را از این طریق نمی‌دیدند. زمانیکه از جنگ مأیوس و به صلح مجبورمی‌شدند ظاهراً تمام شرایط صلح را می‌پذیرفتند ، مگر در خفا برای بقای قدرت شان راه سازشهای ناروا را اختیار می‌نمودند و بند بند معاهدات صلح را می‌شکستند ، آنها فقط در تعهدات شان با مسکو و دهلی صادقانه عمل کردند ، ولی با مسلمانان همیشه در خدعه بودند ، بیائید بنگریم که موقف سائر احزاب در برابر ائتلاف چه بوده است.

مواقف سائر احزاب در برابر ائتلاف

حرکت انقلاب اسلامی:

ائتلاف خواست که در مناطق پشتون نشین از صبغهٔ مذهبی و نفوذ حرکت برضد حزب اسلامی استفاده نماید. به تنظیم حرکت انقلاب ماهانه پنجصد ملیون افغانی بودجه میداد و تدریجاً به مقدار آن می‌افزود، معاونین حرکت را جداگانه کمك میکرد. در اداره ائتلافی والیان مقیم هلمند، پکتیا، غزنی و پکتیکا و والیان آوارهٔ لغمان، وردك و میدان از تنظیم حرکت منصوب شده بودند. برای قوماندانان حرکت در مرکز و ولایات جنوب قطعات نظامی منظور شده بود که بعضی آنها در جنگ علیه حزب اسلامی سهم داشتند و بعضی از جانب اداره ائتلافی اکمال میشدند ولی علیه حزب نمی‌جنگیدند.

هر چند اکثر اعضای حرکت از یاری با کمونستها و مخالفت باحزب اسلامی راضی نبودند و می‌خواستند حرکت با حزب اسلامی موضع مشترك داشته باشد مگر عناصر رشوت ستان حرکت با این نظر مخالف بودند. مولوی محمد نبی

محمدی تا آخر از ملاقات با دوستم اِبا ورزید مگر صدای اعتراض علیه ائتلاف ربانی با کمونستها را بلند نکرد.

باری به مولوی محمدی گفته شدکه یکجا با استاد به اسلام آباد مسافرتي پیش رو داری، وی برای سفر آمادگی گرفت و به هواپیما بلند شد. در جریان مسافرت ناگهان دید که هواپیما در يك میدان نا آشنا فرود آمد، پرسید ما در کجا فرود آمدیم؟ جواب دادند اینجا میدان هوایی مزار شریف است، استاد توقف مختصری درینجا دارد و طی آن با جنرال دوستم ملاقات می‌کند، خواهشمندیم که شما نیز این افتخار را نصیب شوید و استاد را همراهی نمائید. مگر او از ملاقات با دوستم خودداری نموده و تا هنگامی در داخل هواپیما باقی ماند که پیلوت دوباره پرواز کرد. اگر بگویم که ائتلاف از تمامي اعضای حرکت انقلاب به همین شکل کار گرفته، شاید مبالغه نکرده باشم. آنها را با خود به استقامت نامعلومي می‌کشاندند بدون آنکه بیچاره ها از مسیر و هدف آن اطلاع میداشتند.

حرکت انقلاب با همین شیوه تا آخرین روز هاي اقتدار اداره ائتلافي کابل امتیازات بدست آورد و زمانی از ائتلاف بیرون شد که طالبان به چهار آسیاب رسیدند. از آن تاریخ ببعد همان حرکتی هایی که تا دیروز در کنار ربانی بودند، به دامن طالبان سقوط کردند و با طالبان چنان همکار شدند که با ربانی بودند، یکتعداد از اعضای حرکت با ربانی چنان محکم ایستاده بودند که حتی جمعیتی های متعصب از اخلاص مفرط آنها رشك می‌بردند، زمانیکه ربانی از داخل بنابر فشار جمعیتی های مخلص و از خارج بنابر پیروزیهای نیروهای مخالف به استعفاء وادار شد، آنها با استعفای ربانی مخالفت ورزیدند. در جریان جنگهای کابل، باری تپه سکاد و ساحه وسیعی از جنوب و غرب کابل، بدست مجاهدین حزب افتاد و وضعیت ائتلافی‌ها بحدی پریشان شد که هر کس گمان می‌کرد دولت امروز و یا فردا سقوط خواهد کرد، اکثر اعضای شورای‌عالی دولت به صراحت لهجه به استعفای ربانی تأکید کرده و این را یگانه راه حل بحران

دانستند، مگر یکی از وزرای حرکت که عضویت شورای عالی دولت را نیز داشت، رو به طرف ربانی‌کرده گفت: استاد! حضرت عثمان (رض) تا وقتی مقاومت کرد و از استعفا خودداری ورزید که مخالفین از دیوارهای خانه وی بالا رفتند، خودت چگونه استعفا میدهی که هنوز میان تو و مخالفین کوهها حایل است!! و رباني در جوابش به آواز گرفته گفت: کاش همه همین نظر را داشته باشند!!!

حرکتی‌هایی که افتخار عضویت شورای عالی دولت ائتلافی را داشتند فعلاً از گریبان طالبان سر برآورده اند.

اتحاد اسلامی

اتحاد اسلامی از روز اول تشکیل ادارهٔ ائتلافی تا پایان کار ائتلاف و تا امروز ربانی و مسعود را همراهی کرد، مگر این همراهی برای ائتلاف دو نوع فرایند داشت: از یکسو عضویت اتحاد درحکومت ائتلافی، عامل اختلاف در میان ائتلاف بود، درگیری های دوامدار اتحاد با حزب وحدت، به خروج وحدت از ائتلاف منتج گردید و همچنین جنگ اتحاد و جنبش در شیرخان بندر باعث بیرون رفتن جنبش از ائتلاف شد. در سیاست خارجی ائتلاف نیز عضویت اتحاد در ائتلاف اثرات خود را داشت و در يك مرحله سایق حمایت عرب ها از ائتلاف بود، مگر در عین حال عضویت اتحاد در ائتلاف موجب آزردگی ایران گردید، ایران تأکید داشت که مسعود نسبت به مفاد معاهده جبل -السراج التزام نماید و در درگیری های میان احزاب وحدت و اتحاد، جانب حزب وحدت را بگیرد. ولی مسعود در برابر این تقاضای ایران معاذیری را عنوان کرد که ایرانی ها به آن قانع نبودند. بالاخره کار بجایی رسید که ایران ازآن ناراض گردید و به این ترتیب ائتلاف برای مدتی پشتیبان نیرومندی را از دست داد که از روز اول تأسیسش ازآن حمایت می‌کرد.

از سوی دیگر ائتلاف میخواست که از اتحاد در موارد آتی بهره برداری کند:

الف: به ملت چنان وانمود کند که این ائتلاف علیه پشتونها و برمبنای تعصب زبانی تشکیل نگردیده و سیطره قوم و ملیت خاصی را نمی‌خواهد، اگر چنین می‌بود نباید گروهیکه رهبرش پشتون است در حکومت آنها شرکت می‌کرد.

ب: از تشکیل جبهه مشترك مجاهدین علیه رژیم ائتلافی جلوگیری می‌کرد، اگر اتحاد در کنار ائتلاف نمی‌ایستاد، مولوی محمد نبی و مولوی خالص هردو در مخالفت با ائتلاف داخل اقدام میشدند.

ج: در ولایات شرقی و جنوبی، مانع یکجا شدن مجاهدین با حزب اسلامی شود و درین ساحات به نفع ائتلاف قطعات مسلح تشکیل دهد. بهمین مناسبت سیاف یکبار مسؤل زون جنوبی مقرر گردید. تقریباً تمام اعضای اتحاد تأکید داشتند که اتحاد از ائتلاف خارج شده و با حزب اسلامی جبهه واحد و موضع مشترك بگیرد، ولی سیاف باقی‌ماندن در پهلوی مسعود و ربانی را مفید شمرد و با اخلاص کامل حتی به قیمت آزردگی اعضای مؤثر خود و به بیرون رفتن آنها از تنظیم اتحاد، اداره ائتلافی را همراهی کرد. مگر رفقای ائتلافی‌اش به اندازه اخلاص او، با وی جفا کردند، علیه اتحاد تبلیغات نمودند، تفنگداران اتحاد را به فساد اخلاقی و غارتگری متهم کردند، شکست هرجنگی را به افراد اتحاد منسوب نمودند، آنها را از تمام کابل خارج ساختند، حتی پوسته های پغمان را از نزد افراد اتحاد اشغال و به افراد خود سپردند، میدان هوایی بگرام را از وجود اتحادی‌ها تصفیه کردند که جریان از این قرار بود: ائتلاف پس از فلج شدن میدان هوائی خواجه رواش، ناچار شد، غرض انتقال پول و مهمات از روسیه، از میدان هوایی بگرام کار بگیرد. مگر آنجا دو مانع سر راه بود: اطراف میدان در تصرف مجاهدین حزب و یك نقطه مهم در داخل میدان در کنترول مجاهدین اتحاد بود، برای برداشتن این موانع از سر راه، نیروهای ائتلاف نقشه تهاجم بزرگ بر ولایات پروان ـ کاپیسا را روی دست گرفت. همان روزیکه این تهاجم صورت می‌گرفت قوماندان اتحاد در بگرام به قصد ملاقات با سیاف به پغمان رفته بود، در غیاب

او عملیات انجام یافت، بگرام تصفیه گردید و افراد اتحاد خلع سلاح و از میدان اخراج شدند، سیاف در این رابطه در ملاقاتي به من چنین حکایت کرد: فردای تصرف بگرام توسط نیرو هاي مشترك ائتلافیون، با مسعود مخابروی تماس گرفتم که در رابطه با حادثه بگرام برایم چنین گفت: "استاد! مبارك باشه، الحمد لله توطئه خنثی شد، اگر اقدام بموقع نمی‌کردیم، قوماندان شما چند ساعت بعدتر بگرام را به حزب اسلامی تسلیم می‌کردند!!"

داکتر عبدالرحمن در تمام مجالس می‌گفت که عامل اصلی اختلافات ما در ائتلاف، سیاف است، از دست اوست که ائتلاف با چنین حالتی روبروست. سیاف به ربانی مکرراً می‌گفت که من پادشاهی شما را می‌پذیرم، مگر سلطنت افراد چون فهیم، قانونی و داکتر عبدالرحمن را پذیرفته نمی‌توانم. ازین استنباط می‌گردد که ائتلاف با سیاف با وجود همه اخلاصمندی ایکه او داشت چه معامله می‌کرد؟!

اندکي قبل از استعفاي نجیب، در جریان یك جلسه در پشاور، سیاف بمن گفت: مطلب مهمي برایت دارم، وقتیکه با او گوشه شدم، به آواز آهسته گفت: "سازمان هاي سیاه (CIA) و (KGB) مشترکا" در مورد افغانستان توطئه خطرناکي چیده اند و میخواهند آنرا ذریعه مسعود عملي نمایند، من در زمینه جلوگیري آن آمادگي خود را گرفته ام، شما هم توجه خاص تانرا مبذول بدارید" هردو تعهد کردیم که به اشتراك هم براي خنثي ساختن این توطئه تلاش می‌کنیم، مگر با تأسف که او حزب را در قبال این توطئه تنها گذاشت. نقش سیاف از یك جهت دیگر نیز براي ائتلاف مهم بود: هنگامیکه رباني با فشارها و تهدیدها روبرو می‌شد و همهٔ تنظیم ها او را تنها میگذاشتند، به سیاف میگفت: من آماده ام که استعفا نمایم، شما با دیگران صحبت نمائید که قدرت را به کي بسپارم. او هم به این حرف باور میکرد و با مولوي محمد نبي و مولوي خالص تماس می‌گرفت، گاهی به یکی و گاهی‌به دیگری می‌گفت: شما را براي ریاست دولت پیشنهاد می‌کنیم و ریاست دولت را به شما می‌سپاریم. اکنون بگوئید که نظرتان

در این باره چیست و چه شرائطي دارید؟آنها هم با اعتماد به این حرف ها به کابل می‌رفتند و چند وقتي بهمین ایاب و ذهاب ها سپري می‌شد. آنها هم به آن وعده ها امیدوار می‌شدند و مخالفت شان با ائتلاف کاهش می‌یافت و کار تشکیل جبهه مشترك علیه ائتلاف متوقف و فشارها تخفیف می‌یافت و این وعده ها مانند گذشته فراموش و تماس ها و رفت‌آمد ها پایان می‌یافت.

حلقات وابسته به غرب

سازمانهای وابسته به غرب و هواخواهان غرب مقیم اروپا و امریکا که داراي حزب مؤثر و مطمئن نبودند و امریکا می‌خواست آنانرا بر محور ظاهرشاه جمع کند، همواره علیه مجاهدین و با استناد به درگیری‌های داخلی تبلیغات زهرآگین می‌کردند که مجاهدین عامل جنگ و باعث ویرانی کشور و آوارگی مردم مظلوم کابل اند، حریص قدرت اند و از اداره کشور عاجز میباشند. به صدای امریکا و بی بی‌سی وظیفه داده شده بود که این تبلیغات را به پیمانه وسیع و بطور مسلسل منعکس نمایند. لبه تیز تبلیغات آنها تنها متوجه مجاهدین بود، علیه کمونیستها نه تنها چیزی نمی‌گفتند بلکه آنانرا بر مجاهدین ترجیح میدادند، هدف این بود که در مراحل آینده ایندو طرف (کمونیست ها و غربگرا ها) را علیه مجاهدین متحد سازند.

مائویست ها

پس ازآغاز مبارزات سیاسی در افغانستان، در مقطعی از زمان (**۱۳۵۲ـ۱۳۴۲**) تشکل هواخواهان نظر مائوتسه تونگ رهبر فقید حزب کمونست چین، در کشور ما بنام (شعله جاوید) شهرت یافت. این گروه در میان جوانان نسبت به احزاب کمونیستی خلق و پرچم طرفداران زیاد داشت. آنها معتقد به مبارزات آشتی ناپذیر با دشمن بودند و شعارهای مبارزه قهرآمیز و آتشین را سر

می‌دادند، افراد این گروه پس از یك درگیری با نهضت جوانان مسلمان، بجناح های کوچك منشعب شدند. بستر مبارزاتی آنها بیشتر جامعه اهل تشیع بود. بعضی از جناحهای مزبور در پهلوی کمونیزم به افکار مبتنی بر تعصبات قومی "ستم ملی" رو آوردند. در دوران جهاد برای آنها شرایط مناسب کار به حیث یك حزب در داخل کشور و یا در کشورهای همسایه مهیا نشد، ولی در قضایا به اشکال ذیل سهم داشتند:

۱. برخی از آنها به اروپا وامریکا متواری شدند و در آنجا به فعالیت های سیاسی و فرهنگی آغاز کردند.

۲. بعضی دیگرشان به کمك یك جناح حزب مردم پاکستان که زمانی افکار کمونیستی داشت، موفق به تشکیل حلقه ای بنام سازمان انقلابی زنان (راوا) شدند و برای پیشبرد فعالیت های خود در پاکستان، امکانات بدست آوردند.

۳. برخي در صفوف آنعده از گروههای‌جهادی‌برای‌خود جای پا باز کردند که گروهکهای کمونیستی را بنابر نداشتن تجربه مبارزه سیاسی منظم، نمی‌شناختند و یا به گردآوری هر نوع افراد، دارای هر نوع مزاج و سلیقه و مفکوره معتقد بودند. آنها در ولایات غرب (هرات، نیمروز و فراه) در صفوف احزاب ملی گرا و در ولایات پروان، بلخ، تخار و بدخشان در کنار شورای نظار نفوذ کردند.

۴. یکتعداد دیگر آنها در مؤسسات نا منهاد خیریه ای جابجا شدند که در حقیقت لانه های شبکه های‌خطرناك جاسوسی کشورهای غربی در صفوف مقاومت بودند. استخدام وسیع اعضای‌شعله جاوید درین مؤسسات دو وجه داشت:

الف: آنها رسماً با C.I.A تعهد کرده بودند که مطابق نقشه آنها در افغانستان کار می‌کنند. در نشرات خویش از ظاهرشاه و مسعود حمایت می‌کردند و تنظیم های جهادی‌را زیر انتقاد شدید می‌گرفتند.

ب: حالت فکری و اخلاقی آنها برای شبکه های‌جاسوسی غربی در مخالفت با اسلام، ازآنها عناصر دلخواه ساخته بود. این کمونیستهای مأیوس از کمکهای

چین، برای اشاعه فساد اخلاقی و زدودن هویت اسلامی افغانها بنام کارکنان مؤسسات خیریه با این شبکه ها به هر نوع همکاری خفت بار حاضر بودند. اگر مؤسسات نامنهاد امدادی از دختران خوشگل و طناز فرانسوی بنام خبرنگار و نرس، برای بیراه کردن مجاهدین و سقوط شان در دام شبکه های جاسوسی‌کار می‌گرفتند، بدیهی است که این کار را می‌توانستند به سهولت و مصرف اندک ذریعه اعضای "راوا" انجام بدهند.

کتابهائی را که دختران خبرنگار فرانسوی در باب بعضی قوماندانان نوشته اند و رازهای ناگفته ای را که افشا کرده اند، نقشه های این شبکه های استخباراتی را بوجه احسن برملا می‌سازد. در قضایای اخیر کشور ما که جناحهای مختلف شعله جاوید و ستم ملی، بنام های(سازا، سفزا، کجا و ...) رول رذیلانه ای را بازی کردند دلیلش اینست که (K.G.B) به گروههای خلق و پرچم وظیفه داد که بنام های‌قوم، زبان، سمت، مذهب، اقلیت و اکثریت، برای از بین بردن وحدت ملی و سرکوبی روحیه اسلامی افغانها کار گسترده ای را آغاز نمایند. گروهکهای یاد شده در این کار تجربه و مهارت کافی داشتند، آنها با استفاده از نفوذ خویش در شورای‌نظار و سازمان های دیگر مؤفق شدند که آتش تعصبات قومی و سمتی را دامن بزنند، حتی توانستند میان یکتعداد مجاهدین بی‌شعور و نامنهاد همین تعصبات را برانگیزند.

آن عده عناصر جاه طلبی که در مستوای گسترده، شانس مطرح شدن شان بحیث شخصیت ملی ضعیف بود، همین شعار کمونیستها را زمزمه کردند و بنام دفاع از حقوق اقلیت ها، با جریان گشایش جبهه مشترك علیه پشتون ها یکجا شدند. در میان هواداران ببرك کارمل بیشتر از همه فرید مزدك، نجم الدین کاویانی، عبدالحمید محتاط و جنرال مؤمن در کار تشکیل این جبهه نقش فعال داشتند. طاهر بدخشی و بحرالدین باعث از گروهك ستم ملی، مجید کلکانی و برادرش قیوم رهبر از شعله جاوید، پیشتازان جدی این اندیشه سخیف بودند. از جمله آنها داکتر عبدالرحمن تحت نام شورای نظار توانست در جبهه ائتلافی به

صفت معاون مسعود جا بگیرد و از همین راه یك هسته مطمئن برای یکجا شدن کمونیستها و شورای نظار بسازند. او توانست که حلقات پراگنده شعله جاوید و ستم ملی را که در بدخشان و ولایات همجوار آن، شعار وحدت ملیت های دیگر علیه پشتون ها را سر میدادند، به شورای نظار نزدیك نماید، سازماندهی و تأمین ارتباطات مسعود با حزب وطن هم به عهده وی بود. بخاطر تحکیم همین روابط، او ماهها در کابل بسر می‌برد و در مسیر کابل و پنجشیر رفت وآمد داشت.

مولوی افضل نورستانی ضمن نامه ای، داکتر عبدالرحمن را فاتح کابل خطاب می‌کند، در مورد وی چنین می‌نویسد: "مردم نورستان به این افتخار می‌کنند که کابل بدست یك نورستانی چون شما فتح گردید" واقعاً داکتر عبدالرحمن از جمله کسانی است که در ساختن ائتلاف و وارد کردن افراد شورای نظار به کابل سهم بسزائی داشت، او نسبت به مسعود فعال تر و زرنگ تر است.

سقوط شیندند

میدان هوایي شیندند که به مقایسه میدانهای دیگر تعداد زیاد طیاره های‌جنگي و باربري داشت، در هنگام سقوط رژیم نجیب به تصرف قوماندانان حزب اسلامي درآمد ، اکثر مناطق ولایت فراه نیز بدست مجاهدین حزب اسلامي فتح گردید. ما از میدان هوایي شیندند بچند دلیل استفاده درست کرده نتوانستیم:

۱ – ایران و پاکستان در ارتباط به اکمال تیل طیاره با ما همکاری نمی‌کردند ، هردو کشور در آنوقت حامی ائتلاف بودند.

۲ – تمویل تمام پرسونل تخنیکي میدان هوائي، تأسیس پوسته هاي امنیتي بخاطر دفاع از آن و اکمال دوامدار آن بر ما سنگیني می‌کرد.

۳ – فاصله کابل ـ شیندند به اندازه ای بود که نه هلیکوپترها رفت و آمد میتوانستند و نه جنگنده ها با محموله هاي شان.

پس از عملیات اسمعیل خان علیه مجاهدین حزب اسلامي افغانستان در هرات، ما خواستیم که قسمتي از طیارات شیندند را به خوست انتقال بدهیم، در این باره با مولوي جلال الدین حقاني و مولوي نظام الدین حقاني تفاهم کردیم، هردو موافقه کردند ، بهمین منظور ما میدان هوائي خوست را براي فرود آمدن

سالم طيارات ترميم و سيستم تنوير آنرا فعال نموديم، مگر همان روزيكه براي انتقال طيارات آمادگي می‌گرفتيم، ابراهيم حقاني برادر مولوي جلال الدين حقاني، تانكهاي خود را در رنوي (خط پرواز) مستقر كرد و گفت: ما نمی‌خواهيم جنگ به خوست منتقل شود!! نمايندگان ما برايش گفتند: ما طيارات را براي جنگ نه بلكه بخاطر ضايع نشدن اينجا می‌آوريم و اين كار را بموافقه مولوي حقاني ميكنيم، مگر او با چنين دلائلي قناعت نمی‌كرد و بر حرف خود ايستادگي داشت. ابراهيم حقاني به پاس همين خوشخدمتي، از جانب ائتلاف، بعدا" قوماندان قول اردوي پكتيا مقرر گرديد و در روز حمله ناگهاني طالبان برگرديز به محاصره افتاد و به حالت بسيار ناگوار از آنجا فرار كرد، اكنون او و مولوي حقاني هردو در صف طالبان در خط اول جبهه می‌جنگند.

بناء" ما قادر به انتقال طيارات شيندند نشديم، از هوا طيارات جنرال دوستم بطور مسلسل بر ميدان شيندند بمباري ميكردند و از راه زمين قطعات اسمعيل خان و حزب وحدت به تهاجم مشترك عليه نيروهاي ما در شيندند پرداختند، پس از جنگ خونين و بجاماندن كشته ها و زخمی‌هاي زياد، ميدان بدست آنها سقوط كرد و مجاهدين ما به سنگرهاي سابقه خود برگشتند. مگرجنگ ميان اسمعيل خان و مجاهدين حزب اسلامي تا آنوقت دوام كرد كه تمام مجاهدين سابقه شيندند در مخالفت با اسمعيل خان به طالبان پيوستند، فراه و شيندند و بالآخره هرات يكي پي ديگري بدست طالبان افتاد، عامل اصلي سقوط هرات، همان جنگي بود كه اسمعيل خان قبلا" عليه ديگران آغاز كرده بود، قوماندانان دردمند مجبورشدند بخاطرگرفتن انتقام، دركنار طالبان بايستند و او را بهمان شيوه اى از منقطه بيرون كنند كه آنها را وي بيرون كرده بود. پس از تسلط اسمعيل خان بر هرات و شيندند او بحدي مغرور شده بود كه فكر تصفيه و اشغال تمام ولايات جنوب غرب را در سر می‌پروراند، بهمين منظور چند مرتبه بر ولايت غور حمله كرد، پس از چندين شكست بالآخره به گرفتن چغچران مؤفق شد، ولی هنوز از منطقه خارج نشده بود كه چغچران دوباره به تصرف مجاهدين حزب اسلامی

درآمد ، بهمین ترتیب چغچران چند مرتبه بین او و مجاهدین دست بدست شد. او به استقامت بادغیس نیز تهاجماتي داشت، پس از درگیري فرسایشي، قلعه نو مرکز بادغیس را تصرف کرد. مگر پس از تشکیل شورای همآهنگي، تمام قوماندانان ولایت بادغیس به شمول قوماندانان جمعیت فیصله کردند که قطعات اسمعیل خان را از ولایت بادغیس خارج نمایند ، به این شرط که قوت هاي جنبش هم به بادغیس داخل نشوند ، ما با ایشان موافقه کردیم و به این ترتیب ولایت بادغیس از تسلط اسمعیل خان خارج گردید.

همچنان نیروهاي او بسوي فراه و نیمروز تاخت و تاز نموده و پس از جنگهاي خونین، مراکز ولایات نامبرده را اشغال کردند. فتوحات پیهم اسمعیل خان در داخل جمعیت برایش مشکلات زیادي را خلق کرد ، مخالفت و حسادت مسعود علیه او بر انگیخته شد ، مسعود خواست که در برابر او تورن علاءالدین را تقویه کند ، شدت و عمق اختلاف ونفرت فیمابین مسعود و اسعمیل خان زماني آفتابي شد که نطاق مسعود درمیان عوامل سقوط هرات گفت: اسمعیل خان با پاکستانی‌ها روابط مخفي داشت، به هدایت آنها هرات را به طالبان تسلیم داد ، او جاسوس اجانب بود و در بدل دالر هرات را به طالبان گذاشت!! مسعود از ایراني ها تقاضا کرد که اسمعیل خان را تحت نظارت بگیرند وخانه اش را تلاشي نمایند ، گفته میشود که وي تا مدت زیادي تحت نظارت بود و محل سکونتش تفتیش گردید.

سلوك جمعیتی‌ها با اسمعیل خان جفاکارانه و دور از مروت بود ، در هنگام اقتدار و پیروزیهایش وي را به القاب گوناگون مورد ستایش قرار میدادند ، ولي در هنگام خلع قدرت، او را جاسوس خطاب نمودند ، که اینکار بدون شك جفاي بزرگي در حق یك قوماندان مجاهد است.

مذاکرات اسلام آباد

شورای قلابی حل و عقد، بر مشکلات ائتلاف افزود، در میان ائتلافیون مخالفتهای جدی را بوجود آورد و در خارج از حلقه ائتلاف، شمار مخالفین زیاد شد و مخالفتهای شان تشدید یافت. ائتلاف از جنگها نیز نتیجه دلخواه بدست نیاورد، بار دیگر بنام تفاهم و مذاکره، بدست آوردن فرصت مناسب را مفید دانست، از جماعت اسلامی و سفرای پاکستان و عربستان سعودی درخواست کرد که در این زمینه، وساطت نمایند. قاضی حسین احمد، در رأس هیئت جماعت اسلامی بکابل آمد و مدت چند هفته در میان دو طرف رفت و آمد می‌کرد. در پی آن نمایندگان نواز شریف، با تمام تنظیم های جهادی در رابطه به انعقاد جلسه سران در اسلام آباد تفاهم نمودند. در اوایل ماه حوت ۱۳۷۱ مذاکرات آغاز گردید. پاکستان در نظر داشت که به جنبش جنرال دوستم نیز برای شرکت در این مذاکرات دعوت داده شود. جنرال دوستم قبل از این بنام جنبش ملی گروهی را تشکیل داده و موافقه کتبی ربانی را در قسمت رسمی‌شدن حزبش بدست آورده بود. سیاف و مولوی خالص با اشتراك او در جلسه موافق نبودند، مگر باوجود آن، نظر اسلام آباد این بود که در صورت موافقه حزب اسلامی، از

جنبش ملی برای شرکت در مذاکرات دعوت نماید، جواب حزب اسلامی این بود که جنرال دوستم یك جنرال اردوی ربانی است، شرکت مستقل او در جلسه منطقی جلوه نمی‌کند.

من در فرصتی به محل جلسه رسیدم که نواز شریف و ترکی الفیصل، با رهبران جهادی مصروف گفتگو بودند، از وضعیت جلسه استنباط می‌شد که آندو بر تمدید مهلت ریاست ربانی تأکید دارند، مگر بجز ازتنظیم اتحاد رهبران سائر تنظیم ها با این نظر موافق نبودند. در این جلسه ربانی دو تقاضا داشت:

۱ـ برای دو سال به صفت رئیس جمهور پذیرفته شود!!

۲ـ وزارت دفاع به مسعود سپرده شود!!

هیچکسی این خواسته های ربانی را قبول نمی‌کرد.

موقف حزب اسلامی چنین بود:

۱ـ ریاست جمهوری و وزارت دفاع را بیك تنظیم نمیتوانیم بسپاریم، زیرا عامل مهم حوادث خونین گذشته کشور این بود که ایندو پست به یك تنظیم تعلق گرفت.

۲ـ در دوره حکومت مؤقت، برگزاری انتخابات تضمین شود.

ربانی چنان وانمود می‌کرد که با این پیشنهادها توافق دارد، مگر مسعود را نمیتواند متقاعد سازد که وزارت دفاع به کسی دیگری سپرده شود. از او تقاضا شد که مطابق وعده قبلی یا مسعود را به جلسه احضار کند و یا او اختیار خود را به شما بسپارد، مگر ربانی با وجود چندین تماس مخابروی و تیلفونی، نه موفق به احضار مسعود شد و نه او اختیار تصمیم گیری را به ربانی داد. نزدیك بود جلسه بدون نتیجه پایان یابد، مگر نخواستیم چنین شود و یکبار دیگر جنگها از سرگرفته شود، اگرچه در جریان مذاکرات، ائتلافیون در چندین نقطه جنگ را آغاز کردند. پیشنهاد کردم که با صدور اعلامیهٔ شامل نقاط آتي توافق نمائیم:

۱ـ آتش بس.

۲ـ تبادله اسراء.

۳ـ ادامه مذاکرات.

بنابر تأکید و اصرار زیاد نواز شریف و ترکي الفیصل بر اینکه ربانی برای ۱۸ ماه به صفت رئیس دولت باقی بماند به این شرائط توافق کردم که:

۱ـ مطابق معاهده، انتخابات برگزار گردد.

۲ـ صلاحیت های رئیس جمهور و صدر اعظم همین حالا مشخص شوند.

بالآخره همهٔ اطراف قضیه با همین طرح موافقه کردند و اسناد ذیل تهیه و امضاء شد:

متن موافقتنامه اسلام آباد

با انقیاد کامل به ارادهٔ خداوندي و حصول هدایت از قرآن و سنت و با یادآوري از موفقیت هاي شکوهمند جهادي که ملت مجاهد و شجاع افغانستان بخاطر آزادي و نجات کشور براه انداخته بود.

و به امید اینکه جهاد شکوهمند ما با اقامهٔ صلح، براي مردم افغانستان، سعادت و ترقي به ارمغان بیاورد.

و با درك این حقیقت که تشکیل یك حکومت اسلامي با قاعده وسیع، شامل همه احزاب و گروهها، ضرورت وقت است، تشکیل حکومتي که آرمان هاي همه اقشار و ملیتها در آن تمثیل شود، پروسه انتقال قدرت سیاسي را در فضای آرام و مسالمت آمیز میسر خواهد ساخت.

با تعهد به حفظ اتحاد، حاکمیت ملي و تمامیت ارضي افغانستان.

و با توجه به اولویت دادن به اعمار مجدد افغانستان و زمینه سازي براي برگشت مهاجرین.

و با تعهد به تأمین صلح و امنیت در کشور و منطقه.

و با احترام به دعوت خادم الحرمین الشریفین مبني بر این که اختلافات میان افغانها از طریق صلح آمیز حل گردد.

و با اظهار قدرداني از تلاش هاي نيك آقاي نواز شريف صدر اعظم جمهوري اسلامي پاكستان، بخاطر اعاده صلح و آرامش در افغانستان.

همچنان با اظهار قدرداني از تائيد حكومات سعودي و ايران كه از طريق وفود فرستاده شده شان صورت گرفته است.

و با اذعان به اين امر كه مذاكرات بين الافغاني بطور جدا جدا و به شكل دسته -جمعي بخاطري آغاز گرديده است كه دست آورد هاي جهاد حفظ گردد، تمام احزاب و گروههاي ذيدخل بر مواد آتي توافق نموده اند:

۱ – تشكيل حكومت مؤقت براي مدت هجده ماه كه در آن استاد برهان الدين رباني به صفت رئيس جمهور و مهندس حكمتيار و يا نماينده اش بحيث صدراعظم ايفاي وظيفه خواهند كرد. صلاحيت هاي رئيس جمهور و صدر اعظم و كابينه اش كه از طريق مشوره مشخص شده، جزء موافقتنامه و ضميمه آن ميباشد.

۲ – كابينه در ظرف دو هفته بعد از امضای موافقتنامه، به مشوره رئيس جمهور و رهبران تنظيم هاي جهادي تشكيل ميگردد.

۳ – بر پروسه انتخاباتي ذيل كه بيش از ۱۸ ماه را دربر نخواهد گرفت، توافق شده كه اعتبار آغاز اين مدت از ۲۹ دسامبر ۱۹۹۲ مى‌باشد.

الف: تشكيل عاجل يك كميسيون انتخاباتي مستقل و با صلاحيت كامل، مشتمل برنمايندگان همه احزاب.

ب: كميسيون انتخابات مكلف است در ظرف ۲ الي ۸ ماه متصل امضاي اين موافقتنامه، انتخابات براي تشكيل يك شورای بزرگ قانون ساز را برگزار كند.

ج: قانون اساسي كشور توسط اين شوري منتخب قانون ساز تصويب ميگردد كه در روشنايي آن انتخابات عام براي انتخاب رئيس جمهور و پارلمان در خلال همين ۱۸ ماه برگزار ميشود.

۴ – يك شورای دفاعي مشتمل بر دو دو نماينده از هر تنظيم براي انجام امور

آتي تشکیل میشود:

الف: اردوي ملی‌کشور را بسازد.

ب: اسلحه ثقیله را از همه احزاب و منابع تسلیم شود و در صورت لزوم آنرا از شهر کابل و سائر شهرها بیرون برده و در نقاطي خارج از آن جابجا سازد و به این ترتیب امنیت شهر ها تأمین گردد.

ج: تأمین امنیت همه راه هاي تدارکاتي غرض استفاده عام.

د: عدم استفاده از امکانات دولت براي اکمال قطعات شخصي و باند هاي مسلح.

هـ: تضمین این امر که صلاحیت سوق و اداره قواي مسلح در اختیار کمیسیون دفاعي میباشد.

و: باید همه زندانیاني که توسط حکومت و احزاب در جریان خصومت هاي مسلحانه دستگیر شده اند فوراً و بدون قید وشرط رها شوند.

۶ – همه اپارتمانها و املاك شخصي و دولتي و مناطق مسکوني که در جریان خصومت ها توسط گروهها غصب واشغال گردیده است، باید به صاحبان اصلي آن مسترد گردد. اقدامات مؤثر صورت می‌گیرد تا برگشت افراد آواره به خانه ها و مناطق مربوطه شان میسرگردد.

۷ – کمیته ای تشکیل میگردد تا اجراءات مالي و سیستم پولي کشور را تحت کنترول و نظارت قرار داده و جریان پول را مطابق قوانین موجوده مالي نگهدارد.

۸ – کمیته يي مشتمل بر نمایندگان همه احزاب غرض نظارت بر توزیع مواد غذايي، مواد سوخت وسائر مواد ضروري تشکیل میگردد.

۹ – غرض نظارت بر آتش بس و قطع مخاصمات، کمیسیون مشترکی از نمایندگان همه احزاب تشکیل می‌گردد.

وظایف و صلاحیت ها

رئیس جمهور:

رئیس دولت، سمبول وحدت و یکپارچگي کشور بوده، باید امور دولت را به مقتضاي شریعت اسلامي و اصول قرآن و سنت اداره و رهبري کند.

به مشوره رئیس جمهور، صدر اعظم کابینه را تشکیل داده سپس آن را به رئیس جمهور تقدیم می‌نماید تا رسماً آنرا اعلان نموده ومراسم تحلیف را بجا آرد.

۱ ـ کابینه باید بحیث یك تشکل متحد، تحت قیادت صدر اعظم، عمل نموده بر اساس اصل مسئولیت دسته جمعي فعالیت کند.

۲ ـ صدراعظم و کابینه باید در همه قضایاي مهم به شکل منظم در تفاهم نزدیك با رئیس جمهور عمل کند.

۳ ـ رئیس جمهور و صدر اعظم باید در تفاهم با همدیگر عمل نموده و اگر اختلافاتي تبارز میکرد باید از طریق مناقشه با همدیگر حل نمایند. در صورتي که قضیه لاینحل باقي ماند، باید به مجلس مشترك رئیس جمهور و کابینه مفوض گردد.

۴ ـ همهٔ تصامیم مهم مربوط به پالیسي در مجلس کابینه که تحت ریاست صدر اعظم دائر میگردد، اتخاذ می‌شود.

وزراء، معاونین وزراء و وزراء دولت براي امور کشور، بصورت انفرادي و دسته- جمعي در مورد تصامیم حکومت مسئولیت دارند.

۵ ـ تقرر رسمي قوماندانان قواي مسلح، مطابق تعامل موجود و پس از تفاهم ذات -البیني صورت می‌گیرد.

صلاحیت های رئیس جمهور

۷ ـ رئیس جمهور داراي صلاحیت ها و وظایف آتي می‌باشد:

الف: تقرر معاون رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان.

ب: نصب و عزل قضات ستره محکمه و قاضي القضات به مشوره صدر اعظم مطابق به حکم قانون.

ج: فرماندهي اعلي قواي مسلح کشور، در روشنایي اهداف و موازین قواي مسلح افغانستان.

د: اعلان جنگ و صلح مطابق به مشوره کابینه و پارلمان.

هـ: انعقاد و خاتمه جلسات پارلمان مطابق مقررات.

و: استحکام وحدت ملي، حفظ استقلال، تمثیل بي طرفي و تشخص اسلامي افغانستان به نفع همه اتباع آن.

ز: تائید یا لغو فیصله هاي محاکم، مطابق به شریعت و در حدود مقررات.

ح: توظیف رؤساي هیئت هاي دپلوماتیك افغانستان در کشور هاي خارجي و تقرر نمایندگان دائمي افغانستان در سازمان هاي بین المللي مطابق عرف دپلوماتیك و مقررات مربوطه و پذیرش اعتبار نامه هاي رؤساي هیئت هاي دپلوماتیك خارجي.

ط: توشیح قوانین و مقررات و امضاي معاهدات بین المللي مطابق به قانون.

ی: رئیس جمهور میتواند مطابق به صوابدید خود برخي از اختیاراتش را به معاون رئیس جمهور و یا صدر اعظم انتقال دهد.

ك: در صورت وفات یا استعفاي رئیس جمهور، امور ریاست جمهوري مباشرتاً به معاون رئیس جمهور مفوض میگردد که او تا زمان انتخاب رئیس جمهور جدید، مطابق قانون اساسی، از امور نیابت میکند.

ل: اعطاي اجازه رسمي به طبع بانك نوت ها.

م: رئیس جمهور میتواند جلسه فوق العاده کابینه را در امور حیاتي و مهم

ملي که در چوکات اجراءات روزمره و عادي کشور نمی‌گنجد دایر نماید.

صلاحیت های صدر اعظم

۷ـ صدر اعظم و کابینه داراي صلاحیت ها و وظایف آتي می‌باشد:

الف: وضع و تنفیذ سیاست داخلي و خارجي کشور، مطابق به نص و روح این موافقتنامه و در حدود قانون.

ب: اداره و سرپرستي از امور وزارت خانه ها و سایر مؤسسات و ارگان هاي اجتماعي و اداري و ایجاد همآهنگي میان آن ها.

ج: اتخاذ تصامیم اجرایي و اداري، مطابق به مقررات وسرپرستي از امور تنفیذ آن.

د: تنظیم و کنترول بودجه دولت و اتخاذ تدابیر غرض بکار انداختن منابع، به خاطر اعمار مجدد اقتصاد کشور و بنیانگذاري سیستم ارزشمند پولي و بانکی‌درکشور.

هـ: وضع پروگرام هاي اقتصادي، اجتماعي و تعلیمي کشور و نظارت بر تنفیذ آن و تأسیس یك کشور اسلامي متکي بخود.

و: تحفظ و ارتقاي اهداف و مقاصد افغانستان در جوامع بین المللي و بحث و مناقشه در باره تعهدات خارجي، پروتوکول ها، معاهدات بین المللي و تدابیر اقتصادي.

ز: اتخاذ تدابیر غرض تأمین صلح و امنیت، تعمیم اخلاق اسلامي، تأمین عدالت و انصاف در ادارات توسط ارگان عدلي مستقل و بی‌طرف.

بخاطر تائید از مواد فوق شخصیتهاي آتي امضا هاي شانرا به تاریخ ۷ مارچ ۱۹۹۳ در اسلام آباد درج نموده اند.

محل امضای رهبران

در محفل امضاء موافقتنامه ها به هیئت ایرانی هم دعوت اشتراك داده شده بود و فیصله بعمل آمد تا بخاطر دعا، اول به مکه میرویم، فهد پادشاه سعودی، هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران و نواز شریف صدر اعظم پاکستان در پای این معاهده بطور ضامن و شاهد امضا نمایند، همین کار صورت گرفت. پس از ادای عمره، معاهده مذکور در مکه مکرمه ضمن یك جلسه علنی به امضای همه اطراف و شاه فهد و نواز شریف رسید. همچنان در ایران در یك جلسه علنی، هاشمی رفسنجانی در پای معاهده امضاء کرد. پس از ملاقات رهبران با رئیس جمهور ایران، ربانی در تهران ماندگار شد و از راه مشهد به هرات رفت و در مسجد جامع هرات در محضر نمازگذاران سخنرانی نمود. از سخنان ربانی در هرات چنان استنباط می‌شد که اصلاً معاهده ای را امضا نکرده، با لهجه تند برعلیه حزب اسلامی تبلیغات نمود و ازمردم تقاضا کرد در مقابل مخالفین دولت اسلامی بجهاد ادامه بدهند.

ربانی همزمان با رسیدنش بکابل، هیئتی را تحت سرپرستی داکتر عبدالرحمن به مزارشریف فرستاد. ما گمان کردیم که این هیئت غرض اقناع و رفع نگرانی های جنرال دوستم به مزار فرستاده شده است. مگر جنرال دوستم در مورد مأموریت هیئت مذکور چنین حکایت می کند:

"هیئت پس از آغاز سخن، خریطه ای‌را که از کابل با خود آورده بود، روی میز هموار کرد و درباره نقشه عملیات علیه حزب گفتند: بایست از سه استقامت بالای سروبی عملیات کنیم: از راه نجراب و ماهیپر، جمعیت و شورای نظار و از استقامت لته بند نیروهای جنبش بالای سروبی حمله نماید. من برایش گفتم: شما که چند روز قبل با حزب اسلامی معاهده ای امضاء کردید، تا هنوز رنگ امضای

تان خشك نشده که باز در پی نقشه عملیات هستید! چطور و چگونه این عملیات را آغاز کنیم؟ حداقل بگذارید چند روزی سپری شود تا کدام بهانه ای دست مان بیاید که افراد خود را به آن قانع کنیم. بهر صورت من با عملیات موافقه نکردم."

مطابق معاهده اسلام آباد، همزمان با عودت از سفر مکه و تهران، همه رهبران باید در جلال آباد گردهم آمده و در مورد ساختار کابینه، آخرین فیصله را صادر می‌کردند. مع الاسف در جلسه جلال آباد مورخ **۲۵** حوت ۱۳۷۱ بجای رهبران، نمایندگان شان آمدند. نماینده جمعیت در جلسه گفت: به ما در مورد ترکیب کابینه صلاحیت گفتن حرفی را نداده اند، مجبور هستیم دوباره بکابل برویم، در اخیر جلسه شاملین به این قرار اتفاق کردند که تمامی رهبران احزاب بتاریخ ۱۰ حمل در چهار آسیاب تجمع نمایند، تنظیم هائیکه بجای رهبران، نمایندگان شان در جلسه حضور داشتند، از احضار رهبران خویش در گردهمآیی چهار آسیاب اطمینان دادند.

جنرالان کمونیست در کمین نشسته بودند تا با استفاده از هر فرصتی این تلاش ها را ناکام نمایند، شورای نظار را وسوسه کردند که ما می‌توانیم سروبی را اشغال نمائیم. شما جنرال دوستم را قانع سازید که در عملیات تصرف سروبی سهم بگیرد. مگر هیئت شورای نظار با دست خالی از مزار برگشت، چون عملیات از استقامت سروبی و چهار آسیاب، بدون همکاری جنرال دوستم برای آنها ممکن نبود، آنگاه پلان تصفیه ولایات پروان ـ کاپیسا را در دو مرحله روي دست گرفتند: در قدم اول بایست در بین افراد مؤثر پروان کار می‌کردند و افراد ضعیف النفس را در بدل پول می‌خریدند و در قدم دوم عملیات تصفیوی خود را بکمك همین افراد انجام میدادند.

در نتیجه میانجیگری یك هیئت شورای جهادی ولایت ننگرهار، به انعقاد جلسه رهبران جهادی در جلال آباد توافق صورت گرفت، به استثنای رهبر حزب وحدت، همه رهبران در این جلسه، مورخه ۹ ثور ۱۳۷۲ شرکت نمودند. بنابر تأکید شورای ننگرهار، موافقه صورت گرفت تا در همین جلسه بر سر ترکیب

کابینه به توافق برسیم و تا آن زمان، به هیچکس اجازه برون رفتن داده نشود. مذاکرات آغاز شد، ربانی هنوز هم، ریاست جمهوری و پست وزارت دفاع را برای جمعیت مطالبه می‌کرد و به چیزی کمتر از آن قانع نمی‌شد، بهمین سبب مذاکرات طولانی شد و بجای چند روز به چند هفته رسید. استاد سیاف در صدد آن بود که بکدام بهانه ای خود را از این محاصره برون بکشد، به شورای جهادی ننگرهار گفت: بمن اجازه بدهید بکابل بروم تا انجنیر مسعود را با خود بجلسه حاضر نمایم، زیرا شما میدانید که ربانی بدون او تصمیم گرفته نمی‌تواند. آنها رفتن سیاف به کابل را منوط به موافقه رهبران دانستند، چندین مرتبه نزد من آمد، بالآخره موافقه کردم، مگر دلم گواهی میداد که سیاف دوباره بر نمی‌گردد، همینطور شد، هیئت معیتی او برگشت، ولی او در پغمان باقی ماند.

در دوران مذاکرات ننگرهار، جنرالان کمونست حاکم بر کابل با مجاهد نماهای ائتلافی شان، مطابق پلان از قبل تعیین شده، عملیات وسیعی را به استقامت پروان آغاز نمودند که پس از درگیری‌های سنگین به تصرف مراکز و پایگاههای حزب اسلامی در چهاریکار، بگرام، جبل السراج، محمود راقی مرکز ولایت کاپیسا و اطراف آن موفق شدند و بسوی نجراب و تگاب پیشروی نمودند، قطعات جنرال فقیر و جنرال پهلوان رحیم قومندانان جنبش، علی الرغم انکار جنرال دوستم از اشتراك در این عملیات، در آن شرکت داشتند. مجاهدین حزب اسلامی مجبور شدند عکس العمل بالمثل نشان دهند، عملیات کوبنده ای را بسوی دهمزنگ آغاز کردند، قصر چهلستون، و قصر دارالامان دو نقطه خیلی مهم و ستراتیژیك در غرب کابل، طی همین عملیات فتح گردید. ائتلافیون به سختی سراسیمه شدند و پیشروی شان به استقامت سروبی متوقف گردیده، نیروهای شانرا برای دفاع از مرکز واپس به کابل انتقال دادند.

ربانی با دریافت راپورهای مسلسل فتوحات در شمال کابل و اشغال دو ولایت پروان و کاپیسا به پیمانه ای مغرور شده بود که به هیئت صلح میگفت: دیگر ضرورتی به مذاکرات احساس نمیشود، شمال کابل تصفیه شد، فردا پس

فردا سروبی و متصل آن چهار آسیاب فتح خواهد شد...!! ولی پیشروی های سریع نیروهای حزب اسلامی به استقامت دهمزنگ و فتح قصرهای چهل ستون و دارالامان او را به حد کافی نا امید از نتایج جنگ و وادار به مذاکره ساخت که در نتیجه بر سر کابینه حکومت مؤقت توافق صورت گرفت، بر اساس این توافق، ربانی برای یك سال رئیس جمهور و بنده صدراعظم خواهم بود، برای سرپرستی وزارت های دفاع و داخله کمیسیون های مشترك تعیین گردید که ریاست آنرا بالترتیب رئیس جمهور و صدراعظم بعهده خواهند داشت، برای بقیهٔ وزارت خانه ها از هر تنظیم دو دو نفر گرفته شد، توافقات طی اجتماع بزرگی در شهر جلال آباد اعلان گردید و بدینترتیب جلسات مذکور پایان یافت، ربانی از طریق پشاور و نه از طریق لغمان وسروبی بسوی کابل حرکت کرد، ولی با رسیدن به کابل بجای انحلال کابینه سابقه و دعوت از وزرای جدید، بر عکس عنوانی وزرای سابقه طی مکتوب رسمی فرمان صادر نمود که تا اجرای مراسم تحلیف کابینه جدید، به وظایف شان ادامه بدهند، اینکار مغایر معاهده جلال آباد، شرط تازه، و تلاشی در جهت جلوگیری از انفاذ فوری معاهده بود. در اصل او و رفقای ائتلافی‌اش نمی‌خواستند من وارد کابل شوم، از تخلیه دفتر صدارت و برداشتن پوسته های که در مسیر رفت و آمد الی قصرصدارت قرار داشت و نیروهای مربوط به جنرالان باقیمانده از رژیم کمونست و مخالف این معاهده در آن مستقر بودند امتناع می‌ورزیدند و اظهار میداشتند که ما توان تخلیه این پوسته ها را نداریم.

احزاب جهادی و مخصوصاً وزرای جدیدی که احزاب به کابینه معرفی کرده بودند، ربانی را مسلسل زیر فشار می‌گرفتند تا انحلال کابینه سابقه را اعلان کند و بگذارد کابینه جدید بکارش آغاز کند، ولی او به این و آن بهانهٔ پوچ از این کار اجتناب می‌ورزید، پس از چند درگیری و دست آورد های ناخوش آیند شان در آنها، ربانی وادار شد تا با اجرای مراسم تحلیف در قلعه حیدر خان پغمان و آغاز کار کابینه جدید توافق کند.

کابینه و ائتلاف

بنابر مخالفت ائتلافیون با ورود بنده به کابل و تخلیه قصر صدارت وبرداشتن پوسته های ضد امنیتی مسیر رفت و آمد بدفترصدارت، قرار بر آن شد تا جلسات کابینه در چهار آسیاب دائرگردد، رفقای کمونست ائتلافیون، شرکای شانرا برآن میداشت تا این جریان را نیز مختل کنند که درین راستا کارهای ذیل را انجام دادند:

۱ـ به وزراء مقیم شمال کابل اجازه نمیدادند از طریق بالاحصار یا چهلستون غرض اشتراك در جلسات کابینه به چهار آسیاب بروند، مجبوراً در روزهای جلسه در قصر صدارت جمع می‌شدند، سپس همه یکجا از طریق پل چرخی با طی فاصله طولانی به چهار آسیاب میرفتند، هیئت های متعدد کابینه با ربانی و مسعود مکرراً در این رابطه تفاهم نموده از آنها خواستند تا راه کوتاه و مستقیم بالاحصار و چهل ستون را بروی شان بگشایند، ولی نتیجه ای بدست نیاوردند!!

۲ـ یك بار بتاریخ ۱۸ عقرب سال ۱۳۷۲ کاروان موترهای حامل وزراء را قبل از پلچرخی در نزدیکی حربی پوهنتون متوقف ساختند، همه را از موترها پائین آوردند، در پهلوی دیواری، در آفتاب، در یك قطار ساعت ها نگهداشتند و به حدی آنانرا تحقیر نمودند که کسی گمان نمی‌کرد این آقایون پس از این هرگز با ربانی همکاری کنند و یا حاضر شوند در جلسات کابینه شرکت نمایند، ولی یا اینکه وزارت مهمتر از آبرو و عزت بود و یا اینکه متوجه شدند اینکار توطئه کمونست ها و رفقای التقاطی‌شان در جهت نقض معاهده و آغاز مجدد درگیری هاست که باید نگذارند به اهداف شوم شان نائل شوند.

۳ـ خاد خواست در جریان جلسه کابینه، در ایستگاه موترهای وزراء، بمی را کاربگذارد که در پایان جلسه و در اثنای رخصت شدن وزراء انفجار نماید، انجنیر عارف معاون ریاست خاد، مسؤلیت سرپرستی و تطبیق این برنامه را بعهده گرفته بود، به عامل انفجار آموزش لازمی داده شد، انجنیر عارف او را در

معیت خود و ذریعه موتر خود یکجا با مواد منفجره، از بالاحصار گذشتاند و به تانك تیل لوگر رساند و با هدایات لازم به سوی چهارآسیاب فرستاد، ما قبلاً از همهٔ جریان دقیقاً مطلع بودیم، تدابیر لازمی اتخاذ کرده بودیم، شخص مأمور انفجار با مواد دست داشته، باروت تعبیه شده در گیلن مبلایل و تایم پنسل، در نزدیکی ایستگاه موترها دستگیر شد، جریان به اطلاع کابینه رسانده شد، که هیئتی را برای بررسی قضیه از داخل کابینه تعیین کرد، هیئت نتیجه تحقیقات و اعترافات مجرم را در جلسه بعد از ظهر کابینه به شرح فوق ابلاغ نمود.

۴. کابینه بودجه سالانه کشور را تصویب نمود که بحکم معاهده جلال آباد تصویب بودجه از صلاحیت های کابینه بود، رئیس جمهور یا باید با مصوبه کابینه توافق نموده، در پای آن امضاء می‌کرد و یا ملاحظاتش را در ظرف یکماه تحریری به کابینه می‌فرستاد که پس از آن آخرین فیصله در جلسه کابینه صورت می‌گرفت، ولی جناب رئیس جمهور نه بودجه مصوبه کابینه را منظورکرد و نه ملاحظاتش را به کابینه ارسال داشت، برعکس تا پایان، طبق دلخواه خود در پول های باد آورده از مسکو تصرف می‌کرد.

۵. در رابطه با طبع بانك نوت ها، کابینه به اتفاق آراء فیصله نمود که پس از این بانك نوت های افغانی به عوض مسکو در کشوری طبع شود که:

الف ـ در مورد افغانستان یا عزایم استعماری نداشته باشد و یا امکانات مداخله اش در امور داخلی کشور ما ضعیف باشد.

ب ـ نازلتر از قیمت مطبعه مسکو، چاپ کند.

به حکم معاهدهٔ جلال آباد، باید فیصله کابینه بدون تأخیر عملی می‌گردید، از اینرو وزارت مالیه با دو کمپنی جرمنی و انگلیسی در این رابطه رسماً به مذاکره پرداخت، در نتیجه مذاکرات متعدد، با کمپنی آلمانی در زمینه تعویض همهٔ بانك نوت های کهنه و چاپ نوت های جدید و مصئون، قرارداد مقدماتی طبع ۱۵۰۰ ملیارد افغانی در بدل هفت ملیون دالر به امضا رسید. ولی ربانی ذریعه هیئت شخصی‌اش، مغایر معاهده و برخلاف فیصله کابینه، و مطابق

تعهدات سری‌اش با مسکو، قراردادی را با کمپنی قبلی روسی امضاء کرد که در نتیجه آن در بدل ۷۰۰ ملیارد افغانی از نوع بانك نوت های غیر مطمئن سابقه باید چهارده ملیون دالر به این کمپنی تحویل می‌گردید، این قرارداد به تناسب قرارداد وزارت مالیه با کمپنی آلمانی پنج برابر گرانتر بود.

۷ـ معاهده حکم میکرد که قرارداد طبع بانك نوت ها، انتقال پول و نگهداری آن و تمویل ادارات دولتی مطابق بودجه تصویب شده، همه باید از طریق وزارت مالیه صورت می‌گرفت، ولی بدلیل روابط سری و خاص شورای نظار با مسکو، کانتینرهای پول، مستقیماً از مسکو به بگرام انتقال می‌یافت و در اختیار مسعود قرار میگرفت که بعداً طبق میل وی برخی به پنجشیر، یکمقدار به خاد، مقداری به وزارت دفاع و بقیه به بانك منتقل می‌شد.

کفالت جنرال دوستم

ربانی سفری به ترکیه داشت، قبل از سفر برای دیدار با جنرال دوستم به مزار رفت، این پنجمین سفر او به مزار بود که همه برای زیارت دوستم صورت می‌گرفت، از جنرال دوستم خواست تا به کابل تشریف بیاورد و در غیابت او از ریاست جمهوری کفالت کند، جنرال دوستم دعوت مذکور را پذیرفت و به کابل آمد، میدان هوائی خواجه رواش در کنترول افراد جنبش بود، استقبال نهایت گرم و دوستانه ای به سویه رؤسای جمهور و فاتحین بزرگ از او بعمل آمد !! امنیت راه از میدان هوائی الی قصر ریاست جمهوری، توسط نیروهای مسلح جنبش تأمین شده بود، یکی از درهای ورودی ارگ با بخش مهم آن عملاً در اختیار افراد جنبش قرار داشت، جنرال دوستم در ارگ مستقر شد، ربانی به سفر رفت او در غیابش کفیل ریاست جمهوری شد. رادیو و تلویزیون بطور مسلسل و همه روزه گزارش مصور ملاقاتهای کفیل ریاست جمهوری را با هیئت های داخلی و خارجی منعکس می‌ساخت. در اثنای کفالت جنرال دوستم وضعیت کابل چنان بود که:

رئیس جمهور که رئیس کمیسیون نام نهاد دفاع نیز بود، به خارج سفر داشت، صدراعظم کشور، که ریاست کمیسیون نام نهاد وزارت داخله را بعهده داشت، خارج از شهر قرار داشت، رهبران احزاب یا خارج از کشور بودند و یا بیرون از کابل، مولوی محمدنبی که در کابل بسر می‌برد، بمجرد اطلاع از آمدن جنرال دوستم به کابل، به بهانه مریضی به پغمان رفت و تا آن زمان مهمان استاد سیاف بود که پس از عودت ربانی، جنرال دوستم به مزار برگشت. در این رابطه، حلقه های سیاسی سه تحلیل جدا جدا داشتند:

الف ـ جنرال دوستم ازینکه مطابق معاهده جبل السراج، وزارت دفاع به او سپرده نشده بود، از دوستان ائتلافی خود شکایت داشت، ربانی خواست با انتخاب او به حیث کفیل ریاست جمهوری، تشویش او را رفع و رضایت خاطرش را حاصل کند!!

ب ـ ربانی از ناحیه دفاع کابل اطمینان زیاد نداشت، نسبت به مسعود بی اعتماد بود و یا استعداد دفاع از کابل را در او سراغ نداشت، به منظور دفاع مطمئن از کابل، جنرال دوستم را به کابل آورد.

ج ـ حزب وحدت و جنبش مذاکراتی را با حزب اسلامی آغاز کرده بودند، بمنظور اختلال در این مذاکرات و جلوگیری از توافق احتمالی میان این سه جناح، به این کار مبادرت وزرید.

تأسیس شورای همآهنگی

اختلافات در صفوف ائتلافیون تا سرحد درگیریهای خونین تشدید گردید، حزب وحدت عملاً از ائتلاف بیرون رفت، هیئت این حزب غرض تفاهم به چهار آسیاب آمد و مذاکرات جدی میان حزب اسلامی و حزب وحدت آغاز گردید و به چند نکته اساسی توافق صورت گرفت:

۱ـ عدم سهمگیری در جنگ ها علیه همدیگر.

۲ـ برای حل بحران کشور، ارائه طرح مشترکی که تشکیل حکومت مؤقت و برگزاری انتخابات را تضمین کند.

۳ـ تأمین امنیت برای رفت و آمد افراد یك حزب در منطقه تحت تسلط حزب دیگری.

۴ـ اتخاذ موضع مشترك در قضایا و تعاون ممکن با همدیگر.

بدون شك این یك اقدام خیلی با ارزش و مفیدی بود که نتایج مهم ذیل برآن مرتب گردید:

الف ـ توطئه خطرناك جنگ میان شیعه و سنی و پشتون و غیر پشتون که تهدید بزرگی برای وحدت ملی ما بود، با این توافق شدیداً ضربه دید و گام مؤثری در جهت خنثی‌کردن آن برداشته شد.

ب- یکی از گروهها از ائتلافیکه با ما درگیر بود، بیرون رفت و پس از آن ما و این گروه در قضایای کشور موضعگیری مشترك داشتیم.

ج - با خروج حزب وحدت از ائتلاف نامقدس جبل السراج، این ائتلاف فلسفه وجودی‌اش را از دست داد و زوالش آغاز گردید.

د - با اینکار اساس تشکیل شورای همآهنگی گذاشته شد.

ه توافق میان ما بر چگونگی توزیع قدرت بر احزاب نه، بلکه بر طرح عملی معقول برای حل بحران کشور بوده، که خاتمه جنگ، برگزاری انتخابات و مراجعه به آراء مردم را تضمین می‌کرد.

پس از این توافق، در جریان عملیات وسیعی که نیروهای اتحاد اسلامی و شورای نظار مشترکاً علیه حزب وحدت براه انداختند و دفتر مرکزی حزب وحدت، افشار و برخی از مناطق خوشحال خان مینه را از آنان تصرف کردند، ما در این جنگ عملاً با حزب وحدت تعاون نمودیم.

ائتلافیون می‌خواستند همدردی سعودی و امریکا را بدست آرند، برای همین منظور از یك سو جنگ وسیع و خونینی را علیه حزب وحدت آغاز کردند و از سوی دیگری تبلیغات وسیعی را علیه ایران طی مصاحبه های شان با صدای امریکا و بی‌بی‌سی، براه انداختند، ایران را به مداخله در امور کشور ما متهم کردند، با اینکار چنان وانمود می‌کردند که جنگ مذکور میان شیعه و سنی و هواداران ایران و مخالفین آن بوده، اگر غرب یا عرب ها خواهان جلوگیری از نفوذ ایران در افغانستان باشند باید آنان را کمك کنند.

در رابطه به همین درگیری‌ها بود که برخی از روزنامه های غربی در زمره یاد آوری از شهکاری های مسعود نوشتند: او توانست پایگاههای سپاه پاسداران انقلاب ایران در کابل را بر چیند و کابل را از شیعه های هوادار ایران تصفیه کند.

حزب وحدت از حلیف نزدیك خود جنبش این انتظار را داشت که در این درگیری‌ها حتماً از آنان حمایت خواهد کرد، ولی چنین نشد، جنبش تنها مقداری مهمات به حزب وحدت کمك کرد و عده ای از افراد مسلح این حزب را از مزار به

کابل انتقال داد که از طریق چهار آسیاب به غرب کابل منتقل شدند.

همچنان تصرف شیرخان بندر نزاع دیگری در صفوف ائتلاف ایجاد کرد، مجاهدین ولایت کندز طی عملیاتی شیرخان بندر را از نیروهای جنبش تصرف نمودند، ربانی و مسعود از جانبی چنان وانمود می‌کردند که عملیات مذکور را محکوم می‌کنند و در پی استرداد شیرخان بندر به افراد جنبش اند، از جانب دیگری تصرف شیرخان بندر را برای خود مفید و حیاتی تلقی می‌کردند، زیرا آنها برای تأمین ارتباط مستقیم با روسها و دریافت کمك ها از راه های زمینی، به چنین بندری ضرورت داشتند، نمیتوانستند برای همیشه بر ارتباطات هوایی بسنده کنند. شیرخان بندر از ناحیه ارتباطات زمینی با مسکو حائز اهمیت خاصی بود، برای جنبش دشوار بود این حادثه را عادی و غیر مهم تلقی کند و عکس العملی نشان ندهد.

متصل این حادثه، با انجنیر مهدی که زمانی امیر جهاد حزب اسلامی در ولایت فاریاب بود و بعدها به جنبش پیوسته بود، از طریق مخابره تماس گرفته به او گفتم: از جنبش بپرسید که در مورد رفقای سابقه اش چه ذهنیتی دارد و اکنون درباره حزب اسلامی چگونه می‌اندیشد و در چه موضعی قرار دارد، ایشان بزودی جواب دادند که جنبش خواهان مذاکره با حزب است.

حزب اسلامی با آغاز مذاکره با جنبش توافق کرد، اولین دیدار هیئت های طرفین و اولین دور مذاکرات در تاشکند صورت گرفت که در آن بر ادامه مذاکرات، تفاهم با سائر احزاب و تشکیل جبهۀ مشترك، توافقات مقدماتی بعمل آمد.

جبهه نجات ملی به رهبری صبغةالله مجددی به این جبهه پیوست. گروههای شامل شورای همآهنگی طی چندین دور مذاکرات بعدی و با توجه به درگیری‌هایی که ائتلافیون حاکم بر کابل با همۀگروهها در چندین استقامت داشتند، بر یك اقدام مشترك، تشکیل حکومت مؤقت در کابل و برگزاری انتخابات توافق نمودند. حزب اسلامی بنا بردلایل آتی با این اقدام توافق نمود:

الف ـ از ادامه مذاکرات با ربانی و مسعود و افادیت آن مأیوس گردیده، عملاً مشاهده کرد که ایشان از ادامه جنگ علیه حزب اسلامی دست بردار نیستند، بر تعهدات آنان نمیتوان باور کرد، با حل اسلامی بحران کشور موافق نیستند، در هرصورتی متکی به کمك جنرال های کمونست و مساعدت های مالی و نظامی مسکو میباشند. حزب اسلامی مجبور گردید، راه دیگری را برای حل بحران جستجو کند.

ب ـ با این اقدام، دو گروه مؤثر در ائتلاف که در گذشته سهم فعالی در درگیری‌ها علیه حزب اسلامی داشتند، از جنگ علیه حزب کنار میروند، این قضیه اهمیت خاصی برای حزب اسلامی داشت.

ج ـ با اینکار توطئه ایجاد درگیری میان اقوام و ملیت های برادر افغانی خنثی می‌گردید و احساس برادری میان اقوام مختلف و زندگی برادروار در پهلوی همدیگر را در آنان احیاء می‌کرد.

د ـ یگانه راه تشکیل حکومت اسلامی نیرومند و منتخب در کشور فقط این بود که بساط حکومت ائتلافی جنگ افروز در کابل جمع شود، در عوض آن حکومت مؤقت تشکیل شود، سپس انتخابات برگزار گردد.

جبهه نجات ملی و حزب وحدت اسلامی بیش از همه بر اقدام عاجل تأکید داشتند، دلیل اصرار حزب وحدت اسلامی بر اقدام عاجل، از فشار پیهم و روز افزون حملات ائتلافیون بر این حزب مایه می‌گرفت.

برای اقدام مشترك در کابل دوبار موعد مشخص تعین گردید، ولی بنابر عوامل خاصی به تعویق افتاد، عدم اعتماد بر یکدیگر عامل عمده این تأخیر بود، علاوه بر آن جنبش می‌خواست حزب اسلامی نیروهایش را برای عملیات تعین کننده وارد کابل سازد، بدون آنکه پایگاه ها و پوسته های واقع در استقامت حمله را که در اختیار جنبش بود تخلیه کند و به مجاهدین حزب اسلامی بسپارد. بدون چنین کاری مجاهدین حزب نمیتوانستند با اطمینان وارد عمل شوند، بالآخره روز دوازدهم جدی ۱۳۷۲ برای اجرای‌این عملیات تثبیت

گردید، عملیات آغاز شد، در آغاز عملیات، اکثریت نقاط مهم و ستراتیژیك کابل به شمول وزارت دفاع، میدان هوایی، رادیو، تلویزیون و قصر ریاست جمهوری تصرف گردید. و شورای نظار از همهٔ کابل بیرون کشیده شد. امکانات پیروزی این اقدام خیلی قوی و روشن بود و احتمال شکست آن خیلی ضعیف، ولی بنابر عوامل خاصی نتایج بعدی آن خلاف انتظار همه ثابت گردید. این عوامل عبارت بود از:

۱ـ حزب وحدت در عملیات شرکت نکرد، با آنکه بیش از همه بر آغاز سریع عملیات تأکید و اصرار جدی داشت، و با وجود آنکه نماینده اش مکرراً تعهد نمود و تا آخرین لحظه به همه اطمینان میداد که در روز عملیات حتماً در استقامت مربوط به خود مطابق پلان تصویب شده عمل خواهد کرد.

برای تخلف حزب وحدت دو دلیل عمده ارائه شده است:

الف ـ سفیر ایران از رهبر حزب وحدت اکیداً خواست که درین عملیات شرکت نکند، در غیرآن روابط ایران با این حزب مکدر و هر نوع تعاونش قطع خواهد شد.

ب ـ عدم همکاری جنبش با حزب وحدت در حملات گذشته ائتلافیون بر مراکز این حزب و عمل بالمثل به قصد وارد کردن جنبش به جنگ علیه دولت.

۲ـ جنبش با این کار توافق نکرد که تعداد زیاد نیروهای حزب اسلامی وارد کابل شود و در جریان عملیات، نقاط حساس را تصرف کند. قومندانان قطعات جنبش مستقر در کابل، به رهبری جنبش در مزار اطمینان میدادند که میتوانند به تنهایی شورای نظار را از کابل بیرون برانند.

۳ـ برخی از قومندانان جنبش، در بدل دریافت پول کافی با شورای نظار مخفیانه تعاون نمودند، جنرال رحیم پهلوان یکی ازین قومندانان بود.

۴ـ با پخش این خبر که جنبش ملی اقدامی علیه دولت ربانی نموده و همهٔ مناطق حساس کابل را تصرف نموده است، قومندانان جهادی مربوط به همهٔ تنظیم ها وارد جنگ شدند.

هیچ کسی گمان نمی‌کرد، مخصوصاً قومندانان جنبش، که در کابل با مقاومت خاصی مواجه خواهند شد، زیرا شورای نظار به کمك آنان و سوار بر تانك های آنها به کابل رسید، همهٔ نقاط حساس و ستراتیژیك کابل در دست جنبش بود، در چند درگیری که قبلاً با شورای نظار داشتند به آنان ثابت شده بود که نمیتوانند در برابرشان مقاومت کنند، چنانچه قبل از این اقدام، درگیری‌ای در ساحه پل محمود خان میان نیروهای جنبش و افراد شورای نظار رخ داد که در نتیجه آن از پل محمود خان الی میدان هوایی خواجه رواش، همهٔ مراکز شورای نظار را بشمول وزارت دفاع، نیروهای جنبش تصرف کرد، اگر ربانی با جنرال دوستم تماس نمی‌گرفت و از او نمی‌خواست که به بزرگواری خود اشتباهات مسعود را عفو کند، شاید وضع بیشتر خراب می‌شد و مشکلات بزرگتری برای جمعیت ایجاد می‌گردید، ربانی رسماً درگیری مذکور را اشتباه افراد خود شمرده از دوستم خواست جنگ را متوقف سازد. فردای آنروز، رادیو کابل درباره این درگیری خطرناك گفت: حادثه درگیری در پل محمود خان نتیجه یك سوء تفاهم بود ... الحمدلله رفع شد، ... به شهروندان کابل اطمینان میدهیم، ولی مردم کابل می‌گفتند: اگر سوء تفاهم چنین باشد جنگ چگونه خواهد بود؟! اگر شورای نظار در نتیجه یك سوء تفاهم به تخلیه نیمی از کابل به شمول وزارت دفاع و ارگ مجبور می‌شود، معلوم نیست در صورت جنگ چه خواهد کرد؟!!

ولی در عملیات مشترك بدلیل عوامل مذکور نه تنها عملیات بی‌نتیجه ماند، بلکه جنبش همهٔ مراکزش را در کابل از دست داد، در نتیجه سقوط میدان هوایی خواجه رواش، ارتباطات قطعات جنبش با مزار قطع گردید، تلفات زیادی را متحمل شدند، تعداد زيادي از افرادش کشته و زخمی و اسیر گردید، افرادش از طریق هودخیل، بگرامی و تپه های مرنجان بسوی مناطق تحت کنترول حزب عقب نشینی نمودند.

قطعات حزب اسلامی با استفاده از سرك کابل ـ لوگر در ظرف سه روز میدانی را برای پروازهای طیاره های باربردار آماده ساخت که متصل آن پروازها

از مزار آغاز گردید و ارتباط قطعات جنبش با مزار تأمین شد. با اینکار روحیه پژمرده افراد جنبش تا حدی احیاء شد و از ناحیه آینده خود و اکمال شان مطمئن شدند.

جنبش در مقابل عقب نشینی از کابل، همهٔ افراد جمعیت را در ولایات بلخ، سمنگان، جوزجان، سرپل و فاریاب خلع سلاح نمود و به بمباری های بی‌سابقه و شدید بر کابل متوسل شد.

جنبش در نظر داشت تا قطعاتش از طریق سالنگ بسوی پروان پیشروی کند و علی الاقل از تونل سالنگ بگذرند و در اولنگ مستقر شوند تا از آنجا جبل السراج، چهاریکار و بگرام را با وسائل ثقیله تهدید نمایند، ولی در دهنه سالنگ شمالی جلو پیشروی قطعات جنبش گرفته شد، از استقامت بادغیس نیزحملاتی بر مواضع جنبش آغاز گردید، با باز شدن جبهه دیگرجنگ به استقامت بادغیس، جنبش وادار شد تا قطعات رسول پهلوان را که عمدتاً ازفاریاب بودند، از سالنگ بیرون بکشد و به طرف فاریاب سوق کند و پیشروی های نیروهای اسمعیل خان را متوقف سازد، در نتیجه اینکار، دریای بالامرغاب در آن جبهه و سالنگ شمالی درین جبهه خطوط مدافعه دو طرف قرار گرفت. در جریان جنگ های مذکور در استقامت سالنگ، یك بار وضعیتی پیش آمد که طی آن قطعات دولت ربانی در نتیجه سازش با جنرال حسام الدین داماد سید کیان، توانستند تا دشت کیلگی پیشروی کنند، جنرال دوستم خیلی پریشان و مضطرب بود، در باره وضعیت بد قطعات خود با من تلفونی صحبت کرد و گفت: "جنرال حسام الدین با قطعات دولت همکاری کرد، وضعیت در پلخمری نیز متشنج است و امکان سقوط آن میرود... بهتر است به قومندانان حزب اسلامی در بغلان هدایت بدهید تا در کار دفاع از بغلان سهم فعال بگیرند، من موافقم که پس از دفع و طرد حمله دشمن، اداره ولایت بغلان در مجموع به شمول پلخمری به قومندانان حزب سپرده شود" به وی اطمینان دادم و به قومندانان حزب در ولایت بغلان: بشیرخان، مامور عبدالغیور شهید، صوفی پاینده محمد و نهضتیار گفتم

که نیروهای شانرا غرض دفع و طرد حمله ائتلافیون به خط اول سالنگ بفرستند ، با رسیدن مجاهدین به جبهه جنگ، نه تنها حمله مذکور به عقب زده شد ، بلکه پیشروی بسوی سالنگ ادامه پیدا کرد ، همهٔ دره های دو طرف سرك از وجود نیروهای شورای نظار تصفیه گردید و جنگ به دهنه شمالی تونل سالنگ رسید و به این ترتیب از سقوط پلخمری جلوگیری بعمل آمد و جنبش از شکست جدی و حتمی نجات یافت، ولی به وعده خود مبنی بر اداره ولایت بغلان توسط مجاهدین این ولایت عمل نکرد ، حزب اسلامی نیز این موضوع را جدی نگرفت.

مرگ جنرال مؤمن

نقش جنرال مؤمن در تکوین ائتلاف جبل السراج و جنگ هایش با حزب اسلامی خیلی مهم و قابل لمس بود ، از یك سو بندر مهم حیرتان را در اختیار داشت، بزرگترین ذخیره مهمات و مواد لوژیستیکی رژیم کمونست در آنجا قرار داشت و همهٔ کمکهای نظامی مسکو از همین طریق وارد افغانستان می‌گردید ، از سوی دیگری او مطمئن ترین محور برای پرچمی‌ها بود تا آنجا که ببرك تا پایان زندگی‌اش نزد او و در حمایت او در حیرتان باقی ماند و در همانجا دفن گردید. در افسران اردوی باقیمانده از رژیم کمونست، متعصب ترین چهره و دارای روحیه شدید ستم ملی بود و بطور جدی تلاش می‌ورزید تا کمونست ها و مجاهدنماهای غیر پشتون، بر اساس تعصبات نژادی و سمتی جبهه متحدی تشکیل داده با دیگران بجنگند ، بنابر همین ویژگی‌هایش روابط تنگ و دوستانه ای با مسعود داشت، مسعود به اعتماد او و سوار بر تانك های او و در حمایت قطعه تحت قومنده او وارد کابل گردید. شورای نظار مرگ جنرال مؤمن را ضربه بزرگی بر پیکر ائتلاف می‌شمرد ، به پیمانه ایکه یکی از همکاران نزدیك مسعود که وضعیت او را پس ازدریافت خبر مرگ جنرال مؤمن از نزدیك دیده بود ، گفت: او بر تصفیه جمعیت در چندین ولایت سمت شمال و شکست های پیهم در چندین

جبهه، آنقدر مشوش و پریشان نشده بود که مرگ جنرال مؤمن وی را افسرده نمود.

جنرال دوستم از ناحیه مؤمن خیلی مشوش بود، تسلط او را برحیرتان تهدید جدی برای خود می‌شمرد، چندین بار درین رابطه با من تلفونی صحبت کرده و تشویش جدی خود را اظهار داشته و گفته بود که لازم است چاره ای برای این مشکل جستجو کرد.

در کابل نیز فرقه ۷۰ جنرال مؤمن، در پهلوی فرقه ۰۵۵ جنرال با به جان سهم مهم و مؤثری در اداره کابل و جنگ علیه حزب اسلامی داشت، تسلط این قطعات برشهر کابل به پیمانه ای بود که در چهار ماه اول ریاست جمهوری ربانی، حزب کمونست وطن، کنگره عمومی حزب را در شهر کابل دائر نموده، محمود بریالی برادر ببرك كارمل را پس از مرگ او به عنوان منشی عمومی حزب انتخاب کرد. کاویانی و فرید مزدك اعضای مهم کمیته مرکزی حزب وطن و فعال ترین چهره ها در ائتلاف جبل السراج، بطور مسلسل به مسکو و دهلی سفر می‌کردند و مسعود در اثنای رفت و آمد، در میدان هوایی از آنان استقبال می‌نمود، در صفوف طرفداران کارمل این دو نفر بیش از دیگران در تشدید روحیه ستم ملی و تحریك تعصبات نژادی و ترکیز بر ملیت گرایی نقش مؤثر داشتند، در تحکیم روابط مسعود با مسکو و دهلی و تنظیم کمونست های فراری مقیم روسیه و هند و استفاده از آنان به نفع ائتلاف جبل السراج سهم فعالی داشتند، گرچه قدرت نظامی در اختیار نداشتند و از جمله اعضای غیر نظامی حزب وطن بودند ولی از لحاظ فکری رول آنان در تشکیل جبهه ائتلافی برخاسته از تعصبات قومی و نژادی بیش از هر کس دیگری بود. افسران کمونست ملیت گرا چون جنرال مؤمن، افکار کمونیستی و نظریات ستم ملی را از آنان فرا گرفته بودند.

حکمروایی مسعود

حکمروایی مسعود بر آن بخش کابل که در شمال دریای‌کابل موقعیت دارد و بر ولایت پروان به استثنای غوربند، در واقع بعد از آن آغاز گردید که قطعات جنبش از کابل اخراج شدند، قبل از این در ظاهر نام از او برده می‌شد ولی عملاً همهٔ نقاط حساس کابل در کنترول جنبش قرار داشت، مسعود پس از آن احساس کرد که حکمران کابل شده، کلاهش را کج گذاشت، خواست چون حکمروای مطلق العنان تبارز کند، ولی ساحه این حکمروایی خیلی محدود و تنگ و مدتش خیلی کوتاه بود. غرور و مستی طفلانه اش باعث شد که نه تنها با حزب اسلامی، حزب وحدت و جنبش همزمان بجنگد، بلکه با ربانی و تورن اسمعیل خان در داخل جمعیت به مخالفت بپردازد و اختلافات با آنان را به تدریج به جایي برساندکه جمعیت عملاً به جناحهای متخاصم تقسیم گردد. برای عده ای از اعضای رده بالای شورای نظار نیز حرکات و تصرفات او غیر قابل تحمل گردیده، مجبور شدند در این نزاع از ربانی جانبداری کنند. کانتینرهای پول های باد آورده از مسکو به نام مسعود به بگرام ارسال می‌گردید و سلاح و مهمات ارسالی از خارج مخصوصاً مسکو نیز در اختیار او قرار می‌گرفت، ربانی نه در جنگ مطرح بود و

نه در توزیع امکانات مالی و نظامی نقشی داشت، توان اعتراض علنی را نیز در خود نمیدید، ولی طرفدارانش نمیتوانستند این وضع را برای مدت طولانی تحمل کنند، اختلافات تشدید گردید، برای رفع نزاع، هیئت های متعددی توظیف گردید که پس از تلاشهای زیاد به این توافق رسیدند که پس از این پول به بانك سپرده شود و به احکام ربانی توزیع گردد و صلاحیت توزیع سلاح و مهمات از آن مسعود باشد.

از جانب دیگری قطعات مربوط به ایشان با شکست های پیهمی در جبهات مواجه گردیدند، در جریان یك سال مکمل، تنها در استقامت غوربند و از طریق توزیع پول کافی و خریدن افراد بدضمیر پیشروی محدودی داشتند که در نتیجه، مجاهدین حزب اسلامی مجبور به عقب نشینی از دره غوربند گردیدند که در مقابل تهاجم بر غوربند، قطعات حزب اسلامی مستقر در کابل مجبور گردیدند عملیاتی در غرب کابل، برای تصرف مهمترین نقاط استراتیژیك داشته باشند، طی این عملیات غند مهم سکاد و سلاح کوت های مربوط به آن به شمول مناطق مهم دیگری فتح شد و جنوب غرب کابل بشمول قسمت های مهم غرب شهر از وجود افراد حامی آنان تصفیه گردید.

جنگ با همه گروهها و شکست ها در همه جبهات، روحیه تفاهم و آشتی با حزب اسلامی را در صفوف افراد خوب جمعیت قوت می‌بخشید و موضع آنانرا درین جهت در برابر مخالفین صلح و آشتی موجه تر می‌ساخت. ولی مسعود به رفقای خاص خود و قومندانان فروخته شده و جنرالان کمونست می‌گفت: حزب اسلامی و بقیه مخالفین نمیتوانند ما را با جنگ شکست بدهند و از صحنه کنار بزنند، ولی در نتیجه تفاهم و مصالحه و اشتراك حزب اسلامی در حکومت، حزب اسلامی بر اوضاع مسلط میشود، ما تضعیف می‌شویم و حتی نمیتوانیم موجودیت خود را حفظ کنیم.

افراد رده بالای جمعیت، موضع مسعود را اینگونه توجیه می‌کردند که او حزب اسلامی را تهدید قوی در برابر حکمروایی مطلقه خود می‌پندارد و گمان

می‌کند که اگر با وجود مخالفتهای شدیدی که در شهر کابل و در داخل جمعیت و شورای نظار علیه او موجود است، حزب اسلامی وارد کابل شود، ستاره بخت او افول می‌کند و جلو تصرفات بی مهار و خود کامگی های او گرفته میشود، اگر ربانی و طرفدارانش اکنون جرأت مخالفت علنی با او را ندارند و نمیتوانند مانع تصرفات او شوند با آمدن حزب اسلامی جبهه مشترکی علیه او تشکیل خواهد شد و تسلط او برجمعیت و شب سیاه حکمروایی او بر کابل پایان می‌یابد.

اگر به اظهارات مسعود، مصاحبه های‌اخباری و پیامهای او درین مرحله کمی دقت کنید به حالت مشوش و پریشان او بخوبی پی می‌برید. او در پیامی به بی‌نظیر بوتو پس از پیروزی‌اش در انتخابات می‌نویسد:

پیروزی شما در انتخابات پاکستان، پیروزي نیروهای "دیموکراتیك" بر نیروهای "بنیادگرا" بوده، آنرا بشما تبریك می‌گویم، امیدواریم در افغانستان نیز نیروهای دیموکرات به همکاری شما و سائر نیروهای مترقی بر بنیاد گراها غلبه حاصل کنند...!!

امریکائیها به او اطمینان داده بودند که در صورت پیروزی بی‌نظیر بوتو، مناسبات تان با اسلام آباد به وساطت و میانجیگری ما بهبود خواهد یافت و مشکلات و سوء تفاهمات رفع خواهد شد، به این امید و طمع، این پیام را به اسلام آباد مخابره کرد و از طریق بی‌بی‌سی به نشر سپرد.

در مصاحبه هایش با رسانه های خبری غربی درباره حزب می‌گفت: حزب اسلامی به تروریستها آموزش میدهد، به تروریست های کشورهای عربی پناه داده، مراکز آموزش برای شان ساخته است، بر جماعت اسلامی پاکستان اعتراض میکرد و در مورد ایران می‌گفت: تهران در امور داخلی کشور ما مداخله نموده به حزب وحدت، پول و سلاح کمك می‌کند و باعث درگیری‌ها در افغانستان میشود. این تبلیغات را در حالتی علیه ایران داشت که گردن بندهای سیاه و سفید و دریشی های ابلق او و اعضای شورای‌نظار، تقلید شانرا از سپاه پاسداران ایران به نمایش می‌گذاشت.

حقیقت امر این است که دلیل مخالفت شدید و آشتی ناپذیر برخی از گروهها و اشخاص با حزب اسلامی فقط این است که: عناصر آلوده، غرق در فساد و وابسته به اجانب، نمیتوانند گروهی را تحمل کنند که از افراد صالح، هدفمند، با شخصیت و مقبول ملت تشکیل گردیده و برای خدا و صلاح ملت خود عمل می‌کنند.

فساد، ظلم، اختلاس، غارت و تبهکاری که در دوران این زمامداری صورت گرفته است، در تاریخ کشور ما سابقه ندارد، اگر یك دسته دزد بیرحم و جانی بر قریه مظلومی مسلط شود، شاید بازی با عزت، آبرو و ناموس مردم و سر و مال شان را به نحوی که زمامداران کابل در حق مردم مظلوم کابل روا داشتند، منافی عزت النفس و غرور انسانی خود بشمارند و شاید هیچ انسانی جرأت نکند مرتکب آنهمه اعمال ننگینی شود که این زمامداران مرتکب شده اند. اگر بگوئیم که همه کمونست ها جمعاً و در طول حکمروایی ۱۴ ساله شان بر افغانستان، در سرمایه های ملی به این پیمانه خیانت نکرده اند که هر قومندان شورای نظار در جریان مدت کوتاه حکمروایی شان کرده، شاید مبالغه نکرده ایم. خریداری خانه ها در پاریس، لندن و دهلی، ساختن قصرها در داخل، غصب زمین های شخصی و دولتی، سرقت وسائل و لوازم دفاتر دولتی، چوکی، میز، فرش و ظرف آن، فساد اخلاقی، عیش و عشرت، بدمعاشی، تعرض به عزت و آبروی مردم شریف و ... کارهای عادی و روزمره آنان بود، با رذالت های ننگین شان روی غارتگران گلمجم و کمونستها را سفید کردند، هر کسی وضعیت مزار را به مراتب بهتر از کابل می‌شمرد، همه عناصر مفسد جامعه، دزدها، ملیشه ها و چپاولگران در پهلوی آنان و درقطعات دولتی تنظیم شدند و مسلح گردیدند، به هر گروهی ساحه مستقل حکمروایی‌اش سپرده شد و بر مردم مظلوم ما چون زمامداران بیرحم قسی‌القلب تحمیل شدند، از یکسو زندگی اشرافی و افسانوی قومندانان دولت و مسابقه بی‌شرمانه میان شان در خریدن قصرها، آخرین مادل موترها، زمین ها و انتقال پول به خارج و از سوی دیگری وضع دردناك اقتصادی مردم،

فقر، گرسنگی، قیمتی و قحطی که چاپ و توزیع بیدریغ پول های بادآورده باعث آن شده بود و هزاران خانواده شریف و باعزت را به سؤالگر و گدایی مجبور ساخته بود، در برابر هر دفتر و دروازهٔ خانه هر قومندان و در پهلوی محل ملاقات های خصوصی و عشرت خانه های زمامداران، هر روز ده ها زن و طفل فقرزده برای بدست آوردن لقمه نانی جمع می‌شدند و با حسرت، رفت و آمد موترهای لوکس و زندگی مرفه و اشرافی آنانرا نظاره می‌کردند و از ته دل بر آنان لعنت می‌فرستادند، هر شامی در هر خانه کابل، وقتی افراد خانواده، بر سفره خالی می‌نشستند، دست دعا بلند نموده، بر عاملین این وضع و بر زمامداران این شهر بدبخت نفرین می‌فرستادند و از خدا می‌خواستند که بر اطفال و خاندان هر یکی از این زمامداران بیرحم و خائن، روز بد مردم مظلوم کابل را مسلط کند.

تا یك زمانی وضعیت ارگ چنان بود که وقتی مسعود وارد می‌شد، برای استقبال از او قطعه گارد تشریفات تقدیم می‌شد، در حالیکه جناب رئیس جمهور نیز در ارگ حضور میداشت، این عمل را افسران کمونست برای مقاصد خاصی انجام میدادند. هیئت صلح جماعت اسلامی پاکستان، چشم دید خود را در این رابطه چنین حکایت می‌کند: در روز عید، در داخل مسجد کوچك ارگ، برای شنیدن سخنرانی رئیس جمهور نشسته بودیم، او خطبه نماز عید را ایراد می‌کرد، ناگاه در بیرون از مسجد صدای موزیك به گوش ما رسید، چند دقیقه دوام کرد، حیران بودیم، نمیدانستیم چه اتفاقی افتاده که در اثنای خطبه رئیس جمهور، صدای موزیك بلند میشود و قطعه تشریفات تقدیم می‌شود. صدای پاها و سلامی شدن ها را تا درب دخولی مسجد می‌شنیدیم، همه بسوی در متوجه شدند ناگه می‌بینند که جناب مسعود با عدهٔ از افسران عالیرتبه با بروت های انبوه وارد مسجد شدند!! طبیعیست که این برخورد اهانت آمیز باید برای ربانی غیر قابل تحمل باشد، ولی او جرأت عکس العمل را در خود نمی‌دید، بطور خصوصی تلاش ورزید تا وضعیت ارگ را بتدریج تغییر دهد و افراد وفادار به خود را در آن مستقر سازد. مدتی بعدتر وضعیت ارگ به نحوی عیار گردید که از افسران تا

چای دار باشی همه بدخشانی مخصوصاً از یفتل بودند و مسعود که دیگر تقدیم قطعه تشریفات را در استقبال خود نمی‌یافت بر وضع ارگ اعتراض می‌کرد ، می‌گفت: ربانی جز بر یفتلی‌ها بر کس دیگری اعتماد نمی‌کند!!

شکست قطعات پنجشیری در جنگ ها باعث شد که تعداد زیادی از افراد بدخشانی و تخاری شانرا به کابل انتقال دهند ، این وضعیت به ربانی این فرصت را فراهم کرد که طرفدارانش را در کابل مستقر کند و زمینه حضور فعالتر در کابل را بدست آورد و او برای ریاست جمهوری خود گارد ۲۲۰۰۰ نفری را منظور کرد که عمدتاً افراد بدخشان و تخار در آن تنظیم شدند ، تعداد واقعی آنان به ثلث این رقم نمیرسید ، ولی حقوق و امتیازات ۲۲۰۰۰ نفر برای شان حواله می‌شد ، تعدادی از این افراد را در خطوط مقدم جبهه جنگ مستقر ساخت، روحیه این جنگجویان تازه نفس مربوط به گارد ریاست جمهوری، نسبت به پنجشیری‌ها که در جنگ های فرسایشی خسته و کوفته شده بودند و در نتیجه غارتها و چپاولهای زیاد بحدی سیر شده بودند که دیگر انگیزه برای جنگ نداشتند ، بمراتب قوی بود ، همچنان طرفداران ربانی توانستند که قومندانان کوهدامن و شمال کابل را در شورایی علیه مسعود تنظیم کنند که اکمالاتش را مستقیماً ربانی بعهده داشت.

بمباری بر منزل بنده

ائتلافیون تصمیم گرفتند بر منزل مسکوني ام بمباری کنند ، برای این بمباری پنج طیاره سو و میگ را آماده کرده بودند ، بتاریخ ۱۳۷۳/۵/۲۸ این بمباری وحشیانه صورت گرفت که جریان چنین بود :

تب شدید داشتم، توان رفتن به دفتر را نداشتم، در خانه ماندم، با دو سه مرکز دور و نزدیك مخابروی تماس گرفتم، سپس به مطالعه راپورهای واصله مصروف شدم، با مخابره واکی تاکی به یکی ازبرادران گفتم: بالا نزد من بیاید ، خاد که تماس های مخابروی مرا بطور دوامدار تعقیب می‌کرد ، از کلمه "بالا" درك کرد که من در خانه، محل بود وباش خود در کناره کوه قرار دارم، مطابق به پلانی که از قبل برای بمباری تهیه کرده بودند و پنج طیاره را برای این منظورآماده ساخته و هر لحظه منتظر دستور بودند و ما از جریان این آمادگی ها اطلاع داشتیم، ولی دقیقاً نمیدانستیم غرض بمباری برکدام هدفی این آمادگی گرفته شده است. در جریان مطالعه، صدای شبیه به اصابت مرمی اراگان را شنیدم، که احساس کردم بر همین کوه جوار خانه اصابت کرده است، از خانه بیرون رفتم تا بنگرم مرمی بر کجا اصابت کرده است، در فضا چندین طیاره را دیدم که یکی پی

دیگری بطور مسلسل راکت های هوا به زمین فیر می‌کنند و به اطراف خانه و حول و حوش ما اصابت می‌کند، چندین بم ۵۰۰ کیلو گرامه را فرو ریختند که در چند متری ما منفجر شدند، به تعقیب آن چند بم خوشه ای فروریختند، ما در آنجا بشمول انضباطان و دریوران تقریباً بیست نفر بودیم، بم ها و راکت ها یکی پی دیگری در چند متری ما اصابت می‌کرد، در گرد و غبار و دود، پارچه های بم و قطعات سنگ ها که با انفجار پراگنده می‌شدند، همدیگر را بخوبی نمیدیدیم، بسوی تپه ای جوار خانه بالا رفتم و در همانجا به تماشای صحنه بمباری ها نشستم. برادران، ماشین محاربوی ای را غرض بیرون رفتنم از ساحه تحت بمبارد فرستادند، ترجیح دادم در آنجا بمانم، در جریان ترك خانه و روبروی آن دوبار بم دقیقاً در همان نقطه ای اصابت کرد که یکی دو دقیقه قبل در آنجا ایستاده بودیم. سپس در مقابل ما، در چند متری، بم اصابت کرد، میان پارچه های سنگ، گرد و غبار فرو رفتیم، امیرجان در پیشرویم قرار داشت، ناگهان چیزی به اندازه کمتر از يك کیلو بسوی او آمد و برکمرش اصابت کرد، فریاد کشید که چره خوردم، صحنه را می‌دیدم، چره و پارچه بم نبود، گفتم مطمئن باش چره نیست، کمرش را دست زد، جراحت نداشت، مطمئن شد و بحرکت افتاد، در کنار کوه نشسته بودم و تماسهای خاد را تعقیب می‌کردم، دلم می‌خواست از طریق مخابره به مسعود و رفقای کمونستش بگویم: اینك من از همان نقطه ای با شما صحبت می‌کنم که تحت بمباری شما قرار دارد، همهٔ زور و توان تان را بیازمائید، بخدا سوگند یاد می‌کنم که تا پایان بمباری‌های تان این نقطه را ترك نخواهم کرد.

متأسفانه مخابره رپیتر آنانرا نداشتم، بمباری پایان یافت، به یکی از برادران گفتم: با صدای بلند از برادران در پائین بپرسند که کسی زخمی شده یا نه؟ جواب دادند که الحمدلله هیچ کس زخمی نشده، همه سالم اند، ازفرط حیرت بی اختیار خندیدم، خیلی خیلی عجیب بود که با وجود فرو افتیدن ۳۲ بم بزرگ، راکت ها وبم های خوشه ای بر يك نقطه کوچك و بارز، از آن جمع بیست نفری که همه روبروی خانه، در پهلوی هم ایستاده بودند، احدی زخمی نشود و نتیجه

بمباری فقط شکستن شیشه کلکین ها و دروازه ها و فرو ریختن یکی دو دیوار باشد! این احساس عمیق درونی مرا به تبسم واداشت که مجال و توان بمبارد را نیز خدا میدهد و ترتیب حفاظت و نگهداری را نیز او میدهد. جاهل است کسیکه ازمرگ می‌ترسد، بخدا سوگند در برابر ایمان خود ازینکه چرا خانه را ترك گفتم و به تپه ای در جوار خانه بالا رفتم، احساس خجالت می‌کردم.

گمان می‌کنم تلاشهایی را که دشمنان اسلام برای ترور و مرگ من داشته، برنامه ریزی هایی که در این رابطه داشته اند و مصارف هنگفتی که در این راه نموده اند، شاید برای قتل کمتر کسی صورت گرفته باشد.

معتقدم که اگر فیصله مرگ و زندگی بدست کسی دیگری جز خدا می‌بود، باید تا حال صدها بار کشته میشدم، از زمان اقتدار سردار داؤد، که به اتهام رهبری کودتا علیه رژیم، تحت تعقیب قرار گرفتم، تصمیم دستگیری و قتلم را گرفتند و فیصله اعدامم را در غیابم صادر کردند، تا امروز همهٔ زمامداران کابل و شبکه های جاسوسی‌شان، **KGB**و **CIA** هر یکی بنوبه خود تلاش های زیادی برای دستگیری و قتل من داشته اند که چند نمونه‌آنرا حکایت می‌کنم:

در زمان سردار داؤد دو بار محل اقامت مؤقت و مخفی‌گاهم محاصره گردید، يك بار در خانه جگتورن شیرعلی خان رئیس ارکان قوای چهار زرهدار و بار دیگری در فرزه در خانه میرصفی الله پاچا، در بار اول زمانی وارد خانه جگتورن شیرعلی خان شدم که او را پولیس بی یونیفورم، نیم ساعت قبل با خود برده بودند، نفرخدمتش بمن گفت: با چند نفری که به دیدارش‌آمده بودند بیرون رفت، من در خانه برایش منتظر ماندم، شب را در آنجا سپری کردم، فردایش از خانه بیرون آمدم، نگاهم به افرادی افتاد که خانه را تحت نظارت گرفته اند، بمن متوجه شدند ولی مرا نشناختند، چون دستار بر سر داشتم و جیلکی بر شانه انداخته بودم، عکس مرا که پولیس در اختیار داشت و از زمان پوهنتونم بود با وضع آنروز مطابقت نداشت، پولیس منتظر آمدن من از بیرون بودند در حالیکه من در داخل خانه بودم، به این ترتیب از محاصره بیرون رفتم.

پولیس رژیم کابل بمشوره کماندوهای غند ضربه، پلان محاصره محل اقامتم در فرزه و دستگیری‌ام را آماده ساختند، افراد کماندو را شبهنگام برای این منظور به میربچه -کوت و از آنجا به فرزه فرستادند، قومندان امنیه کابل شخصاً این عملیات را رهبری می‌کرد و عملاً در آن حضور داشت، یك شب قبل از این در خواب و طی رؤیایی دیدم که پولیس، همین محل اقامتم را محاصره کرده اند و به جانب شرق از محاصره بیرون رفتم، بنابر همین رؤیا، شب بعدی را در خانه دیگری سپری کردم، فردایش نماز فجرم را در تاریکی و اول وقت ادا کردم، متصل ادای نماز بسوی خانه پاچا صاحب به حرکت افتادم، تفنگ و تفنگچه را با خود برداشتم. زمانیکه به نزدیکي خانه پاچاصاحب رسیدم، کماندوها و پولیس مسلح وارد خانه شده و مصروف تفتیش بودند، افراد غیر مسلح در بیرون خانه، در سایه درخت هاي اطراف حوض ایستاده بودند، گمان کردم اینها برادراني اند که از کابل غرض ملاقات آمده اند، چون کمي نزدیکتر رفتم، قومندان امنیه ولسوالي میربچه کوت، از میان دیگران جدا گردیده، بسوي من جلو آمد و با صداي بلندي فریاد کشید: دریش !! تفنگچه ام را کشیدم و به تفنگم مرمي تیرکردم، او جابجا ایستاد و من از بالای دیواري بسوي باغ پریدم و بطرف کوه رفتم و از محاصره نجات یافتم، همهٔ جریان همانگونه پیش آمد که شب گذشته در خواب دیده بودم.

بار دیگري با خالد فاروقي (امیرجهاد ولایت پکتیکا) در شرائطی ذریعه بس از کابل به پروان می‌رفتم که عکس هاي بنده غرض دستگیري ام در همهٔ کشور پخش شده و به نیروهاي پولیس همهٔ ولایات اوامر اکید صادر شده بود، در هر ایستگاهي افراد پولیس موترها را متوقف ساخته و افراد را تفتیش می‌کردند، در کارته پروان بس حامل ما را متوقف ساختند، پولیس وارد بس شد، عکس بنده در دستش، همه سرنشینان بس را با دقت وارسی و چهره هریکي را با عکس مقایسه کرد، من وضعیت چشم هایم راکمي تغییر دادم و روي بیني ام به نحوي انگشت گذاشتم که باعث تغییردر قیافه میشود، پولیس بعد از تفتیش از بس

پائین شد و موتر ما بحرکت افتاد، رفیق سفرم گمان کرد که پولیس حتماً و بی‌گمان ما را شناسائي کرده ولي بنابر اینکه تدابیر لازم براي دستگیري ما در محل جلوتر اتخاذ شده به بس اجازه حرکت داده شد، ولي ما سالم و بدون مزاحمتي به محل مورد نظر رسیدیم.

در دوران اقتدار کمونست ها، گروپ هاي تروریستی زیادي توسط**KGB** تربیه و با وسائل پیشرفته غرض ترور بنده به پشاور اعزام گردیدند که برخي در داخل دستگیر شدند، عده ای بمجرد ورود به پشاور با همهٔ وسائل و تجهیزات شان به دام اطلاعات حزب افتادند، عده ای خود آمدند و ما را در جریان گذاشتند و در رابطه با وسائل و افراد گروپ خود معلومات دادند که همه دستگیر شدند و تعداد کم آنان، غالبا" پاکستانی‌ها، مؤفق شدند تا انفجاراتي در برخي از نقاط مزدحم شهر داشته باشند. به این افتخار می‌کنم که**KGB** و خاد در مقابله با اطلاعات ما همواره ناکام بوده، نه به ترور شخصیتهای ما مؤفق شدند و نه به انفجار سلاح کوت ها و ذخایر سلاح و مهمات ما، درحالیکه توانستند تقریباً همه سلاح کوت هاي گروه جمعیت را یکي پي دیگري و بطور مکرر منفجر کنند.

یکبار از خانه بسوی دفتر حزب که در فقیرآباد پشاور موقعیت داشت حرکت نمودم، قبل از آنکه به دفتر بروم برای اشتراك در جلسه مختصر به محل دیگری رفتم، در همین فرصت به گاراج دفتر که معمولاً موتر بنده در آن می‌ایستاد، موتر شبیه به آن (مربوط دارالانشاء) داخل شد که همزمان با آن موتر ناشناخته ای در جوارگاراج توقف کرد، ولی قبل از آنکه دریور از موتر پائین بیاید، محافظین دفتر مداخله نموده، دریور را وادار ساختند که حرکت کند و ساحه را ترك بگوید. موتر حرکت کرد، چند متری جلوتر رفت، برگشت و در کناره دیگر سرك توقف نمود و دریورش پائین آمد و از نظرها غائب شد و متصل آن موتر مذکور با صدای مهیبی منفجر شد که باعث قتل و جراحت عده ای از مراجعین به دفتر و عابرین در سرك شد.

بار دیگر در پهلوی همین دفتر و در کنار در ورودی آن در محلیکه هر روز تعداد زیادی از مراجعین تجمع می‌کردند، بلول بزرگ سمتی مملوء از باروت را که دو طرف آنرا گل مالیده و در تاریکی شب، ذریعه گادی به این محل انتقال داده بودند به نحوی جاگذاشتند که انضباطان متوجه نشدند و آنرا کار مامورین شاروالی پنداشته، اعتنای به آن نکردند، در روشنایی روز، ناگه کسی متوجه قطعه سیمی در لابلای گل دهنه بلول شده، فوراً به اطلاعات گزارش میدهد، پرسونل اطلاعات، بم را از آنجا برمیدارند و در آنطرف سرك در نهري مى‌اندازند و به مامورین پولیس اطلاع میدهند، در همین اثنا من نیز به دفتر رسیدم، ساحه توسط پولیس کنترول می‌شد، رفت و آمد در جاده متوقف بود، از نزدیك شدن به محل بم ممانعت صورت می‌گرفت، به پولیس گفتم باید بم خنثی شود، موافقه کردند، سیداجان عضو امنیت، بلول را از نهر بیرون کشید، مامورین فنی، بم را که پانزده دقیقه بعدتر بساعت ۹.۴۵ باید منفجر می‌شد خنثی کردند.

بار دیگری خاد بمی را در داخل قرآن برایم تعبیه کرد و بدست کسی به پشاور فرستاد تا چون هدیه ای بمن بسپارد و بمجرد باز کردن قرآن منفجر شود، ولی حامل بم دستگیر شد.

بتارخ ۱۳۶۲/۷/۲۲ موتر مملوء از باروت را که با ریموت کنترول از فاصله دور منفجر می‌گردید، در مسیر رفت و آمد بنده، در بازار مزدحم کبابیان جابجا ساختند، در آنروزها غرض اشتراك در جلسات شورای مرکزی از همین راه به ورسك رفت و آمد داشتم، ما مرتکب این اشتباه شدیم که خلاف معمول، چند باری بطور مسلسل از همین راه رفت و آمد کردیم. بازار را برای بم گذاری به دو منظور انتخاب کرده بودند:

الف ـ هیچ کسی مانع توقف موتر در کناره های سرك نمیشود و نمی‌پرسد که چرا موتری بدون دریور توقف کرده است.

ب ـ بنابر ازدحام باید موترها از سرعت خود بکاهند و زمینه برای نشانه گیری دقیق مساعد می‌گردد.

زمانیکه موتر های ما به آنجا رسید، انفجار بزرگی صورت گرفت، موتر حامل بنده از محل انفجار ۵.۴ متر و موتر بعدی مربوط گروپ حمایه نیز ۴.۳ متر فاصله داشت. بنابر فشار شدید این انفجار بزرگ، موتر بنده چند سانتی متر از زمین بالا رفت و به شدت به زمین خورد و خاموش شد. همهٔ شیشه ها فرو ریخت، ولی به این دلیل از اصابت چره های موتربم در امان ماند که میان ما و محل انفجار، بس مسافر بری‌ای حایل گردیده بود که فقط چند لحظه قبل از رسیدن ما به این محل در جلو موتربم متوقف شده بود. انفجار زمانی صورت گرفت که ما پهلوی بس مذکور رسیده بودیم، چره های بم همه بر آن اصابت کرد و در برابر موتر ما سپر گردید. موتر عقبی ما در شعله های بم پیچانده شد، سر و روی همه برادران کم و زیاد در شعله ها سوخت ولی جراحت ها سطحی بود. ۱۴ نفر در این حادثه کشته و ۴۵ نفر زخمی شدند که همه افراد بی‌گناه و رهرو بودند. در ابتدا گمان می‌کردم که این انفجار نیز مثل بقیه، کارشبکه های **KGB** خواهد بود ولی بعدها دریافتیم که حقیقت موضوع طور دیگری بود، انفجار از طرف یك شبکه **CIA** و توسط یکی از افرادی که با محاذ ملی تعلق داشت و دفتر آن در چند قدمی محل انفجار قرار داشت صورت گرفت.

موترهای ما در اثر انفجار مذکور از حرکت افتاده بود، از موتر پائین شدم، موتر یکی از افغانها در پهلویم توقف کرد تا مرا با خود بردارد، سوار موتر مذکور شدم، دریور را نشناختم، چند متر دورتر یکی از افراد حزب با موترش بسوی ما آمد، آنرا متوقف ساختیم، از برادر افغان تشکر نموده سوار موتر حزب شدیم و به ورسك محل جلسه رفتیم، در جلسه شرکت کردم، گمان می‌کردم که شرکت کنندگان در جلسه حتماً از حادثه اطلاع یافته اند و یا علی الاقل آثار این حادثه بزرگ را در سیمای من احساس خواهند کرد و درباره چگونگی آن خواهند پرسید ولی چنین نشد، خودم جریان را عرض کردم.

پولیس پاکستان پرزه هائی را از موتر منفجر شده بدست آورد که با استفاده از آن شناسایی مالك موتر و بالاخره عامل انفجار بخوبی افشا می‌گردید ولی

پولیس نتایج تحقیقات را نزد خود نگهداشت و از افشای آن خودداری کرد. مدت ها بعد واضح گردید که انفجار توسط همان کسی صورت گرفته بود که ما با موتر او از محل حادثه بیرون رفتیم، از افشای نام او به دو دلیل خودداری می‌کنم:

الف-اعترافات نامبرده را نشنیده ام.

ب-اکنون و در اثنای نوشتن این جریان زنده نمی‌باشد.

خاد در پوشش دولت اسلامی نیز تلاشهای زیادی برای ترور بنده داشته که چند نمونه آنرا یاد آور می‌شوم:

پس از معاهده اسلام آباد و بعد از آنکه جنرال دوستم با پلان حمله بر سروبی توافق نکرد، خاد دو پلان انفجار را روی دست گرفت:

۱-در ساحه میان بینی حصار و بگرامی در یکی از کناره های بلند سرك که حدوداً یك متر از سطح زمین ارتفاع داشت (۱۱) سرگلوله توپ را به نحوی تعبیه کردند که ساحه بطول سی‌متر در امتداد سرك را احتوا میکرد.

برنامه انفجار چنان آماده شده بود که در روز حرکت بنده بسوی جلال آباد، غرض اشتراك در جلسه رهبران و در اثنائی که کاروان همراهان سفر به ساحه میرسد همه سرگلوله ها همزمان انفجار کند. اطلاعات حزب از جریان مطلع گردیده، ساحه را تصفیه کرد و همه وسایل و سامانی را که برای این انفجار بکار رفته بود بدست آورد.

۲-به یکی از پروانی هایی که شامل قطعه ای‌در قرارگاه مرکزی حزب در غند تعلیمی بود، ۲۰۰ ملیون افغانی را غرض تعبیه باروت، زیر یکی از پلهایی که معمولاً برای عبور و مرور از آن استفاده میکردم، به ذمه گرفته، یك مقدار پول را به او سپردند، او توانست باروت، ریموت کنترول روسی و بقیه سامان را به تدریج به غند تعلیمی انتقال دهد و در دو سه نقطه نگهداری کند.

یکی از اعضای شورای نظار که سابقه جهادی داشت و در آن وقت در خاد اجرای وظیفه میکرد، مخفیانه به چهار آسیاب آمد و جریان را با همه تفصیلاتش گذارش داد و گفت: از معاون خاد انجنیر عارف شنیدم که به فلان کس باروت و

ریموت کنترل داده ایم، همه وسایل ضروری را انتقال داده است، برای انجام ماموریتش آمادگی کامل دارد، در یکی دو روز آینده موتر حکمتیار بالای همان پل منفجر میشود، با شنیدن این حرف تکان خوردم و با خود گفتم: عجیب است که ما میتوانیم کمونیستهای بدنام و بدسابقه را در پست های حساس دولتی تحمل کنیم، ولی برای ترور یکی از رهبران جهاد در شرائطی آمادگی میگیریم که فقط چند روز قبل معاهده ای را با او در مکه مکرمه امضاء کردیم.

قطرات اشك از چشمانش می‌ریخت و می‌گفت: از شما در برابر این گزارش انتظار هیچ پاداشی را ندارم و سوگند یاد میکنم که همواره با شما بطور صادقانه و بی‌غرضانه همکاری خواهم کرد.

عامل بم گذاری با همهٔ وسایل دست داشته دستگیر شد و بجرم خود اعتراف کرد و جریان از طریق رادیو و تلویزیون پیام آزادی منعکس گردید.

تلاشهای زیادی شبیه به اینها برای ترور بنده صورت گرفته، ولی دشمنان نتوانسته اند و نمیتوانند موعد ثابت مرگم را تغییر دهند.

دور دیگر تلاش های صلح

ائتلافیون، چون عادت همیشگی شان یکبار دیگری در بحبوحه شکستهای پیهم شان خواهان آغاز مذاکرات و مصالحه شدند، ولی این بار وضعیت ائتلافیون بی نهایت پریشان بود، همهٔ غرب کابل بشمول پوهنتون را از دست داده بودند، در این استقامت خط جنگ و دفاع در دهمزنگ قرار داشت.

در شرق کابل، دریا خط حایل بود و از همه ساحات در جنوب دریا اخراج شده بودند، در جنوب جز بالاحصار، همه نقاط حاکم بشمول تپه های مرنجان در اختیار نیروهای حزب بود، نه تنها توان جنگ تهاجمی را از دست داده بودند بلکه امکان دفاع دوامدار را نیز در خود نمی‌دیدند، با اختلافات شدید داخلی مواجه بودند، شورای عالی دولت با اکثریت قاطع از ربانی خواست استعفا دهد،

استاد سیاف از قومندانان پکتیا و غزنی خواست تا هیئت صلحی را به ریاست مولوی نظام الدین حقانی به کابل بفرستند، به آنان اطمینان داد که ما همه خواهان استعفای ربانی بوده با تشکیل حکومت غیر ائتلافی و برگزاری انتخابات موافقیم. ربانی و همهٔ اعضای شورای عالی دولت با این طرح توافق دارند، اگر ربانی اینبار با استعفای خود و انتقال قدرت به حکومت مؤقت توافق نکند کابل را ترك میگویم و از همکاری با آنان دست می‌کشم.

هیئت با ربانی ملاقات کرد او با تأکید و سوگندهای مؤکد و محکم به هیئت گفت: با انتقال قدرت به حکومت مؤقت موافقم، به حکمتیار از این ناحیه صد در صد اطمینان بدهید، ایشان اسامی چند نفری را که برای ریاست دولت مؤقت مناسب میشمارند بما ارسال کنند، ما از میان آنان با یکی توافق خواهیم کرد.

از این طرف اسمای سه نفر: مولوی سلطان عزیز، استاد شینواری رئیس پوهنتون دعوت و جهاد و داکتر فاروق اعظم ارسال گردید. هیئت چندین بار میان کابل و چهار آسیاب رفت و آمد کرد، بالآخره از برخورد ائتلافیون فهمید که نه تنها صداقتی در میان نیست، بلکه عزایم بدی هم دارند، با صدور يك اعلامیه مفصل که از طریق رادیو بی‌بی‌سی نیز منعکس گردید، ائتلافیون را عامل ادامه جنگ و ناقض تعهدات شمرده به ماموریت خود خاتمه بخشید. متصل آن ربانی از جنرال حمیدگل رئیس اسبق **ISI** تلفونی خواست که غرض میانجیگری به کابل بیاید که او در جواب گفت: بشرطی به کابل می‌آیم که نخست اختیار کامل فیصله نهایی برایم داده شود و ثانیاً از ناحیه انتقال قدرت به حکومت مؤقت بمن اطمینان بدهید، ربانی به او اطمینان داد، جنرال حمیدگل جریان را با من در میان گذاشت و گفت: اگر شما موافقید به کابل می‌آیم که در جواب اظهار داشتم: در صورتی با میانجیگری شما موافقم که ربانی در رابطه با استعفای خود و انتقال قدرت به حکومت مؤقت و برگزاری انتخابات اطمینان کامل به شما داده باشد و کار شما تنها کسب موافقه دو طرف در مورد اعضای کابینه حکومت مؤقت باشد. با این شرط توافق کرد و در شرائطی از اسلام آباد عازم کابل شدکه

حکومت بی‌نظیربوتو با سفر او و میانجیگری میان احزاب افغانی به شدت مخالفت می‌ورزید.

در نتیجهٔ تلاشهای جنرال حمید گل، معاهده ای در رابطه با تشکیل حکومت مؤقت و انتقال قدرت به آن، ترتیب گردید و برای امضاء آماده شد. ولی در همین جریان حرکتی به نام طالبان از کندهار سر برآورد، حکومت ائتلافی ارتباطاتی با آن برقرار کرد، هیئت های آمریکایی به ائتلافیون اطمینان داد که این حرکت به ضرر آنان عمل نخواهد کرد و پس از تصفیه جنوب با شما به تفاهم خواهد نشست.

اگر حرکت طالبان آغاز نمی‌گردید و بسوی غزنی و کابل به حرکت نمی‌افتاد، بدون شك بر سر انتقال قدرت به حکومت مؤقت حتما" توافق صورت می‌گرفت و جنگ به پایان می‌رسید، چون زمامداران ائتلاف چاره ای جز استعفا نداشتند، معاهده نوشته و برای امضای نهایی آماده شده بود، حزب اسلامی اعضای حکومت مؤقت را معرفی کرده بود، هیئت ها غرض امضای معاهده به جلال آباد رسیده بودند، حرکت طالبان این جریان را مختل نموده و قضیه را پیچیده تر ساخت و سلسله جنگهای جدیدی را آغاز کردند.

جنبش طالبان

در رابطه با ایجاد این حرکت دو تحلیل وجود دارد:

الف: این حرکت در بدو امر عکس العملی بود طبیعی، در برابر فساد اداره حاکم برکندهار، چون در کندهار عناصر مفسد، بد اخلاق و بیرحم، با کمونست ها و ملیشه ها در ادارهٔ ائتلافی که از کابل تمویل می‌گردید، دست بهم داده، وضعیت غیر قابل تحمل و شرایط بی‌نهایت دردآوری را بر اهالی مسلمان کندهار تحمیل کرده بودند، نه سر و مال مردم مصئون بود و نه آبرو و عزت و ناموس شان، مردم به ستوه آمده بودند، وضع از انفجار عاجل و قریب الوقوع خبر می‌داد و همه منتظر قیام بودند، در چنین شرایطی اگر هر کسی علیه فساد و استبداد این نظام، صدای اعتراض بلند می‌کرد و مردم را به قیام دعوت می‌نمود، عامه مردم و مجاهدین صالح از او و دعوتش به سرعت حمایت می‌کردند. برخی از قومندانان مربوط به حرکت انقلاب اسلامی و حزب اسلامی مولوی خالص در آن ولایت تصمیم گرفتند این وضع را دگرگون سازند، به کمك فرماندهان ناراضی، پایگاهی در کندهار تأسیس کردند، با قوماندانان جمعیت و اتحاد و سپس با

رهبران این گروهها تماس گرفتند و از آنان خواستند از این حرکت حمایت کنند ، اطمینان دادند که حرکت ما به نفع شما بوده، غرض همکاری با شما قیام کرده ایم، اداره کابل کمکهای مالی زیادی نموده، هیئت های متعددی با مقدار کافی پول، نزد آنان فرستاد، نخست بطور مخفی و سپس علناً و از طریق رادیو و تلویزیون به فرماندهان خود دستور دادند تا با این حرکت خود جوش همکاری کنند و علیه نیروهای حزب اسلامی از آن استفاده نمایند ، به این ترتیب حرکت طالبان بدون درگیری و جنگ بر شهرکندهار مسلط شد و متعاقب آن جنگ خونینی را علیه فرمانده حزب اسلامی در کندهار (حاجی سرکاتب) که به اعتراف همه از شریفترین و مشهورترین چهره های جهادی این ولایت بود آغاز کردند و به تصرف مراکز او موفق شدند.

رادیو کابل و رسانه های خبری غربی فتوحات طالبان در کندهار ، مخصوصا" تصرف مراکز حزب در این ولایت را با طمطراق خاص انعکاس دادند ، از کشته شدن حاجی سرکاتب با تعداد زیادی از همسنگرانش گزارشهای مفصلی منعکس کردند ، در حالیکه حاجی سرکاتب با تعدادی از مجاهدینش بسوی شمال و ارزگان عقب نشینی نموده بود. پس از تسلط بر کندهار، بسوی هلمند سرازیر شدند ، از اختلافات داخلی آنجا استفاده اعظمی نمودند ، جناح رئیس باغران را در برابر رقبای منطقوی‌اش حمایت کردند ، پس از درگیری های خونین، این ولایت به تصرف رئیس باغران افتاد ، مخالفین او منطقه را ترك نموده، بطرف ایران و پاکستان رفتند و او حکومتی تحت پوشش طالبان در منطقه اعلان نمود ، در زابل و ارزگان نیز تحولاتی شبیه هلمند رخ داد ، طالبان بر آن مسلط گردیدند ، پس از تسلط بر این ولایات مهم، در نتیجه فتوحات سریع و بدون مقاومتها و مزاحمتهای قوی، توجه حلقه های بیرونی بسوی این حرکت معطوف گردید ، سرمایه گذاری‌های وسیع بر آن آغاز شد و اکمال و تمویل جدی آنان روی دست گرفته شد.

ب: تحلیل دوم این است که این حرکت از نخستین روز تولدش، طبق پلان

سفیر سابق انگلستان در اسلام آباد و بدست جنرال بابر پا به عرصه وجود گذاشت، جنرال بابر و انگلیس ها در نتیجه مساعی مشترك، آمریکا و سعودی را متقاعد ساختند که سرپرستی و تمویل این پروژه را بعهده بگیرند. انگلیس ها که استادان و آموزگاران کهنه کار سیاست این منطقه اند، بطور مسلسل به آمریکایی ها مشوره میدادند که علیه "بنیادگرایان مسلمان" و جلوگیری از خطرات جدی آنان علیه مصالح غرب در منطقه، باید نیروهایی را بکار گیرند که معتقد به "اسلام عنعنوی"، "محافظه کار"، "معتدل" و خواهان سازش اند. جنرال بابر این وظیفه را بعهده گرفت، از طریق **ISI** و مولوی فضل الرحمن با آن عده از قوماندانان کندهار تماس گرفتند که استعداد و آمادگی ایفای نقشی در چنین پروژه در آنان سراغ می‌شد. پس از دیدارهای متعدد در کویته، پشاور و اسلام - آباد بر نقاط آتی توافق صورت گرفت:

۱ـ تصرف کندهار به عنوان پایگاه اصلی.

۲ـ تصفیه منطقه از گروههای جهادی و خلع سلاح مردم.

۳ـ بازگشایی راه تجارتی بسوی آسیای مرکزی از طریق کندهار ـ تورغندی.

۴ـ توافق با عودت شاه مخلوع.

۵ـ جلب و جذب همه افسران کمونیستی که توسط **ISI** در پاکستان تنظیم گردیده و سپردن ماشین جنگی به آنان و استفاده اعظمی از مهارت ها و استعدادهای جنگی آنان.

پاکستان چند وظیفه را به عهده گرفت:

۱ـ آموزش افراد.

۲ـ کمکهای مالی و اکمال تیل، البسه و مواد غذایی.

۳ـ چند صد نفر کوماندوی ورزیده از افسران متقاعد اردوی پاکستان، برای این منظور که هرگاه حرکت در خطوط اول با مقاومت جدی مواجه گردد این قطعه مجهز و ورزیده، در تاریکی شب به منطقه اعزام گردد، مقاومت را بشکند و راه را باز کند.

۴ـ کار اپراتیفی میان قومندانان جهادی، غرض انضمام با حرکت طالبان و تقبل همهٔ مصارف لازمی این بخش.

از ایندو تحلیل کدام یکی در مورد حرکت طالبان صدق می‌کند و مبتنی بر حقایق است و کدامش سطحی و دور از واقعیت؟ شاید نکات آتی شما را در درک حقایق کمك کند:

۱ـ بی‌نظیر بوتو از انحلال حکومتش توسط فاروق لغاری رئیس جمهور پاکستان احساس خطر کرد و به این گمان افتاد که اردو نیز از موضع فاروق لغاری در رابطه با انحلال حکومت او حمایت خواهد کرد، طی کنفرانس مطبوعاتی اعلان کرد که اگر حکومت او را منحل کنند اسرار زیادی را افشاء خواهد کرد! برخی‌ها گمان کردند که احتمالاً قصد بی‌نظیر بوتو از این تهدید، افشای برنامه های اتمی پاکستان خواهد بود که اردوی پاکستان از آن بیم داشته و بنابر این تهدید در موضع خود تجدید نظر خواهد کرد ولی بی‌نظیربوتو در کنفرانس مطبوعاتی‌اش در لندن اسرار دیگری را افشا کرد، در مصاحبه تلویزیونی‌اش با بی بی‌سی در برابر این پرسش خبرنگار که چرا پاکستان از حرکت ارتجاعی طالبان حمایت می‌کند گفت: پاکستان در این رابطه تنها نیست، پلان این پروژه از انگلیسهاست، سرپرستی‌اش بدوش امریکا، تمویل آن از کشورهای خلیج است و پاکستان تنها آموزش آنان را بعهده گرفته است، اکثر تحلیلگران به این عقیده اند که دلیل عمده انحلال عاجل حکومت بی‌نظیر بوتو همین افشاگری بود.

۲ ـ پس از عقب نشینی نیروهاي حزب اسلامي از چهار آسیاب به سروبي و بعد از آنکه طالبان نتوانستند چهار آسیاب را براي مدت طولاني نگهدارند، در سائر جبهات نیز وضع بدي داشتند، پاکستان در پي آن بود تا میان "جنبش ملي" و "جنبش طالبان" همآهنگي ایجاد نموده بر عملیات مشترك و ادارهٔ مشترك توافق کنند، ولي جنرال دوستم بر تفاهم، عملیات مشترك و ادارهٔ مشترك میان طالبان و سه گروه شامل شورای همآهنگي تأکید داشت، به همین ارتباط به جلسه مشترکي

در اسلام آباد دعوت شدم، سفیر امریکا در اسلام آباد خواست ملاقاتي با من داشته باشد، به دفتر آمد، در جریان صحبتها گفته شد: هرشب از ۲ تا ۱۰ طیاره مهمات، سلاح، مواد غذائي و تيل از مشهد به بگرام انتقال می‌یابد. گفتم: از این معلوم می‌شود که ایران در رابطه با افغانستان بیش از پاکستان و حلیفانش فعال است! سفیر بسوي همراهانش نگریست و تبسم کرد و با تبسم خود چنان وانمود کردکه با این تحلیل موافق نیست، معناي این حرکت واضح بود، گویا تعاون با طالبان از سوي پاکستان و بقیه کشورها بمراتب بیش از کمك هاي ايران به کابل بود، او با تبسم خود می‌خواست بگوید که از سوي ایران تنها سلاح و مهمات می‌آید، ولي از این سو علاوه بر مهمات وسلاح افراد مسلح نیز اعزام می‌شوند.

۳ـ از امانت هاي جهاد، در حدود هزار و پنجصدعراده موتر هاي پك اپ و لاري نزد پاکستان باقي ماند که به این بهانه نزد خود نگهداشت و از سپردن آن به افغانها خودداري کرد که گویا میان افغانها اختلاف است، و ما آنرا به کي بسپاریم ؟ ولي بعد از موافقه و تشکیل حکومت مشترك نیز از سپردن آن خودداري ورزید، با آنکه در دوران صدارتم، چندین بار در این رابطه تأکیدنمودم، بعدها معلوم شد که قسمت زیاد این وسائط در اختیار طالبان قرارگرفته است.

۴ـ در حالیکه مسئولین حرکت طالبان اجازه آنرا داشتند که در پاکستان به پیمانه وسیع و بطور علنی به سربازگیری بپردازند، برای این منظور اجتماعات بزرگ دائر کنند، فوج فوج افغانها و پاکستانی‌ها را مسلح و غیر مسلح غرض جنگ به افغانستان بفرستند، ادارات مربوط پاکستان نه تنها مانع سربازگیریها و اعزام جنگجویان به افغانستان نشده اند بلکه بنا به درخواست مسئولین طالبان، مدارس را به این منظور تعطیل می‌نمودند که طلاب برای اعزام به جبهه فارغ شوند، در مقابل، شخصیت ها و فرماندهان مخالفین طالبان را به شیوه های گوناگونی تهدید کرده اند که از هر نوع تحرك و تلاشی در مخالفت با حرکت

طالبان خودداری ورزند، عده ای را از پاکستان اخراج کردند، برخی را که می‌خواستند به دیدار اقارب شان در پاکستان بروند از میدانهای هوایی برگردانده و اجازه رفتن به خانه های شانرا نداده اند، دیگران را تشویق و ترغیب کرده اند که به این حرکت بپیوندند، امکاناتی در اختیار شان قرارداده و زمینه انضمام شانرا با طالبان مساعد ساخته اند.

۵ ـ عده زیادی از اعضای پارلمان پاکستان و شخصیت های مطلع و آگاه از جریانات داخلی و خارجی کشورشان، چون میرزا اسلم بیگ لوی‌درستیز سابق، در رابطه با سیاستهای حکومت پاکستان در مورد قضیه افغانستان و مداخلات این کشور در امور داخلی آن اعتراض نموده، جنرال بابر را متهم به سرپرستی از حرکت طالبان نموده گفتند:

الف: او لوی‌درستیز طالبان است.

ب: میخواهد مثل صوبه سند، افغانستان را توسط طالبان فتح کند.

ج: او به آمریکایی‌ها اطمینان داده است که طالبان با عودت شاه موافق اند و میتوانند همه افغانستان را فتح کنند.

همه این مطالب از قول شخصیت های معروف پاکستانی در روزنامه های این کشور منعکس گردیده.

۶ـ پس از تسلط طالبان برجنوب غرب، یك هیئت عالی رتبه پاکستانی به ریاست جنرال بابر وزیر داخله این کشور و در معیت قافله بزرگ تجارتی از طریق کندهار و هرات به آسیای مرکزی سفر کرد، بازتاب این سفر در مطبوعات پاکستان چنان بود که: جنرال بابر توانست راه مهم تجارتی چمن ـ تورغندی را باز کند و موانع را از سر راه بردارد. مطبوعات پاکستانی این "مؤفقیت تاریخی" را بمثابهٔ "قهرمانی" و "شاهکاری" جنرال بابر بحساب آوردند، برخی‌ها باور و اعتقاد شانرا اینگونه تعبیر کردند و دیگران به گونه اعتراض این حرفها را نوشتند.

۷ـ در رابطه با عوامل سقوط کابل بدست طالبان، مسعود و رفقایش در تحلیلها و تبصره های شان میگویند:

ما قربانی اتحاد با بنیادگرایان شده ایم!! متوجه نبودیم که در نتیجه اتحاد با حزب اسلامی، با طوفان خطرناك ضد بنیادگرایی‌که به سطح بین المللی آغاز شده است، مواجه گردیده، با چنین سرنوشتی دچار خواهیم شد. مسعود در همین رابطه استدلال میکرد که: رابن رافل معاون وزارت خارجه آمریکا در دیداری بمن گفت: "پس از ورود حکمتیار به کابل، آمریکا بودجه مصرفی خود را در رابطه به افغانستان سه برابر ساخته است" این حرفهای رابن رافل را ثبت کرده ایم و کست آنرا در اختیار داریم!! بودجهٔ که رابن رافل از آن صحبت میکند در جهت تکوین و تمویل طالبان بکار رفته است، که در مورد آن اخیراً رئیس کمیسسیون روابط بين المللي سناي امریکا گفت: وزارت خارجه و **CIA** مليون ها دالر را در راه ساختن حرکت طالبان و تمویل آن مصرف کرده است، چرا همه به هدر رفت؟

۸ـ کانگرس آمریکا غرض تضعیف جمهوری اسلامی ایران، مبلغ بیست ملیون دالر را اختصاص داد که یکمقدار این بودجه به مخالفین ایران سپرده شد، بقیه از طریق جنرال بابر و مولینا فضل الرحمن برای تقویه حرکت طالبان اختصاص یافت، مطبوعات پاکستانی این جریان را افشا نموده با خطوط جلی نوشتند که مولینا فضل الرحمن برای حصول این مبلغ مدت دو ماه را در آمریکا سپری کرد.

۹ـ مقامات رسمی آمریکا در رابطه با حرکت طالبان اظهاراتی مبتنی بر نکات آتی را داشتند:

الف ـ طالبان بنیاد گرا نیستند!!

ب ـ از ناحیه این حرکت هیچگونه خطری متوجه منافع آمریکا در منطقه نمی‌باشد!!

ج ـ هرچند این گروه، "در برخی ازموارد!" تصرفات مغایر "حقوق بشر" داشته است، ولی در مجموع "حرکت مثبت" بوده، در جهت "تأمین امنیت"، "خلع سلاح مردم" و"امنیت شهرها" اقدامات مؤثری نموده اند و "گروههای بنیادگرا" را عقب زده اند!!

د ـ اگر طالبان توافق شانرا با عودت ظاهر شاه رسما" اعلان کنند، گام مهمی‌در جهت حل بحران برداشته، افتخار تاریخی خاتمه جنگ در افغانستان را بدست خواهند آورد و آمریکا حکومت شانرا برسمیت خواهد شناخت.

هـ: طالبان بخوبی میدانند که اگر با بنیادگراها اتحاد کنند به اعتبارشان در داخل و خارج صدمه می‌زنند، عدم اتحاد با بنیادگراها نشانه درایت و بصیرت طالبان میباشد!!

۱۰ـ جنرال بابر که از زمان سردار داود، تلاشهای وسیع و دوامدار برای عودت شاه مخلوع داشته است، پس از حصول اطمینان ازمواقف طالبان و جنبش ملی، به سردارولی داماد ظاهر شاه دعوت داد تا سفر رسمی به پاکستان داشته باشد و با شخصیتهای مؤثر افغانی و سران قبایلی ملاقات کند و راه را برای عودت پادشاه هموار نماید. این سفر از چند ناحیه قابل توجه است:

الف: جنبش ملی اعلان کرد که ازسردار ولی رسما" دعوت میکند که سفری به مزارشریف داشته باشد، اگر این سفر صورت می‌گرفت حزب اسلامی شورای همآهنگی را منحل می‌ساخت، به جنرال دوستم گفته شد که از این کار امتناع ورزد، او موافقه کرد و به پاکستانی‌ها گفت که از پذیرایی سردار ولی در مزار شریف معذور است!!

ب: یك جناح طالبان به جنرال بابر اطمینان داده بود که سردار ولی میتواند به کندهار سفر کند، مانعی در برابر او وجود ندارد و در آنجا از او به گرمی استقبال خواهد شد، ولی جناحهای دیگر طالبان بدو دلیل با این سفر مخالفت نمودند:

۱ـ اینکار به اعتبار و حیثیت طالبان در صفوف ملت صدمه می‌زند.

۲ـ باعث نارضایتی و اعتراض کسانی می‌شود که بنام اسلام، نفاذ شریعت و تأسیس حکومت بهتر از حکومت مجاهدین با طالبان یکجا شده اند، مخصوصاً طالبان مخلصی که نیروی اصلی جنگی طالبان و قطعات تعرضی خطوط اول آنانرا تشکیل داده و معتقداند که حرکت طالبان برای تأسیس نظام صد در صد اسلامی براه افتاده است. اینها وقتی مشاهده کنند که طالبان با عودت شاه

مخلوع توافق کرده اند کنار این حرکت را می‌گذارند و حرکت طالبان متلاشی می‌شود.

ج ـ پاکستانی ها حاجی منگل حسین نماینده حزب اسلامی در اسلام آباد را غرض استقبال ازسردار ولی به میدان هوائي اسلام آباد بردند، جریان را از طریق رسانه های خبری منعکس کردند، حزب اسلامی می‌خواست حاجی منگل حسین را بنابر این اشتباه بزرگش از حزب اخراج کند، ولی به دلیل سوابق طولانی نامبرده در حزب و بنابراینکه پاکستانی‌ها او را به اینکار وادار ساخته بودند به عزل او از وظیفه اش اکتفا کرد.

د ـ حلقه های وابسته به آمریکا در پاکستان، به این گمان بودند که پس از عقب نشینی حزب اسلامی از چهار آسیاب، مانع اصلی در برابر تحمیل ظاهر شاه بر افغانستان از سر راه برداشته شده، نیروی دیگری که بتواند با این برنامه مخالفت کند وجود ندارد، بناء" باید در همین فرصت در رابطه با آوردنش به افغانستان، اقدام سریع و جدی صورت گیرد، بهمین منظور از سردار ولی دعوت کردند و به نحوی از او استقبال کردند که تا حال از هیچ افغانی به این شکل استقبال نکرده اند، چنانکه گویا او نماینده رسمی پادشاه بر حال افغانستان باشد.

هـ: در روزیکه میزبانان پاکستانی با مهمان گرامی‌شان در اسلام آباد مذاکرات رسمی داشتند، در همان روز، بیل کلنتون رئیس جمهور آمریکا، شهزادهٔ آوارهٔ ایرانی را در قصر سفید به حضور پذیرفت، از این دیدارهای همزمان بخوبی واضح بود که هردو از يك مركز تنظیم شده و دو حلقه يك سلسله اند.

و ـ برخی از نطاقان طالبان، طی مصاحبه های شان با آژانسهای خبری غربی، اظهاراتی داشتند که توافق این حرکت با برنامهٔ آمریکایی عودت ظاهرشاه را انعکاس می‌داد، جنرال بابر نیز اظهار داشت که طالبان با عودت شاه موافق اند. این اظهارات، افراد مخلص در صفوف طالبان و بی‌خبر از اصل قضیه را مشوش

ساخت، مسئولین طالبان مجبور گردیدند ، با الفاظ مجمل و ذوالوجهین چیزی بگویند که معنایش نزد افغانها عدم توافق این گروه با عودت ظاهر شاه بعنوان پادشاه باشد و نزد امریکایي ها به معناي توافق با عودت او تعبیر شود ، گفتند: ظاهرشاه میتواند به افغانستان برگردد ولي در مورد زعیم کشور باید مردم افغانستان تصمیم بگیرند ، آژانسهای غربی این اظهارات مبهم را جدی گرفتند ، و یکی پی دیگری تبصره هائی‌نمودند که گویا مسئولین پاکستانی درباره ماهیت طالبان و اهداف و برنامه های شان معلومات غیر مؤثق و وارونه و اطمینان دروغین و بی بنیاد به غربی ها داده اند. متصل همین اظهارات بود که لهجه آژانسهای غربی در مورد طالبان تغییر کرد ، "لطف شان کاسته شد" و "تبصره های مثبت شان" محدود گردید و حتی اعتراضات بر عملکردهای طالبان در رابطه با عدم مراعات "حقوق بشر" در مناطق تحت تسلط طالبان آغاز گردید ، ولی در ابتدا به این شکل که: گرچه در مناطق تحت تسلط طالبان برخی از حقوق بشر پامال می‌گردد ، ولی در مجموع آنان قابل قدراند که توانستند از فساد ، ظلم و رهزنی های زمان تسلط مجاهدین، عامه مردم را نجات دهند و چنان امنیتی را تأمین کنند که در تاریخ افغانستان سابقه ندارد! این اعتراضات به موازات مخالفت برخی از طالبان با برنامه های آمریکایی تشدید گردید تا آنکه وزیر خارجه آمریکا در سفرش به پاکستان گفت: عملکرد طالبان در مورد حقوق بشر نفرت انگیز است.

ز ـ در آغاز سال ۱۳۷۲ در جبهه بادغیس، طالبان با تلفات زیادی مواجه شدند ، کشته و زخمی زیادی در جنگ داشتند ، خطوط اول شان شکست و به عقب نشینی سختی مجبور شدند ، اکثر گروپهای شان از واهمه شدید ، مرکز باد غیس را نیز ترك گفته، بسوی هرات عقب نشینی کردند ، یکی از مسئولین طالبان که رول فعالی در جنگ ها داشت چشم دیدش را چنین حکایت می‌کند:

وضعیت ما خیلی پریشان بود ، صدها کشته و زخمی داشتیم،.... ملا برادر و ملا عبدالرزاق مسئولین خط بادغیس مجبور شدند جریان را به مرکز گزارش

دهند، از طریق مخابره قومندانی امنیه هرات با ملا محمد عمر صحبت کردند و گفتند: فشار زیاد است، مقاومت ممکن نیست و... که در جواب به آنان گفته شد:

تا سه روز دیگر مقاومت کنید و دشمن را مصروف نگهدارید، پس از آن نیروهای خط اول را عقب بکشید، ما افراد دیگری را از اینجا می‌فرستیم ... سه روز بعد به میدان هوایی هرات رفتم تا بنگرم که در طیاره ها چه کسانی به هرات آمده اند، به کسی اجازه دخول به میدان هوایی داده نمی‌شد، ولی موقعیت من چنان بود که کسی مانع من نشود، در میدان هوایی تعداد زیادی از افرادی را دیدم که با سلاح های پیشرفته مجهز و اکثراً به انگلیسی صحبت می‌کردند، همه مستقیماً از آنجا به سمت بادغیس در موتر های ترپالدار اعزام شدند و ... پس از مشاهده این صحنه ماهیت این حرکت را درك کردم. در اصل جنبش طالبان از نیروهای ذیل تشکیل شده:

الف: کسانیکه با شبکه های خطرناك بیرونی روابط تنگ و محکمی دارند.

ب: طالبان مخلص و مجاهدی که بنام اسلام و به امید تأسیس حکومت اسلامی و بخاطر نجات مردم مسلمان افغانستان از شر اداره مفسد سابقه با این گروه یکجا شده اند، نیروی اصلی جنگنده این گروه را همین طلاب مخلص ولی بی‌خبر از حقایق ساخته اند.

ج: کسانیکه با رژیم کمونیست همکاری داشتند و بدلیل همین همکاری از مجاهدین صدمه دیده اند و اکنون برای انتقام از مجاهدین، در صفوف طالبان نفوذ کرده اند.

د: افسران کمونستی که پس از سقوط رژیم کمونیست بطرف پاکستان سرازیر شدند و در آنجا توسط **CIA** و **ISI** تنظیم گردیدند و با طالبان یکجا کرده شدند. پیلوتها، تانکستها، توپچی و همه پرسونل تخنیکی طالبان را همین افسران تشکیل داده و سوق و اداره جنگ در اختیار آنان می‌باشد. هواخواهان جدی جنگ علیه مجاهدین همینها اند که حرکت طالبان را به این جنگ تشویق و ترغیب می‌کنند و زمینه های آنرا مساعد می‌سازند.

هـ: جناح دیگر این گروه را عناصری تشکیل داده که تربیت یافته دست برخي از علمای پاکستانی اند، چنانچه آنها بخاطر بدست آوردن چند پول و چند چوکی ذلت آوری در حکومت، با هر گروه بیدین و ملحد یکجا می‌شوند، ولی از وحدت با گروههای مسلمان خودداری می‌ورزند، این عناصر نیز یکجا شدن با کمونیست ها و جنگ مشترك علیه مجاهدین و استمداد از هر نیروی کفری را کار ثواب می‌شمارند.

و: یك گروه جنبش طالبان از کساني تشکیل شده که دین و مذهب را با عرف و رواج قومي و محلي خلط می‌کنند و هرچه عوام بر آن باور دارند، چون مبادي مذهبي برای شان جلوه می‌کند، از مقتضیات اصلي مذهب و اصول اساسي آن مثل عوام بی‌خبراند، از دین فقط این مقدار آموخته اند که بتوانند در مسجد امامت کنند، در گوش طفل آذان بدهند و نکاح زن و شوهر را ببندند و بس، از قرآن، حدیث، تاریخ اسلام، تاریخ کشور خود، خواندن و نوشتن، چگونگي نظام اسلامي، حکومت در اسلام، اقتصاد اسلامي، و بقیه مسایل بنیادی خیلي خیلي بی‌خبر اند، اکثراً قرآن را از روي مصحف خوانده نمیتوانند، از نوشتن نامه عادي عاجز اند، قادر به خواندن نامه دیگري نیستند، قبل از همه به مخالفت هر تحول دیني می‌روند، انگیزه اصلي آنان در این مخالفت، نه انتباه خاص مذهبي ونه موضع مبتني بر دلیل و سند خاصي میباشد، بلکه عوامل اقتصادي باعث آن میباشد، گمان می‌کنند که هر تحولي موجب می‌شود که آنان از منابع اقتصادي شان که بنام مذهب در دست دارند محروم شوند. بخاطر دفاع از همین منابع تمویل است که این گروه با هر نیروي بی‌دین و بی‌مذهب میتواند یکجا شود ولي با هر نیروي اسلامي، دشمني آشتي ناپذیر دارد !!

در رابطه با نظام اسلامي تصورات آنان بي اساس و مغایر اصول اسلام بوده، بر داستانهائي استوار است که زاده امارت هاي استبدادي بوده، براي توجیه همین نظام هاي غیراسلامي توسط ملاهاي درباري ارائه شده است، آنان معتقد اند که یکي از اسلوبهاي جائز تسلط اولوالامر در نظام اسلامي تغلیب و تسلط

بالقوه و اخذ بیعت اجباري از مردم پس از رسیدن به قدرت است !! از نظر آنان اگر زمامدار مسلط، عدهٔ از افراد دلخواه خود را تحت عنوان اهل رأي و اهل حل و عقد جمع کند، بیعت آنان را بیعت همهٔ مردم بشمارد و از این طریق به زعامت و زمامداري اش صبغه شرعي و قانوني ببخشد و عنوان امیر المؤمنین برای‌خود کسب کند، نه تنها مانعي ندارد بلکه کار صد درصد اسلامي را انجام داده است !! در مسلك آنان بیعت معلن و بلا اکراه مردم، بیعتي که طي آن ابوبکر صدیق (رض) و بقیه خلفاي راشدین به امارت برگزیده شدند و اسلام آنرا شرط اساسي براي امارت می‌شمارد و بدون آن، امارت احدي را مسلم و جائز تلقي نمی‌کند اصلا" جایي ندارد، بیعت در "منطق" آنان فقط "مراسم شکلي" بوده که بعد از تعیین امیر برگزار می‌شود نه قبل ازآن !!

حرکت طالبان فقط در صورت ادامه جنگ و فتوحات رایگان میتواند موجودیتش را تایك زماني حفظ کند، تا هنگامیکه نیروهاي ضد طالبان بر محور مطمئن و در جبهه سیاسي ـ نظامی منظم، متحدنشده اند و راه حل جامع و معقولي براي بحران افغانستان ارائه نکرده اند، در صورتیکه ملت ما بنگرد که نیروهاي ضد طالبان طرح واضحي برای حل بحران ندارند، خواهان اعاده نظام فاسد گذشته و تحمیل مجدد آن بر ملت اند که متصل رسیدن به کابل بار دیگري به درگیری هاي خونین قبلي مبادرت خواهند ورزید، تجارب تلخ گذشته را تکرار خواهند کرد و بازار غارت ها و چور و چپاول سرمایه هاي ملي را باردیگري گرم خواهند کرد، طبیعیست که طالبان را ترجیح خواهندداد، یا آنان را یاري خواهند کرد و یا علي الاقل از همکاري با مخالفان آنان خود داري ورزیده، دشواریهاي تسلط طالبان و زندگي تحت سلطه استبدادي آنانرا تحمل نموده، در انتظار آینده مجهول، شب و روز شانرا سپري خواهندکرد، ولي اگر سلسله فتوحات رایگان و مسلسل طالبان متوقف گردد، در چند جبهه با شکست جدي مواجه شوند و مخالفین شان بر محور مطمئني جمع شوند و طرح واضح و عادلانه و عملي برای حل بحران کشور ارائه دهند، ملت را از آینده کشور و عدم تکرار تجارب تلخ و

خونین گذشته اطمئنان بدهند، بدون شك که جنبش طالبان به زودي و در مدت کوتاهي متلاشي خواهد شد. زیرا این جنبش کم عمر، مولود حوادث و زاده اختلافات دیگران است که در نتیجهٔ فتوحات مفت و ارزان وپیهم جان گرفت، نه سابقه تنظیمي دارد، نه افراد آزموده و نه متعهدیني که بنابر باور راسخ به شعار هاي جنبش در هر صورتي و در هر شرائطي به مرام و قیادت جنبش وفادار مانده، عقب نشیني از صفوف آنانرا منافي ایمان و تعهد خود بشمارند، گروهي که بر بسترفتوحات رایگان و ارزان رشد کرده و متعهدینش آزمونها و ابتلاءات و دشواري ها را ندیده است، در اثناي مواجه شدن با شکست ها نمیتواند موجودیتش را حفظ کند. جریان فتوحات جنگي حتما" نقطه توقف و رجوع به عقب را دارد، این نقطه توقف و رجوع براي جنبش نو پاي طالبان خیلي خطرناك ثابت خواهد شد.

طالبان نه با جنگ قادر به فتح همهٔ کشور و سرکوبي همهٔ مخالفین اند و نه استعداد، فهم، بصیرت، تجربه و افراد ورزیده ای برای ادارهٔ کشور و سرپرستي از نظام صالح اسلامي را دارند. همین اکنون، پس از سپري شدن مدت کوتاهي، در صفوف آنان فساد، رشوت، غارت سرمایه هاي ملي، ظلم و ستم بر مردم، مسابقه در کسب امتیازات و سوء استفاده از قدرت و اقربا پروري، به نحو خطرناکي آغاز گردیده و بطور روز افزون تشدید میگردد.

جنبش طالبان در واقع کاپي تنظیمي است که در جریان جهاد، ناکام ترین گروه بود، اسلحه اش بفروش میرسید، کمونستها در صفوفش نفوذکرده بود، امکانات مالی‌اش به هدر میرفت و میان سردمداران آن توزیع میگردید و از اکمال تعداد محدود مجاهدین بنابر فساد اداري و مالي عاجز بود، جنبش طالبان به هیچ صورتي نمیتواند تنظیم بهتر از این گروه را درست کند.

جنگ طالبان بر ضد حزب اسلامی

پس از آنکه طالبان از سرحد چمن ـ سپین بولدك به سوی کندهار عبور نموده، در میوند مستقر شدند، از همآهنگی آنان با فرماندهان جمعیت بخوبی هویدا بود که گروه طالبان برای همکاری و تعاون با دولت ربانی ایجاد شده و علی الاقل تا یك مرحله ای یکجا و همآهنگ با دولت علیه حزب اسلامی خواهند جنگید، عده ای این انتظار را داشتند که جنبش طالبان باید از حزب اسلامی حمایت کند، دلایل زیادی برای اینکار داشتند و معتقد بودند که اگر در سطح مجموع کشور نباشد کم از کم در کندهار و حوزه جنوب غرب باید این کار صورت بگیرد به این دلایل:

الف: زمام امور در کندهار در اختیار اداره مفسدی بود که جبهه ائتلافی مشتمل بر کمونیستها، ملیشه ها و قومندانان پروتوکولی بر آن مسلط بود، فرماندهان مشهور جهادی و شخصیت های صالح این ولایت نه تنها هیچ نقشی در آن نداشتند بلکه ائتلاف در پی طرد آنان از کندهار بود.

ب: حکومت ائتلافی کابل از این اداره حمایت می‌کرد و تمویل آنرا بطور کامل بعهده داشت.

ج: از فساد، ظلم و غارت زمامداران این اداره و بي امنیتی های حاکم بر کندهار، وجود پاتك های متعدد در همه شاهراه ها، عامه مردم به ستوه آمده و وضعیت برای‌شان غیر قابل تحمل شده بود.

طالبان، کندهار را تصرف کردند، در جریان تصرف با هیچ نوع مقاومتی روبرو نشدند، قومندان جمعیت ملا نقیب الله با آنان یکجا شد، سلاح و امکاناتش را در اختیار آنان گذاشت، متصل تصرف شهر، از چند استقامت بر قرارگاه مجاهدین حزب اسلامی تحت فرماندهی حاجی سرکاتب که در خارج از شهر قرار داشت، هجوم بردند، پس از درگیری خونینی منطقه را تصرف کردند، در جریان جنگ، (بی‌بی‌سی) در سلسله تبلیغات به نفع طالبان، گزارش دروغینی

را برای تضعیف روحیه مجاهدین حزب اسلامی به نشر سپرد که حاجی سرکاتب با عده ای از مجاهدینش در جریان درگیری به قتل رسیده، درحالیکه موصوف در سنگر و مصروف دفاع بود و پس از تصرف نقاط حاکم قرارگاه توسط طالبان، مجبور به عقب نشینی گردیده با مجاهدین خود از طریق ارزگان و هزاره جات به چهار آسیاب رفتند. رادیو و تلویزیون کابل خبر فتوحات طالبان و تصرف قرارگاه حاجی سرکاتب توسط آنان را به مثابه دست آورد عظیمی انعکاس داد، به فرماندهان مربوط به ادارهٔ ائتلافی هدایت داد تا از این جنبش حمایت کنند. ربانی از آنان به عنوان جنبش "خود جوش" و مردمی توصیف کرد، هیئت های متعددی با مقدار کافی پول از طریق هرات به کندهار فرستاد، از این هیئت ها در هرات استقبال گرم بعمل آمد، تورن اسمعیل خان طی سخنرانی‌اش در مسجد جامع هرات از جنبش طالبان به شدت تائید کرد و خبر اعزام هیئت های کابل تحت ریاست سخی داد فائز را به سمع مردم رساند.

پس از تسلط بر کندهار، فرماندهان جمعیت در ولایت هلمند تحت قومنده مولوی عبدالواحد مشهور به رئیس باغران که با بقیه گروه ها درگیر بودند، به طالبان پیوستند و نیروهای طالبان را وارد هلمند ساخته، به جنگ علیه رقبای خود در منطقه کشاندند، پس از درگیری‌های شدید با نیروهای حزب اسلامی مستقر در این ولایت، که زمانی همه این ولایت را در اختیار داشتند و از لحاظ کمی و کیفی نیرومندترین جبهه را تشکیل می‌دادند، لشکر گاه مرکز ولایت به نفع طالبان سقوط کرد، رادیو کابل این بار جدی‌تر از سابق خبر فتوحات اخیر طالبان در استقامت هلمند را گزارش داد، سقوط هلمند از دو لحاظ برای اداره کابل اهمیت داشت:

الف: حزب اسلامی یك پایگاه مهم را در جنوب غرب از دست داده است.

ب: فرماندهان جمعیت توانسته اند تحت پوشش طالبان رقبای خود را در منطقه عقب بزنند و سهم مؤثری در آینده این ولایت داشته باشند.

انضمام فعال رئیس باغران به جنبش طالبان و تسلط بر لشکرگاه از نظر ربانی

و مسعود یك موفقیت بزرگ برای آنان محسوب می‌شد.

متصل سقوط هلمند، اعزام هیئت های کابل و هرات به کندهار و هلمند و ارسال پول و مهمات به طالبان تشدید گردید و دفاع و حمایت اداره کابل از این جنبش نیز بیشتر و صریحتر شد.

در زابل و ارزگان نیز حوادث مشابه به کندهار و هلمند رخ داد، فرماندهان مربوط به گروههای شامل ائتلاف با طالبان همکاری‌نمودند و مجاهدین حزب اسلامی را وادار به ترك منطقه ساختند که تعداد زیاد آنان به چهار آسیاب رفتند. فرماندهان ولایت غزنی به ریاست قاری‌بابا قومندان حرکت انقلاب اسلامی در منطقه که از طریق اداره ائتلافی کابل تمویل می‌شدند با همآهنگی میان اداره کابل و طالبان موافق نبودند، اصرارشان بر این بود تا جبهه مشترکی‌علیه طالبان تشکیل گردد، تأکید آنها برتشکیل جبهه مشترك زمانی بیشتر گردید که طالبان از آنان خواستند که به این جنبش تسلیم شوند و سلاح های دست داشته شانرا به طالبان بسپارند. قاری‌بابا پیامی به حزب اسلامی فرستاد که تمایلش را در زمینه تشکیل جبهه مشترك و اعزام قوت های حزب اسلامی به غزنی غرض دفاع از این ولایت ابراز داشته برای ملاقات با من به کابل آمد، ولی ربانی و مسعود با طرح نامبرده توافق ننموده از رفتنش به چهارآسیاب مانع شدند، او مجبور شد هیئتی را نزد ما بفرستد و از ما بخواهد که نیروهای کافی حزب اسلامی را به ولایت غزنی اعزام داشته، جلو هجوم محتمل طالبان را بگیریم.

بحث های مفصلی در مورد اعزام نیرو به غزنی، در داخل حزب به سطح قومندانان و در جلسات شورای اجرائیه صورت گرفت، ما نمی‌خواستیم نیروهای خود را در خارج ازکابل و در ولایات دیگر مصروف سازیم. حزب اسلامی در حالیکه توان آنرا داشت که خیلی از ولایات شرقی، جنوبی و جنوب غربی را تصفیه کند و به خلع سلاح مخالفین بپردازد، ولی اینکار را در طویل المدت مضر می‌شمرد و ازآن خودداری ورزید.

وضعیت غزنی به نحوی بود که ما ناگزیر بودیم به آنجا قوه بفرستیم، به این

دلایل:

۱ـ قومندانان غزنی ازما خواستند که نیروهای‌مان را به آنجا بفرستیم و مشترکاً از غزنی دفاع کنیم.

۲ـ در صورت سقوط غزنی بدست طالبان و در حالت عدم توافق با اداره کابل برای حزب اسلامی دشوار بود در دو جبهه به دفاع بپردازد، باید از سقوط غزنی جلوگیری می‌کرد.

۳ـ حزب وحدت نیز به این نتیجه رسیده بود که جلو پیشروی‌های طالبان بطرف کابل را باید در غزنی گرفت که به همین دلیل برخی از قطعاتش را به غزنی فرستاد.

پس از رسیدن قوای حزب اسلامی و حزب وحدت به غزنی، قومندانان مستقر در غزنی که از کابل اکمال می‌شدند، از قرار و تعهدشان عقب نشینی کردند و به هدایت ربانی و مسعود با طالبان همکاری نموده علیه حزب اسلامی وارد جنگ شدند. در ابتدای درگیری مناطق مهمی چون مقر قوای روسی بنام یونت و نقاط حاکم اطراف شهر را از دست دادند، امکانات قوی فتح ولایت لحظه به لحظه روشنتر می‌گردید و اگر بقیه نقاط سقوط می‌کرد، امکانات دفاع در برابر حملات بعدی طالبان نیز وجود داشت، ولی به چند دلیل این کار صورت نگرفت و نیروهای ما مجبور به عقب نشینی از غزنی شدند:

۱ـ اداره ائتلافی کابل مواضع ما را به نفع طالبان قویا" و بطور مسلسل زیر بمبارد گرفت.

۲ـ در شرائطی مرتکب این کار شدند که با حزب اسلامی مصروف مذاکرات بوده طرحی برای امضای نهایی آماده شده بود و هیئت های طرفین غرض امضای آن در جلال آباد نشسته بودند و مسلسل به ما اطمینان می‌دادند که در اثنای درگیری با طالبان از ناحیه حمله نیروهاي کابل بر مواضع حزب اسلامی مطمئن بوده باور داشته باشید که چنین نامردی یی نخواهیم کرد!!

۳ـ طالبان نیروهای زیادی را از کندهار به غزنی فرستادند و به کمک

قومندانان مربوط به ائتلاف وارد جنگ شدند.

۴ـ افراد ما در منطقه بلد نبودند و فرصت استقرار مطمئن و اتخاذ تدابیر لازم دفاعی را نیافته بودند.

پس از سقوط غزنی و عقب نشینی قطعات حزب بسوی میدان و لوگر، حزب اسلامی دو بدیل در پیشرو داشت:

۱ـ یا باید با یکی از دو طرف (طالبان و ادارهٔ ائتلافی کابل) به توافق میرسید، امکان توافق با طالبان وجود نداشت، اداره کابل روش منافقانهٔ در پیش گرفته بود، از یکسو بطور مستقیم و از طریق امریکایی‌ها تماسهایی با طالبان داشتند و بنابر یقین دهانی‌های هیئت های امریکایی گمان میکردند که عملیات جنبش طالبان علیه حزب اسلامی به نفع آنان بوده، پس از تصفیه جنوب از نیروهای حزب، به وساطت امریکایی‌ها میان هر دوطرف توافق صورت خواهد گرفت. از سوی دیگر با حزب مصروف مذاکره بوده، وانمود میکرد که خواهان موضع مشترك علیه طالبان میباشد.

۲ـ و یا بجای جنگ در دو استقامت و در دو جبهه مختلف، عقب نشینی را ترجیح دهد و ازلوگر و چهار آسیاب به طرف سروبی عقب نشینی کند و بگذارد طالبان و اداره کابل با هم مواجه شوند وضعیت چنان بود که افراد حزب را وادار به انتخاب راه دومی میساخت و این احساس را در آنان ایجاد میکرد که لزومی ندارد میان دو سنگ آسیا خرد شویم، چرا باید برای دفاع از کابل در شرائطی بجنگیم که زمامداران کابل همزمان با طالبان با ما می‌جنگند؟ این احساس باعث شد که پس از سقوط غزنی، وردك و میدانشهر نیز سقوط کند، گرچه درگیری شدید در چند نقطه این ولایت مخصوصا" در اطراف میدان شهر صورت گرفت.

افراد ناآگاه و بیخبر از کنه و ماهیت جنبش طالبان گمان می‌کردند که بعد از سقوط میدانشهر، نیروهای این جنبش با اداره کابل درگیر خواهند شد. هرگز به ذهن شان خطور نمی‌کرد که این جنبش، بعد از رسیدن به سرحدات کابل و پس از آنکه از مرکز پایتخت صرف بیست کیلومتر فاصله داشتند، پیشروی در خط

مستقیم و در جاده عمومی بسوی پایتخت را متوقف سازند و به عقب برگردند و نیروهای‌شان را برای درگیری با حزب، بسوی لوگر سوق دهند!! اینها نمی‌دانستند که اساسا" این جنبش برای مقابله با حزب اسلامی و با هدف تصفیه جنوب از نیروهائی که مانع پیاده شدن برنامه های امریکا در منطقه اند ، ایجاد شده است. مأموریت نخستین این جنبش، جنگ با حزب می‌باشد ، بی‌بی‌سی و صدای امریکا پیش بینی می‌کرد که طالبان از استقامت میدان بسوی کابل پیشروی نخواهند کرد ، بلکه حمله بزرگی به سمت لوگر خواهند داشت. پیشبینی آنها (یا درست تر بگوئیم دستور آنها) عملی شد .

عده ای حدس می‌زنند که این چرخش نیروها و تغییراستقامت به این دلیل صورت گرفت که مسعود با هلیکوپتر به استقبال طالبان به میدانشهر رفت، تفنگچه اش را در برابر قومندان طالبان به زمین گذاشت و اظهار نمود که من تسلیمم، کابل از شماست، به مجردیکه شما جنوب کابل را تصفیه کنید و مشکل مزاری و اهل تشیع را که خطر بزرگی برای کابل و آینده کشور ایجاد کرده اند حل نمایید کابل را به شما تسلیم می‌کنم، گویا طالبان به حرف های مسعود اعتماد کردند ، از پیشروی بسوی کابل خودداری ورزیده، بسوی غرب و از آنجا با یك چرخش به استقامت لوگر به حرکت افتادند . در حالیکه اصل قضیه و سر چرخش در جای دیگری مضمر بود که بی،بی،سی و صدای امریکا از تفصیلات آن اطلاع دقیق داشتند و بهمین خاطر قبل از این ملاقات و با همه اطمینان آنرا پیشبینی می‌کردند .

طالبان از میدانشهر به قصد لوگر به حرکت افتادند ، قطارشان در شیخ‌آباد و سیسی مورد حملات شدید قرار گرفت و با وضعیت بدی مواجه شدند ، ولی توانستند دوباره خود را جمع و جور کنند ، در سیسی مؤقتاً توقف کردند و نیروهای شانرا مخفیانه به برکی‌برك فرستادند و در نقاط خاصی مستقر ساختند . بی‌بی‌سی عمدا" و برای تضعیف روحیه افراد حزب اسلامی، به دروغ گزارش داد که پل علم مرکز ولایت لوگر ، به تصرف طالبان در آمده ، ولی بعد از دو روز و بنابر

ادامه درگیریها در برکی برك، این گزارش را تکذیب کرد و اعلان نمود که خبرنگارش از پل علم گزارش داده است که ولایت لوگر تا هنوز در تصرف نیروهای حزب اسلامی بوده، بیرق های حزب در همهٔ نقاط لوگر در اهتزاز است و افراد حزب را دیده است که تفنگ های شانرا به دیوار تکیه داده و با اطمینان خاطر در کنار دیوار نشسته اند.

کابل رادیو درگیریهای لوگر را به این شکل گزارش می‌داد که گویا فرماندهان جمعیت، اتحاد و حرکت انقلاب اسلامی و بقیه گروهها در همآهنگی با طالبان علیه حزب اسلامی می‌جنگند و بر قطارهای حزب طی‌کمین گیریهای مسلسل شان حمله می‌برند، قومندانان ائتلاف را تشویق میکرد تا با طالبان همکاری کنند. خاد به عده ای از اوباشها وظیفه داده بود تا در چند نقطه ای کمین گیری کنند که تنها در یك مورد در دشت بابوس، توفیق داشتند وبر موتر حامل برادر عالم زیب شهید که غرض مشاهده وضعیت جنگ به خط اول رفته بود و در تاریکی شب برمی‌گشت، حمله نمودند که طی این حمله برادر مذکور به شهادت رسید و موترش در همانجا سوخت.

قرار بود که اگر خط برکی برك بشکند و نیروهای اداره کابل با طالبان به همکاری ادامه دهد و مذاکرات جلال آباد بی‌نتیجه بماند و اسناد تهیه شده امضاء نشود، باید چهار آسیاب را تخلیه کنیم و بطرف سروبی عقب نشینی نمائیم. به هیئت حزب اسلامی در جلال آباد گفته شد که امروز باید معاهده امضاء و اعلان شود در غیرآن مذاکرات بیهوده بوده باید قطع شود، حزب وحدت بر این تأکید داشت که حزب اسلامی و جنبش ملی مراکز شانرا به غرب کابل، منطقه تحت تسلط حزب وحدت انتقال دهند، اداره کابل، در حالیکه با طالبان بر عملیات مشترك نیروهای مستقر در جنوب و غرب کابل به توافق رسیده بود، به حزب وحدت اطمینان کاذبانه داده بود که مورد حمله اش قرار نخواهد گرفت و بر عکس با تشکیل جبهه مشترك علیه طالبان موافق است.

به آقای مزاری رهبر حزب وحدت گفتم: دفاع در غرب کابل ممکن نیست، از

دو طرف مورد حمله قرار خواهیم گرفت، با محاصره شدید مواجه می‌شویم، طالبان و اداره کابل مشترکاً علیه ما عملیات خواهند کرد، باید در لوگر بدفاع بپردازیم، و نیروهای کافی به آنجا اعزام کنیم. ایشان نه با اعزام نیرو به لوگر موافقه کردند و نه به عقب نشینی!، گفتند: مجبوریم در غرب کابل باقی بمانیم.

جنبش ملی مرکز فرماندهی‌اش را به غرب کابل انتقال داد، از اعزام نیرو به لوگر خودداری ورزید، از کمك هوائی نیز اجتناب کرد، به جنبش ملی ازطریق پاکستانی‌ها اطمینان داده شده بود که در صورت بی‌طرفی و عدم مداخله در جنگ، جنبش طالبان کاری علیه آنان انجام نخواهد داد، جنبش ملی در طول جنگ طالبان علیه حزب اسلامی بیطرفی‌اش را حفظ کرد و از هرنوع مداخله در جنگ و همکاری با جناحهای شامل شورای همآهنگی خودداری ورزید. موضعگیری جنبش این انتباه را به همه می‌داد که شاید میان این دو جنبش توافقات سری‌ای صورت گرفته است!!

با توجه به همهٔ این عوامل، حزب اسلامی‌مجبور گردید که پس از شکستن خط برکی‌برك، نیروهایش را از همهٔ جنوب کابل بطرف شرق کابل عقب بکشد و در سروبی مستقر شود.

در جریان عقب نشینی قطعات حزب اسلامی که بتاریخ **۱۳۷۳/۱۱/۲۵** و در ماه رمضان از طرف شب صورت گرفت، طیاره های ادارهٔ ائتلافی بالای قطارها در چند نقطه بمهای خوشه ای ریخت و از استقامت تگاب بسوی سروبی حمله ای را ترتیب داد که به عقب زده شد.

فردای آن شب، حوالی ظهر، افراد اداره ائتلافی وارد چهار آسیاب شدند و خبر فتح پایگاه حزب را به عنوان شهکار بزرگ خود به هر سو مخابره نمودند و جشن فتح و پیروزی برگزار کردند و مرمی های زیادی در فضای کابل شلیك نمودند، ولی هنوز از پای‌کوبی‌های این جشن فارغ نشده و شادمانی‌های شان سر و صورت نگرفته بود که نیروهای طالبان با چند پك اپ و یکی دو میل زیو به چهار آسیاب رسیده و متصل آن به خلع سلاح افراد اداره ائتلافی پرداختند و همه

را از چهار آسیاب بیرون کشیدند و خبر سقوط مجدد چهار آسیاب در فضا طنین انداز شد و چون آب سردی بر جوش و خروش نابهنگام و مستی های بی‌جای ائتلافیون ریخت و این تشویش را در آنان ایجاد کرد که مبادا پای شان در تلکی گیر مانده باشد و ناآگاهانه به دامی افتیده باشند و عقب نشینی غیر مترقبه و ناگهانی حزب از چهار آسیاب برای آن نبوده که همآهنگی‌های اداره ائتلافی با حلیف جدیدشان (جنبش خود جوش طالبان!!) را از میان بردارد و درگیری‌هایی را میان آنان باعث شود!! در حالیکه آنان در واقع با پای خود، بسوی پرتگاهی در تاریکی شب پیش میرفتند که خود حفر کرده بودند. عقب نشینی سریع ائتلافیون از چهار آسیاب باعث شد که درگیری میان دو طرف به تعویق بیفتد.

ائتلافیون به قصد اشغال غرب کابل، مطابق قراری که در میدانشهر با طالبان گذاشته بودند، عملیات وسیع، موحش و مسلسلی را تدارك دیدند، شدت این عملیات به حدی بود که شهر مظلوم کابل هرگز شبیه آنرا بیاد ندارد، صدها تن بم وباروت بر مناطق مسکونی غرب کابل ریختند، صدها خانه را با خاك یکسان کردند، تعداد زیاد اهالی مظلوم این منطقه را به خاك و خون کشاندند، ولی همۀ حملات تعرضی‌شان به عقب زده شد و حتی سنگرهای زیادی را از دست دادند. انسان نمیداند با چه الفاظی این پستی و دنائت و این بیرحمی و قساوت را تعبیر کند.

اگر حزب وحدت از دو طرف مورد حمله قرار نمی‌گرفت ائتلافیون هرگز توان اشغال غرب کابل را نداشتند. طالبان خواستند از طریق ریشخور و چهل ستون به استقامت دهمزنگ پیشروی کنند، با حزب وحدت تفاهم نمودند و توافقاتی میان شان صورت گرفت. در اثنای پیشروی بسوی دهمزنگ پوسته های ائتلافیون بدون هیچگونه مقاومتی یکی پی دیگری سقوط می‌کرد و طالبان که مست فتوحات رایگان بودند با همۀ بی‌اعتنایی جلو می‌رفتند، ناگهان در کارته چهار و در نتیجه تخلف طالبان از معاهده، که با حزب وحدت داشتند درگیری رخ داد که دامنه آن به سرعت گسترش یافت و همۀ منطقه را فراگرفت، افراد طالبان در همه

جا و از هر در و دیوار مورد حملات ناگهانی قرار گرفتند و کشته و زخمی زیادی بجا گذاشتند ، تعداد زیادی به اسارت رفتند ، بقیه ازمنطقه عقب نشینی کردند .

در نتیجه تبادله هیئت هایی که بعد از این حادثه میان حزب وحدت و جنبش طالبان بعمل آمد ، آقای مزاری تصمیم گرفت بشمول هیئت عالی رتبه، غرض مذاکره به چهار آسیاب نزد مسئولین طالبان برود ، معلوم نیست او بنابر کدام اطمینانی و به چه دلیلی این کار را کرد و چرا منطقه را ترك نگفت؟ چرا به کابل نرفت؟ آیا گمان می‌کرد که برطالبان میتوان اعتماد کرد ولی بر ائتلافیون نه ؟؟

دلیلش هرچه بود ، به تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۱ به چهار آسیاب رفت و در همانجا توسط طالبان با بی‌مروتی دستگیر شد و با هیئت معیتی اش ذریعه هلیکوپتر بسوی کندهار اعزام گردید .

سه تن از سربازان طالبان، دونفر مسلح و یك نفر غیرمسلح، با آنان فرستاده شد ، زمانیکه هلیکوپتر به حوالی شهر غزنی رسید ، همراهان مزاری درحالیکه دستهای شان بسته بود بر سربازان مسلح طالبان بطور ناگهانی حمله نموده، اسلحه را ازآنان گرفتند و پیلوت را تهدید کردند که درهمانجا فرود آید ، هلیکوپتر بر زمین نشست وهمراهان مزاری بسوی خواجه عمری به حرکت افتادند ، ناگه دسته ای از جنگجویان طالب سوار بر پك اپ از آنجا می‌گذشت ، متوجه هلیکوپترگردیده، بر گشتند ، اجسادی را درکنار هلیکوپتر یافتند ، کسی‌را دورتر از هلیکوپتر دیدند ، نزد او رفتند تا از چگونگی حادثه بپرسند ، از او شنیدند که هلیکوپتر در همین جا برزمین فرود آمد ، متصل آن صدای انداخت کلشنکوف بلند شد ، سرنشینان هلیکوپتر به این استقامت حرکت کردند ، همانهایی اند که در آنجا به نظر می‌خورند ، طالبان به تعقیب آنان رفتند ، انداخت ها تبادله شد ، عده ای به قتل رسیدند که مزاری نیز در جمله آنان بود و عده ای را زنده دستگیر نمودند و بعدا" تیر باران کردند . با دستگیری و سپس قتل رهبر حزب وحدت، روحیه رزمندگان این حزب تضعیف شد . نیروهای ائتلافی هجوم وسیعی را از سه استقامت بر منطقه آغاز کردند ، منطقه را تصرف نمودند ، نه بر

پیر رحم کردند و نه برجوان، نه بر مرد و نه بر زن، برمردم مظلوم این ساحه چنان ستمی رواداشتند که باشنیدن آن مو بر اندام انسان راست می‌شود.

سقوط مجدد چهار آسیاب

ازیك سو شکست جنگجویان طالب در غرب کابل و تلفات بیشمار شان روحیه آنانرا تضعیف کرد، از سوی دیگری پیروزی های مقطعی نیروهای ائتلاف و تسلط بر غرب کابل مورال شان را بالا برد و بر مستی‌های‌شان افزود و آنانرا برای هجوم علیه طالبان ذهنا" آماده ساخت. شرایط به نفع ائتلافیون بود، تصمیم گرفتند که از سه استقامت بر نیروهای طالبان مستقر در چهارآسیاب حمله کنند، حمله وسیع شان از زمین و هوا بتاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۲۸ آغاز گردید، طالبان در موقعیتی قرار نداشتندکه بتوانند مقاومت کنند، پس از مقاومت اندکی بسوی لوگر عقب نشینی کردند، ازهمهٔ چهار آسیاب، موسهی و دشت سقاوه بیرون رفتند، اگر در نیروهای ائتلاف شیمه پیشروی و توان تعقیب مزید دشمن وجود میداشت، طالبان را از لوگر نیز عقب می‌زدند، ولی جنگ در همین نقطه متوقف شد و طالبان فرصت آنرا بدست آوردند تا درسفیدسنگ خط دفاعی احداث کنند، با این شکست به اعتبار جنگجویان طالب صدمه سختی رسید، درهمهٔ جنوب و جنوب غرب کشور این ذهنیت قوت گرفت که طالبان توان مقابله با اداره ائتلافی را ندارند، این فقط حزب اسلامی بود که توانست در برابر آنان چند سال ایستادگی کند و جلو پیشروی ائتلاف را بسوی جنوب سد نماید. این شکست ها چند نتیجه طبیعی داشت:

۱ـ طرفداران طالبان در مناطق پشتون نشین جنوب و جنوب غرب از آنان مصرانه خواستند، تا با حزب اسلامی کنار بیایند و جبهه مشترکی علیه ائتلاف درست کنند.

۲ـ نیروهای ائتلاف مخصوصا" تورن اسمعیل تشویق گردید تا علیه طالبان

از استقامت هرات و فراه وارد جنگ شود .

۳. حامیان بیرونی طالبان را متوجه کرد که این گروه نوپا توان مقاومت در برابر ائتلاف را ندارد ، باید باگروههای مؤثر دیگر به تفاهم وادار شود و جبهه مشترکی تشکیل دهند. امریکائی‌ها از طریق ترکیه و ازبکستان و پاکستان مستقیما" بر جنرال دوستم کار کردند و او را به همکاری با طالبان آماده ساختند. به وساطت پاکستان مذاکراتی میان دو جنبش (جنبش طالبان و جنبش ملی) آغاز گردید. طالبان و حامیان پاکستانی شان بر این تأکید داشتند که مذاکرات تنها میان دو جنبش مذکور باشد ، امکان توافق با بقیه گروهها را ضعیف می‌شمردند ، ولی جنرال دوستم توافق میان دوگروه راکافی نشمرده بر این اصرار می‌ورزید که حزب اسلامی و حزب وحدت نیز شامل این مذاکرات شوند و جبهه متحدی از این چهار گروه تشکیل گردد. در این جریان چند حادثه مهمی رخ داد:

الف: نیروهای ائتلاف به استثنای سروبی همهٔ ولایت کابل را تصرف کردند ، این فتوحات به غرور طفلانه آنان افزود ، خواستند سروبی را نیز تصرف کنند ، حملات شانرا برای اشغال سروبی آغاز کردند ، هرچه در اختیار داشتند بکار گرفتند ، حملات متعددی به این استقامت داشتند که همه به عقب زده شد ، برخی از قومندانان جلال آباد را با پول های زیاد خریدند واز آنان خواستند تا علیه حزب اسلامی از آنطرف وارد عمل شوند ، حاجی قدیر را آماده ساختند تا کاری علیه حزب بنماید ، که او فقط توانست برای چند صباحی رفت و آمد مجاهدین حزب اسلامی را از طریق جلال آباد مختل کند و مزاحمت های ایجاد نماید ، نه دوام اینکار برای مدت طولانی برایش مقدور بود و نه کار مؤثر دیگری، میدانست که مخالفت دوامدار با حزب اسلامی و افشای همکاری با ائتلاف، پی‌آمدهای خوبی برای او ندارد. متعاقب آن اداره ائتلافی کابل برخی از افراد بریده ازحزب اسلامی را تشویق کرد تا برای دفاع از دولت قطعات قومی تشکیل دهند و افراد ضعیف النفس در داخل حزب را به همکاری با دولت در زمینه تصرف سروبی و تگاب و لغمان ترغیب کنند ، پول و سلاح کافی به این افراد داده

شد ولی نتوانستند کاری به نفع اداره ائتلافی انجام دهند. هرچند مساعی برای اشغال سروبی را میتوان به عنوان مجبوریت اداره ائتلافی توجیه کرد، چون این گروه فقط حزب اسلامی را رقیب و حریف اصلی خود می‌شمرد، و به این باور بود که با تصرف سروبی و حذف حزب اسلامی از صحنه بر اوضاع مسلط می‌شوند و مجال خوبی برای سرکوبی طالبان بدست می‌آورند، پس از کنار رفتن حزب اسلامی، طالبان قدرت مقاومت در برابر اداره ائتلافی را ندارند، ولی حملات مسلسل و بی‌نتیجه برای تصرف سروبی از جانبی باعث شد که طالبان فرصت بیابند و خود را جمع و جور کنند، از جانب دیگر موجب تحریك احساسات همهٔ اقوام پشتون گردیده، آنانرا به عواقب خطرناك پیشروی های مزید ائتلاف به سوی جنوب و شرق متوجه ساخت و به اقدامات عاجل برای دفاع وادارکرد.

ب: عملیات نیروهای هرات علیه طالبان تشدید گردید، خط اول را شکستاندند، ولایات فراه ونیمروز را تصرف نمودند، بسوی لشکرگاه پیشروی کردند، جنگجویان طالب از لشکرگاه بیرون شدند، وضعیت طالبان از لحاظ روحی ونظامی خیلی پریشان بود، یکی از اعضای شورای مرکزی طالبان وضعیت آنروز را چنین حکایت کرد: وضعیت نهایت پریشانی داشتیم، اکثریت اعضای شوری به این نتیجه رسیده بودند که مقاومت ممکن نیست، باید با حزب اسلامی تماس بگیریم و از نیروهای حزب اسلامی بخواهیم تا در کار دفاع از کندهار و دفع و طرد حمله تورن اسمعیل کمك کنند، اکثرا" بار و بستره شانرا بسته و در حالت فرار بودند، ولی چند پیش آمد غیر مترقبه شکست حتمی و قطعی را به فتح و پیروزی مبدل کرد:

یك: در نیروهای هرات میان هراتی‌ها و فراری هایکندهار و هلمند اختلافات شدید ایجاد گردید، برهمدیگر بی اعتماد شدند و از پیشروی مزید دست کشیدند.

دو : نیروهای جنبش وارد جنگ شدند، از استقامت بادغیس پیشروی نموده و قطعات هرات را در استقامت های هلمند شدیدا" زیر بمبارد گرفتند.

سه : زمامداران طالب، از سران اقوام، فرماندهان سابقه و از عامه مردم خواستند تا از کندهار دفاع کنند، در غیر آن مال و جان وناموس شان در خطر است، به آنان گفتند: اگر برای دفع حملات دشمن آماده نشوند و پیشروی های نیروهای مهاجم را سد نکنند با سقوط منطقه در دست دشمن، نه تنها جنگجویان طالب و ملاها مورد انتقامجوئی قرار خواهندگرفت، بلکه بر احدی رحم نخواهندکرد، به تحریك احساسات اقوام مقیم منطقه موفق شدند و آنانرا به دفاع آماده کردند.

حملات زمینی بر قطعات تورن اسمعیل آغاز گردید، قوای هوائی جنبش آنانرا همراهی می‌کرد، خط اول شکست، میان دسته های تعرضی نیروهای هرا ت بد نظمی و پراگندگی ایجاد شد، برای عقب نشینی های احتمالی برنامه دقیق و از قبل سنجیده شده ای وجود نداشت، همه در دسته های کوچك کوچك به استقامت های گوناگونی رو به فرار گذاشتند، مخالفان تورن اسمعیل در ولایات غربی کشور که در گذشته مورد حملات متواتر او قرار گرفته بودند و جنگ های طولانی و دوامداری با آنان داشت، از فرصت استفاده نموده علیه او با طالبان یکجا گردیده، وارد جنگ شدند و از هرگوشه -ای بر قطعات در حال فرار هرات هجوم بردند، تلفات و تعداد کشته ها و زخمی های آنان وحشتناك بود. تورن اسمعیل در عقب خط اول تدابیر خاصی برای عقب نشینی های محتمل اتخاذ نکرده بود، بر این باور بود که در خلال یکی دو روز حتما" وارد کندهار خواهد شد و لقب فاتح سربلند کندهار را کسب خواهد کرد، گمان می‌کرد که طالبان توان مقاومت را در برابر او ندارند و نمیتوانند پیشروی های او را به سوی کندهار سد کنند، بزودی جشن فتح کندهار را تجلیل خواهد کرد و اهالی کندهار مقدم اورا گرامی خواهند داشت و بر سر او برگ گل خواهند ریخت.

ضرورتی به اتخاذ تدابیر احتیاطی احساس نمی‌کرد، از اینرو بعد ازشکستن خط اول نیروهای شکست خورده او در هیچ جائی توقف نکردند، از فراه، شیندند و بالآخره از هرات در حالی بسوی اسلام قلعه بیرون رفتند که جنگجویان طالب

تاهنوز از چند کیلومتری خط اول جلو نرفته بودند و وارد هرات نشده بودند، پس از سقوط فراه و نیمروز، شیندند و هرات نیز به نفع طالبان سقوط کرد، در غور و بادغیس نیز بیرقهای طالبان بر افراشته شد، قومندانان این ولایات از تورن اسمعیل خاطره خوش نداشتند، مناطق آنان بار ها مورد حمله نیروهای او قرار گرفته و روزهای دشواری را در زمان سلطه او داشتند، همه منتظر فرا رسیدن چنین روزی بودند.

طی این فتوحات غیر مترقبه، پنج ولایت، دو بندر سرحدی مهم در تورغندی و اسلام قلعه، سرحدات افغانستان با ترکمنستان و ایران، میدان های هوایی شیندند وهرات، و مقدار کافی پول و تجهیزات در اختیار طالبان قرار گرفت.

ج: به وساطت پاکستانی‌ها مذاکراتی میان چهار گروه حزب اسلامی، حزب وحدت، جنبش ملی وطالبان در اسلام آباد آغاز گردید. سعودی وامریکا نیز به این مذاکرات ابراز علاقمندی می‌کردند، سفیر سعودی برای اظهار حسن نیت دعوتی به هیئت های مذاکره کننده تدارك دید و به آنان گفت: از تصمیم مشترك شما حمایت می‌کنیم، اگر بر سر تشکیل حکومت به توافق برسید آنرا برسمیت می‌شناسیم، امریکائی‌ها نیز چراغ سبز نشان میدادند و اشاره های از این گونه داشتند. هیئت ها دو محور اساسی برای بحث داشتند:

۱ـ عملیات مشترك

۲ـ ترکیب حکومت ائتلافی

هیئت طالبان در آغاز مذاکرات بر عملیات مشترك ترکیز داشت و بحث بر چگونگی ترکیب حکومت را به بعد ازفتح کابل موکول می‌کرد، ولی درنتیجه اصرار بقیه هیئت ها با بحث بر سر ترکیب حکومت توافق کرد.

میانجیگران پاکستانی بر نکات آتی ترکیز داشتند:

الف: عملیات مشترك، ولی به نحوی که نیروهای حزب اسلامی بسوی کابل نه، بلکه به استقامت تگاب عملیات کنند.

ب: پست وزارت دفاع در حکومت ائتلافی باید به جنبش جنرال دوستم

اختصاص یابد.

ج: حاجی قدیر به نمایندگی از شورای مشرقی در این جریان سهیم شود. می‌گفتند: او علاقمند است و بما اطمینان داده است.

در رابطه با ترکیب حکومت و توزیع وزارتخانه ها توافق صورت گرفت، نیمی از کابینه بشمول ریاست جمهوری به طالبان و بقیه بشمول وزارت دفاع به گروههای شامل توافق اختصاص یافت، با آنکه (آي اس آی) تلاش داشت که وزارت دفاع به جنرال دوستم داده شود، ولی هیئت ما توافق نکرد.

خبر توافق مذاکرات وتوافق مذکور بطور غیر رسمی و به احتمال اغلب از طریق پاکستانی ها به روزنامه ها و رسانه های خبری انتقال یافت و فردای آن شب توأم با تبصره های زیادی منعکس گردید، نطاق طالبان این خبر را تکذیب کرد و گفت: مانه با کسی مذاکراتی داشته ایم ونه توافقی!!

تکذیب دروغین طالبان باعث تشویش ما و بقیهٔ گروهها گردید. از هیئت آنان و رفقای پاکستانی شان پرسیدیم که چرا این خبر انعکاس یافت و چرا طالبان با این صیغه تکذیب کردند.؟! جواب آنان به گونه ای بود که بر تشویش ما افزود. به آنان گفتیم: اگر می‌خواهید این معاهده عملی شود باید رسما" آنرا اعلان کنیم، ولی طالبان و رفقای پاکستانی شان با اعلان رسمی این معاهده موافق نبودند و بر این اصرار داشتند که عملیات مشترك، بدون اعلان رسمی معاهده آغاز شود، آن هم به گونه ای که نیروهای حزب اسلامی از عملیات به استقامت کابل و ورود به شهر خود داری ورزد، فقط به استقامت تگاب و از آنجا بسوی بگرام پیشروی کند، کابل در مجموع به طالبان گذاشته شود!! انگیزه های‌این اصرار غرض آلود هویدا بود، می‌خواستند ما طالبان را در اشغال کابل کمك کنیم و بگذاریم کابل توسط آنان تصرف شود!! به این نتیجه رسیدیم که دراین مذاکرات و توافقات صداقتی درکارنیست، نباید انتظاری از آن داشت و گمان کرد که میتوان از این طریق به بحران خاتمه بخشید. طالبان به مردم خود دروغ می‌گویند و با ما خدعه می‌کنند؟! دیپلومات های ایرانی این انکشافات را دقیقا" تحت نظر داشتند،

عواقب این معاهده را خطرناك می‌شمردند ، وضع پریشان اداره ائتلافی را چنان می‌دیدند که به تنهائی قادر به مقاومت در برابر فشار طالبان نیست و توان ایستادگی در برابر جبهه متحد را که هرگز ندارد! با برخی از افراد حزب اسلامی تماس گرفتند ، یکی را به تهران دعوت کردند ، از اداره ائتلافی کابل نیز خواستند تا نماینده ای را به تهران بفرستند هردو را با عجله زیاد به تفاهم نشاندند وتفاهم نامه ای را به امضای آنان رساندند و به سرعت و عجله خاصی از طریق رسانه های خبری منعکس کردند.

برخی از مبصرین گمان می‌کنند که با اینکار مذاکرات اسلام آباد مختل گردید و تفاهم با طالبان در مقطع حساسی قطع گردید در حالیکه مذاکرات اسلام آباد قبل از این و در نتیجه اظهارات دروغین طالبان، عدم توافق شان با اعلان معاهده و سیاستهای ناشیانه مسئولین حکومت بی‌نظیر بوتو عملا" مختل گردیده با بن بست مواجه شده بود. ما پس از اعلان تفاهم نامه تهران نیز به طالبان گفتیم: اگر بر تعهدات تان می‌ایستید و با اعلان موافقتنامه موافقید ، ما آماده ایم و از جانب ما هیچ اشکالی وجود ندارد ، ولی آنان ازحرف های شان پائین نیامدند و با اعلان موافقتنامه توافق نکردند.

مذاکرات با ربانی و مسعود

اداره ائتلافی کابل روزگار بدی داشت، وضع نابسامان آن از هرناحیه ای پریشان کننده بود ، در سالنگ با نیروهای جنبش دوستم درگیر بود ، در بامیان با حزب وحدت، درجنوب و غرب کابل با جنگجویان طالب، و در استقامت ماهیپر و لته بند با نیروهای حزب اسلامی مصروف جنگ های ناکام و بی‌حاصلی بود ، ازجنوب، شرق، غرب و شمال غرب کابل بیرون رانده شد ، از چهار آسیاب نیز طی یك حمله ناگهانی و سریع به عقب نشینی مجبورشد ، اختلافات میان شورای نظار و جمعیت نیز بطور روز افزون تشدید می‌گردید ، انزجار از عملکرد های مسعود نه تنها در صفوف طرفداران ربانی به اوج خود رسیده بود بلکه در داخل شورای نظار نیز مخالفت ها علیه او اوج گرفته بود و تعداد زیادی او را عامل دوام جنگ های بی ثمر ونامقدس و باعث همهٔ شکست ها می‌شمردند و از سیاست های خام وطفلانه او به ستوه آمده بودند ، امور امنیتی شهر وسوق و اداره جنگ در اطراف کابل به عهده جنرال فهیم بود ، زمامدار اصلی کابل در این مرحله او بود که مدت ها قبل از مسعود بریده و به ربانی پیوسته بود ، داکتر عبدالرحمن وسیله ارتباط

مسعود باکمونست ها ومعاون شورای نظار مدت ها قبل به جانب ربانی رفته بود. یکی از انگیزه های اختلاف آنان با مسعود پافشاری آنان بر تفاهم باحزب اسلامی و واهمه مسعود از این تفاهم بود، مخصوصا" بعد از آنکه فشار طالبان برکابل اوج گرفت و اداره کابل از مقاومت دوامدار در برابر آن احساس ناتوانی می‌کرد، ولی مسعود از این بیم داشت که نیروهای حزب اسلامی وارد کابل شود. آنرا برای موقعیت متزلزل خود خطرناك می‌خواند، گمان می‌کرد که اینکار از یك سو به جبهه ای که در داخل کابل علیه او تشکیل گردیده قوت می‌بخشد و از سوی دیگری به حزب اسلامی فرصت ایفای نقش فعال و موثر را خواهد داد. ولی با وجود مخالفت او با توافق میان حزب و جمعیت، ربانی و هوادارانش وشورای عالی دولت او تصمیم گرفتند که به وساطت دوستان ایرانی باحزب اسلامی مصالحه نموده و به توافقی برسند.

تبادله هیئت ها آغاز شد، من در سپینه شگه اقامت داشتم از آنجا به ننگرهار رفتم و در جلال آباد مستقر شدم، مذاکرات به مرحله ای رسید که باید حزب اسلامی فیصله نهائی اش را صادر می‌کرد، اعضای موجود شورای مرکزی را به شمول عده ای از اهل الرأی در حزب، غرض بحث برقضیه به جلسه ای در شهر جلال آباد دعوت کردیم، جلسه سه روز دوام کرد، بحث های طولانی و مفصل صورت گرفت، وضعیت کشور، مداخلات بیرونی، ماهیت گروهها و اهداف ومقاصد آنها و وابستگی های بیرونی شان، بطور مشرح و دقیق مورد بحث و مناقشه قرارگرفت، درپایان بحث ها از اعضای جلسه خواستیم که یکی ازسه پیشنهاد را حمایت نموده وبرای تائید آن دست های شانرا بلند کنند:

۱ـ توافق با گروه طالبان.

۲ـ موافقه با جمعیت و گروههای مؤتلفه اش.

۳ـ بی طرفی و انتظار تا فرصت مناسب.

همهٔ اعضای جلسه به اتفاق آراء به نفع این پیشنهاد رأی دادند که باجمعیت در رابطه با نکات آتی به توافق برسیم:

الف: تشکیل حکومت مؤقت.
ب: تشکیل اردوی ملی .
ج: انتخابات.

اعضای جلسه به این نتیجه قطعی رسیده بودند که با طالبان نه توافق برنکات ضروری و حیاتی فوق الذکر ممکن است و نه موافقه بر هیچ طرح معقول دیگری. از این رو در مجموع جلسه احدی از مذاکرات با جنگجویان طالب جانب داری نکرد.

جنگ های مسلسل طالبان علیه حزب اسلامی، سیاست های خصمانه این گروه، انکار از مذاکرات، تأکید بر ادامه جنگ و تلاش برای حذف بقیه احزاب عواملی بود که تمامی اعضای جلسه را به این نتیجه قطعی رسانده بود.

در نتیجه چند دور مذاکرات و تبادله هیئت های متعدد بر طرح آتی توافق صورت گرفت:

متن موافقتنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

باتوجه به مصالح اسلام عزیز و به خاطر دفع توطئه هایی که تمامیت ارضی و وحدت ملی ما را تهدید می‌نماید، نمایندگان با صلاحیت جمعیت اسلامی افغانستان و حزب اسلامی افغانستان به تاریخ ۱۳ حوت ۱۳۷۴ روی مواد ذیل به توافق رسیدند که بعد از توشیح رهبران محترم هردو تنظیم و اعلان رسمی آن نافذ و مرعی‌الاجراء می‌باشد.

۱ـ جمعیت اسلامی افغانستان .
الف: ریاست جمهوری .
ب: وزارت داخله.

ج: لوی درستیز.
۲ـ حزب اسلامی افغانستان .
الف: صدارت عظمی.
ب: وزارت دفاع.
ج: وزارت مالیه .
د: معین اول وزارت خارجه.
هـ: معین وزارت داخله.

۳ـ برای هر تنظیم سیاسی و تنظیم های متحد هردو طرف که شامل نظام جدید می‌شوند ، دو ، دو وزارت اختصاص می‌یابد .

۴ـ مدت کار دولت مؤقت جدید از شش ماه الی یکسال می‌باشد .

در این مدت تحت سرپرستی دولت مؤقت انتخابات سرتاسری برگزار میگردد .

دولت و حکومت مؤقت جدید وظیفه دارد تا از طریق کمیسیون با صلاحیت و مستقلی مرکب از نمایندگان و شخصیت های طرف اعتماد دو طرف شامل این قرارداد ، وطی مدت کارش انتخابات را برگزار و تکمیل کند .

۵ـ در صورتیکه بنابر معاذیر خاصی دولت مؤقت نتوانست پروسه انتخابات را تکمیل نماید ، اداره کاملا" جدید به توافق دوطرف تشکیل میگردد و قدرت به آن منتقل می‌شود .

۶ـ در ولایاتی که زمینه بیشتر کار و اکثریت را هر تنظیمی داشته باشد اداره آن ولایت به همان تنظیم سپرده شده تنظیم های دیگر با آن همکاری نمایند .

۷ـ اردوی اسلامی و پولیس از نیروهای امنیتی دو طرف تشکیل گردیده امنیت شهرکابل، دیگر شهرهای عمده وشاهراه ها از طرف نیروهای مشترک امنیتی طرفین تأمین می‌شود .

۸ـ در دوران حکومت مؤقت شورای اسلامی که ممثل پارلمان کشور باشد ، تشکیل میگردد ، تدویر و لوایح مربوط به این شوری توسط کمیسیون مستقلی

مرکب از نمایندگان طرفین تنظیم می‌شود.

ضمیمه موافقتنامه حزب اسلامی و جمعیت اسلامی

۱ـ حکومت جدید مؤظف است تا پالیسی سیاسی خویش را به اساس منافع علیای افغانستان و در چوکات شریعت اسلامی استوار سازد. حسن رابطه باهمه کشورهای اسلامی، تأکید برحسن همجواری متقابل باهمه کشورهای همسایه بالاخص کشورهای برادر پاکستان و ایران واحترام به تمامیت ارضی یکدیگر محور های اصلی سیاست خارجی حکومت آینده خواهد بود.

۲ـ توافق شد که قطعات نظامی و مسلح ریاست فعلی امنیت منحل گردد، و ریاست مذکور به شکل يك اداره مختصر استخباراتی غرض انجام امور اطلاعاتی فعالیت نماید.

۳ـ مسئولیت قناعت متحدین هر طرف مربوط به خود آن طرف می‌باشد. (طرفین سعی خواهند کرد تا به قناعت متحدین بپردازند)

۴ـ شورای مشرقی و جماعة الدعوة در نظام آینده به توافق طرفین در نظر گرفته خواهند شد.

۵ـ طرفین قرارداد سعی خواهند کرد تا اختلافات فعلی دو جناح حزب وحدت را هرچه زود تر حل نمایند و حزب وحدت در نظام آینده دو وزارت خواهد داشت.

امضاء — امضاء

حکمتیار امیر حزب اسلامی — ربانی رهبر جمعیت اسلامی

هیئت ها به این توافق رسیدند که معاهده مذکور بروز جمعه ۴ جوزای ۱۳۷۵ به تائید رهبران برسد ودر گردهمآئی ماهیپر در پای آن امضا کنند. به محل جلسه دروقت مقررش رسیدم، مسعود می‌خواست قبل از ربانی با من

دیداری داشته باشد. چند مطلبی در این دیدار قابل یاد آوری است:

۱ـ بر این اصرار داشت که وزارت دفاع به او داده شود و وزارت امنیت به حال خود باقی بماند و در اختیار هواداران او باشد.

۲ـ در جریان صحبت چند بار صدایش گرفته شد و چشمانش اشك آلود.

۳ـ ادعا کرد که: اگر کار خوبی کرده ام یا کار بدی بهر صورت توانستم از کابل دفاع کنم.

۴ـ اگر وزارت های دفاع و امنیت را به او بدهیم در آنصورت متقابلا" صداقت و اخلاص خود را ثابت خواهد کرد و چون یك سرباز و سپاهی‌حاضر به خدمت خواهد بود.

به او گفتم:

۱ـ توزیع وزارت ها بدو بخش توسط هیئت ها صورت گرفته، و انتخاب یکی از دو بخش بشما مفوض شده بود، شما بخشی را انتخاب کردید که شامل ریاست جمهوری بود، اگر خواهان وزارت دفاع هستید بخش دومی را انتخاب کنید، از سوی ما اشکالی وجود ندارد.

آنچه مانمیتوانیم با آن توافق کنیم اعطای دو پست ریاست جمهوری و وزارت دفاع بطور همزمان به یك حزب است.

۲ـ انحلال وزارت امنیت و محدود کردن آن در سطح یك ریاست اطلاعاتی، بدون قطعات مسلح یك امر ضروری است، هیئت ها بر آن توافق کرده اند، وزارت مذکور از جانبی شهرت بدی میان مردم دارد، بدنام و دارای سابقه بدی واز بقایای رژیم کمونست، همه پرسونل آن از کمونست های بد نام تشکیل شده، از جانب دیگری همین اداره باعث جنگ ها و شرارت ها شد.

۳ـ بمن بگو: شما از کابل در برابر چه کسی دفاع کردید، در برابر کدام نیروی مهاجم خارجی؟ ضرورت احساس نمی‌کنم که بر این موضوع بحث کنیم، وقت آن نیست، مهاجم و مدافع برای همه معلوم است.

۴ـ ما در کشتی شکسته و در حال غرق شدن با شما سوار می‌شویم و در این

سفر خطرناك شما را همراهی می‌کنیم، بخاطر مقابله باخطر به کابل می‌رویم نه برای کسب امتیازات. اگر با این طرح و سهم خود قانع نیستید ، همهٔ حکومت و امتیازاتش را به شما می‌گذاریم. بیائید قضیه تشکیل حکومت مشترك را کنار بگذاریم و روی جبهه مشترك و برگزاری انتخابات پس از دفع و طرد دشمن در خلال شش ماه توافق کنیم.

در جریان صحبت‌ها چند بار در اطاق دق الباب شد ، کسی بدرون آمد و گفت: استاد آمده و منتظر است، ولی هر باری از سوی مسعود با کمال بی اعتنائی جواب شنید که صبر کنید صحبت های ما تمام نشده، جواب او چگونگی مناسبات تیره آن دو را بنمایش می‌گذاشت.

در جریان امضای معاهده، از خط اول در استقامت بند غازی گزارش های مسلسل مخابره می‌شد که خط اول شکسته، جنگجویان طالب جلو می‌آیند ، قطعات ما پراگنده شده اند و هیچ کسی مقاومت نمی‌کند. حالت ربانی و مسعود خیلی پریشان بود ، ازوضع پیدا بود که نیروهای طالب بار دیگری بند غازی و بت خاك را تصرف خواهند کرد و تا پلچرخی خواهند رسید. چند ماه قبل نیز طالبان این منطقه را تصرف نمودند و جنگ را به سرك کابل ـ جلال آباد رساندند که ناگهان قومندان مشهور طالبان ملامشر که قطعات تعرضی را در این جنگ فرماندهی می‌کرد ، در نتیجه بمباری برگمرك کهنه بتخاك به قتل رسید ، مرگ ناگهانی او ضربه سختی به طالبان بود ، روحیه دسته های تعرضی طالبان شکست، ازجنگ دست کشیدند و از منطقه عقب نشینی کردند.

با شنیدن گزارش های مخوف از وضعیت پریشان جنگ در استقامت بند غازی مسعود رو به من کرد و گفت: راپور های دقیق بمن رسیده، خود طالبان بمن گفته که پس از رسیدن به بت خاك حملات مان را به استقامت کابل متوقف می‌سازیم، قصد حمله بر کابل را نداریم، از راه لته بند بر سروبی حمله می‌کنیم... شما هدایت بدهید که نیروهای حزب به بت خاك بیایند تا از حملات بعدی مانع شوند و جلو طالبان را بگیرند... گفتم: اگر گزارش های شما دقیق باشد یا غیر

دقیق، ما اکنون برای دفع و طرد حمله دشمن وارد جنگ می‌شویم، ولی گمان نمی‌کنیم که طالبان مرتکب این اشتباه شوند که از طریق لته بند بر سروبی حمله کنند ، احتمال چنین حمله ای خیلی ضعیف است، وضعیت منطقه برای این گونه عملیات مساعد نیست، ... ترجیح میدهیم که ازطریق خرد کابل و چکری بر قطعات طالبان از عقب حمله شود ، با اینکار راه اکمالاتی دشمن مسدود گردیده و افراد خط اول شان به محاصره می‌افتند.

معاهده ماهیپر در همان شب از طریق بی بی سی و صدای امریکا انعکاس یافت. طالبان هرگز گمان نمی‌کردند که جمعیت با آنهمه سوابق بد دشمنی باحزب، از خصومتهایش دست بردارد و با حزب به توافق برسد ، طالبان همواره از این اختلافات سود برده اند ، گاهی با یك گروه همدست شده اند و با دیگری جنگیده اند و گاهی با دیگری سازش کرده اند رفیق دیروزه شانرا مورد هجوم قرار داده اند. با این اعلان روحیه آنان به حدی پژمرده و هراسان شدکه فردای آن و در نتیجه تحرکات بسیطی که نیروهای حزب اسلامی در استقامت چکری و خرد کابل داشت، ازهمهٔ ساحه بیرون رفتند. از بند غازی **۴۵** کیلومتر عقب آمدند ، از "مس عینك" نیز خارج شدند ، اگر در آن روز به استقامت چهار آسیاب عملیاتی صورت می‌گرفت و قطعات در حال فرار طالبان تعقیب می‌شدند ، تمامی ساحه را ترك گفته به لوگر عقب نشینی می‌کردند.

رفتن به کابل

حکمرانان کابل اصرار داشتند که هرچه زودتر وارد کابل شوم، در حالیکه تصمیم من آن بود که نخست تعداد کافی نیروهای حزب در شهر مستقر شوند ، سپس به کابل بروم. ولی مسعود در برابر تطبیق این بخش موافقتنامه موانع ایجاد می‌کرد و از تخلیه قرارگاه هایی که برای استقرار نیروهای حزب اختصاص یافته بود ، خود داری می‌ورزید. او از جانبی در برابر فشار های روز افزون طالبان

احساس عجز میکرد و دفاع از کابل را از توان خود بالاتر میشمرد و نیازمند تشکیل جبهه ائتلافی بود، ولی از جانب دیگر از معاهده ماهیپر خاطره خوب نداشت، چون کرسی وزارت دفاع را به او نسپرده؟ ربانی بخاطر ریاست جمهوری خود طرحی را انتخاب کرد که وزارت دفاع شامل آن نبود. مسعود بر اعضای هیئت خود سخت خشمناك بود تا آنجا که فیصله دستگیری و ترور داکتر عبدالرحمن را صادرکرد، میخواست این معاهده را مختل کند، بالمقابل هواداران ربانی برای نجات از شر مسعود خواهان تطبیق عاجل معاهده و ورود حزب به کابل بودند، اصرار داشتند که بنده هرچه زودتر وارد کابل شوم واستقرار قطعات حزب را به آینده موکول کنم تا بتدریج عملی شود.

هیئت های متعدد ایرانی به جلال آباد و سپس به لغمان آمدند، ایشان از یکطرف حمایت ایران از توافق میان حزب و جمعیت را اطمینان میدادند ولی از طرف دیگر ناخشنودی شانرا از اینکه احزاب اهل تشیع به مذاکرات دعوت نشده اند وسهم دلخواهی به آنها داده نشده، اظهار میکردند. حدادی سفیر ایران به لغمان آمد و طی دیداری که باهم داشتیم گفت:

۱- مسعود از وزارت دفاع دست نخواهد کشید.

۲- به احزاب تشیع اعتنا صورت نگرفته، آنان به وزارت های چون زراعت و امور اجتماعی هرگز قانع نخواهند شد.

به او گفتم:

۱- لازم است بجای مخالفت با این معاهده ازآن حمایت کنید، زیرا به وساطت و میانجیگری شما آغاز و به این موافقتنامه منتج شد.

۲- مسعود مرهون کمك های بیدریغ شماست، حرف های شما را میشنود، او را متقاعد سازید تا از مخالفت دست بردارد و این آخرین چانس را از دست ندهد.

۳- اقناع احزاب اهل تشیع به ربانی تعلق دارد، او میتواند وزارت داخله یا وزارت کلیدی دیگری را از سهم دولت به آنان بدهد. اگر شما همکاری کنید مشکل ایشان به آسانی حل میشود.

از حرفهای مسعود و اظهارات سفیر ایران احساس کردم که در برابر این معاهده موانع زیادی وجود دارد و احتمالا" که درکابل با مشکلات فراوانی مواجه خواهیم شد. ولی چارۀ دیگری سراغ نداشتم، با توکل به خدا تصمیم گرفتم که حتما" وارد کابل شوم.

در برنامه ورود به کابل و استقبال از بنده روز ۲ سرطان ۱۳۷۵ مقرر شده بود ، استقبال گرم وبی نظیر شهریان عزیز کابل، برای بنده ومسئولین کابل حیرت آور و بالاتر از تصور و انتظار بود از دهنه تنگی ماهیپر تا وسط شهر ده ها هزار نفر در دوطرف سرك، صف بسته بودند. دست های شانرا برسم خوش آمدید می‌جنباندند و با نعره های تکبیر استقبال می‌کردند.

در جریان این استقبال باشکوه مناطق مسکونی کابل و نقاط تجمع مردم در دوطرف جاده و چهار راهی‌ها ، مورد اصابت تعداد زیاد راکت ها قرار گرفت و باعث مرگ و جراحت عده ای از شهروندان بیدفاع کابل شد ، از مسئولین امور در مورد تعداد دقیق راکت ها و تلفات پرسیدم. از فحوای اظهارات شك بر انگیز آنان و از خلال راپورهایی که بعداً دریافت داشتم فهمیدم که:

۱ـ تلفات به اندازه ای نبود که تلویزیون و رادیو کابل گزارش داد.

۲ـ در اصل، آغاز حملات راکتی ازسوی کابل و برای تحریك طالبان صورت گرفت.

۳ـ از چند نقطه ای که قطعات خاص مسعود درآن مستقر بودند ، هم بسوی طالبان راکت پرتاب شده و آنانرا به عکس العمل وا داشته بود وهم بسوی مناطق مسکونی کابل، تا حساسیت علیه طالبان را تشدید کند. هرگز گمان نمی‌کردم که مسئولان امور در کابل تا این پیمانه پست فطرت اند و برای اهداف تبلیغاتی جنایتهای تا این حد شنیع و قبیح را جائز می‌شمارند و از کشتار بیرحمانه کسانی نیز دریغ نمی‌ورزند که در کنار آنان و در مناطق تحت سلطه آنان زندگی می‌کنند.

من سه ماه را در کابل سپری کردم، از ۲ سرطان تا ۴ میزان ۱۳۷۵ که بعد ازآن کابل بتاریخ ۵ میزان در دست طالبان سقوط کرد ، حوادث مهم این مرحله به

شرح آتی بودند:

۱ـ خط مشی حکومت را در کابینه مطرح نمودم که به اتفاق آراء تصویب شد، از نظر ربانی نیز گذشت در دو مورد ملاحظاتی داشت، می‌خواست در باره کشمیر و چچن در خط مشی حرفی نداشته باشیم، تا مبادا دوستانش (دهلی و مسکو) ناراض شوند این بخش ها را حدف کردم و آنرا به شکلی در آوردم که برای او نیز قابل قبول باشد، از طریق رادیو و تلویزیون منعکس شد، فردای آن مسعود در مصاحبه اش با بی بی سی گفت: این خط مشی نظر شخصی حکمتیار است، با ما مشوره ای نشده!! مسعود با این مصاحبه ناشیانه، حقد درونی اش را بیرون کشید و مردم درك کردند که او خواهان نقض این معاهده و مخالف این توافق است. برای آنکه خوانندگان محترم تشخیص دهند که انگیزه های مخالفت با خط مشی چه بوده متن کامل آنرا در خدمت مطالعه شان می‌گذاریم.

متن کامل خط مشی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله و کفی و سلام علی عباده الذین اصطفی و بعد:

ان الحکم الا لله، امر ان لاتعبدوا الا ایاه، ذلك الدین القیم ولکن اکثر الناس لایعلمون.

تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً و العاقبة للمتقین. صدق الله العظیم

هموطنان عزیز!

سپاهیان سربکف اسلام!

براداران، خواهران! السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

کشور محبوب ما بار دیگری در حال عبور از مرحله حساس تاریخ باستانی خود است، جنگ جایش را بتدریج به جریان صلح تخلیه می‌کند، منطق تأکید بر

جنگ طرفدارانش را از دست می‌دهد و در کاروان صلح جای پای برای خود بازمی‌کند، همانگونه که ملت مؤمن ما دیروز در آزمون بزرگ تاریخی، به جنگ آوران دلیر و قهرمان ضرورت داشت، امروز به قهرمانان با درایت صلح و امنیت و بازسازی کشور ضرورت دارد. نجات کشور از ثمرات شوم جنگ، بازسازی و اعمار مجدد کشور، تأمین امنیت مطمئن و قهرمانی در مبارزه برای اعاده صلح پایدار، بدون شك گران تر و دشوارتر از پایداری در میدان های گرم جنگ است، و پس از جنگ به همت و شهامت ضرورت دارد. تعداد کسانی که میتوانند بجنگند زیاد است ولی شمار کسانیکه درایت و حوصله مندی دست یابی به اهداف مقدس جهاد از طریق صلح و آشتی و تفاهم درآنان سراغ شود خیلی کم است.

حققیت این است که ملت مؤمن ما در نتیجه جنگ طولانی و ویرانگر با معضلات و مشکلات گوناگونی مواجه است، اگر در کشورما بی امنیتی است، راهها مصئون نیست، نیروهای شر و فساد فعال اند و جرأت می‌کنند بر مال و جان و آبرو و عزت مردم مظلوم و ناتوان تعرض کنند، ستمگران جری و بی باك و ستمدیدگان در خوف و بیم اند. فقر، گرسنگی، قحطی و قیمتی به اوج خود رسیده، مساعی خائنانه برای تجزیه کشور براه افتاده، مداخلات بیرونی در امور داخلی کشورما ادامه دارد، اردوی منظم و نیرومند ملی که پاسدار استقلال، آزادی وتمامیت ارضی کشور بوده و توان دفع و طرد مداخلات بیرونی را داشته و امنیت در کشور را تأمین کند و اقدامات تخریبکارانه و تجزیه طلبانه گروه ها و نیروهایی را سد نماید که می‌خواهند کشور را تجزیه کنند. هرگروه در منطقه تحت سلطه خود کشور مستقلی برای خود درست کند، سیاست های داخلی و خارجی دلخواه خود را اعمال نمایند، ارتش مستقل داشته و مانع تشکیل حکومت نیرومند مرکزی شوند. اگر مجاهدین نتوانسته اند نظام اسلامی را در کشور پیاده کنند و اداره سالم و مشروعی‌بسازند که قادر به تأمین عدالت اجتماعی و بازسازی کشور بوده، نیروهای شر و فساد را مهار کند! زخم های

مردم را التیام بخشد و درد های شانرا مداوا کند، ریشه همۀ این معضلات را باید در جنگ جستجوکرد.

برادران و خواهران!

به صراحت باید گفت که تا هنوز آرمان بزرگ یك ونیم ملیون شهید به خون خفته ما تحقق نیافته، تاهنوز نظام اسلامی که برای اقامۀ آن ملت مجاهد و با ایمان ما دشواریهای جانکاه و جانفرسای جنگ نابرابر چهارده ساله را تحمل کرد، از جان شان در راه تحقق آن مایه گذاشت و جوانانش را به قربانگاه فرستاد، پیاده نشده است. اشتباه بزرگ است اگر کسی اجتماعی را اسلامی بشمارد که رهروانش مسلمان اند و شعارهایش اسلامی، ولی اسلام برآن حاکم نشده و ابعاد گوناگونش را تنظیم نکرده.

بر عکس جامعۀ را میتوان اسلامی خواند که دین خدا برآن حکومت کند، شریعت نافذ و حدود جاری بوده، حاکم و محکوم در برابر دین خدا منقاد بوده، مشاجرات به خدا و پیامبرش راجع گردد و مطابق حکم شریعت حل و فصل شود، زمامداران از سوی مردم، بدون جبر و اکراه و بدون توصل به زور و تزویر و در نتیجه بیعت معلن انتخاب شود. زمام امور در اختیار افراد صالح، متقی و امین قرار داشته، زمامدار، آقا و بادار مردم نه بلکه خدمتگذار مردم باشد. بیت المال را غنیمت باد آورده نپندارد، بلکه آنرا امانت بزرگ الهی بشمارد و تصرف ناجائز در آن "به نفع خود و گروه مربوط به خود" را حرام شمارد. حکام و زمامداران مردم را برده و غلام زرخرید خود نپنداشته به خود حق ندهند که بر مال و جان و آبروی مردم بازی کنند. امنیت کامل در جامعه حکمفرما بوده، احدی جرأت تجاوز به حقوق دیگران را نداشته باشد، احدی بدون حکم واضح محکمه شرعی تعقیب، زندانی و مجازات نشود. در برابر جرم فقط مجرم مواخذه شود و جزائی به مجرم داده شود که شریعت برای جرم او وضع کرده و محکمه شرعیحکم اجرای آنرا صادر کرده، زمامدار در برابر خدا و در قبال مردم احساس مسئولیت کند و ملت حق استیضاح از حکومت، محاسبه با زمامداران و پرسش در مورد همۀ تصرفات

آنان و اعتراض بر اجراءات غلط و غیر قانونی آنانرا داشته از آزادی کامل بیان حق برخوردار باشد، بساط همهٔ مظالم شوم استبداد، اختناق و تبعیض برچیده شود، همهٔ انسانها برابر و برادر و دارای حقوق مساوی شمرده شوند و همهٔ امتیازاتی که از عواملی چون رنگ، نژاد، زبان و حیثیت اجتماعی مایه می‌گیرد، حرام تلقی گردد.

برادران و خواهران!

در جامعهٔ که حقوق انسان مستضعف و ستمدیده ای پامال گردد، صدایش در سینه خفه شود و بر مال و جان و آبرویش تجاوز صورت گیرد، ولی مرجع دلسوز و رؤفی برای استغاثه و فریاد رسی سراغ نداشته باشد، در مقابل کسانیکه زر و زور در اختیار دارند با وجود تجاوز صریح بر حقوق فرد و اجتماع از تعقیب و مؤاخذه در امان بوده و زمامداران از آنان بیم داشته و برای ارضای آنان ناگزیر به تادیه رشوت های سیاسی، اجتماعی ومالی باشند و در جامعهٔ که دین خدا بطور کامل و برهمه ابعاد زندگی فرد و اجتماع حاکم نبوده، عدالت الهی و امنیت اطمینانی تأمین نباشد، هرچند رهبران و زمامداران این جامعه خود را مسلمان بشمارند و در زندگی شخصی خود ملتزم به اسلام باشند ولی نمی‌توان این جامعه‌را جامعه اسلامی خواند.

بردران مؤمن و همعقیده ام!

بیائید برای ساختن جامعه واقعا" اسلامی کمرهمت ببندیم، تعهدکنیم که ملت مظلوم وستمکشیده مانرا از وضع دردناك کنونی و دردها و رنج های ناشی از آن نجات دهیم. به جنگ نامقدس برای همیش خاتمه ببخشیم، در کشور جنگ زده مان صلح دایمی و پایدار تأمین کنیم، در برابر نیروهای شر وفساد صف مرصوص و استوار از نیروهای صالح و متقی ومؤمن بسازیم و برای باز سازی کشور ویران خود دست تعاون و برادری بهم بدهیم. بیائید بنام خدا تعهد کنیم که پس از این تنافس و رقابت ما در راستای رسیدن به قدرت و حصول امتیازات از طریق توسل به جنگ و اتکا به سلاح نه بلکه در راه خدمت به مردم و تأمین صلح

در کشور باشد.

هموطنان گرامی!

قصدم این بود که هرگز در حکومت غیر منتخب شرکت نکنم، همواره براین تأکید داشتم که در نتیجه تفاهم میان همه اطراف ذیدخل در قضیه بر حکومت مؤقتی که از شخصیت های با ایمان و دارای سابقه نیك تشکیل گردیده و رهبران احزاب درآن عضویت نداشته باشند، توافق صورت گیرد. پس از انتقال قدرت به این حکومت، خاتمه جنگ وتأمین صلح، در همین مرحله عبوری و مؤقت، تحت اشراف ونظارت حکومت مؤقت، انتخابات برگزار شود و قدرت به حکومت منتخب اسلامی انتقال یابد تا بدینترتیب جای رقابت های ناجائز مسلحانه به رقابت های مسالمت آمیز سیاسی تخلیه گردد. سلسله کودتا های نظامی، جنگ و انقلاب های خونین برای همیشه پایان یابد، ولی همانگونه که اطلاع دارید طی مذاکرات طولانی، بر معاهده ای بتاریخ ۴ جوزا **۱۳۷۵** توافق صورت گرفت که بحکم آن استاد برهان الدین ربانی رئیس جمهور دولت مؤقت و مسئولیت صدارت عظمی بدوش بنده خواهد بود. ازهمهٔ احزاب دعوت بعمل می‌آید تا درحکومت مؤقت شرکت کنند، اردو و قوه امنیتی مشترك تشکیل می‌گردد، در خلال مدت کار حکومت مؤقت و پس از تأمین صلح و امنیت، ذریعه هیئت مستقل و با صلاحیت، انتخابات برگزار می‌شود. اگر بنابر معاذیر قابل توجیه، انتخابات به تأخیر افتاد، در پایان دوره مؤقت مذکور، قدرت به حکومت کاملا" جدید انتقال می‌یابد، حکومت مؤقت فعلی در واقع بنابر ضرورت و بخاطر زمینه سازی برای انتخابات و چون مقدمه برای تشکیل حکومت منتخب پذیرفته شده، ما در راستای تأسیس دولت منتخب اسلامی بر میثاق آتی باهم توافق کرده ایم:

۱ـ در دولت اسلامی افغانستان، حاکمیت مطلق مختص برای خدا بوده و مرجع یگانه ونهائی حل و فصل قضایا کتاب خدا و سنت پیامبرش می‌باشد.

۲ـ در افغانستان اسلامی فقط سلطه کسی جائز و قانونی تلقی می‌گردد که:

الف: به ما انزل الله حکم کند.

ب: از تائید اکثریت ملت برخوردار بوده واز طریق مراجعه به آراء مردم وعملیه انتخاباتی خاصی که قانون اساسی مشخص می‌کند حمایت اکثریت مردم را بدست آورده باشد. هیچ فرد و گروهی حق ندارد از طریق اعمال قوه، توسل به اسلحه و با اتکاء به نیروی خارجی به اقتدار نایل شود و بر مردم حکومت کند.

۳ـ دولت اسلامی افغانستان متکی به نظام شورایی بوده، رئیس منتخب این نظام رمز وحدت ملی و رئیس قوه اجرایی کشور می‌باشد.

۴ـ وضع لوایح و مقررات، تصویب بودجه و خط مشی دولت و نظارت بر اجراءات دولتمردان، از صلاحیت های مسلم مجلس شوری است.

۵ـ در دولت اسلامی، مرجع نهائی همۀ قوانین، مقررات، مناهج و سیاست ها شریعت اسلامی است.

۶ـ در دولت اسلامی افغانستان قوه قضائیه، نهاد کاملا" مستقل بوده که وظیفه اش تنفیذ شریعت، تأمین عدالت و دفاع از حقوق فرد و اجتماع می‌باشد.

۷ـ قوه قضائیه حق ابطال هر فیصله و قراری را دارد که با روح شریعت سازگار نباشد و موجب سلب حقوق فرد و اجتماع شود، هر فرد و گروه میتواند برای ابطال و لغو این نوع فیصله ها وقرار ها به محاکم مراجعه کند.

۸ـ همۀ اتباع دولت اسلامی در برابر قوانین کشور حیثیت و اعتبار یکسان داشته و از همۀ امتیازات و حقوق سیاسی و مدنی که اعلامیه های بین المللی حقوق بشر برای افراد و احزاب لازمی می‌شمارند و شریعت اسلامی آنرا تائید می‌کند، بدون هیچ نوع تبعیض و استثناء برخوردار اند.

۹ـ در دولت اسلامی افغانستان به همۀ اتباع کشور، آزادی فعالیت های سیاسی، آزادی بیان، آزادی تدویر اجتماعات و تشکیل احزاب و سازمان ها مکفول و مضمون بوده، مشروط به اینکه از این حق در جهت تضعیف وحدت ملی، تهدید آزادی واستقلال کشور و صدمه به هویت اسلامی جامعه افغانی سوء استفاده نشود.

۱۰ـ دولت اسلامی افغانستان و اتباع مؤمن این کشور مجدانه سعی

می‌ورزند تا اهداف گرانمایه جهاد اسلامی ما تحقق بیابد و روحیه جهادی ملت حفظ شده و ارتقاء مزید یابد. به منظور دفاع از استقلال و آزادی کشور و حفظ وحدت ملی و هویت اسلامی جامعه ما، فرد فرد کشور مکلف خواهد بود تا دوره قانونی خدمت عسکری را سپری کند.

هموطنان عزیز!

وظایف فوری که در تطبیق معاهده مذکور برعهده حکومت مؤقت گذاشته شده ولازم است در دوران عمرکوتاه خود انجام دهد، میتوانم همه را به این شکل خلاصه کنم:

در ساحه امنیت

خاتمه فوری و دایمی جنگ، تأمین امنیت مطمئن در مرکز و ولایات، گشایش راههای مواصلاتی و فراهم آوری شرایط لازم برای عبور و مرور مصئون در راهها بوسیله نیروهای منظم دولتی. برای تحقق این اهداف می‌خواهیم که:

الف: تمام گروهها به روند صلح بپیوندند، این معاهده را تائید و عملا" در حکومت مؤقت شرکت کنند.

ب: قوه امنیتی مشترك ساخته شود تا آرامش شهرها و امنیت شاهراهها بواسطه همین قوه تأمین گردد.

ج: شهرها و قصبات از گروههای مسلح تخلیه شوند.

د: کسانیکه مردم را اذیت می‌کنند، رعب و خوف می‌افگنند، دزدی و رهزنی می‌نمایند و زندگی آرام مردم بیچاره را تهدید می‌کنند، شدیدا" مجازات شوند.

در ساحه امور دفاعی

بخاطر دفاع از آزادی، استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی مکلف هستیم اردوی منظم نیرومند اسلامی بسازیم، لازم است اردوی ملی مانند

گذشته از طریق دوره مکلفیت ساخته شود تا به این ترتیب هر تبعه افغان تربیه لازم نظامی کسب کند و در وظیفه مقدس دفاع از کشور خود سهم بگیرد، تشکیل اردو بر اساس دوره مکلفیت عسکری، به حکومت نیرومند مرکزی که حاکمیت آن بر همه کشورمحرز و جلب و احضار افراد برایش ممکن باشد نیازمند است. تا رسیدن بچنین مرحله ای حکومت ناگزیر به اردوی دارای قطعات محدود آنهم از راه استخدام و در بدل پرداخت حقوق و امتیازات مناسب می‌باشد، در این رابطه پالیسی حکومت قرار آتی است:

الف: به شمول مرکز برای تمام ولایات با در نظر داشت موقعیت، نفوس و اهمیت نظامی هرمنطقه، قطعات عسکری مناسب منظور گردد.

ب ـ افراد این قطعات به مشوره شورای جهادی ولایت، از ساکنان همان ولایت استخدام شوند، حق اولیت به مجاهدینی داده می‌شود که در قیام نجات کشور از اشغال اجنبی مخلصانه سهم گرفته اند.

ج: وزارت دفاع وظیفه تربیه و اکمال قطعات مذکور را بعهده خواهد داشت.

د: ادارات ولایات مکلف اند که در مدت کوتاه شرایط را طوری عیار سازند که از راه جلب و احضار امکانات تشکیل اردو میسرگردد.

هـ: اردو از سهمگیری در فعالیت های سیاسی‌خودداری ورزیده، افسران نظامی حق ندارند که عضویت احزاب سیاسی را حاصل نمایند. تجارب تلخ گذشته ثابت ساخته است که مداخله اردو در سیاست وتشکیل قطعات اردو با روحیه حزبی، باعث بروز حوادث خونین گردیده و وسیله دعوت مخالفین به مقاومت مسلحانه و حکومت کردن برمردم با توپ و تانك می‌شود.

و: ما طرفدار خلع سلاح ملت نیستیم، نمی‌خواهیم که اسلحه خفیف از نزد مردم جمع آوری شود، این را ترجیح میدهیم که هرکس در برابر سند قانونی بتواند با خود سلاح حمل کند. تجربه کشور های دیگر این را ثابت ساخته که موجودیت اسلحه خفیف هیچگاهی باعث بی امنیتی نمی‌گردد.

در ساحه اداری

از رژیم کمونیستی برای ما اداره نابسامان، ناسالم و بی تناسب با شرایط کشور به میراث مانده است، اصلاح، تحدید و ایجاد تبدیلی عمیق در این اداره به موازات وضعیت اقتصادی کشور، کار ضروری است، زیرا امکانات دولت بحدی محدود است که حتی توان تأدیه حقوق و معاشات مامورین را ندارد، ما مجبوریم به تشکیلات محدود اکتفا کنیم و تشکیلات اضافی وغیر ضروری را حذف نمائیم و برای آنعده مامورینی که بنابر تحدید تشکیلات بیکار میمانند، زمینه سازی میکنیم تا در پروژه های تولیدی به کار استخدام شوند. حقوق ماهوار مامورین به اندازه ای تعیین خواهد شد که ضرورت های حیاتی روزمره آنها را تکافو کند و به اعمال ناروای چون رشوه ستانی، اختلاس و خیانت متوسل نشوند، سپردن کار به اهل آن و انجام کارهای سر وقت، بوجه احسن، بدون هیچ مانع و تأخیر و عاری از انگیزه هرنوع سفارش و رشوت، جلوگیری از فساد اداری، مجازات شدید مامورین خائن و مفسد، از مقتضیات یك اداره سالم و مشروع به شمار میروند.

احیاء قوه مقننه نیرومند و با اعتبار و تشکیل شورای منتخب از راه مراجعه به آراء عمومی و ایجاد قوه قضائیه معتمدیکه فرد فرد ملت فیصله های آنرا بدیده احترام بنگرد و صلاحیت فیصله نهایی‌در قضایای فردی و اجتماعی را داشته باشد، از اهداف مهم حکومت در بخش نوسازی اداری می‌باشد.

اجازه نمیدهیم که محافل دولتی پرتکلف بوده و مصارف بیجا درآن صورت گیرد، به هیچ منطقی قابل توجیه نیست که عامه مردم ما برای خوردن، نان خشك نداشته باشند، مگر سر سفره حاکمان غذاهای رنگارنگ چیده شود، باید در محافل دولتی چنان سادگی اعمال شود که باحالت ابتر اقتصادی ملت ما تناسب داشته باشد.

در ساحه اجتماعی

اسلام تمام انسان ها را برادر و برابر می‌شمارد، هرتعصب قومی، زبانی و مذهبی که عدالت اجتماعی را تهدید کند و بر اساس رنگ، زبان و مذهب حقوق انسانی کسی را تلف کند از نظر اسلام حرام است تمام اقشار، اقوام و طبقات ملت افغان، اعضای یك ملت واحد اند و حکومت اسلامی‌شرایط یکسان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را مساعد ساخته و ریشه های هرگونه تعصب و تبعیض را قطع می‌کند.

اسلام بیش از هر مسلك و مکتب دیگری به قشر زنان حقوق و امتیازات فراوان قائل گردیده، باید تمامی حقوق اسلامی زنان احیاء و تضمین شود و آنها در جامعه نوین اسلامی افغانستان نقش فعال خود را ایفا کنند. امید است که قانون اساسی ما در باره تأمین حقوق اسلامی و نقش فعال اجتماعی زنان فیصله روشنی صادر نماید. خواست ما اینست که زن و مرد افغان هردو شخصیت و هویت اسلامی خویش را حفظ نمایند و بجای تقلید خفت بار از فرهنگ بیگانگان به صفت فرزندان قهرمان یك قوم تاریخ ساز و مستقل، شخصیت های الگو و قابل تقلید به جهانیان تقدیم نمایند. حقیقت اینست که سقوط زن مقدمه سقوط جامعه است، اگر زن به سلاح ایمان و علم مجهز شد، در آغوش خود قهرمانان بزرگ تاریخ را پرورش میدهد.

ما در چوکات اسلام به آزادی مذهب، آزادی قوه قضائیه و آزادی مسجد باور داریم، هکذا در حالیکه از حل مسالمت آمیز منازعات و کشمکش های احزاب جانبداری می‌کنیم، از فراهم نمودن شرایط مناسب برای رقابت سیاسی سالم احزاب و تنافس درتقدیم خدمات انسانی به ملت و دعوت مردم به مرام، خط مشی و پروگرامهای سیاسی و اجتماعی‌خود و تنافس و رقابت باهمدیگردر انجام کارهای خیر حمایت می‌کنیم.

طرفدار آزادی کامل فعالیت های سیاسی احزاب می‌باشیم، احزاب سیاسی

می‌توانند مطابق قانون، اخبار، مجلات و وسائل تبلیغاتی داشته باشند، آنها حق دارند که بر اجراءات و تصرفات حکومت نظارت کنند و از عملکرد حکومت ها انتقادکنند، بر فعالیت های سیاسی و نشراتی تازمانی قیود وضع نمی‌شود که به عزت و کرامت کسی تجاوز صورت نگیرد، بجای راست، دروغ را شایع نکرده، و علیه مصالح کشور و به قصد اختلال امنیت دست به تحریکات نزده باشند، هیچ گروه سیاسی حق ندارد که وسایل تبلیغاتی دولت، مانند رادیو و تلویزیون را در انحصارگرفته و بر محور منافع حزبی خود بچرخاند، این وسایل مال همه ملت بوده، حزب برسراقتدار و احزاب مخالف حق استفاده مساوی را از آنها دارند.

توجه جدی به وضع ایتام و خانواده های شهداء، همکاری دوامدار با معلولین جهاد و توجه خاص به پروسه عودت مهاجرین و خاصتا" اسکان آنها از وظایف اساسی دولت می‌باشد.

در ساحه تعلیم و تربیه

ما با تمام جدیت تلاش می‌کنیم که نظام تعلیم و تربیه درکشورما هرچه زودتر به شکل سالم اسلامی‌آن فعال شود، نصاب تعلیمی اصلاح و مطابق مقتضیات جدید جامعه اسلامی عیارگردد، طوریکه از مؤسسات تعلیمی‌ما، افسران مؤمن مجهز به سلاح عقیده و ایمان، داکتران و انجنیران متعهد، قضات وحکام پرهیزگار و پرسونل فنی مسلکی با ایمان فارغ شوند. حکومت برنامه تعلیمی طویل المدت خود را طوری میریزد که در تمام ولایات کشور، شرایط مناسب تعلیمات عالی و ابتدایی فراهم شود. اهداف مهم حکومت در بخش جوانان عبارت اند از:

تنظیم بهتر و پرورش سالم فکری دانشجویان و دانش آموزان جوان در داخل و خارج کشور و استفاده اعظمی از استعداد های جوان ایشان در راه تحقق اهداف انقلاب، فراهم کردن شرایط مناسب بخاطر رشد فکری ومعنوی آنها،

نسل جوان و انقلابی ما بتواند برای افغانستان اسلامی آینده زعامت صالح و مؤمن تقدیم نماید.

در ساحه صحت عامه

توجه به صحت و سلامتی افراد یك جامعه تا آنوقت به نتیجه مطلوب نرسیده و جلو شیوع امراض را سد نمی‌کند تا برای معالجه فقر و گرسنگی‌درجامعه اقدامات متوازن صورت نگیرد. فقر در کنار اینکه عامل مفاسد اخلاقی و اجتماعی زیادی است، عامل بزرگ شیوع بیماری به شمار میرود. اعمار مجدد شفاخانه ها و کلینیك ها در کنار تهیه و تولید ادویه مورد ضرورت و تربیه کادر فنی در بخش طبابت، وظایف مهم دولت را در ساحه صحت تشکیل میدهد. برای بهبود وضع صحی‌مردم دولت مکلف است تا در مورد حل مشکلات اقتصادی مردم و بالابردن سطح زندگی آنها گامهای سریع و بلندی بر دارد.

در ساحه زراعت

در جریان جنگ چهارده ساله، بخش زراعت و تأسیسات زراعتی خاصتا" بندها، نهرها و کاریز ها صدمه شدیدی دیده و به همان تناسب به بخش مالداری نیز لطمه وارد شده است، توجه جدی به این بخش ها از وظایف عمده حکومت می‌باشد. متأسفانه حکومت های فاسد اسبق، به ذخایر غنی آب، به دشت های وسیع و حاصلخیز و به زمین های بایر قابل زرع کشور هیچ گونه توجهیی ننموده اند. قسمت زیاد آبهای کشور ما به کشورهای همسایه سرازیر می‌شود، در قسمت مهارکردن آبهای جاری و آبیاری و آبادانی زمینهای بایر هیچ اقدامی نشده است. با توجه اندك در بخش زراعت کشور، می‌توانیم به مقایسه نفوس فعلی افغانستان، برای چند برابر نفوس کشور غله و میوه تولیدکنیم. ضرورت نخستین

کشور نیز این است که از ناحیه غله خودکفا باشیم، نه تنها اینکه از تورید غله، میوه، روغن وسائر محصولات زراعتی و حیوانی بی نیاز باشیم، بلکه باید محصولات خود را به کشور های همسایه نیز صادرکنیم، تمام امکانات برای رسیدن به اهداف نامبرده موجود است، با کمی زحمت و توجه، به مقاصد فوق نائل خواهیم شد.

درساحه اقتصاد و تجارت

کشور ما قبل از جنگ وسیطره کمونستها، از لحاظ اقتصادی عقب مانده ترین کشور دنیا بود، در اثر جنگ تأسیسات محدود و ابتدائی اقتصادی مان نیز از بین رفت، بنابرگسترش بی‌امنیتی سکتور تجارت صدمه شدیدی دید، تجار و صاحبان سرمایه، ثروت های شان را به خارج انتقال دادند، امروز کشور نادار ما در بعد اقتصادی با مشکلات سختی روبروست. از آغاز جنگ تا امروز دولت مشکلات پولی خود را از راه چاپ بانکنوت ها حل کرده است، همین امر باعث شده که نرخ افغانی در برابر اسعار خارجی روز بروز نزول نموده و به تناسب آن قیمت اجناس در بازار صعود نماید. هجده سال قبل قیمت يك قرص نان (۲) افغانی بود مگر حالا ارزش آن تا هزار افغانی بالا رفته است! نجات کشور از این حالت دردناك ایجاب میکند که:

الف: چاپ بیدریغ بانکنوت ها متوقف و جلو انتشار نوتهای جعلی گرفته شود.

ب: در کشور چنان شرایط امنیتی مساعد شود که تجار و سرمایه داران افغان سرمایه های شان را با اطمینان بداخل انتقال بدهند و سرمایه گذاران خارجی تشویق شوند تا در کشور ما سرمایه گذاری کنند. ما در ساحه اقتصاد به بازار آزاد باور داریم، دولت بر بازار و تشبثات خصوصی صرف آنقدر در مواردی حق نظارت دارد و میتواند ثبت کند که از تصرفات حرام و ناجائز اقتصادی چون

احتکار، سود و جعلکاری جلوگیری نماید، و نگذارد که در جامعه داد و ستد حرام که منافی ارزش های عالیه اسلام و باعث عرضه شدن امتعه مضر به صحت و سلامتی انسان است ترویج یابد. بایست بر تولید، تجارت و فروش شراب و مواد مخدر قیود شدیدی وضع گردد و بجای آن راههای حلال و آبرومندانه تأمین معیشت برای مردم جستجو شود.

من از ملت مسلمان خود انتظارآنرا دارم که در کنار دولت خودخلاف مواد مخدر و نشه ای، به جهاد بزرگ و دامنه دار آماده شوند، مابجای سرمایه گذاری های دولتی از راه دریافت قرضه های خارجی، ترجیح میدهیم که سرمایه داران داخلی و خارجی‌در پروژه های مثمر و عام المنفعه کشور ما سرمایه گذاری نمایند. می‌خواهیم که تصدیهای دولتی یا بشکل انتفاعی درآیند و یا به سکتور خصوصی انتقال یابند. باید انحصار دولت در سکتور تجارت و سرمایه گذاری از میان برداشته شود و انحصار دولت در سرمایه گذاری تنها در محدوده صنایع ثقیل و موارد خاص دیگر خلاصه گردد.

در این شك نیست که در نتیجه انقراض امپراطوری اتحاد شوروی و انقسام آن به جمهوریت های مستقل و کوچك، کشورما یکبار دیگر اهمیت اقتصادی و تجارتی خاصی در منطقه بدست‌آورده است، اگر خدا بخواهد و ما بتوانیم بزودی در کشور مان امنیت را اعاده و تأمین کنیم و با گشایش راههای جدید مواصلاتی، کشورهای‌آسیای میانه از طریق افغانستان به دنیای دیگر وصل شوند. کشور ما از این بابت در جهت انکشاف اقتصادی زمینه های خوبی بدست می‌آورد.

سرمایه گذاری در ساحه تأسیسات صنعتی و استخراج نفت و گاز و سائر معادن را بدرجه اول اهمیت میدهیم، با توجه به اینکه در قدم نخست نفت و گاز به قیمت ارزان برای استفاده هموطنان عرضه شود، سپس در مورد صدور آن به خارج اقدام گردد.

در ساحه سیاست خارجی

در ساحه سیاست خارجی نیزخواهان اتخاذ سیاست فعال، مؤثر و مبتنی بر اصول اسلامی هستیم، دفاع از حق، کمك به مظلوم، تقبیح تعدی و تجاوز، همه ملیت های جهان را اعضای یك خانواده بزرگ پنداشتن، بر قراری مناسبات دوستانه با کشورها، برقراری بهترین روابط برادرانه و دوستانه با کشور های اسلامی، خاتمه بخشیدن به جنگ و تجاوز در جهان، تأمین صلح و عدالت اجتماعی، دادن حق تعیین سرنوشت و گزینش نظام سیاسی دلخواه به ملت ها، در روشنایی اصول عقیدتی و مصالح ملی شان، محکوم کردن جدی حکومت های دست نشانده و دلخواه اجانب بر ملت های مظلوم و مستضعف از جانب قدرت های استکباری، عدم مداخله در امور داخلی دیگران و احترام به استقلال، آزادی، تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی آنها و تأکید بر حل مسالمت آمیز معضلات بین المللی، خطوط اساسی و اصلی سیاست خارجی ما را تشکیل میدهد.

ما بادول اسلامی، خصوصا" پاکستان، ایران و عربستان سعودی و سایر دولتهاییکه ازجهاد افغانستان حمایت کرده اند، به مهاجرین ما پناه داده اند و در جهت اعاده صلح و خاتمه جنگ در کشور ما کمك کرده اند، خواهان استحکام مزید روابط دوستانه هستیم.

در اجتماعات منعقده سازمان های بین المللی، افغانستان بحیث عضو فعال و مؤثر تلاش میکند که نقش اسلامی خود را ایفا نماید و از اقداماتیحمایت خواهد کرد که سازمانهای مزبور را تشویق میکند، مستقل از فشار قدرت های بزرگ، برای حل منازعات جهانی، خاتمه جنگ و کاستن فاصله میان کشور های غنی وفقیر، نقش مؤثر شان را اداکرده و قادر به ارائه یك نظام عادلانه جدید شوند.

متأسفانه امروز همه جنگها در بلاد اسلامی و علیه مسلمانان براه انداخته

شده، طی این جنگها در آسیا، افریقا و اروپا مسلمانان به قتل می‌رسند، خانه و کاشانه مسلمان ویران می‌گردد، مسلمان بی‌خانمان و آواره می‌شود و در سرزمین مسلمان آتش جنگ شعله ور است، بلاد اسلامی به بازار فروش اسلحه و مارکیت عرضه مصنوعات کشورهای صنعتی مبدل شده است. عوامل مهم اشتعال جنگها، عدم استقرار و تشنج سیاسی در کشورهای اسلامی‌همین ها اند. نجات امت مسلمه از این حالت دردناك، ایجاب می‌کندکه کتله های پراگنده اسلامی باهم متحد شوند، ما از وحدت کشور های اسلامی، حمایت می‌کنیم. در قضایای بین المللی مخصوصا" آنجا که یکی از کشورهای اسلامی مورد تجاوز قرار می‌گیرد و مصالح امت تهدید می‌شود، باید تمام کشور های اسلامی موضع قاطع، فعال و واحد اتخاذ نمایند. ما از تحریك آزادی کشمیر حمایت سیاسی و اخلاقی می‌کنیم و تاکید داریم که به ملت مسلمان کشمیر حق تعیین سرنوشت داده شود و سلسله اعمال خشونت و تشدد بر خلاف کشمیریان مظلوم قطع گردد.

ما بر آزادی فلسطین و خروج قوای اشغالگر از مناطق اشغالی تأکید نموده از مبارزه برحق فلسطینی ها پشتیبانی می‌نمائیم. خاتمه نا آرامی در تاجکستان و پایان گرفتن خشونت علیه مسلمانان چچن و برما نکات عمده سیاست خارجی ما را تشکیل میدهد.

کما آنکه ما در کشور خود خواهان صلح و ثبات و آرامش هستیم، می‌خواهیم که امنیت و ثبات در منطقه و جهان تأمین گردد، ما مخالف هر حرکتی هستیم که صلح، ثبات و امنیت بین المللی را تهدید نماید.

هموطنان عزیز!

من از فرد فرد جامعه افغانی و از تمام احزاب و نیرو هائیکه به کشور خود علاقه دارند و از خدای خود بیم، دعوت می‌نمایم که برای پایان بخشیدن به جنگ و تأمین صلح پایدار دست همکاری بهم داده، برای اعمار جامعه واقعی اسلامی کمر همت ببندند و به اهداف مقدس جهاد چهارده ساله که ملت قهرمان ما یك ونیم ملیون از بهترین فرزندان فرزانه اش را در راه آن قربان کرده است

تحقق بخشند.

به امید تشکیل حکومت منتخب اسلامی و تأمین صلح سراسری در افغانستان عزیز

اقول قولی هذا استغفرالله لی ولکم والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته.

رفقای مسعود در تمام کابل افواهاتی را پخش کردند که گویا وزیر دفاع معرفی شده حزب اسلامی، شوق رفتن به میدان هوایی بگرام را کرده بود، مگر حین ورودش به نظام قراول میدان، انضباطان او را متوقف کرده برایش گفتند: دریش ! شاگرح ! با انتشار این شایعات میخواستند به مردم وانمود کنند که رفقای او نه معاهده ماهیپر را می‌پذیرند ونه وزیردفاع را .

کسانیکه قبل از ما به کابل رفته بودند، متأسفانه چیزی برای گفتن به مردم نداشتند، از رو برو شدن با مردم بیم داشتند، تحت تأثیر کمونست ها بودند، کمونست ها برخی را به سرنوشتی مبتلاکرده بودند که دیگر از گرفتن نام اسلام و مسلمانی در محضر مردم خجالت می‌کشیدند. من تصمیم گرفتم که هر نماز جمعه را در یکی ازمساجد شهر کابل با مردم یکجا ادا نمایم و خطبه ای برای‌آنان داشته باشم. ضمن خطاب به مردم، روی مسایل مهم کشور بحث نمایم و به سئوالات و پرسشهای آنها پاسخ بگویم. بیشتر وقت خود راصرف تدویر جلسات سخنرانی ها و دید و وادید ها با اقشار مختلف ملت نمایم. صحبت های تفصیلی با جوانان، جلسات متعدد با مامورین، سخنرانی‌ها به کارمندان اناث و دیدارها با قومندانان مناطق مختلف ونشست مسلسل با ریشسفیدان، معارف و نمایندگان اصناف مختلف مردم داشتم. گزارش این جلسات، نمازها، خطبه ها و سخنرانی ها از طریق رادیو ـ تلویزیون کابل نشر می‌گردید، اثرات آن ها در میان مردم روشن بود. مسعود و ربانی از این بابت سخت نگران شدند، سعی‌کردند که جلو انعکاس گزارش های فوق را از راه رادیو وتلویزیون بگیرند، مگر این تلاش های شان خنثی گردید. مشاهده این وضعیت برای مسعود دشوار بود، حوصله اش سرآمد،

بالآخره ضمن مصاحبه با رادیو بی بی‌سی بر یکی از سخنرانی‌های بنده اعتراض کرد، سخنرانی‌که در تالار بزرگ وزارت داخله برای مامورین ارگانها و نهاد های دولت ایراد کردم و در بخشی ازآن سخنرانی‌گفته بودم که: تمام کارمندان دولتی اعم از زن و مرد مکلف به رعایت آداب اسلامی می‌باشند، مأموری‌که به اوامر شریعت اسلامی التزام نداشته باشد، حق کارکردن در ادارات دولت اسلامی را نیز ندارد. زن افغان باید هویت اسلامی خویش را باز یافته و از اخلاق و اطوار دشمنان تقلید نکند، حجاب اسلامی که مظهر عفت و حیای زن مسلمان است باید رعایت شود، در شهر کابل امنیت کامل حکمفرما گردد، سر، مال و عزت مردم در امان باشد. خانه ها و املاك شخصی غصب شده مردم به صاحبان اصلی شان مسترد گردد، هیچ فرد و اداره ای حق ندارد بدون حکم محکمه شرعی و با صلاحیت کسی‌را زندانی کند، باید دروازه زندان های شخصی بکلی مسدود گردد. ...) بی بی سی در مورد بعضی نقاط این بیانیه حساس شده بود، خواست تا نظر مسعود را در باره نکات مزبور جویا شود. مگر او از بیم برانگیخته شدن احساسات مردم، مانند دفعه قبل نطاق خودرا معرفی کرد تا با بی بی سی مصاحبه نماید. نطاق مسعود ضمن مصاحبه با بی بی سی گفت: "این نظرات شخصی حکمتیار است ما با رأی او موافق نیستیم !!"

با جنبش تفاهم کردیم، اسرای جنگی تبادله شدند، شاهراه کابل حیرتان بروی ترافیك گشوده شد و پس از چند سال مردم شمال توانستند از راه سالنگ به کابل و از کابل به شمال کشور رفت و آمد کنند.

غرض مذاکره باحزب وحدت و جنبش ملی جلسه ای در کاریزمیر منعقد گردید، ربانی و سیاف هم در آن حضور داشتند، سعی من این بود تا مسعود را قناعت بدهیم که جنگ در یك زمان در چند استقامت نه مفید است و نه ممکن، در جریان صحبت نامبرده بمن رو کرده گفت: به جمعه خان همدرد وظیفه بده که جنرال دوستم را ترورکند !! زیرا دوستم از منطقه او به شبرغان رفت و آمد می‌نماید و به آسانی‌می‌تواند چاره اش را بکند! مسعود این حرف را زمانی گفت

که هیئت او با دوستم به مزار رفته بود. من برایش گفتم: ما مردمی نیستیم که در دوستی باکسی دشمنی‌کنیم، دوستی و دشمنی ما شفاف است. (من در اینجا مسعود را به تمام معنی شناختم !؟ به خدا معلوم که وی در باره چه تعداد مردم، از دیگران تقاضاکرده باشد که چاره ایشان را بکنند ! و در جریان مذاکرات برای چه تعداد مردمی نقشه ترور شان را ریخته باشد، من از هیچ فرد افغان انتظار چنین دنائتی را نداشتم.)

غوث وزیری سخنگوی وقت شاه مخلوع اعلان کرد که اعلیحضرت قصد دارد تا چند روز دیگر به وطن باز گشته و مصدر خدمت به ملت خود گردد، این اعلان روی این دلایل قابل توجه بود:

الف: برای اولین بار سخنگوی شاه مخلوع جرأت اظهار چنین مطلبی را می‌کرد.

ب: یك هیئت امریکائی در همان روزها به افغانستان و پاکستان مسافرت نموده و با طالبان، مسعود و جنرال دوستم دیدارنموده بود. هیئت نامبرده پس از بازگشت به امریکا در مصاحبه مطبوعاتی‌اش گفت: تمام رهبران افغانی ای‌که هیئت در جریان مسافرت با آنها دیدار نموده با عودت ظاهرشاه و تشکیل حکومت مؤقت تحت ریاست وی موافقه کرده اند.

ج: جنرال بابر وزیر داخله حکومت بینظیر بوتو که با امریکائی ها علاقه نزدیك و دیرینه دارد، در مصاحبه مطوعاتی‌اش گفته بود که طالبان لشکر ظاهرشاه اند.

د: طالبان تمام ولایات جنوبی و غربی را اشغال کرده و آنگاه برای هجوم بکابل احضارات می‌گرفتند.

هـ: درمیان تمام حلقه های مطلع این تبصره زمزمه می‌شد که امریکائی ها موافقه طالبان، مسعود و دوستم را بدست آورده اند تا تحت زعامت ظاهرشاه حکومت ائتلافی در کابل ساخته شود.

درمورد این سخن نطاق ظاهرشاه که اعلیحضرتش!! تا چند روز دیگر به کابل

میرود، در جلسه شورای عالی دولت از مسعود پرسیدم که نطاق ظاهرخان به کدام جرأت و اطمئنان چنین حرف هایی را میزند؟ بچه دلیلی هیئت امریکائی می‌گوید که تمام رهبران افغان در مورد عودت پادشاه به هیئت اطمینان داده اند ؟! هیئت امریکائی همراه شما نیز دیداری داشت، این موضوع باید روشن شود. وی با زبان شکسته و لهجه پریشان گفت: هیئت امریکایی در باره ظاهرشاه چندین مرتبه از من پرسید، من در اخیر برایش گفتم: اگر رهبران موافقه کنند، من اعتراضی ندارم! رو به طرف اعضای دیگر شوری کرده گفتم: پیشنهاد من اینست که برای رفع این نگرانی ها باید موضع خود را در رابطه به شاه بد نام رسما" تصریح کنیم و به ملت اطمینان بدهیم که ما با برنامه امریکائی اعاده مجدد ظاهرشاه مخالفیم. اکثر اعضای شورای عالی دولت از این پیشنهاد حمایت کردند، مگر اعضای شورای نظار با این طرح مخالفت نمودند، از فحوای مخالفت آنها روشن بود که ایشان در خفا با امریکائی ها در این مورد تعهد کرده اند.

پس از زوال اتحاد شوروی، ستراتیژی مسکو در ارتباط به قضیه افغانستان این بود که می‌خواست جنگ در این کشور ادامه یابد و جلو تأمین صلح و ثبات و تشکیل حکومت اسلامی گرفته شود. و کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه از راه افغانستان به دنیای خارج راه نیابند و ذخایربزرگ تیل و گاز آنها در کنترول کمپنی های روسی باقی بماند و امواج توفنده انقلاب اسلامی به این کشور ها سرایت نکند. بخاطر نیل به این اهداف باید جنگ در افغانستان ادامه یابد، کی جی بی مسعود را برای ادامه جنگها، بحیث وسیله خوبی تشخیص داده بود، در دوره حکومت مؤقت جدید، کی جی بی کمافی‌السابق برای مسعود پول و اسلحه می‌فرستاد و بدینوسیله میخواست در جهت تضعیف و اسقاط حکومت از وی کار بگیرد.

مسعود و ربانی به تعهدات خویش در ماهیپر عمل نکردند، ربانی حاضرنبود توظیف مامورین ما را در ادارات دولتی منظور نماید، چنانچه تا هنگام سقوط

دولت، اشخاص معرفی شده ما را در معینیت های خارجه و داخله قبول نکردند. مسعود نمی‌خواست که قطعات مسلح ما مطابق معاهده در کابل مستقر شوند و مجاهدین جابجا شده را به شیوه های مختلف اذیت می‌کردند.

چند هفته قبل از سقوط کابل، جلسات کابینه را به تعویق انداختم و در آخرین اجلاس به وزیران گفتم: شما و این تالار شاهد باشید که این نظام بزودی و حتما" سقوط میکند، این نظام تمام اسباب بقای خود را از دست داده، اگر سقوط نکند مایه تعجب خواهد بود وضعیت را چنان می‌نگرم که هرگاه کابل مورد حمله قرار گیرد از جمله ۴۵۰ هزار افرادی‌که مسعود آنها را اکمال می‌کند، ۴۵۰ نفر آن نیز برای دفاع از کابل حاضر نخواهند شد، من در چنین حالتی تدویر جلسات کابینه را کار عبث و بیهوده دانسته، شما را بخدای بزرگ می‌سپارم !!

پس از چند هفته، طالبان از راه ازرو عملیات خویش را آغاز کردند، بعد از جنگ شدیدی این ولسوالی بدست آنان افتاد، متعاقب آن جلال آباد بدون کدام مقاومتی سقوط کرد. در سقوط جلال آباد قتل دسته جمعی ۷۲ نفر به شمول قومندانان مشهور مشرقی نقش اساسی داشت، آنها به بهانه مذاکره با طالبان به تورخم خواسته شدند، در نزدیکی تورخم، مجاهدین مربوط شمالی کمین گرفته و تمامی آنها را در سر جاده عمومی به قتل رساندند. حاجی قدیر والی ننگرهار به پشاور فرار کرد، هرچند در مجاهدین حزب اسلامی این توان وجود داشت که از جلال آباد دفاع نمایند، مگر مسعود نمی‌خواست که مجاهدین حزب وارد صحنه شده و با در دست گرفتن قوماندهٔ جنگ از شهر جلال آباد دفاع کنند. او میخواست اینکار بواسطه حضرت علی قوماندان غیر پشتون مربوط حزب اسلامی مولوی خالص انجام شود، مگر اینکار ممکن نبود، جلال آباد به تاریخ ۱۳۷۵/۲/۲۱ به تصرف طالبان درآمد.

قطعات دولتی‌یی‌که از کابل غرض دفاع از جلال آباد فرستاده شده بودند، در دو طرف بند درونته موضع گرفتند، مجاهدین لغمان قبلا در آنجا مستقر بودند.

طالبان پس از توقف کوتاه در جلال آباد حملات شان را به استقامت درونته

آغاز نمودند ، قطعات دولتی پس از مقاومت اندك رو بفرار نهادند. خط اول آنها شکسته شد و مجاهدین لغمان از دو طرف در محاصره قرار گرفتند ، پس از درگیری‌های شدید بالآخره این نقطه ستراتیژیك نیز بدست طالبان افتاد ، جنگجویان طالب سپس قطعات دولتی را دنبال کردند که درنتیجه آن در میان این قطعات چنان بی‌نظمی و پراگندگی مستولی شد که تانکیست ها حین فرار چندین نفر را زیر چاین تانکها کردند ، این قطعات از تنگی ابریشم و سروبی هم برآمدند و سروبی را در حالتی ترك کردند که مجاهدین حزب اسلامی هنوز درسنگرهای اطراف ازرو و بادپش حضور داشتند و از تخلیه سروبی اطلاعی نداشتند. قطعات جنگی‌دولت که به جلال آباد و سروبی فرستاده شده بودند درنتیجه شکست های پی‌در پی روحیه و توان مقاومت در آنها باقی نمانده بود. به این ترتیب راه فتح کابل بروی طالبان گشوده شد ، طالبان پس از تصرف سروبی از دو استقامت ماهیپر و لته بند بطرف کابل حرکت کردند ، مسعود از طریق مخابره به افراد خود گفت که با منفجر ساختن تنگی و پل ماهیپر راه را مسدود کنند. آنها پیوسته به او می‌گفتند: صاحب! باروت و موتر آماده گردیده! همین حالا حرکت می‌کند و راه را مسدود می‌کنیم، مطمئن باشید! ولی تا آخر این کار را نکردند ، طالبان از هر دو استقامت به پلچرخی رسیدند ، در آنجا افراد معدود برای چند ساعت مقاومت کردند ، کابل عملا" تخلیه شده بود ، تمام قوماندانان و مسئولین از شهر بر آمده بودند، من در ساختمان صدارت بودم، برادران از برآمدن مسئولین اطلاع دادند ، به ارگ رفتم، در آنجا بغیر از چندنفر انضباط، کسی دیگری حضور نداشت، بمن گفته شد که استاد در بلنداژها منتظر شماست، به آنجا رفتم دیدم که همه بار وبستره خویش را بسته، برای حرکت به طرف جبل السراج آمادگی میگیرند. یکجا با آنها به همان طرف حرکت کردیم و به این ترتیب کابل مظلوم روز پنجشنبه مورخ **۱۳۷۵/۷/۵** بدست طالبان افتاد و حکومت منحوس ائتلافی سرنگون گردید.

رابن رافیل معین وزارت خارجه امریکا در رابطه به سقوط کابل بدست

طالبان گفت: مابرسقوط حکومتی که صدراعظم آن حکمتیار بود، اشك نمی‌ریزیم، او ضمن ملاقاتی با مسعود گفته بود: از همان روزی‌که حکمتیار به کابل داخل شده، ما بودجه اختصاصی خود را در رابطه به افغانستان سه چند کرده ایم. مسعود گفت ما این گفته رافل را ثبت نموده ایم و کست آن را در اختیار دارم. مسعود به استناد این قول رافل گفت: عامل اصلی سقوط کابل این بود که ما با بنیاد گرای چون حکمتیار مصالحه و آشتی کردیم که امریکا بهیچ صورت او را تحمل نمی‌کرد، بهمین خاطر امریکائی ها کمکهای شان را به طالبان سه چند کردند و کابل به تصرف طالبان در آمد.

در رابطه با سقوط کابل بدست طالبان، تحلیل ها و تبصره های گوناگونی صورت گرفته. عده ای آنرا نتیجه طبیعی فساد حاکم بر کابل، بی‌امنیتی، غارت و اختلافات شدید میان زمامداران آن وقت کابل می‌شمارند. برخی آنرا نتیجه برتری‌های نظامی طالبان می‌گیرند، گروهی به این باورند که مسعود توسط امریکائی ها اغفال و تخدعه شد؛ به او گفتندکه طالبان از ماهیپر جلو نمی‌روند و برکابل حمله نمی‌کنند، بر اشغال مراکز حزب اسلامی اکتفا نموده، سپس به وساطت امریکا با شما به تفاهم می‌نشینند و اداره ائتلافی تشکیل میدهند. دسته ای معتقد اند که امریکائی‌ها با مشاهده تشکیل حکومت مشترك با حزب اسلامی و رفتن بنده به کابل، کمك های مالی و نظامی شانرا به طالبان سه چند ساختند، ولی قرار بر این بود که جنگجویان طالب فقط کابل را اشغال کنند و از خیرخانه جلوتر نروند، پس از تصرف کابل، اداره ائتلافی تحت قیادت پادشاه مخلوع تشکیل گردد، اما آی اس آی طالبان را تشویق کرد تا از فرصت استفاده نموده پروان و پنجشیر را نیز تصرف کنند و مسعود را از صحنه کنار بزنند. برخی از مبصرین مربوط به شورای نظار همین تحلیل را از سقوط کابل دارند، اینها می‌گویند که رابن رافیل معاون وزارت خارجه امریکا به شورای نظار این اطمئنان را داده بود که طالبان در خیرخانه توقف می‌کنند. عده ای دیگری همین نظر را دارند ولی با این تفاوت که می‌گویند: امریکائی‌ها از مسعود و جنرال دوستم

خواسته بود تا رهبران احزاب جهادی را یا از میان ببرند یا به طالبان تسلیم کنند ، جنرال دوستم بنابر همین طرح، در اثنای عقب نشینی قوت های حزب اسلامی بسوی شمال، در سالنگ شمالی کمین گرفت، کاروان ها را متوقف ساخت و مصمم بود رهبران را دستگیر کند ولی چون دید از رهبران کسی در میان کاروان نیست به خلع سلاح عده محدودی و اخذ چند عراده موتر و مقداری سلاح اکتفا کرد.

مسعود نیز باوجود تعهد با امریکائی‌ها فرصت آنرا نیافت که به این کار مبادرت وزرد و در تعهدات خود با امریکائی ها ناموفق ماند.

اخیرا" یکی از قومندانان طالبان در این رابطه اعترافاتی داشته که خیلی از حقایق پشت پرده را افشا می‌کند، ملاعبدالرزاق آخوند، قوماندان معروف طالبان، در مصاحبه یی با مجله مستقبل چاپ پشاور، شماره پنجم مؤرخ میزان ۱۳۷۸ در جواب سؤال خبرنگار مجله در مورد چگونگی سقوط مرکز حزب اسلامی در سپینه شگه می‌گوید:

در آن زمان، دشمن توطئه بزرگی برای ما ساخته بود، میان اقوام تفرقه ایجاد کرد، ملابورجان اخوند به من دستور داد که مشکل را من حل کنم و خودش بسوی سپینه شگه برود، ما مشکل ارگون را حل کردیم و او به لطف خداوند سپینه شگه رافتح کرد.

خبرنگار می‌پرسد: آیا در سپینه شگه مقاومتی صورت گرفت؟ می‌گوید: بلی در آنجا جنگ شدیدی صورت گرفت و پس از جنگ طولانی و شدید، منطقه بدست ما افتاد.

خبرنگار می‌پرسد: پس از آن چه شد؟ او میگوید: حادثه عجیبی رخ داد، قومندان مسعود به ما پیغام فرستاد که حاضر است تسلیم شود، امیرالمؤمنین بمن دستور داد تا با او به مذاکره بنشینم، من به میدانشهر رفتم، هیئت مسعود به ریاست مولوی قربان آنجا آمد و به ما گفت: نخست به نمایندگی از آمرصاحب فتح سپینه شگه را به شما تبریك می‌گوئیم، ثانیا" او گفت: حاضرم برای اثبات

اخلاص و صداقتم، حکمتیار، ربانی و سیاف را نزد شما بفرستم و به شما تسلیم کنم!! او در اخیر این جوابش می‌گوید: بما معلوم شدکه او (مسعود) نیرنگی بکار گرفته، قصدش این است که دیگران را (بدست ما) از صحنه بردارد و ما را بدنام سازد.

این اعترافات، بدون شك، خیلی از اسرار پشت پرده را در رابطه با سقوط جنوب، خاصتا" سپینه شگه و سپس سقوط کابل بدست طالبان برملا می‌سازد. مسعود از سقوط جنوب و مراکز حزب اسلامی در این ساحه راضی بود و آنرا در طویل المدت به نفع خود می‌پنداشت، او می‌خواست مثل مزاری شهید، بقیه رهبران نیز بدست طالبان کشته شوند.

امریکائی ها از مسعود و دوستم خواسته بود تا در رابطه با رهبران جهادی و ترور آنان اقداماتی بنمایند.

مسعود بنابر همین زد وبند ها حاضر نشد با اعزام مجاهدین جاجی از کابل به سپینه شگه، بخاطر دفاع در برابر تهاجم طالبان، همکاری کند، تعداد زیاد مجاهدین جاجی در کابل مستقر بودند، در اثنای جنگ در جاجی خواستند برای مقابله با طالبان به منطقه بروند ولی مسعود به بهانه های مختلفی از رفتن آنان به منطقه مانع گردید، و پس از سقوط سپینه شگه به طالبان پیام تبریکی فرستاد.

ممکن است عده ای اعترافات این قومندان طالبان را نوعی تبلیغات مغرضانه، بخاطر تشدید اختلافات میان نیروهای ضد طالبان تلقی نموده و نسبت به صداقت این حرف ها اظهار شك و تردید کنند، ولی معامله ای که مسعود در اثنای سقوط اول تخار و عقب نشینی ربانی و سیاف بسوی کولاب با آنان داشت بر این قضیه صحه می‌گذارد. او در آن زمان از روسها و ظهوروف مسئول امنیت تاجکستان خواست که از عودت ربانی و سیاف به افغانستان مانع شوند، زیرا وجود آنان در افغانستان باعث ایجاد مشکلات برای او می‌شود، ظهوروف، بعد از آزادی مجدد تخار، مانع عودت آنان شد. ربانی مجبور گردید از طریق سفیر خود در دوشنبه با دفتر رحمانوف رئیس جمهور تاجکستان تماس

بگیرد و از او بخواهد که به ظهوروف هدایت دهد تا مانع ایشان نگردد، پس از مداخله رحمانوف مشکل حل گردید و به هردو اجازه داده شد تا به افغانستان برگردند.

در مورد بنده نیز در جریان عقب نشینی به شمال، نخست از سفیر ایران خواست تا مرا به تهران دعوت کند و از عودت مجددم به افغانستان مانع شود، ولی پس از آنکه در این کار بدلیل عدم موافقه بنده توفیقی نداشت، برنامه ترور مرا روی دست گرفت و عده ای را توظیف کرد تا در ماه رمضان در اثنای تدریس و نماز اقدام به ترور کنند که تروریست ها دستگیر شدند و جریان را افشا کردند.

ادامه دارد

نقدی جالب بر مصاحبه مسعود با روزنامه الحیات

میثاق ایثار در شماره (۲۰) تبصره یی بر مصاحبه مسعود با روزنامه الحیات داشت، چون مطالب مصاحبه و اعترافات مسعود در آن و تبصرهٔ جامع مذکور اسناد مؤثق و محکمي براي اثبات ادعاهاي مطرح در این مبحث تاریخي ارائه میکند نشر آنرا ضمن این کتاب مفید شمردیم، اینك شما و این تبصره :

مسعود کمتر مصاحبه مي کند ، با آنهم هر مصاحبه اش مشکلاتي را باعث می‌شود ، قبل از همه براي خودش، قضایائي را در مصاحبه هاي جنجال برانگیزش به بحث می‌گیرد که اگر با مشاورین نزدیکش مشوره کند هرگز اجازه وارد شدن در آنرا به او نمی‌دهند. اخیرا" او با روزنامه الحیات چاپ لندن، مصاحبه یی داشت که پس از تراش و خراش زیاد آنرا به فارسي در آورده و به نشر سپرده اند که ما اینك برخي از اعترافات عجیب و غریب او را در این مصاحبه به بحث میگیریم:

در برابر اولین سوال خبرنگار الحیات مبني بر اینکه "خواسته شما از طالبان چیست؟" میگوید:

"اولین خواسته ما از آنها حل مشکل افغانستان از طریق انجام گفتگو است. آنها خواهان اجراي شریعت هستند و ما هم آمادگي آنرا داریم، آنها می‌خواهند مردم را خلع سلاح کنند و این مسئله از نظرما ایرادی ندارد، آنها خواهان جنگ علیه منکرات هستند و ما هم آماده ایم تا با منکرات مبازره کنیم ... تمام خواسته های آنان مورد پذیرش ماست، آنچه ما انتظار داریم برگزاري نشستي رو در رو براي حل مشکل است".

این اظهارات نشان میدهد که:

۱ – گویا مسعود با همهٔ شعارها و آرمانهای طالبان موافق است و حرفي در نفي شعارها و عملکردهای طالبان ندارد.

۲ – اختلاف او با طالبان فقط از اینجا نشأت می‌کند که طالبان با او رو در رو به مذاکره حاضر نمی‌شوند!!

۳ – انگیزه او در جنگ با طالبان نه از اختلافات فکری مایه گرفته و نه از اعتراض بر برنامه ها، شعارها و آرمانهای طالبان. جنگ او با طالبان جنگ قدرت است، اگر طالبان او را در اقتدار شریك کنند و براي تعیین سهم او در قدرت با او به مذاکره بنشینند، خواستهٔ یگانهٔ او برآورده شده و مشکلش حل گردیده است!!

به او می‌گوئیم: مگر مردم شما را در اثناي اقتدار تان نه آزمودند که به هیچ یکي از این حرف ها باور ندارید؟ مگر شما در زمان اقتدارتان شریعت را حاکم ساختید؟ امنیت را تأمین نمودید؟ با منکرات مبارزه کردید؟ به مردم بگوئید که اگر بار دیگري به قدرت برسید شریعت را چنان حاکم می‌سازید که در گذشته حاکم ساختید؟ مگر همان امنیت زمان اقدار سیاه تانرا تأمین می‌کنید؟ مگر مثل گذشته با منکرات مبارزه می‌نمائید؟ شهر کابل و بقیه مناطق تحت تسلط شما و رفقاي تان، سیاه ترین و درد آورترین روزهاي تاریخ شانرا شاهد بودند، بدترین و مفسدترین افراد جامعه برآنان حکومت میراندند، مال و جان و آبروي مردم

مصئون نبود، فساد، بی‌امنیتي، غارت سرمایه های ملي، ترور و اختناق، دستگیري مخالفین، حملات وحشیانه بر مناطق تحت تسلط بقیه گروهها به اوج خود رسیده بود، کدام شریعت به شما اجازه مي داد که تا هفت هزار ملیارد افغاني پول جعلي را در مسکو چاپ و در جهت خریدن افراد بد ضمیر و استخدام تفنگداران حرفه ئي مصرف نموده، جنگ هاي خانمانسوزي را بر ملت ما تحمیل کنید؟ کدام شریعت به شما اجازه داد که حکومت ائتلافي با کمونست ها تشکیل دهید؟ از کدام شریعت فتواي وابستگي به مسکو و هند را حاصل کرده اید؟

او در جواب سوال دومی میگوید: من به طالبان گفتم: یا مشکل را از طریق گفتگو حل میکنیم و یا تا مدت نامعلومي با شما مبارزه می‌کنم... تسلیم زور و قدرت نخواهم شد. اگر قرار بود تسلیم زور شوم تسلیم روسها می‌شدم!!

بگذریم از اینکه آیا او میتواند تا مدت نا معلومي با طالبان مبارزه کند یا نه و آیا مبارزۀ او مبارزۀ اوست یا جنگ نیروهایی که براي او سلاح و پول تهیه می‌کنند؟ و آیا با توقف این کمکهاي بیروني او می‌تواند بجنگد یا نه ؟ این موضوع حیرت آورست که او می‌گوید اگر قرار بود تسلیم زور شوم تسلیم روسها می‌شدم !! در حالیکه یگانه قومندانی‌که بطور علني به روسها تسلیم شد او بود، هیچ فرمانده سرشناسي در افغانستان به چنین ننگی تن نداد، نه معاهدۀ آتش بس با روسها امضاء کرد و نه به همکاري معلن با قواي اجنبي متوسل شد. تنها او بود که تسلیم روسها گردید، با قومندان قول اردوي نمبر ۴۰ روسها پروتوکولي امضاء کرد و از ۱۹۸۲ تا روزیکه قواي بیگانه کشور ما را ترك کرد به تعهد خود مبني بر عدم وارد شدن به جنگ علیه روسها و اینکه نگذارد نیروهاي دیگري بر قواي شوروي در منطقه او عملیات کنند و اینکه عملیات مشترك با روسها علیه حزب اسلامي داشته باشد وفادار ماند. این مطالبیست که امروز افسران عالي رتبه **KGB** و قومندان عمومي قواي شوروي در افغانستان، جنرال گراموف درکتاب خاطرات خود نوشته اند.

در جواب سوال سومي و در رابطه با نشستش با طالبان در اثنائیکه به دروازه

هاي كابل رسيدند و او با سه نفر محافظينش به ملاقات آنان رفت، بجاي اعتراف به حقايق طفره رفته، حرف هاي جواب اولي اش را مبني بر اينكه با اجراي شريعت، مبارزه با منكرات، جمع آوری سلاح و عدم واگذاري پست هاي دولتي به كمونست ها با طرح ها و پيشنهادات طالبان توافق نموده، ولي در مورد تسليمي سلاح با آنان گفته است: من ارتشي تمام عيار، مجهز با توپ و تانك و مهمات در اختيار دارم، چگونه اين چيز ها را تحويل دهم؟ گفتم: راهكاري براي حل اين مشكل ارائه دهيد. در اين هنگام هريك بديگري نگاه كردند و گفتند: ما نميدانيم! طفل و كودك خورد سالي هم نميتواند اين استدلال بيمايه را بپذيرد. چگونه ممكن است طالبان كه به دروازه كابل رسيده اند و وزير دفاع با سه نفر محافظ به استقبال آنان میرود، با چنين حرف ها قانع شوند و از حمله بر كابل منصرف گرديده برگردند، پنجاه ميل عقب بروند و از طريق لوگر بر پايگاههای حزب اسلامي در لوگر و جنوب كابل و پايگاه هاي حزب وحدت حمله كنند، حقيقتي كه مسعود از اعتراف به آن طفره رفته اين است كه: امريكايي ها ميان ايندوطرف وساطت ميكرد و به مسعود اطمئنان ميدادند كه طالبان عليه تو نمیجنگند، جنوب را از نيروهاي حزب اسلامي تصفيه میكنند، بعد به وساطت ما با شما كنار میآيند و حكومت ائتلافي در كابل تشكيل ميدهند، بنابر همين اطمئنان، مسعود با سه نفر محافظينش نزد طالبان ميرود، تفنگچه اش را در برابر هيئت طالبان ميگذارد و به آنان اطمئنان ميدهد كه به مجرد تصفيه جنوب كابل از نيروهاي حزب اسلامي و حزب وحدت، راه ورود به كابل را بروي آنان باز نموده حكومت ائتلافي تشكيل ميدهند. بي بي سي و صداي آمريكا برخلاف انتظار همۀ افغانها اعلان ميكردند كه طالبان از طريق ميدان وارد كابل نخواهند شد، بلكه نخست به عقب برميگردند و لوگر را تصفيه نموده سپس بر جنوب كابل و پايگاه هاي حزب وحدت حمله ميكنند، بعد با مسعود به تفاهم مینشينند، دراثناي حمله طالبان بر لوگر و جنوب كابل، راديو كابل و تلويزيون به نفع طالبان تبليغات نموده، قومندانان دولتي را تشويق ميكرد تا به اين حركت بپيوندند،

گزارش هاي عمليات مشترك نيروهاي دولتي وطالبان رامنعكس ميكرد و هواپيماهاي جنگی‌كابل مواضع حزب اسلامي را در لوگر به نفع طالبان بمبارد ميكرد ، نخستين عمليات مشترك طالبان و اداره ائتلافي كابل بر غرب كابل و كشتار بيرحمانۀ هزاران شيعۀ بيدفاع اين مناطق در جريان اين حمله و خاصتا" بدست نيروهاي دولتي از هيچ كسي پنهان نيست. مسعود از همۀ اين حقايق كه از هيچ افغاني پنهان نيست طفره رفته و تلاش ورزيده تا حرف هايش را در اين رابطه به نحوي ادا كند كه به محكوميت خودش منتج نشود ، حرف های‌او اين است: چگونه اين چيز ها را تحويل دهم، راهكاري براي حل مشكل ارائه كنيد ، آنها گفتند: ما نميدانيم با وضعيت چگونه بر خورد كنيم !! چه كسي ميتواند باوركند كه هيئت طالبان به او گفته است نميدانيم با وضعيت چگونه برخورد كنيم؟ و گويا پس از همين حرف ها طالبان از حمله بر كابل از طريق سرك پخته و در حاليكه فقط ۲۰ كيلومتر از مركز كابل فاصله داشتند ، پنجاه كيلومتر عقب برگشته بر لوگر حمله كردند و جنوب كابل را مورد حمله قرار دادند. اين حرف ها را شايد افراد ناآگاه از جريانات افغانستان و آنانكه قضاياي كشور ما را از ديدگاه تبصره های رسانه هاي غربي در مورد قضاياي كشور ما و شخصيت هاي مطرح درآن بررسي ميكنند بپذيرند ، ولی‌براي افغانها خنده آورست!!

او در جواب سوال ششم ادعا ميكند كه "من نه در راه دولت بلكه در راه كرامت و شرافت افغانستان و مردم آن مبارزه كردم" ولي در جواب سوال هفتم می‌گويد: حتي اگر بخشي از منطقه كوهستاني هم تحت كنترول رباني باشد دولت او از نظر من قانوني است !!

گويا مبارزه در راه شرافت و كرامت مردم افغانستان يعني دفاع از قانوني بودن دولت رباني !! حتي اگر بر بخشي از منطقه كوهستاني مسلط باشد و همۀ شهرها ، دهات و همواري ها را از دست بدهد !! مردم می‌پرسند آيا شرافت و كرامت افغاني اجازه ميدهد كه كسي با قواي اشغالگر سازش و آتش بس كند؟ به بيگانه و دشمن پناه برد ، براي منافع آنان بجنگد ، سلاح و پول دريافت كند و

براي رسیدن به قدرت علیه ملت خود بکار گیرد؟

در جواب سوال خبرنگار که "در مورد دشمنان دیروز تان چه می‌گوئید؟ آیا آنها امروز با شما همپیمان شده اند؟" میگوید: این تبلیغات است و ظاهرا" شما آنرا باور کرده اید، من مزدور هیچکس نیستم ... اگر قرار بود نمایندهٔ یك کشور خارجي شوم در درجهٔ نخست نمایندهٔ پاکستان می‌شدم !!... از آن گذشته هر کشوري که بخواهد به من کمك کند نه به خاطر من بلکه براي منافع خودش این کار را میکند...!! باید بپرسیم: مسکو به تو پول و سلاح میدهد و این چیزیست که همهٔ افغانها آنرا میدانند و تفنگداران تو بیش از همه ازآن اطلاع دارند و خودت نیز در این مصاحبه به آن اعتراف کرده ای که در جاي خودش آن را بررسي خواهیم کرد، بمن بگو روسها براي چه از ۱۹۸۲ به بعد تا امروز به تو پول و سلاح می‌دهند؟ چرا مسکو منافع خود را در کمك با تو نهفته می‌شمارد؟ آیا این کمك ها براي این نیست که مسکو از تو به عنوان وسیله ای براي ادامه جنگ در افغانستان استفاده میکند؟ مگر براي آن نیست که منافع روسها در این منطقه با ادامه جنگ در کشور ما گره خورده؟ مگر پایگاه کولاب را که تحت نظارت و حفاظت مستقیم قواي سرحدي روسیه در تاجکستان قرار دارد براي این منظور به تو نسپرده که از آنطریق ترا اکمال کنند و امکان ادامه جنگ را برایت فراهم آورند؟ آیا هیئت روسها درکولاب به رباني و هیئت معیتي اش نگفت که مسکو در مورد افغانستان مرتکب اشتباه شده بود، شما بیش از نجیب براي مسکو مفید بودید !!؟ مگر هیئت روسي در پلخمري دست هاي شما و حلفاي تانرا یکجا بالاي یکدیگر و در میان دو دست رئیس هیئت نگرفت و نگفت که ما از شما و دولت تان حمایت می‌کنیم و هرچه خواسته اید برایتان مهیا می‌کنیم ؟؟ بمن بگوئید: مزدور بودن یعني چه ؟؟ چگونه طالبان مزدور اند وشما مزدور نیستید ؟؟ خودت میگویي که اگر قرار بود مزدور یك کشور خارجي شوم در درجه یك مزدور پاکستان می‌شدم !! فرق میان تو و طالبان از این ناحیه فقط در این است که تو دشمن دیروز افغانستان را براي دریافت کمك ها انتخاب کرده ای و طالبان

کشوري را انتخاب کرده اند که خودت به آن ارجحیت میدهي!! تو در حالیکه از مسکو کمك هاي بیدریغ دریافت میکني به امریکائي ها نیز اطمئنان میدهي که خواسته هاي شانرا در منطقه برآورده میسازي، با بنیاد گرائي اسلامي مقابله میکني و اسامه بن لادن را به محاکمه میکشاني و ازکشور اخراج میکنی، ولي طالبان با وجود دریافت کمك ها از پاکستان و امریکا به این خواسته واشنگتن تسلیم نشدند و با همه فشار هاي بیروني از موضع خود پائین نیامدند!! از این رهگذر طالبان بمراتب نسبت به تو استقلال شانرا در تصمیم گیري به نمایش گذاشتند، میان ایندو موضعگیري تفاوت صریحي وجود دارد، یکي از انقیاد کامل به دستور اجانب نمایندگي میکند و دیگري از یك نوع استقلال و حریت یا علي الاقل کله شخي و لجاجت !!

در مورد سوال خبرنگار الحیات که در روزهاي جهاد و مبارزه میان شما و عبدالرب رسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی، دشمني آشکارا وجود داشت، چگونه در برابر طالبان با یکدیگر ائتلاف کردید؟ میگوید:

زمانیکه سیاف از کشور فاصله زیادي داشت او را علیه من میشوراندند و مرا نسبت به وي بد بین میکردند، وي شخصا" به من اعتراف کرد که برداشتش در مورد من کاملا" اشتباه بود و زماني که نزد ما آمد متوجه تصورات اشتباه خود شد! به ایشان میگوئیم: تنها سیاف وعبدالله عزام نه بلکه روسها نیز در مورد تو اشتباه کرده بودند و پس از ۱۹۸۲ به اشتباه خود پي بردند و حقیقت ترا از نزدیك و پس از ملاقات با تو دریافتند، و پس از آن دیگر هرگز حرفي علیه تو نگفته اند، بلکه همواره ترا ستایش کرده اند و در تلویزیون و رادیو و روزنامه هاي خود عکس جلي ترا توأم با توصیفهای ستایش آمیز منعکس کرده اند.

آري استاد سیاف درگذشته نسبت به تو به این باور بود که در دام توطئه خطرناکي سقوط کرده ای و در بازي مشترك میان مسکو و واشنگتن بعنوان آلۀ بکار گرفته شده ای و زمانیکه به کابل آمد، عملا" مشاهده کرد که تو در کنار کمونیستهاي مسلط بر کابل در جبهه مشترك علیه حزب اسلامي میجنگي، به

پغمان رفت، از اشتراك در جلسات مشترك تو با افسران کمونست خود داري ورزيد و تو با رفقاي کمونستت جنگ خانمانسوزي را ميان او و حزب وحدت بر افروختي که در شعله هاي آن غرب کابل به آتش کشيده شد و با خاك يکسان گرديد، زمانيکه رباني جنرال دوستم را بحيث معاون وزارت دفاع برگزيد با آن به مخالفت پرداخت و کارش به جنگ با نيروهاي جنرال دوستم کشيد و تو در اين ميان بيطرفي ات را اعلان کردي و حتي در اظهارات معلن خود تلويحا" سياف را محکوم و از جنرال دوستم و نيروهايش به دفاع پرداختي، اکنون که شرائط او را وادار به همکاري با تو ساخته و نقش عمده ای در دفاع از پروان دارد و همهٔ اهالي پروان و افراد آگاه از جريانات کشور مستشعر اند که دليل يگانه عدم سقوط پروان بدست طالبان، حضور فعال استاد سياف در پروان است که همهٔ نيروهاي ناراض از عملکردهاي ترا دور خود جمع نموده و به مقاومت عليه طالبان تشويق کرده است، تو در مصاحبه هايت با همهٔ بي مروتی او را ملامت نموده و ادعا داري که دشمنان اجنبي او را در گذشته ها عليه تو می‌شوراندند !! به من بگو: هدفت کيست؟ چه کسي او را عليه تو شوراند؟ اگر در اثناي دشمني اين ها را ميگفتي باکي نداشت، ولي حالا که او در کنار توست و تو بايد سخت مرهون احسان او باشي، يگانه رهبري که در کنار تو بنابر مجبوريت مانده است اوست، آيا دور از مروت و مردانگي نيست که در مصاحبه هايت با خبرنگاران اجنبي به اين صيغه بازاري عليه او بتازی؟

خبرنگار می‌پرسد: دوستي پس از دشمني؟ و او مثال ديگري از عبدالله عزام که در گذشته در شناخت او اشتباه کرده بود و پس از ملاقات رو در رو به اشتباهات خود پي برد ارائه می‌کند و در پايان ميگويد: همچنين عده ای ميگويند که جنگجويان روسي در کنار من هستند، برويد و تمام جبهه هاي ما را جستجو کنيد اگر يك نفر اجنبي پيداکرديد، مرا باز خواست کنيد و ...!!

می‌پرسيم: چرا مردم گمان می‌کنند که سربازان روسي در کنار شما قرار دارند؟ چرا اين بدگماني را در مورد کسي ديگري ندارند؟ ترا به خدايت سوگند

که آیا از هیئت مشترك چند كشور تحت سرپرستي روسها در ماه سنبله سال جاري كه با تو و رفقاي ديگرت در كولاب تاجكستان جلسه داشت در خواست اعزام قوا به افغانستان ندادي و چند بار به اين منظور به يكي از كشور هاي خارجي سفر نكردي؟ روسها از اعزام نيروها به افغانستان و تكرار تجربه تلخ گذشته ابا ورزيدند ورنه از ناحيهٔ تو نه تنها مانعي نداشت بلكه برآن اصرار داشتي و زمانيكه از روسها در اين رابطه جواب منفي دريافت داشتي از كشور ديگري مكررا" مطالبه كردي !! آيا در همان جلسه روسها به تو نگفتندكه بيست هزارميل كلشنكوف، هشت بال هليكوپتر و سه پروند **AN_۳۲** را در چند روز آينده در اختيارت ميگذارند و تو گفتي كه سلاح به تنهائي كفايت نميكند بلكه با يك تعداد نيروهاي ورزيده، ما را كمك كنيد!! مگر رسما" اعلان نكرديد كه دولت حق دارد از هركشور خارجي مطالبه كمك نظامي بنمايد و رباني در هرجلسه خود با همهٔ بي پروائي مى‌گفت: بايد كشور هاي دوست مثل كشور هاي افريقائي عملا" و با نيروهاي خود ما را كمك كنند و منطقه مهمي را تصرف نموده در اختيار ما بگذارند!!

خبرنگار مى‌پرسد: اينكه كمكهائي از كشورهاي نظير ايران، روسيه و تاجكستان و غيره دريافت ميكني، آيا اين امر با استقلال شما مباينت ندارد؟ به دريافت كمك ها اعتراف ميكند ولي براي توجيه آن ميگويد: چگونه ممكن است اين امر بر استقلال من تأثير بگذارد؟ روزهائيكه ما با روسها مى‌جنگيديم (عربستان سعودي) از ما پشتيباني ميكرد، آيا اين امر بر استقلال ما تأثير گذاشت؟ آيا حكومت سعودي بر ما حكومت مى‌كرد؟ فكر نمى‌كنم اين موضوع صحت داشته باشد !!

خبرنگار اضافه ميكند: آيا حاضر مى‌شويد از حمايت كسي يا كساني (كشور يا كشورهائي) كه ديروز با شما دشمن بودند بر خوردار شويد؟ در جواب (مي خندد) و آنگاه (گويا) به آيهٔ از قرآن اشاره ميكندكه مي فرمايد: كسيكه مجبور باشد و در عين حال قصد سركشي و عداوت نداشته باشد، براي او عسر و حرجي

نیست !! گویا او دریافت این کمك ها را چون خوردن گوشت خوك حرام می‌شمارد، ولي بنابر مجبوریت از آن استفاده میکند، دراین جواب دو نقطه قابل عطف است:

۱ – به دریافت کمك ها از این کشور ها اعتراف میکند، در حالیکه آنرا حرام می‌شمارد.

۲ – بدلیل اضطرار و مجبوریت به دامن حمایت هاي این کشور ها چسپیده و از لحاظ شرعي مانعي درآن نمی‌بیند، چون قرآن خوردن حرام را براي کسیکه مضطر باشد جائز می‌شمارد.

به ایشان می‌گوئیم: آیا این استدلال را در مورد حریف تان که متهم به دریافت کمك ها از خارج است می‌پذیرید؟ آیا براي او نیز جائز است که با استناد به این آیه بنابر اضطرار و مجبوریت از کشورهاي خارجي کمك هایی دریافت کند؟ چه تفاوتي میان اضطرارتو و اضطرار او وجود دارد؟

در ترجمه این آیه وشیوه استناد برآن مرتکب اشتباه شده اند: ترجمه آیه این است: هرکي مضطر گردید، در حالیکه نه (ازحکم خدا) بغاوت کننده است و نه از حد گذرنده (و متجاوز از اندازه لزوم) گناهي بر او نیست. یعني کسیکه مضطر گردید و بیم مرگش می‌رفت، می‌تواند از گوشت حرام استفاده کند، مشروط به اینکه استفاده ازحرام نه با احساس سرکشي و بغاوت از دستور دین خدا توأم باشد و نه در استفاده از آن از حد ضرورت و احتیاج پا فراتر گذاشته شود.

بگوئید: کدام اضطرار و مجبوریتي ترا به استمداد از روسها وادشته است؟ مخصوصا" در ۱۹۸۲ که کشور ما در اشغال قواي شوروي بود چه اضطراري ترا به معاهده با روسها و دریافت کمك هاي مالي از آنان واداشت؟ اگر دریافت کمك ها از دشمن براي رسیدن به قدرت جائز باشد چرا وابستگي ببرك کارمل و استمداد او از مسکو را تقبیح و محکوم کنیم ؟ چه تفاوتي میان ببرك کارمل و کسي وجود دارد که امروز از روسها کمك هاي نظامي دریافت میکند و حتي از مسکو می‌خواهد قوایش را به افغانستان بفرستد؟

خبرنگار نیز می‌پرسد! چرا طالبان را به دلیل این که کمکهایی از پاکستان دریافت میکنند، ملامت میکنید، درحالیکه خود تان از حمایت دیگر کشور ها برخوردار هستید؟ درجواب بدون ارتباط به سوال و بطور ناشیانه بسوي حکمتیار نشانه میرود و میگوید: هدف دراز مدت پاکستان حمایت از حکمتیار بود، هنگامي که پاکستانیها متوجه شدند حکمتیار قادر به اجراي طرح هایآنها نیست، به حمایت از طالبان روي آوردند، بعد به طرز مضحکي میگوید: فرق ما با طالبان این است که ما خود مان تصمیم میگیریم، ولي آنها در هر موردي باید نظر پاکستان را جویا شوند و به عبارتي پاکستاني ها به جای آنها تصمیم میگیرند...!!!

مي پرسیم: اگر هدف دراز مدت پاکستان حمایت از حکمتیار بود چرا رباني را بحیث رئیس جمهور و ترا به حیث وزیر دفاع انتخاب و بر بقیه گرو هها تحمیل کرد؟ چرا يك بار در گورنر هاوس پشاور و بار دیگري در پرایمنستر هاوس اسلام آباد شما را انتخاب و رهبران احزاب افغاني را وادار به پذیرفتن این طرح کردند؟ چرا دفاتر همۀ احزاب به شمول حزب اسلامي را در پاکستان بستند و سفیر شما را بعنوان نماینده یگانه ملت افغان پذیرفتند؟ چرا نوازشریف در شرائطي به کابل آمد که حکمتیار اجازه ورود به کابل را نداشت؟ چرا چك ده ملیون دالري را به شما سپرد؟ چرا دگروال یوسف در کتاب خود می‌نویسد که کمك هاي نظامي و مالي **ISI** به مسعود بیش از کمك ها به حزب اسلامي بوده؟ چرا رباني را به اسلام آباد به عنوان رئیس جمهور دعوت کردند؟ و به حکمتیار براي اشتراك در جنازه برادر زاده اش ویزه پاکستان داده نمیشود و قومندانان نامورحزبش یکي پي دیگري در پاکستان ترور میشوند، ولي رباني را به اسلام آباد دعوت می‌کنند و طیاره خاصي را برای انتقالش میفرستند؟ و وزراي کابینه شما با اطمئنان در پاکستان بسر می‌برند وکسي مزاحم آنان نمیشود ؟؟

به چشم مردم خاك می‌پاشد و حقایق را وارونه ساخته و ادعا می‌کند که پاکستان به این دلیل به سوي طالبان روي آورد که حکمتیار قادر به اجراي طرح

هاي آنها نبود!! اگر طالبان را پاکستان ایجاد کرده، شما چگونه با آنان همنوایي و همکاري کردید، سلاح و پول در اختیار شان گذاشتید، این همآهنگي میان شما و طالبان را کی‌باعث شد و به وساطت چه کسي صورت گرفت؟ مگر طالبان در زماني بمیان نیامدند که شما در برابر نیروهاي حزب اسلامي با شکستهاي پیهم مواجه بوده، مناطق مهمي را در کابل از دست دادید، غرب و جنوب کابل همه از کنترول تان بیرون رفت و در شرائط نهایت بدي قرار داشتید و توان مقاومت را بطور کامل از دست داده بودید؟ مگر فراموش کرده اید که یکي پي دیگري هیئت هایی به چهارآسیاب می‌فرستادید و به برادر حکمتیار وعده می‌دادید که رباني استعفا میکند و شرائط شما را مبني بر تشکیل حکومت مؤقت و برگزاري انتخابات می‌پذیریم، هیئت ها به بحث نشسته بودند و معاهده براي امضاء آماده بود و شما هجوم طالبان را به استقامت غزني و میدان ولوگر خوش چانسی‌خود شمرده، به شدت ازآن حمایت میکردید و باورتان این بود که با این حرکت از سقوط حتمي بدست حزب اسلامي نجات می‌یابید؟ مگر افغانهاي با احساس و آزادمنش نمی‌دانند که جنرال هاي پاکستاني به این منظور شما را برکابل تحمیل کردند که نمی‌خواستند در کابل شخصیت نیرومند، داراي حزب قوی و منسوب به پشتونها مسلط شود تا مبادا مشکلاتي در داخل پاکستان و در رابطه با قضیه پشتونستان براي اسلام آباد درست نکند؟ براي ارضاي امریکایي ها شما را انتخاب کردند!! اگر چنین نبود چرا وزارت خارجه امریکا در بیانیه رسمي خود گفت: ما نگذاشتیم حکمتیار وارد کابل شود، پنتاگون دراعلامیه خود تصریح کرد: نمیگذاریم حزب اسلامي بر کابل حکومت کند، رئیس اسبق **C I A** در مصاحبه اش با **CNN** گفت: ما تصمیم گرفته ایم حکمتیار و حزبش را نابودکنیم.

این حرف ها را درشرائطي می‌گفتند که تو با حزب اسلامي می‌جنگیدي!!

در جواب سوال خبرنگار مبني براینکه شما تصور بدي از پاکستان در ذهن دارید؟ ... میگوید: ... یك سال قبل از ورود به کابل، سفري بسیارکوتاه به پاکستان داشتم، طي این سفر که درآخرین روزهاي جهاد انجام گرفت، نشستي

طولاني مدت با اسلم بیگ رئیس وقت ستاد ارتش پاکستان برگزارکردم و به او گفتم که حاضرم دوستي منحصر به فرد ، برای پاکستان باشم (قابل تأمل است!!) و این دوستي براي ما و شما بسیار سودمند خواهد بود ...!!

جناب مسعود! بگو: چرا سفر به پاکستان درآخرین روزهای جهاد؟ و به دعوت کي ؟ به دعوت مقامات پاکستاني یا پیترتامسن سفیر امریکا؟ و معنای این پیشنهاد به اسلم بیگ چیست که حاضرم دوستي منحصر به فرد براي پاکستان باشم؟ چه چیزي ترا وادار ساخت که درآخرین روزهاي جهاد این پیشنهاد را به پاکستان داشته باشي، آنهم به یك مقام نظامي؟ با این پیشنهاد چه انتظاري از پاکستان داشتي؟ راست بگو: آیا هدفت غیراز این چیزي دیگري بود که ترا انتخاب کنند که در بدل آن دوست منحصر به فرد و دوست استثنائي براي اسلام آباد خواهي بود؟ ما و هر افغان آگاهي معناي این حرف ها را بخوبي درك می‌کنیم، حرف هائیکه هیچ افغاني در برابر هیچ اجنبی‌ای بزبان نخواهد آورد ، وننگ اعتراف به آنرا مرتکب نخواهد شد !!

باید واضح کرد که سفر مسعود به پاکستان به دعوت پیترتامسن سفیر امریکا صورت گرفت، پیتر تامسن میخواست دربرابر احزاب جهادي، شوري هاي قومي مشتمل بر رؤساي اقوام و قبابل و شوراهاي فرماندهان مشتمل بر قومندانان وابسته به سفارت امریکا تشکیل دهد و براي تضعیف نیروهاي اسلامی‌ازآن استفاده نماید ، جلسه یی‌را از فرماندهان مورد حمایت امریکا در چترال تشکیل داد و از مسعود خواست در این اجلاس شرکت کند ، در گردهمآیي مذکور فرماندهاني شرکت ورزیدند که کمکهاي ماهوار از سفارت امریکا دریافت میکردند ، او به مشوره و وساطت پیترتامسن با مقامات پاکستاني دیدار داشت و از ناحیه خود به عنوان دوستي منحصر به فرد به پاکستانیها اطمئنان داد و بهمین خاطر بود که پاکستانیها از او و ائتلاف شان باکمونست ها حمایت نمودند .

او در مورد دوست دیگر خود جنرال دوستم که به کمك او و سوار بر تانکهاي

او وارد کابل گردید و در رسیدن به کابل صد در صد مرهون تعاون بیدریغ اوست و اگر نیروهاي جنرال دوستم او را به کابل نمیرساند بهیچ صورتي و هیچگاهي وارد کابل نمی‌شد، در جواب سوال خبرنگار که می‌پرسد چرا دوستم از ائتلاف شمال کناره گرفت؟ می‌گوید:

او هنوز در ائتلاف حضور دارد، در حال حاضر فاقد نیروي نظامي است و متصل آن میگوید: بخشي از نیروهاي او را طالبان دستگیر کردند و بخش دیگري در مناطق کوهستاني بر ضد طالبان می‌جنگند !! دوستم با زور و دیکتاتوري حکومت میکرد و ملت از او راضي نبود.. تعداد کساني که (از نیروهاي دوستم) در کوهستانها هستند بیشتر از کسانیست که به طالبان پیوسته اند !!

عجیب! از یکطرف میگوید نیروي نظامي در اختیار ندارد، متصل آن ادعا میکند که اکثریت نیروهاي او در کوهستانها بر ضد طالبان می‌جنگند !!

همین دیکتاتور بود که ترا سوار بر شانه هاي افراد مسلح خود به کابل رساند؟ او معاون وزیر دفاع دولت شما بود، او رئیس شورای دفاع از افغانستان و معاون رئیس جمهور شما بود، پنج وزارت کلیدي به شمول وزارت دفاع را به او سپردید، از جمله چهار معاون رئیس جمهور دو معاون به جنبش ملي او تعلق داشت !! چطور شد که امروز به این حقیقت پي بردید و به آن اعتراف می‌کنید که او دیکتاتور و ملت از او ناراض بود؟ چرا درگذشته چنین حرفي را به زبان نمی‌آوردید و از او به شدت حمایت میکردید و رباني رهبر تو او را پسرخوانده خود می‌شمرد و به او میگفت که بیش از فرزند خود، صلاح الدین، ترا دوست دارم !! آیا دلیل این اظهارات این است که اکنون او نیروي نظامي در اختیار ندارد؟ مگر این کمال بي مروتي و دو رویي نیست؟!

خبرنگار می‌پرسد: چگونه با دوستم (باردیگري) ائتلاف کردید در حالیکه در کابل نبردهاي شدیدي بین شما رخ داد؟ در جواب می‌گوید:

این ما بودیم که کابل را گرفتیم نه دوستم !! ما با او رفاقت داشتیم اما

دیگران می‌خواستند او را به جان ما بیندازند و از طرفي او به پاکستان رابطه بر قرارکرد.. تا اینکه دوستم متوجه شد که پاکستانیها از او بهره برداري کرده اند ، در آن موقع به من مراجعه کرد ، طبعا" من هر نیروي نظامي را که با من همپیمان شود و از من در برابر طالبان تحت حمایه پاکستان پشتیباني کند با آغوش باز می‌پذیرم!!

در این رابطه چند مطلب را به یاد حافظه فراموش کار مسعود می‌آورم:

۱ – بعد از آنکه کابل بدست طرفداران ببرك کارمل، به شمول نیروهاي جنرال دوستم افتاد و نجیب به دفتر ملل متحد پناه برد و جنگ علیه نیروهاي حزب اسلامي، تحت قوماندہ جنرال نبي عظیمي قومندان گارنیزیون کابل و آصف دلاور لوي درستیز زمان نجیب آغاز گردید و نیروهاي جنبش نقش تعیین کننده را در این جنگ داشت و نیروهاي حزب اسلامي پس از تصرف همهٔ نقاط مهم شهرکابل، بشمول قصر ریاست جمهوري، وزارت داخله، وزارت خارجه، صدارت و... و برافراشته شدن بیرق هاي سبزحزب اسلامي در همه کابل، در نتیجه این جنگ وادار به خروج از شهر گردید ، تو دو هفته بعد وارد کابل شدي، توان عبور از پروان را نداشتي، چون همهٔ پروان پایگاه مستحکم و نیرومند حزب اسلامي بود و تو درگذشته با مجاهدین پروان و کاپیسا می‌جنگیدي، ولي نتوانستي از پنجشیر بیرون بیایی و مناطق مجاهدین حزب اسلامي را در پروان کاپیسا تصرف کني، مجاهدین پروان اجازه نمیدادند تو از مسیر ولایت شان وارد کابل شوي، ترا آله دست روسها می‌شمردند ، جنگ هاي مشترك تو و قواي روسي علیه خود را به یاد میآوردند ، تا آنکه دو هفته بعد از وصول مجددي به کابل، با کاروان جنبش به قومنده جنرال مؤمن قومندان لواي هفتاد و پس از چندین درگیري در مسیر راه وارد کابل شدی!! چرا این حرف را زماني نگفتي که در کابل و تحت حمایت نیروهاي جنرال دوستم بودی؟ چرا امروز و پس از آنکه دیگر جنرال دوستم در شمال نیست و به اساس ادعاي تو نیروي نظامي در اختیار ندارد ، جرأت نموده میگویي: این ما بودیم که وارد کابل شدیم نه جنرال دوستم !! کابل را

نیروهاي حزب اسلامي از کمونستها تصرف کرد که بعداً جنرال هاي کمونست از نام دولت اسلامي استفاده نموده علیه حزب اسلامي وارد جنگ شدند و راه را براي ورود تو به کابل باز کردند، بمن بگو تو در فتح کابل چه نقشي داشتي، چه کاري را نیروهاي تو انجام داده ؟؟

در پایان در مورد حضور تروریستها در افغانستان پرسیده می‌شود و در جواب میگوید:

آنها اولین کساني هستند که حکمتیار به آنان جا و مکان داد، پس از رفتن حکمتیار طالبان از آنها حمایت کرد، من بر حضور آنان اعتراض کردم و آنها با من از در ستیز در آمدند و مرا دوست ندارند! خبرنگار می‌پرسد: آیا مقصد تان اسامه بن لادن است ؟ مي گوید: بن لادن و امثال او و افغانهاي عرب که خیلي از آنها طرفداران حکمتیار بودند، عده ای از اعراب نزد من بودند، عبدالله عزام آنها را اعزام می‌کرد تا دوشا دوش نیروهاي ما بجنگند، عبدالله انس الجزائري از مشهورترین آنان بود که اینك در انگلستان بسر می‌برد، از مسعود می‌پرسم: چه چیز باعث شد که در گذشته این عرب ها را در کنار خود می‌پذیرفتي و اکنون آنانرا در زمره تروریست ها بحساب می‌آوري؟ آیا این حرف ها را به این دلیل میگویي که واقعاً ایشان تروریست اند و یا به این خاطر که امریکا آنانرا تروریست می‌شمارد و تو بخاطر ارضاي امریکایي ها آنانرا تروریست می‌خواني!! عجیب است که طالب امریکایي به کسي پناه میدهد که از نظر واشنگتن تروریست و عامل انفجارات در سفارت هاي امریکا شمرده میشود، ولي تو با وجود آنکه از رقباي امریکا در منطقه مثل روسیه کمکهاي نظامی و مالي دریافت میکني، حمله راکتي امریکا را بر افغانستان تائید میکني و آنرا حق مسلم امریکا می‌شماري، و متصل اعلان امریکا مبني بر اینکه اسامه بن لادن تروریست است میگویي: اسامه باید از افغانستان خارج شود، کشور ما را بدنام ساخته، و .. .! چرا این حرف ها را قبل از اعلامیه امریکا نمی‌گفتي؟ این درست است که اکثریت عرب هاي مجاهد، در دوران جهاد دوشا دوش مجاهدین حزب

اسلامي با روسها میجنگیدند، چون ۸۰ درصد فشار جنگ بدوش نیروهای حزب بود و این نیروهای حزب اسلامي بودند که درهمه جا با روسها میجنگیدند و هرگز با روسها سازش و آتش بس نکردند، عدۀ کمي که در روزهاي اول نزد تو آمدند پس ازآنکه دیدند تو با روسها سازش و آتش بس کردي، کنار ترا ترك گفتند و همه به جبهات حزب اسلامي رفتند، ولي اینها هیچگاه تروریست نبودند، مجاهدین مؤمن و مخلصي بودند که در راه خدا و آزادي سرزمین اسلامیافغانستان میجنگیدند، تعداد شهداي این مجاهدان عزیز چندین برابر افراد توست که درجنگ هاي قبل از آتش بس با روسها کشته شده اند، آیا غیرت افغاني اجازه میدهدکه امروز این مجاهدان ستمکشیده مظلوم را تروریست بخوانیم، آنهم بخاطر ارضاي دشمنان اسلام ؟

مسعود با تذکر مکرر اسم برادر حکمتیار در قضیه مجاهدین عرب، قصد خاصي دارد، او اکنون نیز بیش از همه ازحزب اسلامی بیم دارد، میخواهد حامیان خارجي اش را متقاعد سازد که در رابطه با تأمین شرائط آنان در افغانستان مهرۀ خوب و مطمئنیست و به اصطلاح خودش دوست منحصر به فرد !! باید به او بگویم: تو نیز بدست حکمیتار تربیه شدي، لقب مسعود را او برایت انتخاب کرد، آیا بیاد داري روزي که به پاکستان آمدي و چند روزي در انتظار ملاقات با برادر حکمتیار ماندي، تا اینکه به دیدارش رفتي و از تو پرسید: آیا در تظاهرات ما در کابل اشتراك کرده ای؟ گفتي: نه، گفت: آیا در اجتماعات و میتنگ هاي پوهنتون وسائر محافل حضور یافته ای؟ گفتي: نه، پرسید آیا کتب، نوشته ها و آثار ما را مطالعه کرده ای؟ گفتي: نه، پرسید: پس چگونه به حرکت ما پیوستي و چگونه به پشاور آمدي؟: گفتي: شوهر همشیره ام محمدغوث پیلوت با شما تعهد کرده بود و به اتهام کودتا دستگیرشد، از ترس آنکه پولیس مرا نیز دستگیر نکند فرارکردم، مدتي در کابل پنهاني بسر بردم، تا آنکه افراد شما به سراغ من آمدند و مرا به پشاور آوردند و حکمتیار ترا نوازش کرد و شرائط تربیه و آموزش ترا فراهم ساخت. این در حالي بود که برادر حکمتیار به اتهام رهبري

کودتاي نظامي عليه رژيم داود به اعدام محکوم و فيصله غيابي محکمه نظامی‌از طريق راديوکابل اعلان گرديده و تحت تعقيب شديد پوليس قرار داشت و يزنه تو نيز متهم به تعهد با برادر حکمتيار و دست داشتن در کودتائي بود که حکمتيار رهبري اش را بعهده داشت.

متأسفانه تو با هر منعم خود همين برخورد را داری، کسيکه بيشترين ضرر را از تو مي بيندهمان کسيست که باتو دوستي و احسان کند، کسی‌از شر تو مصئون ميماند که از دوستي و قرابت با تو خود داري کند، همين اکنون رباني رهبر و محسنت بيشترين شکايات را از تو دارد !! تورن اسمعيل خان که بخاطر دولت رباني نخست با حزب اسلامي و سپس با طالبان جنگيد و در جريان جنگها مورد ستايش تو قرار داشت، پس از آنکه هرات سقوط کرد در باره او گفتي: او هرات را در برابر دالر به **ISI** فروخت و به طالبان سپرد !! بعد که او با تعدادي از نيروهايش به شمال کشور رفت و مدت ها با طالبان جنگيد و در پايان، جنرال مالك او را با هزار تن از افراد مسلحش نامردانه به طالبان تسليم کرد، تو اکنون مالك را در کنارخود گرفته ای، او را بعنوان وزيرخارجه قبول نمودي و خون همۀ جمعيتي هائي را که بدست او ريخته شده بود فراموش کرده ای!!

پروازی

در خیل پر سوخته گان

آن شب را از یاد نبرده ام
سرد ، تاریك، طولانی
همه در خواب عمیق
سر ها لای بالها
نه شوری، نه جنب و جوشی
به سان گورستان خاموشی
*****
پرده تاریك شب، برهمه جاگسترده
گرچه بیدار بود خفاش شب،
ولی او نیز سرد و ساکت بود
نه صدای سفید فاخته ها
نه عقاب را بلند پروازها
نه نق نقی کلاغ ابلق را
*****

ندانستم چه چیز بیدارم کرد ؟
سیاهی ای شب تاریك و مهیب؟
یا که سرمای شب سرد عنیف؟
بار ها بالها تکان دادم
با صدای رسا و فریادها
گفتم هان ای بخواب رفته گان!
وقت بیداری است، بیدارشوید !
گر نجنبید سریع تر، تندتر
بالها را کرخت خواهید یافت
و پاها همه یخ گیر
مرگ ننگین در کمین
صیاد سرخ در مرصاد
*****
بار الها! تو فریاد هایم را رسا ساختی
به بالهایم قوت بخشیدی
صدایم را تا دور دور رساندی
در هرکی شیمه حیات بود
با فریاد هایم از جا پرید ، بیدار شد
بالها را تکاند و آماده پرواز شد
جنب و جوش آن خیل مصمم
فریاد های بیدار! بیدار!
پای کوبی ها و بال زدن های قبل از پرواز
درهمه جا طنین انداز
و در آن شب یلدا ، از یاد نرفتنی.
تا پریدم، پریدندی

تند و تیز، یکی پی دیگری
چه پرشکوه بود آن پرواز؟
فریاد کشیدم:
از این ابرهای تیره
که بر زمین ما سایه افگنده
بالا می رویم
پائین تاریك است و بالا روشن
همهٔ این کوهها را می نوردیم
از آن کوه گردن کلفت مغرور
عبور می‌کنیم
*****
حیران حیران بسوی همدیگر نگریستند
شاید در بالهای شان یارای پرواز بلند را
و در خود همت عبور از کوه های بلند را
احساس نمی‌کردند
ولی برنگشتند
فرو نرفتند
*****
نفس زنان بالا رفتیم
ابرها را زیر بال و پرگرفتیم
کوه پایه ها را عقب گذاشتیم
از بلند ترین کوه گذشتیم
به میقات نزدیك رفتیم
دلها در سینه ها می‌تپید
آثار شادمانی در پرزدن های مان نمایان

*****

ناگه یکی پیر سالخورده
فریادی کشید با صدای گرفته:
مگر نمی بینید! آنجا پائین تر
در آن زمین هموار
پرندگانی چون ما بر زمین نشسته اند؟
گرچه سیاه اند ولی چون ما اند

*****

پیشنهادش، خوش آیند برای خسته ها،
تکانم داد
گفتم: هان ای همقطاران!
نه اینجا شایسته توقف است
و نه آن خیل شایسته همراهی
نه ما از آنهائیم و نه آنها از ما
همتی تا جایگاه خود
پرزدن دیگری تا آخرین منزل

*****

انگار که فریادم را نشنیده اند
و سنت همراهی با سرخیل را نیاموخته اند
یکی پی دیگری پائین رفتند
بر زمین نا آشنا
در پهلوی یاران بی‌باور
در پیروی از یك طماع
و در همآهنگی با یك ضعیف
فرود آمدند

و من نیز ناچار در گوشه ای
دور از همه بر زمین نشستم
*****
شب به پایان رسیده بود
فجر در کناره های آسمان خود نمایی داشت
و خورشید در حال طلوع
دلم می‌تپید
گاه می خواست به تنهایی پرواز کنم
با شعار بیزاری از یاران نیمه راه
و گه می فرمود: به سراغ خیل دیگری برو
از همقطاران نستوه و با وفا
*****
ناگه انفجاری
انداخت پیهم بسوی خیل خسته
از "راست" و "چپ"
از "شرق" و "غرب"
از "شمال" و "جنوب"
از آن سو هم که گمان پناه گاه رابر آن داشتیم!!
برخی را پا ها شکست
عده ای را بالها سوخت
برخی بر زمین افتاد
دیگران با بالهای سوخته و پاهای شکسته
نیمه جان و سراسیمه پرواز کردند
و من نیز در این خیل پرسوخته گان
یکجا با آنان پرواز کردم

داریم بسوی هدف می رویم

*****

حکمتیار

۴ جدی ۱۳۷۲

همسایه یی بی رحم

مرا ای دشمن همسایه یی بی رحم
رقیب بی‌مروت خصم بی آزرم
ز بام قصر خود در کلبه من آتش افروختی
و کبریتش به جیب کودك نادانم انداختی
*****
مرا بگذار کاندر دره های زرد این میهن
دهاتش سوخته در آتش
فرو افتاده دیوار ها
دمی در سایۀ خشکیده بن
بر صخره ای آرام بنشینم
و بر ویرانه های خوفناك جنگ
کمی از نو بیندیشم
و بر آنانکه با تو ساخت و کشور سوخت
مرگ و ننگ بفرستم
*****
مرا بگذار میان مردمان خسته و دردمند

کشیده، زجر فقر و جنگ
دمی بر خاك بنشینیم
به هم گوئیم درد دل

علاج زخم های دردناك از همدگر جوئیم

*****

مرا بگذار درین ویرانه پهنائی
که گه طوفان وزد از شرق
گهی گردباد تند از غرب
گهی سیلاب سرخ از راست
گهی آژیر مرگ از چپ
به فریاد رساگویم:
دمی خاموش ای آتش!
کمی آرام ای طوفان!
که تا ما آشیان از نو بر افرازیم
که تا ما گردها از رو بر افشانیم

*****

مرا بگذار پای سرو قامت راست
که دائم، سربلند و رو بسوی آسمان دارد
نه از طوفان بخود لرزد
نه از گرد باد بخود پیچد
نه از سیلاب زجا جنبد
به آهنگ رسا بر او
و همتایان او دائم
سلام گرم، درود آتشین گویم

*****

مرا بگذار میان صعوه های پا شکسته
بالها سوخته
همه را آشیان ها ، بادهای تند و تیز
از بیخ و بن کنده
بهم نالیم و اشك غم فرو ریزیم
و با موج دعا و درد
باب عرش را کوبیم
و با فریاد فریاد از خدا خواهیم:
خزان زرد این مأوی
بهار جاودان گردان!
بهار سبز این میهن
تو ایمن از خزان گردان!

*****

مرا بگذار کز دشمن ندارم گله ای
از دوست می نالم
از آنکو دشمن مکار
نجوی کرد در گوشش:
کنار راد مردان، مؤمنان بگذار
به حکم او زما ببرید ،
به خیل بردگان پیوست،
تفنگ بر شانه اش بگذاشت
بسوی مانشانه رفت و
بال و پای ما بشکست